رسالهٔ اول

از رسایل موسی مسمّی به پیدایش

باب اول

در ابتدا خدا آفرید آسمان و زمین‌را

و زمین ویران و خالی بود و تاریکی بر روی غمر و روح خدا بر روی آب جنبش می نمود

و خدا گفت نور شود و نور شد

و خدا نوررا دید که نیکوست و خدا نور و تاریکی‌را از یکدیگر جدا کرد

و خدا نوررا روز نام نهاد و تاریکی‌را شب و بود شام و صبح روز اول

و خدا گفت درمیان آب جوّ گردد تاکه آبها از همدیگر متفرق شود

و جوّرا خدا بوجود آورد و آبی‌را که در زیر جوّ بود از آبی که بالای جوّ بود جدا ساخت و چنین شد

و خدا آن جوّرا آسمان نام نهاد و بود شام و صبح روز دوّم

و خدا گفت آبهای که در زیر آسمان است در یك مجلس جمع شود تا خشکی بظهور آید و چنین شد

و خدا خشکی‌را زمین نامید و اجتماع آبهارا دریا و خدا دید که نیکوست

وخدا گفت که زمین از خود نباتات برویاند یعنی سبزه تخم دهنده
ودرخت میوه‌دار که میوهٔ جنس خود برآرد وتخم در خود دارد
بر روي زمین و چنین شد
۱۲ و زمین نباتات‌را یعني سبزه که تخم جنس خود میدهد
و درخت میوه‌دار که درآن تخم باشد قسم بقسم برآورد و خدا دید که
۱۳ نیکوست × و بود شام و صبح روز سیوم
۱۴ و خدا گفت که درجوّ آسمان نیران بوجود آید برای آنکه شب را از
روز جدا کند تاکه مشعر بعلامات واوقات و روزها و سالها باشد
۱۵ ونیران در جوّ آسمان باشد تا روی زمین‌را روشنائی دهد
و چنین شد
۱۶ وخدا دو نیّر عظیم‌را یعني نیّر اکبر که سلطنتش بر روز باشد
و دیگری نیّر اصغر که سلطنتش بر شب و ستارگان‌را نیز بوجود آورد
۱۷ وخدا آنهارا در جوّ آسمانی جای داد تاکه زمین‌را روشنائی دهند
۱۸ و بجهت آنکه بر روز و شب سلطنت ورزند و نور و تاریکی‌را ازهم
جدا کنند وخدا دید که نیکوست
۱۹ و بود شام و صبح روز چهارم
۲۰ وخدا گفت که آبها حشرات ذو نفس حیات بیشمار بظهور
آرد و طایران که بالاي زمین در فضای جوّ آسمان پرواز نمایند
۲۱ وخدا تنینهاي بزرگ‌را وهرخزندهٔ ذو نفس حیات‌دار که
آنهارا قسم بقسم بیشمار بظهور آورد و هرمرغ پرنده‌را قسم بقسم
بیافرید وخدا دید که نیکوست
۲۲ وخدا برایشان برکت فرمود وگفت کثیر الذریت و بارور شوید
وآب دریارا پر کنید و بر زمین طایران موفور شوند

۲۳ و بود شام و صبح روز پنجم

۲۴ و خدا گفت که زمین نفس زنده‌را قسم بقسم بهایم و حشرات
و وحوش الارض‌را قسم بقسم درآرد و چنین شد

۲۵ و خدا وحش الارض و بهایم و جملهٔ حشرات هریک‌را قسم بقسم
بوجود آورد و هرچه بر زمین دبیب است و خدا دید که نیکوست

۲۶ و خدا گفت که انسان‌را بصورت خود موافق شبه خود بسازیم تا
ایشان بر ماهیان دریا و پرندگان هوا و بهایم و بر همهٔ زمین و همهٔ
حشرات که بر روی زمین دبیب اند ریاست کنند

۲۷ و خدا انسان‌را بصورت خود آفرید بصورت خدا اورا آفرید ایشان‌را
نر و ماده آفرید

۲۸ و خدا بر ایشان برکت فرمود و خدا ایشان‌را گفت که کثیر
الذّریت و موفور شوید و روی زمین‌را معمور کنید و متصرف آن
باشید و بر ماهیان دریا و بر طایران هوا و بر تمامی حیوانات که بر
روی زمین دبیب اند ریاست بدارید

۲۹ و خدا گفت اینک همه سبزهٔ تخم دهنده‌را که بر روی همه زمین
است و هر درختی میوه‌دار تخم دهنده‌را بشما بخشیده‌ام که برای
طعام اران شما باشد

۳۰ و بهمه حیوانات الارض و بهمه پرندگان هوا و بجملهٔ حشرات زمین
که درآنها نفس حیاتست هریک سبزه نورس‌را برای طعام داده‌ام
و چنین شد

۳۱ و خدا هرچه آفریده بود دید که اینک بسیار نیکوست و بود
شام و صبح روز ششم

باب دویم

۱ و تمام شد آسمان و زمین و جمیع فوج ایشان
۲ و خدا مصنوعات خودرا که آفریده بود در روز هفتم باتمام رسانید
و از همکی صنعت خود بروز هفتم آرام گرفت
۳ و خدا روز هفتم‌را مبارک کرد و آنرا مقدس فرمود بسبب اینکه در
آنروز از همه صنعت خود هرآنچه خدا آفریده و ساخته بود
آرام گرفت
۴ اینست پیدایش آسمان و زمین چونکه آفریده شد در ایامی که
خداوند خدا آسمان و زمین‌را بوجود آورد
۵ و همکی نباتات صحرا وقتي که بر زمین هیچ نبودند و همه سبزهای
صحرا پیش ازآنکه روئیده بود که خداوند خدا بر زمین باران
نفرستاده بود و انسان نبود که کار زمین بکند
۶ ولیکن بخار از زمین بالا میرفت و همکی روی زمین‌را سیراب
مي‌نمود
۷ پس خداوند خدا انسانرا از خاك زمین ساخت و در بینی وی دم
حیات دمید و انسان نفس زنده کردید
۸ و خداوند خدا باغي‌را در عدن سمت مشرق بیاراست و انسانیرا
که ساخته بود درآن جاي داد
۹ و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش دایقه و درخت
حیات‌را نیز در وسط باغ و درخت معرفت نیك و بدرا از زمین
رویانید
۱۰ و رودي از عدن جاري شد تا باغ‌را سیراب نماید و از آنجا منقسم
کشته چهار شعبه کردید

١١ نام اول فیشون آن همین است که همه ملک حویلهرا احاطه
مینماید که در آن ملک زر یافت میشود
١٢ و زر آن ملک خالص است در آنجا نیز مروارید و عقیق است
١٣ و نام رود دویم جیحون که همه مرزبوم کوشرا احاطه میکند
١٤ و نام رود سیوم دجله آن همین است که بطرف مشرق آسور
روانست و رود چهارم فرانست
١٥ و خداوند خدا آدمرا گرفته در باغ عدن مقام داد تا که زراعت
و باغبانی آن نماید
١٦ و خداوند خدا آدمرا تأکید فرمود که از همگی درختان باغ بی
تکلف بخور
١٧ ولیکن از درخت معرفت نیك و بد چیزی مخور که در روزی که
از آن بخوری مقرر است که بمیری
١٨ پس خداوند خدا گفت که آدمرا مجرّدی خوب نیست مونسی
همجهت برای او بوجود می آرم
١٩ و خداوند خدا جمیع حیوانات صحرا و جمیع پرندگان هوارا از
زمین ساخته نزد آدم رسانید تا ببیند که هریكرا چه نام خواهد
نهاد و هر یك نفس زندهرا نامی که آدم نهاد نامش همان گردید
٢٠ پس آدم همگی بهایم و پرندگان هوا و حیوانات صحرارا مسمّی
ساخت لیکن برای آدم مونسی همجهت یافته نشد
٢١ و خداوند خدا بر آدم خوابی گران فرستاد و چون او در خواب شد
یکی از اضلاعش برداشته بجایش گوشترا پیوست نمود
٢٢ و خداوند خدا آن ضلعرا که از آدم گرفته بود بصورت زنی تشکیل
نمود و اورا پیش آدم برد

٢٣ و آدم گفت که الحال این استخوانیست از استخوانهای من و پارهٔ گوشت
از گوشت من نامش زن باد زیراکه از مرد گرفته شده است
٢٤ ازین جهت مردی پدر و مادر خودرا بگذارد و با زن خود ملحق
شود و هردو یك جسم باشند
٢٥ و مرد و زن هر دو برهنه بودند و شرم نداشتند

باب سیوم

١ و مار از جملهٔ حیوانات صحرا که خداوند خدا آفریده بود حیله
ساز تر بود که او زن‌را گفت که آیا فی الحقیقة خدا فرموده
است که از همه درختان باغ مخورید
٢ و زن ماررا جواب داد که از میوهٔ درختان باغ مارا خوردن جایز
است
٣ لیکن از میوهٔ آن درختی که درمیان باغ است خدا فرموده
است که ازآن مخورید ودست برآن میندازید مبادا که بمیرید
٤ و مار زن‌را گفت یقین نیست که بمیرید
٥ که خدا خود میداند که در روزی که ازآن بخورید چشمهای شما
کشاده خواهد شد تا که از خیر و شر آگاهی یافته مانند خدا باشید
٦ انگاه زن چون دید که درختیست برای خوردن لذیذ و بدیدن
لطیف وبرای حصول حکمت درختی دل پذیر از میوهٔ آن گرفته
بخورد ونیز بشوهر خود داد که او هم بخورد
٧ و چشمهای هر دو کشاده شده دانستند که ما برهنه هستیم
و برگهای انجیر بهم دوخته برای خود سترها ساختند
٨ پس آواز خداوند خدارا شنیدند که بوقت وزیدن نسیم شام در

باغ سیر میکرد و آدم با زن خود در اشجار باغ از پیش خداوند
خدا خودرا پنهان ساخت
٩ و خداوند خدا آدم‌را آواز داد و گفت که تو کجائی
١٠ او گفت آواز ترا در باغ شنیدم و بسبب آنکه برهنه بودم ترسیده
خودرا پنهان کردم
١١ او گفت که آیا ترا از برهنگی که آگاه ساخت آیا از میوهٔ آن درخت
که ترا خوردنش را حکم داده بودم خوردهٔ
١٢ و آدم گفت این زن که اورا بمصاحبت من دادی او میوهٔ آن
درخت بمن داد و بخوردم
١٣ پس خداوند خدا زن‌را گفت که این چه کار است که تو کردهٔ
زن گفت که مرا مار اغوا کرد و من خوردم
١٤ و خداوند خدا بمار گفت بجرای آنکه مرتکب این کار شدهٔ تو
بیشتر از همه بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعونی در تمامی عمر
بر شکم خواهی رفت و خاک خواهی خورد
١٥ و درمیان تو و زن و درمیان نسل تو و نسل وی دشمنی می‌نهم او
سر ترا خواهد کوفت و تو پاشنهٔ ویرا خواهی کوفت
١٦ زن‌را گفت رنجها و بارداری ترا بغایت خواهم افزود با رنج
فرزندان خواهی زائید و مایل بشوهر خود خواهی بود و او بر تو
تسلّط خواهد داشت
١٧ و آدم‌را گفت بجرای آنکه گفتار زن خودرا اصغا نمودهٔ و میوهٔ آن
درخت خوردهٔ که درباره آن فرموده بودم که ازآن مخور زمین
از برای تو ملعونست با مشقت در تمامی عمر محصولات آن‌را
خواهی خورد

١٨ خارها و شوکها از برای تو بر خواهد آورد و سبزهٔ صحرارا خواهی
خورد
١٩ با عرق چهره نان خواهی خورد تا آنکه بزمین معاودت کنی زیرا که
ازآن گرفته شدهٔ که خاك هستی و بخاك معاودت خواهی کرد
٢٠ و آدم زن خودرا حَوّا نام نهاد ازآنرو که مادر هرحی باشد
٢١ و خداوند خدا برای آدم و زن وی قباهای چرمی ساخت و ایشان‌را
پوشانید
٢٢ پسّ خداوند خدا گفت اینك آدم از خیر و شر آگاهی یافته
چون یکی از ما شده است الحال مبادا که دست خودرا دراز کرده
میوهٔ درخت حیات نیز بگیرد و بخورد و تا ابد زنده ماند
٢٣ ازان جهت خداوند خدا اورا از باغ عدن بیرون کرد تا که زمین‌را
که ازآن گرفته شد زراعت نماید
٢٤ همچنین آدم‌را اخراج نمود و بجانب مشرق از باغ عدن کروبین
و شمشیری آتش بار و متحرك بنشاند تا راه درخت حیات‌را
محفوظ دارد

باب چهارم

١ و آدم با حوا زوجهٔ خود همخلوت گردید و او حامله شد و قاین‌را
زائید و گفت که مردیرا از خداوند حاصل کرده‌ام
٢ و بار دیگر هابل برادرش‌را بزائید و هابل شبان بود و قاین زارع زمین
٣ و چون مدتی برین بگذشت چنین اتفاق افتاد که قاین از محصولات
زمین هدیهٔ پیش خداوند گذرانید
٤ و هابل نیز از نخست زادهٔ گوسفندان خود و از چربی آنها چیزی
گذرانید و خداوند بهابل و هدیهٔ وی توجه نمود

٥ فامّا به قاین و هدیهٔ وي توجه نکرد و قاین بسیار غضبناك شد
و چهرهاش تیره گردید
٦ و خداوند قاین‌را گفت که چرا خشم گرفتهٔ و چهرهٔ تو چرا تیره
گشت
٧ اگر نیکوکار باشي آیا اجابت نخواهي یافت و اگر نیکوکاري نکني
گناه بر در نشسته است امّا مایل بتو خواهد بود و تو بروي تسلّط
خواهي داشت
٨ و قاین هابل برادر خودرا گفت که بیا و ایشان در صحرا بودند که
قاین بر هابل برادر خود بر خاسته اورا کشت
٩ و خداوند قاین‌را گفت که هابل برادر تو کجاست گفت نمیدانم
آیا من پاسبان برادر خودم
١٠ و خدا گفت چه کار کردهٔ آواز خون برادر تو از زمین بسوي من
فریاد میکند
١١ و الحال ملعون هستي از روي زمین که او دهان خودرا کشاده است
که از دست تو خون برادرت‌را بستاند
١٢ هرچند زمین‌را زراعت نمائي من بعد تحفه ترا نخواهد داد آواره
و سرگردان برزمین خواهي بود
١٣ و قاین خداوندرا گفت گناه من اینقدر است که لایق آمرزش
نیست
١٤ اینك امروز مرا از روي زمین اخراج کردهٔ و از روي تو مخفي مي
شوم آواره و سرگردان برزمین خواهم گردید و هر کسي که با من دو
چار شود مرا قتل خواهد کرد
١٥ و خداوند اورا گفت بنابرین هرکه قاین را قتل کند از وي هفت

چند انتقام گرفته خواهد شد پس خداوند نشاني بر قاين نهاد
مبادا كه هركه باوي دو چار شود اورا بكشد
١٦ و قاين از حضور خداوند بيرون رفت و در مرزبوم نود كه از سمت
بطرف مشرق است سكونت ورزيد
١٧ و قاين با زن خود همخلوت گرديد و او حامله شده حنوك را زاييد
بعد ازآن شهري را بنا ساخت و آن شهررا بنام پسر خود
حنوك ناميد
١٨ و از حنوك عيراد متولد شد و از عيراد محوياييل و از محوياييل
متوسائيل و از متوسائيل لامك بوجود آمد
١٩ و لامك دو زن را بنكاح در آورد نام يكي عاده و نام ديگري صلّه
٢٠ و عاده يابال را بزائيد آنكس پيشواي خيمه‌نشينان و اهل
مواشي بود
٢١ و نام برادرش يوبال بود او پيشواي همه بربط زنان و رباب نوازان
٢٢ و صله نيز توبلقاين را بزاييد كه او رونگران و آهنگران را استاد كار
مي بود و خواهر توبلقاين نعمه بود
٢٣ و لامك زنهاي خود را گفت كه اي عاده و صله سخنان مرا بشنويد
اي زنهاي لامك گفتار مرا گوش كنيد كه مردي را كشته بزخم
خورده ام و جواني را قتل كرده مجروح شده ام
٢٤ از قاين اگر هفت چند انتقام گرفته شود بر لامك هفتاد و هفت
چند خواهد شد
٢٥ و آدم بار ديگر بازن خود صحبت نمود و حوا پسري را زاييد و اورا
به سيث موسوم كرد و گفت كه خدا عوض هابيل كه قاين اورا
كشت نسلي ديگر براي من تعيين كرده است

۲۶ و سیت‌را نیز پسری متولّد شد که اورا انوس نام نهاد درآن زمان
نام خداوند خواندن شروع شد

باب پنجم

۱ اینست شرح اولاد آدم در روزی که خدا آدم‌را آفرید اورا به شکل
خدا ساخت
۲ نر و ماده ایشان‌را آفرید و ایشان‌را برکت داد و چونکه آفریده شدند
بهمان روز ایشانرا آدم نام نهاد
۳ و آدم یک صد و سي ساله بود که پسري بصورت خود موافق شکل
خود بوجود آورد و اورا سیت خواند
۴ و آدم بعد از تولید سیت هشت صد سال زنده بود و پسران
و دختران ازاو بوجود آمدند
۵ و تمامي ایّام زندگاني آدم نهصد و سي سال بود و مرد
۶ و سیت یک صد و پنج ساله بود که انوس ازاو بوجود آمد
۷ و سیت بعد از تولّد انوس هشت صد و هفت سال زنده ماند
و پسران و دختران ازاو بوجود آمدند
۸ و تمامي ایّام زندگاني سیت نهصد و دوازده سال بود و مرد
۹ و انوس نود ساله شد که قینان ازاو بوجود آمد
۱۰ و بعد از تولّد قینان انوس هشت صد و پانزده سال زنده بود و پسران
و دختران ازاو بوجود آمدند
۱۱ و تمامي ایّام زندگاني انوس نهصد و پنج سال بود و مرد
۱۲ و قینان هفتاد ساله شد که مهلائیل ازاو بوجودآمد
۱۳ و بعد از تولّد مهلائیل قینان هشت صد و چهل سال زنده بود

و پسران و دختران ازاو بوجود آمدند
١٤ و تمامي ايّام زندگاني قينان نه صد و ده سال بود و مرد
١٥ و مهلائيل شصت و پنج ساله شد که يارد ازاو بوجود آمد
١٦ و بعد از تولّد يارد مهلائيل هشت صد و سي سال زنده بود و پسران
و دختران ازاو بوجود آمدند
١٧ و تمامي ايّام زندگاني مهلائيل هشت صد و نود و پنج سال بود و مرد
١٨ و يارد يکصد و شصت و دو ساله شد که حنوك ازاو بوجود آمد
١٩ و بعد از تولّد حنوك يارد هشت صد سال زنده بود و پسران
و دختران ازاو بوجود آمدند
٢٠ وتمامي ايّام زندگاني يارد نهصد و شصت و دو سال بود و مرد
٢١ و حنوك شصت و پنج ساله شد که متو سالح ازاو بوجود آمد
٢٢ و حنوك با خدا رفتار مي نمود و بعد از تولّد متوسالح سه صد سال
زنده بود و پسران و دختران ازاو بوجود آمدند
٢٣ و تمامي ايّام زندگاني حنوك سه صد و شصت و پنج سال بود
٢٤ و حنوك با خدا رفتار مي نمود و ناپديد گشت زيرا که خدا ويرا
بر گرفت
٢٥ و متوسالح يکصد وهشتاد و هفت ساله شد که لامك ازاو بوجود آمد
٢٦ و بعد از تولّد لامك متوسالح هفت صد و هشتاد و دو سال زنده
بود و پسران و دختران ازاو بوجو آمدند
٢٧ و تمامي ايّام زندگاني متوسالح نهصد و شصت و نه سال بود و مرد
٢٨ و لامك يکصد وهشتاد و دو ساله شد که فرزندي ازاو بوجود آمد
٢٩ که اورا بنوح موسوم کرد وگفت اين کس از اعمال ومشقت دستهاي
ما بسبب زمين که آنرا خدا ملعون ساخت مارا تسلّي خواهد داد

۳۰ و لامك بعد از تولد نوح پنج صد و نود و پنج سال زنده بود و پسران
و دختران ازاو بوجود آمدند
۳۱ و تمامی ایّام زندگانی لامك هفت صد وهفتاد و هفت سال بود و مرد
۳۲ و نوح پنج صد سال داشت و نوح پدر سیم و حام و یافث بود

باب ششم

۱ و چون بنی آدم بر روی زمین می‌افزودند و دختران از ایشان بوجود
آمدند
۲ فرزندان خدا دختران انسان‌را مشاهده کردند که خوب صورت
هستند و هرکرا از ایشان پسندیدند بنکاح خود در آوردند
۳ و خداوند گفت که روح من با انسان علی الدوام مباحثه نخواهد
کرد بسبب آنکه ایشان نیز جسمانی هستند و عمر ایشان یکصد
و بیست سال خواهد بود
۴ و درآن زمان تنداوران بر زمین می‌بودند و بعد ازان نیز که فرزندان
خدا با دختران انسان همبستر گردیدند آنانیکه از ایشان متولّد
شدند پهلوانان نامدار عهد قدیم می‌بودند
۵ و خداوند دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است و همه
خیالات اندیشه‌های دلش دایم الایّام محض شرّ است
۶ و ازانرو که انسانرا بر زمین بوجود آورده بود پشیمان شد و دل
آزرده گشت
۷ وخداوند گفت انسان‌را که آفریده‌ام از روی زمین محو خواهم کرد
از انسان تا بهائم و حشرات و پرندگان هوا زیراکه از پیدا کردن آنها
پشیمان شده ام

۸ امّا نوح در حضور خداوند مقبول شد
۹ اینست شرح اولاد نوح نوح در عصر خویش مردی بود صالح و کامل
و نوح با خدا رفتار می نمود
۱۰ و نوح را سه پسر بودند سیم و حام و یافث
۱۱ و زمین در پیش خدا فاسد گشت و از ظلم پر شد
۱۲ انگاه خدا بر زمین نظر کرد و اینک فاسد شده است که تمام
ناس راه خودرا برزمین فاسد کرده اند
۱۳ پس خدا نوح را فرمود که انتهای نوع انسان نزد من رسیده است
ازآنجا که بسبب ایشان زمین از ظلم پر شده و اینک ایشان را با
زمین هلاک میکنم
۱۴ کشتی بجهت خود از درخت جوفر بساز درآن کشتی حجرهها باید
ساخت و اندرون و بیرون آنرا از قیر باید اندود
۱۵ وبدین نمونه باید ساخت طولش سه صد ذراع و عرضش پنجاه
ذراع و رفعش سی ذراع باشد
۱۶ و روزنه در کشتی بساز و از بالا بیک ذراع آنرا تمام کن و دروازه
کشتی را بیک جانب ترتیب بده طبقه فرونر و میانه و بالاتر
باید ساخت
۱۷ و من اینک طوفان آبرا بر زمین می آرم تا تمام اجسام را که
در آنها دم حیات است از زیر آسمان هلاک نمایم هرآنکه بر زمین
می باشد جان خواهد داد
۱۸ فاما با تو پیمان خودرا قرار میدهم خود اندرون کشتی درآ و پسرانت
وزن و زنهای پسرانت با تو باشند
۱۹ واز جمیع جانداران از انواع اجسام جفتی از هر جنس در کشتی

بیار تاکه با خود زنده داری نر و ماده باشند
۲۰ از پرندگان و از بهائم و از همه حشرات الارض قسم بقسم جفتی از هر جنس نزد تو بیایند تا زنده داری
۲۱ و انواع طعام که لایق خوردنی است گرفته بنزد خود جمع کن تا که بجهت تو و ایشان خوراکی باشد
۲۲ و همچنین نوح بفعل آورد در آنچه خدا ویرا فرموده بی کم و بیش بعمل آورد

باب هفتم

۱ و خداوند نوح‌را فرمود که تو با تمامی خاندان خود درون کشتی درآی که ترا درین قرن دیده ام که در پیش من صالح هستی
۲ از تمامی بهائم طاهر هفت هفت نر و ماده بگیر و از بهائم غیر طاهر دو دو نر و ماده
۳ از پرندگان هوا نیز هفت هفت نر و ماده تاکه نسل آنهارا بر روی همه زمین زنده داری
۴ زیرا که بعد از هفت روز دیگر تا مدت چهل شبانه‌روز من باران بر زمین میفرستم و جمیع کائنات‌را که پیدا کردم از روی زمین محو میسازم
۵ و نوح مطابق هرآنچه خداوند اورا فرمود بعمل آورد
۶ و نوح شش صد ساله بود که طوفان آب بر زمین شد
۷ انگاه نوح با پسران و زن و زنان پسران خود بسبب طوفان آب در کشتی داخل شد
از بهائم طاهر و از بهائم غیر طاهر و از پرندگان و از هرچه بر زمین دبیب است

٩ جفت جفت درون کشتي بنزد نوح رفتند نر و ماده چنانچه
خدا نوح‌را حکم فرموده بود
١٠ و چون هفت روز برين بگذشت آب طوفان بر زمين بر آمد
١١ در سالي که نوح شش صد ساله بود در روز هفدهم ماه دويم بهمان
روز همه چشمه‌هاي غمر عظيم شگافته و دريچه هاي آسمان
گشاده گرديد
١٢ و تا چهل شبانه‌روز باران بر زمين مي باريد
١٣ بهمان روز نوح و سيم و حام و يافث فرزندان نوح و زن نوح و سه زن
پسران وي همراه ايشان در کشتي داخل شدند
١٤ هر قسم وحوش و هر قسم بهائم و هر قسم حشرات که بر زمين دونده
است و انواع پرندگان هر نوعي پر و بال که دارند جنس بجنس با
ايشان همراه شدند
١٥ جفت جفت از همه اجسام که در آنها دم حيات بود در کشتي
بنزد نوح در آمدند
١٦ و از همه اجسام نر و ماده بودند که در آمدند چنانچه خدا باو
فرموده بود پس خداوند در بر روي او بسته گردانيد
١٧ و مدت چهل روز طوفان بر زمين مي‌شد و آب مي افزود و کشتي را
برداشت تا که از زمين بلند شد
١٨ و آب غلبه ميکرد و بر زمين بي نهايت مي افزود و کشتي بر روي
آب روان شد
١٩ و آب بر زمين بسيار بسيار غلبه ميکرد تا که همه جبلهاي بلند که
زير آسمان بود پنهان گشت
٢٠ و آب تا پانزده ذراع از سر جبال بلند شد که آنها پوشيده گشتند

۲۱ و همه اجسام که بر زمین حرکت می نمودند پرندگان و بهائم و وحوش و سایر حشرات الارض که بر زمین دبیب اند و جمیع انسان نیز جان دادند

۲۲ از همه باشندگان خشکی هر آنکه در بینی اش دم روح حیات بود بمرد

۲۳ و خدا هر موجود ساخت همگی کائنات‌را که بر زمین بودند از انسان تا بهائم و حشرات و پرندگان هوا همه از زمین محو گشتند فقط نوح و کسانیکه با او در کشتی بودند رهایی یافتند

۲۴ و آب تا مدت یکصد و پنجاه روز بر زمین غلبه می نمود

باب هشتم

۱ بعد ازان از نوح و همگی وحوش و همه بهائم که با او در کشتی می بودند خدارا یاد آمد و خدا بادرا بر زمین وزانید تا آب ساکن شد

۲ و چشمه‌های غمر و دریچه‌های آسمان مسدود گردید و بارش از آسمان ممتنع شد

۳ و آب از روی زمین پیوسته رو بمعاودت می نهاد و بعد از یکصد و پنجاه روز آب کم شدن گرفت

۴ و کشتی در روز هفدهم ماه هفتم بر سر جبال ارارات قرار گرفت

۵ و آب تا بماه دهم کمتر میگردید و در روز اول ماه دهم قله های جبال پدید آمد

۶ بعد از چهل روز نوح روزن کشتی‌را که ساخته بود بگشاد

۷ و زاغی‌را رها کرد که او بیرون رفته تا آنکه آب از زمین خشک شود آمد و شد می نمود

۸ کبوتري‌را نيز از نزد خود رها کرد تا که بيند، آب از روي زمين کمتر
شده يانه
۹ وکبوتر نشيمنگاه کف پاي خودرا نيافته بنزد او در کشتي باز گرديد.
بسبب آنکه بر روي همه زمين آب مي بود و نوح دست خودرا
دراز کرده اورا گرفت و بنزد خود در کشتي در آورد
۱۰ پس هفت روز ديگر توقّف کرده کبوتررا بار ديگر از کشتي رها کرد.
۱۱ وکبوتر بوقت شام بوي آمد و اينك برك زيتوني بريده شده در
دهانش بود انگاه نوح دريافت که آب از زمين کم شده است
۱۲ و هفت روز ديگر توقّف نموده کبوتررا رها کرد که او بار ديگر بوي
باز گشت نکرد
۱۳ وچنين واقع شد که بروز اول ماه اول سال ششصد ويکم آب از
زمين خشك شد ونوح سقف کشتي‌را بر داشته نظر کرد و اينك
روي زمين خشك شده است
۱۴ ودر روز بيست و هفتم ماه دويم زمين خشك گرديد
۱۵ وخدا با نوح تکلّم فرموده وگفت
۱۶ از کشتي بيرون آي و با تو زن و پسران و زنهاي پسران تو بيايند
۱۷ سائر جانداران که با تو از همه اجسام ميباشند يعني پرندگان و بهائم
وهمه حشرات که بر زمين دبيب اند با خود بيرون آر تا که آنها بر
زمين بچه گان بي شمار بدهند و کثير الذرّيت شده بر زمين موفور شوند
۱۸ ونوح با پسران و زن و زنهاي پسران خود بيرون آمد
۱۹ هر جانوري هرحشرات هر طايري هرچه بر زمين حرکت نمايد قسم
بقسم از کشتي بيرون آمد
۲۰ انگاه نوح مذبحي‌را براي خداوند بنا نموده از همه بهائم طاهر و از

همه پرندگان طاهر گرفته قربانیهای سوختنی بر آن مذبح گذرانید

۲۱ و خداوند بوی خوشنودیرا استشمام نمود و خداوند در ضمیر خود گفت که من بعد زمین‌را بواسطهٔ انسان بسبب آنکه خیال دل انسان از ایّام طفولیت شرّ است ملعون نخواهم کرد و همه جاندارانرا چنانچه کشته ام بار دیگر نخواهم کشت

۲۲ تا قیام زمین فصل زرع و درو و سردی و گرمی و ربیع و خریف و روز و شب منقطع نخواهد گردید

باب نهم

۱ وخدا بر نوح و فرزندانش برکت فرمود و بایشان گفت که کثیر الذرّیت و موفور شده روی زمین‌را معمور کنید

۲ و خوف و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان هوا برهرچه بر زمین دبیب است و بر همه ماهیان دریا خواهد بود در دست شما سپرده شده اند

۳ هرچه متحرک و زنده باشد برای طعام ازان شما باشد چنانچه سبزهٔ نورس‌را همه بشما بخشیده ام

۴ اما گوشت‌را بانفس او یعنی خون مخورید

۵ و یقینا خون جانهای شمارا مطالبه خواهم کرد از دست همه حیوانات و از دست انسان نیز مطالبه خواهم کرد جان انسانرا از دست هر برادر او مطالبه خواهم نمود

۶ هر که خون انسانرا بریزد خونش از انسان ریخته شود زیرا که خدا انسانرا بصورت خود ساخته است

۷ و شما کثیر الذرّیت و موفور شده بچه‌گان بی شمار بر زمین بر آرید و کثرت یابید

۸ پس خدا نوح و فرزندانش‌را فرمود

۹ که اینک من عهد خودرا با شما و با نسل شما فی ما بعد

۱۰ و با هر نفس زنده نیز که با شماست یعنی پرندگان و بهایم و [illegible]
وحوش زمین که با شما باشند از جملهٔ آنها که از [illegible]
آمدند تا بهمه وحوش زمین قرار میدهم

۱۱ عهد خودرا با شما قرار میدهم بر اینکه من بعد همه اجسام [illegible]
طوفان هلاک نگردد و طوفانی که زمین‌را تباه کند باز دیگر نشود

۱۲ و خدا گفت آن عهدرا که من درمیان خود و شما و هر نفس [illegible]
که با شماست تا به انتهای زمان می نمایم علامتش اینست

۱۳ قوس خودرا در ابر جای میدهم تا عهدیرا که درمیان من و [illegible]
است علامتی باشد

۱۴ و چنین خواهد شد که هرگاه ابری بر زمین درآرم قوس [illegible]
بظهور آید

۱۵ و از عهد خود که درمیان من و شما و هر نفس زنده و همه [illegible]
هست یاد خواهم آورد و آب باز دیگر بطوفان نخواهد [illegible]
اجسام‌را هلاک کند

۱۶ و قوس در ابر خواهد بود و آنرا نظر خواهم کرد [illegible]
که درمیان خدا و هر نفس زنده از همه اجسام که [illegible]
باشد مقرر شد یاد آرم

۱۷ و خدا بنوح گفت اینست علامت آن عهد [illegible]
اجسام که بر زمین باشد قرار داده ام

۱۸ و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند [illegible]
امّا حام پدر کنعان است

١٩ این سه نفر پسران نوح هستند و از ایشان همه زمین معمور شد
٢٠ و نوح کشتکاری ورزیدن گرفت و تاکستانی نشانید
٢١ پس شراب نوشیده مست گردید و خودرا در خیمه برهنه ساخت.
٢٢ و حام پدر کنعان عریانی پدر خودرا دیده بیرون رفت و دو برادر خودرا خبر داد
٢٣ پس سیم و یافث لباسی گرفته هر دو بر کتف خود نهادند و پس پا رفته عریانی پدر خودرا پوشیدند و چونکه باو متوجه نبودند نظر ایشان بر عریانی پدر خود نه افتاد
٢٤ و نوح چون از مستی هوشیار گردید از آنچه پسر خورد با او کرده بود اطلاع یافت
٢٥ پس فرمود کنعان ملعون باد نزد برادران خود بنده بندگان خواهد بود
٢٦ و نیز فرمود خداوند خدای سیم مبارک باد و کنعان بندهٔ وی خواهد بود
٢٧ خدا یافثرا توسیع خواهد داد و در خیمههای سیم سکونت خواهد ورزید و کنعان بندهٔ وی خواهد بود
٢٨ و نوح بعد از طوفان سه صد و پنجاه سال زنده ماند
٢٩ و تمامی عمر نوح نهصد و پنجاه سال بود و مرد

باب دهم

١ اینست شرح اولاد پسران نوح سیم و حام و یافث و ایشانرا بعد از طوفان فرزندان بوجود آمدند.

۲ پسران یافث جُومَر و مَاجُوج و مادَي و یاوان و توبال و مَشَك و تیراس
۳ و پسران جُومَر اَسکناز و ریفاث و تُجَرْمَه
۴ و پسران یاوان اِلیشَه و تارسیس و کِتّیم و دُودانیم
۵ جزیرههاي قبایل خطه بخطه هریك موافق زبان و خاندان خود دوم بقوم از ایشان منقسم شد
۶ و پسران حام کُوس و مِصرَئیم و فُوط و کنعان
۷ و پسران کوس سِبا و حَوِیلَه و سَبْتَه و رَعمه و سَبْتِکا و پسران رعمه شَبا و دَدَان
۸ و کوس پدر نمرود بود و او درجهان ذو اقتدار مي شد
۹ آنکس پیش خداوند در صید قدرت تمام داشت و ازان سبب بطریق مثل میگویند چون نمرود صیّاد ذوالقدرت پیش خداوند
۱۰ ومبداء مملکتش بابل و اَرَك و اَکَد و کَلْنَه در سر زمین سِنْعار
۱۱ ازان سرزمین اَسُور بر آمده نِینْوِه و شهر رَحْبُوت و کالَح را بنا ساخت
۱۲ و رَسَن را درمیان نینوه و کالَح که این شهر بزرگست
۱۳ و از مِصرَئیم لُودیم و عَنَامِیم و لَهابیم و نَفْتُوحِیم
۱۴ و پَتْرُوسِیم و کَسْلُوحیم (که ازانها پِلِشتِیم پیدا شدند) و کَفْتُوریم بوجود آمدند
۱۵ و از کنعان صیدُون پسر بزرك و حِیت
۱۶ و یبُوسي و اَموري و جِرجاسي
۱۷ و حِوّي و عَرْقِي و سِینِي

۱۸ و اروادی و صماری و حماتی متولد شدند و بعد از آن قبایل کنعانیان
منتشر گشتند
۱۹ و سرحد کنعانیان از صیدون است زمانی که به جرار و به غزه میروی و زمانی که به سدوم و عموره
و ادمه و صبوئیم تا به لاشع بود
۲۰ اینند اولاد حام برطبق قبایل و زبان خود در اراضی و امتهای خود
۲۱ و سام را نیز که پدر همه بنی عابر و برادر بزرگ یافث بود
فرزندان زاییده شدند
۲۲ پسران سام عیلام و اسور و ارفکشد و لود و ارام
۲۳ و پسران ارام عوص و حول و جثر و مش
۲۴ و ارفکشد پدر شالح و شالح پدر عابر
۲۵ و از عابر دو فرزند پیدا شدند یکی را نام فالج بود زیرا که در ایام او
زمین منقسم گردید و نام برادرش یقطان بود
۲۶ و یقطان پدر الموداد و شالف و حضرموت و یارح
۲۷ و هدورام و اوزال و دقله
۲۸ و عوبال و ابیمائیل و سبا
۲۹ و اوفیر و حویله و یوباب این همه اولاد یقطان بودند
۳۰ و از میشا در راه سفار کوه مشرق وطن کردند
۳۱ اینند اولاد سام برطبق قبایل و زبان خود در اراضی و امتهای خود
۳۲ اینند قبایل بنی نوح بحسب نسب در امتهای خود که از ایشان بعد از
طوفان در زمین اقوام جدا شده بودند

باب يازدهم

۱ و تمامي جهانيان‌را يك زبان و يك لغت مي بود
و چنين واقع شد كه وقتيكه از مشرق سفر ميكردند در مرزبوم سنعار
وادي‌را يافتند كه درانجا وطن گرفتند
۳ و با يكديگر گفتند بيائيد خشت بسازيم و آنهارا در آتش بپزيم و
ايشان‌را خشت بجاي سنك وگل بجاي اهك بود
۴ و گفتند بيائيد شهري و برجي كه سرش تا به آسمان رسد بجهت
خود بنا سازيم و خودرا نامي پيدا كنيم مبادا كه بر روي همه زمين
پراگنده شويم
۵ پس خداوند فرود آمد تا كه آن شهر و برج‌را كه بني آدم
ميساختند مشاهده كند
۶ و خداوند گفت اينك قوم يكيست و همگي يك زبان دارند و
مرتكب اين امر مي شوند اكنون بازنگاه هرانچه اراده دارند چيزي
از ايشان ممتنع نخواهد شد
۷ بيائيد فرورفته درانجا خلل در لغت ايشان بيندازيم تا كه گفتار
يكديگررا نفهمند
۸ برين منوال خداوند ايشانرا ازانجا بر روي همه زمين پراكنده كرد و از
بنا كردن شهر بازماندند
۹ ازان سبب نامش بابل خوانده شد بنابران كه درانجا خداوند در
لغت همه جهانيان خلل انداخت وازانجا خداوند ايشان‌را بر
روي همه زمين پراكنده نمود
۱۰ اينست شرح اولاد سيم سيم يكصد ساله شده كه ارفكشاد دو سال
بعد از طوفان از او بوجود آمد

۱۱ و سام بعد از تولد ارفکسد پنج صد سال زنده ماند و پسران و دختران
از او بوجود آمدند

۱۲ و ارفکسد سي و پنج ساله شد که سالح از او بوجود آمد

۱۳ و ارفکسد بعد از تولد سالح چهار صد و سه سال زنده ماند و پسران
و دختران از او بوجود آمدند

۱۴ و سالح سي ساله شد که عيبر از او بوجود آمد

۱۵ و سالح بعد از تولد عيبر چهار صد و سه سال زنده ماند و پسران
و دختران از او بوجود آمدند

۱۶ و عيبر سي و چهار ساله شد که فلج از او بوجود آمد

۱۷ و عيبر بعد از تولد فلج چهار صد و سي سال زنده ماند و پسران
و دختران از او بوجود آمدند

۱۸ و فلج سي ساله شده رعو از او بوجود آمد

۱۹ و فلج بعد از تولد رعو دوصد و نه سال زنده ماند و پسران و دختران
از او بوجود آمدند

۲۰ و رعو سي و دو ساله شد که سروج از او بوجود آمد

۲۱ و رعو بعد از تولد سروج دوصد و هفت سال زنده ماند و پسران
و دختران از او بوجود آمدند

۲۲ و سروج سي ساله شد که ناحور از او بوجود آمد

۲۳ و سروج بعد از تولد ناحور دوصد سال زنده ماند و پسران و دختران از
او بوجود آمدند

۲۴ و ناحور بيست و نه ساله شد که تارح از او بوجود آمد

۲۵ و ناحور بعد از تولد تارح يكصد و نوزده سال زنده ماند و پسران
و دختران از او بوجود آمدند

٢٦ و تارح هفتاد ساله شد که ابرام و ناحور و هاران از او بوجود آمدند
٢٧ اینست شرح اولاد تارح تارح پدر ابرام و ناحور و هاران بود و هاران
پدر لوط
٢٨ و هاران قبل از وفات تارح پدر خود در زمین ولادت خود یعني اُور
کَسْدِیم مرد
٢٩ پس ابرام و ناحور زنان گرفتند زوجهٔ ابرام‌را سارای نام بود و اسم
زوجهٔ ناحور مِلْکَه دختر هاران که این هاران پدر ملکه و یِسْکَه بود
٣٠ و سارای عقیم بود فرزندي نداشت
٣١ پس انگاه تارح ابرام فرزند خودرا و لوط پسر هاران نوادهٔ خودرا و سارای
دیوث خود زن ابرام فرزند خودرا گرفته و با ایشان از اور کسدیم بیرون
رفته راه زمین کنعان گرفتند و به حاران رسیده انجا ساکن شدند
٣٢ و ایام زندگاني تارح دو صد و پنج سال بود و تارح در حاران مرد

باب دوازدهم

١ انگاه خداوند ابرام‌را فرمود که از زمین خود و از میان خویشان خود
و از خانهٔ پدر خود بیرون آي بزمیني که من ترا نشان میدهم
٢ و ترا قومي بزرگ خواهم گردانید و بر تو برکت خواهم فرمود و نام ترا
معزز خواهم کرد و برکت خواهي بود
٣ کسانیکه ترا مبارك خوانند ایشانرا برکت خواهم داد و هر کس که
بر تو نفرین کند ملعون خواهم ساخت و همهٔ قبائل زمین بتو برکت
خواهند یافت
٤ و ابرام چنانچه خداوند ویرا فرموده بود روانه شد و لوط همراه او رفت
و ابرام در وقتیکه از حاران بیرون شد هفتاد و پنج ساله بود

٥ و ابرام با ساراي زن خود و لوط فرزند برادر خود و تمامي اموال كه
بهم رسانيده بودند و كساني كه در حاران پيدا كرده بودند بيرون
رفتند تا كه راه مرزبوم كنعان پيش گيرند و در مرزبوم كنعان
رسيدند
٦ پس ابرام زمين‌را تا به منزل سِكِم تا بلوط موري طي كرد و ساكنان
زمين درانوقت كنعاني بودند
٧ و خداوند بر ابرام هويدا گشت و گفت كه اين زمين‌را بنسل تو
خواهم داد و درانجا مذبحي‌را براي خداوندي كه بر او ظاهر شد
بنا ساخت
٨ و ازانجا بكوهي كه بسمت مشرق بَيت ايل بود كوچ كرده خيمه زد
كه بَيت ايل بطرف مغرب و عَي بسمت مشرق او بود و درانجا
مذبحي‌را براي خداوند بنا كرد و درانجا نام خداوندرا خواند
٩ و ابرام راه جنوب پيش گرفته منازل مي‌پيمو
١٠ و قحط دران ديار پديد آمد و ابرام ازانروكه قحط بر زمين اشتداد
يافته بود بمصر رفت تا انجا اقامت ورزد
١١ و چون نزديك بود كه بمصر داخل شود ساراي زن خودرا گفت
اينك ميدانم كه تو زن خوبصورتي
١٢ و چنين خواهد شد كه چون مصريان بر تو نظر افكنند خواهند گفت
كه اين زوجهٔ اوست پس مرا بكشند و ترا زنده دارند
١٣ مصلحت آنست كه بگوئي كه من خواهر او هستم تا كه حال من
بوساطت تو بخيريت انجامد و جان من بوسيلهٔ تو باقي ماند
١٤ و چنين اتّفاق افتاد كه چون ابرام بمصر رسيد مصريان زن‌را ديدند كه
بسيار خوب صورت است

و امراي فرعون اورا مشاهده كرده تعريفش در حضور فرعون كردند
واين زن‌را بخانهٔ فرعون بردند
۱۶ و بسبب او با ابرام تلطّف فرمود كه او گوسفندان و گاوها و خران
و غلامان و كنيزان و ماده‌خران و شتران بهم رسانيد
۱۷ و خداوند فرعون و خاندانش‌را بسبب ساراي زوجهٔ ابرام بمصيبتهاي
شديد مبتلا ساخت
۱۸ پس فرعون ابرام‌را طلبيده ويرا گفت كه با من چه كار كردهٔ چرا مرا
خبر ندادي كه اين زوجهٔ من است
۱۹ چرا گفتي كه او خواهر من است بنوعيكه من اورا گرفته به نكاح
آوردمي اكنون اينست زوجهٔ تو اورا گرفته راه خود بگير
۲۰ و فرعون در بارهٔ او خدّام خودرا قدغن فرمود تا كه اورا و زنش‌را با
تمامي املاك روانه كردند

باب سيزدهم

۱ پس ابرام زوجهٔ خودرا با هرانچه داشت و لوطرا همراه گرفته از مصر
بجنوب بازگشت
۲ و ابرام بمواشي و سيم وزر ثَرْوَتِ تمام داشت
۳ و از جنوب تا به بَيت اِيل منازل بيمود تا بمقامي كه نخستين
خيمه‌گاهش بود درميان بَيت اِيل و عَيْ •
۴ و ابرام درانجا بموضعي كه سابق درانجا مذبحي‌را ساخته بود برسيد
و نام خداوندرا خواند
۵ و لوط نيزكه با ابرام همراه ميرفت رمه‌ها و گله‌ها و خيمه‌ها داشت
۶ و ايشانرا دران زمين گنجايش نبود كه با هم باشند بسبب آن كه

مال ایشان بي نهایت بود و ممکن نبود که باهم سکونت ورزند
٧ پس درمیان شبانان مواشي ابرام و شبانان لوط منازعت افتاد
و درانوقت کنعانیان و پریزیان در زمین مقیم مي بودند
٨ و ابرام لوطرا گفت که درمیان من وتو ومیان شبانان من و شبانان تو
منازعتي مباد ازان رو که ما برادرهستیم
٩ ایا تمامي سر زمین در پیش تو نیست التماس انکه از من جدا
شوي اگرتو بدست چپ روي من بدست راست خواهم رفت
اگر تو متوجه راست شوي من بچپ رو خواهم نهاد
١٠ پس لوط نظر انداخته تمامي میدان یردینرا دید که همه سیراب
است قبل ازانکه خداوند سُدُوم و عُمُورَهرا هلاك کرد همچو جنت
خداوند مانند زمین مصر در راه صُغَر
١١ و لوط از بهر خود همه میدان یردینرا اختیار نمود و لوط بطرف مشرق
متوجه شد و از یکدیگر جدا شدند
١٢ ابرام در دیار کنعان مقیم شد و لوط در شهرهاي میدان متمکن گشته
بسوي سدوم خیمه زد
١٣ امّا ساکنان سدوم پیش خداوند بغایت شریر و گنهکار مي بودند
١٤ پس خداوند ابرامرا فرمود بعد ازانکه لوط ازوي جدا شد که چشمهاي
خودرا کشاده از جائي که میباشي بسوي شمال و جنوب و مشرق
و مغرب نظر کن
١٥ که این همه سرزمینرا که مي بیني بتو و بنسل تو تا به ابد ارزاني
خواهم داشت
١٦ و نسل ترا همچو رمل زمین خواهم گردانید که اگر رمل زمینرا توان
شمرد نسل تو نیز بشمار آید

۱۷ برخیز بسرزمین طولاً و عرضاً سیر کن چه آنرا بتو خواهم بخشید
۱۸ پس ابرام خیمهٔ خود بر داشته در بلوطستان مَمْرِي یعني حِبْرُون
مقام نمود و درانجا مذبحي‌را براي خداوند بنا ساخت

باب چهاردهم

۱ و در ایّام اَمْرافِل پادشاه سِنْعار و اَرْیُوك پادشاه الاسار کِدُرلاعُمِرْ
پادشاه عِیلام و تِدْعال پادشاه طوائف
۲ ایشان با بِرع پادشاه سُدوُم و بِرْشَعْ پادشاه عُمُورَه و سِناب پادشاه اَدْمَه
و سِمِیبَر پادشاه صَبُوئیم و پادشاه بِلع یعني صُغَر جنگ نمودند
۳ اینهمه در وادي سِدیم یعني درياي شور جمع شدند
۴ مدت دوازده سال کدارلاعمررا بندگي کردند و در سال سیزدهم
طغیان نمودند
۵ و در سال چهاردهم کدارلاعمر و پادشاهاني که با او متفق بودند
آمده رفایانرا در عَشْتِرُوت قَرْنائیم وزوزیانرا در هام و ایمیانرا در ساوه
قِریاتائیم
۶ و حُریان‌را نیز در کوهستان ایشان سِعِیر تا که صحراي فاران که
بطرف بیابان است منهزم کردند
۷ و باز گشته بعین مِشْفات یعني قادِس رسیدند و تمام ملك عمالیقیانرا
و نیز اموریان‌را که در حَصَصُن تامار سکونت داشتند مغلوب ساختند
۸ پس پادشاه سُدُوم به پادشاه عُمُورَه و پادشاه اَدْمَه و پادشاه صبوئیم
و پادشاه بِلَع یعني صُغَر بیرون رفتند و با ایشان در وادي سِدیم جنگ
آراستند
۹ با کدارلاعمر پادشاه عیلام و تدعال پادشاه طوائف و امرافل پادشاه

سنعار و اریوك پادشاه الاسار چهار پادشاه با پنج پادشاه مقابلة
کردند
۱۰ اما در وادیِ سدیم چاهها پر از گل چرب مي بود و پادشاهان
سدوم و غموره گریخته درانجا افتادند و انانیکه رها یافتند بکوهستان
فرار کردند
۱۱ و ایشان همه اسباب و همه ماکولات از اهل سدوم و غموره گرفته باز
گردیدند
۱۲ ولوط فرزند برادر ابرامرا نیز که او ساکن سدوم مي بود با اسبابش گرفتار
کرده باز گشت نمودند
۱۳ وکسي که جانبر شد نزد ابرام عبري آمد و صورت حال باز نمود
که او در بلوطستان ممري اموري برادر اِشکول و برادر عانِر که ایشان
با ابرام صاحب عهد بودند مقام داشت
۱۴ و ابرام چون شنید که برادرش گرفتار شده خدّام خانه‌زاد خود سیصد
و هجده نفره بر صف کشیدرا تا به دان ایشان‌را تعاقب نمود
۱۵ ولشکریان خودرا در شب فرقهٔ چند نموده ایشان‌را منهزم ساخت
و تا حُوبهٔ که بدست چپ دمشق است از پي ایشان رفت
۱۶ و تمامي اموال‌را باز آورد و لوط برادر خودرا نیز با اسباب وي و زنان
و مردمان‌را نیز باز آورد
۱۷ و چون از کدارلاعمر و پادشاهاني که باوي بودند ظفر یافته باز میگشت
پادشاه سُدُوم بیرون آمده اورا در وادي ساوه که همین وادي شاهي
میباشد استقبال نمود
۱۸ و مَلکصِدِق پادشاه سالم نان و شراب‌را پیش آورد چه او کاهن خداي
تعالی بود

۱۹ وبروي برکت خواند وگفت مبارك باد ابرام از خداي تعالی مالك
آسمان و زمين
۲۰ و آفرين بد بر خداي تعالی که دشمنان ترا بدست تو سپرده
است پس اورا از هر چيز عشر داد
۲۱ و پادشاه سدوم بابرام گفت که مردمان‌را بمن ده و اسباب براي خود
بگير
۲۲ و ابرام پادشاه سدوم‌را جواب داد که من بپش خداوند الله‌تعالی
مالك آسمان و زمين دست خود‌را بلند کرده‌ام
۲۳ براينکه نه رشتهٔ و نه دوال نعلين و نه هرچه مال توست بگيرم
مبادا که بگوئي که من ابرام‌را توانگر کرده‌ام
۲۴ فقط آنکه جوانان خورده اند و قسمت عانر و اسکول وممري که با
من متفق بودند ايشان حصهٔ خود‌را بگيرند

باب پانزدهم

۱ بعد ازين مقدمات کلام خداوند در عالم رؤيا بر ابرام نازل شد که اي
ابرام مترس که منم سپر تو و جزاي بيکران تو
۲ و ابرام گفت يا پروردگار خداوند چيست آنکه مرا ببخشي چه
من بي اولاد مانده‌ام و کار آراي خانه من اين اليعزر دمشقي است
۳ و ابرام گفت اينك مرا فرزندي نبخشيدهٔ و اينست که خانه‌زاد
من وارث منست
۴ ناگاه کلام خداوند بر او نازل شد که اين کس وارث تو نشود بلکه
کسي که از پشت تو برآيد او وارث تو خواهد شد
۵ پس اورا از خانه بيرون آورد و فرمود بسوي آسمان متوجه بلش

و ستارکان‌را عدد کن اکر آنهارا بتواني شمرد و گفت نسل تو چنین
خواهد بود
٦ و بخداوند ایمان آورد و بدان جهت بعدالت منسوب شد
٧ و نیز گفت اورا منم خداوندیکه ترا از اور کسدیم بیرون آوردم تاکه
این زمین‌را بطریق میراث بتو بخشم
٨ او گفت یا پروردکار خداوند چکونه مرا معلوم شود که این‌را بمیراث
خواهم گرفت
٩ پس اورا گفت گوسالهٔ سه ساله و بُز مادهٔ سه ساله و گوسفندي سه
ساله و فاختهٔ و بچهٔ کبوتررا براي من بگیر
١٠ پس او اینهمه‌را گرفته هر یکي‌را دو نیم کرد و هریك حصه‌را رو بروي
یك دیگر نهاد لیکن آن پرندگان‌را دو نیم نساخت
١١ و چونکه مرغان بر مردارها فرود آمدند ابرام انهارا باز راند
١٢ و در وقت غروب آفتاب خواب گران بر ابرام عارض شد و اینك
وحشت با ظلمت شدید در خاطرش راه یافت
١٣ انکاه بابرام گفت یقین بدان که اولاد تو در ملك اغیار غربت
خواهند ورزید و اهل آنملك‌را بندگي خواهند نمود و تا مدت چهار
صد سال ایشانرا مظلوم خواهند ساخت
١٤ امّا بران قوم که ایشان‌را مملوك سازد من حکم خواهم فرمود و بعد
ازان با مال فراوان خروج خواهند نمود
١٥ و تو به آبا و اجداد خود بسلامت خواهي پیوست بکمال پیري
رسیده مدفون خواهي شد
١٦ و در طبقهٔ چهارم اینجا باز خواهند آمد زیراکه گناه‌گاري اموریان
هنوز باتمام نرسیده

١٧ و بعد از غروب آفتاب چون تاریك شد ناگاه تنوري پر دود و چراغي
آتشین درمیان آن حصهها گذشت
١٨ درانروز خداوند با ابرام عهد نمود و گفت این زمین‌را بنسل تو
بخشیدهام از رود مصر تا رود بزرگ یعني فرات
١٩ ملك قینیان و قِنِزیان و قَدمُنیان
٢٠ و حِتیان و پَرِزیان و رِفَایان
٢١ و اموریان و کنعانیان و جرجاسیان و یَبُوسیان

باب شانزدهم

١ امّا ساراي زن ابرام‌را فرزندي نبود و کنیزکي داشت مصري هاجار نام
٢ و ساراي ابرام‌را گفت که اینك که خداوند مرا از زائیدن بازداشته
است الحال با کنیزك من همخلوت شو شاید که از او فرزندي
براي من حاصل شود و ابرام سخن ساراي‌را قبول کرد
٣ و ساراي زن ابرام هاجار مصري کنیزك خودرا بعد ازان که ابرام ده
سال در کنعان بسر برده بود گرفته اورا با ابرام بنکاح درآورد
٤ پس با هاجار نزدیکي کرد و او حامله شد و چون دید که حامله
شده است خاتون خودرا بنظر حقارت دیدن گرفت
٥ پس ساراي با ابرام گفت ستمي که دیدهام بر تو باد من کنیزك
خودرا بسینهٔ تو دادم و چون دریافت که حامله شده است مرا
بنظر حقارت دید خداوند درمیان من و تو انصاف کند
٦ و ابرام بساراي گفت اینك کنیزك تو باختیار تست با او هرچه
بنظر تو پسندیده آید بکن و ساراي ویرا ایذا رسانید بحدیکه از
خدمتش گریخت

۷ و فرشتهٔ خداوند بر سر چشمهٔ آب در بیابان بر چشمهٔ که براه سور
است ویرا یافت
۸ و گفت ای هاجار کنیزك سارای از کجا آمدهٔ و بکجا میروی
جواب گفت از خدمت سارای خاتون خود گریخته‌ام
۹ و فرشتهٔ خداوند ویرا فرمود که بنزد خاتون خود باز گرد و در زیر
دستش تواضع پیشه کن
۱۰ پس فرشتهٔ خداوند ویرا گفت که نسل ترا بی نهایت خواهم
افزانید چنانکه بسبب کثرت بشمار نیاید
۱۱ و فرشتهٔ خداوند ویرا نیز گفت اینست که آبستن شدهٔ و پسریرا
خواهی زائید و اورا اِسْمَاعِیل نام باید نهاد ازانجا که خداوند تظلّم
ترا استماع فرموده است
۱۲ و او مرد وحشی خواهد بود دست او برخلاف همه کس و دست
همه کس برخلاف او و مقابل همه برادران خود سکونت خواهد ورزید
۱۳ و نام خداوندیرا که با او تکلّم نمود چنین بر زبان آورد خدایا تو مرا
می‌بینی زیراکه گفت آنکس که مرا می‌بیند آیا من اینجا در
عقب او نگاه کرده‌ام
۱۴ و بنابر این مقدمات نام آن چاه‌را بِئِرَالْحَی رائی خواند اینك
درمیان قادس و بارِد میباشد
۱۵ و هاجار برای ابرام پسری زائید و ابرام پسر خودرا که از هاجار بوجود
آمد اسماعیل نام نهاد
۱۶ و ابرام هشتاد و شش ساله بود که اسماعیل از هاجار برای ابرام
بوجود آمد

باب هفدهم

وچون ابرام نود ونه ساله بود خداوند بر ابرام هويدا گشت و اورا
گفت كه منم خداي قادر مطلق در پيش من رفتار نماي وكامل باش
وعهد خودرا درميان من وتو مي بندم وترا بسيار بسيار خواهم
افزييد
٣ پس ابرام سر بر زمين نهاد وخدا با او باين مضمون تكلّم فرمود
٤ اينك عهد من با تست كه پدر جمهور قبائل خواهي گرديد
٥ و اسم تو بعداليوم ابرام خوانده نشود بلكه اسم تو ابراهام باشد ازان
رو كه ترا پدر جمهور قبائل گردانيده‌ام
٦ وترا بغايت كثير الذرّيت مي‌سازم وقبيله‌ها از تو بوجود آرم
و پادشاهان از تو بظهور آيند
٧ وعهد خودرا درميان من وتو ونسل تو بعد از وفات تو با هريك
در عصر وي قرار ميدهم عهد ابديرا بر اينكه من خداي تو وبعد از
تو خداي نسل تو باشم
٨ و زميني كه دران غربت ورزي تمامي خطهٔ كنعانرا بتو وبعد از
تو بنسل بطريق ملكيّت تو ابدي خواهم داد ومن خداي ايشان
خواهم بود
٩ وخدا ابراهامرا فرمود كه تو عهد مرا نگاه‌دار و اولاد تو نيز بعد از
وفات هريك در عصر خود رعايت بكنند
١٠ عهد من كه درميان من وشما ونسل تو بعد از تو مرعي بايد
داشت اينست هر مذكري از شما مختون شود
١١ گوشت قلفت خودرا مختون بسازيد كه اين علامت عهد درميان
من وشما باشد

۱۲ از شما هر که عمرش هشت روز باشد مختون شود هر مذکری در
طبقات شما خانه‌زاده وزرخریده از همه بیگانگان که از نسل تو نباشند
۱۳ خانه‌زادهٔ تو وزرخریدهٔ تو لازم است که مختون شود و عهد من
در جسم شما به عهد ابدی خواهد ماند
۱۴ و مذکر نامختون که گوشت قلفتش مختون نشده آن نفس از
قبیلهٔ خود منقطع گردد عهد مرا فسخ نموده است
۱۵ و خدا به ابراهام فرمود که سارای زن خودرا سارای مخوان بلکه
اسمش ساره باشد
۱۶ و اورا برکت می‌دهم و ازوی ترا فرزندی کرامت میکنم و اورا مبارك
میسازم تا که مادر قومها باشد و پادشاهان ممالك از وی بظهور
خواهند آمد
۱۷ پس ابراهام سر بر زمین نهاده بخندید و با خود گفت آیا مرد صد
ساله‌را فرزندی پیدا شود وساره نود ساله بزاید
۱۸ و ابراهام بخدا گفت کاشکه اسماعیل درپیش تو زنده ماند
۱۹ و خدا گفت یقین که ساره زوجهٔ تو پسری برای تو خواهد زایید
واسمش‌را اسحاق بخوان و با وی عهد خودرا قرار میدهم تا که بعد
از او اولادش‌را عهد ابدی باشد
۲۰ و در بارهٔ اسماعیل دعای ترا شنیده‌ام اینك اورا برکت فرموده‌ام
و اورا کثیرالذّریّت خواهم کرد وبحدالغایت خواهم افزایید دوازده
سرداران از او بوجود خواهند آمد واورا قوی عظیم خواهم گردانید
۲۱ ولیکن با اسحاق که ساره در سال آینده بهمین وقت موعود اورا
برای تو خواهد زائید عهد خودرا قرار میدهم
۲۲ و این مکالمه‌را بانجام رسانیده خدا از پیش ابراهام صعود فرمود

۲۳ پس ابراهام اسماعیل پسر خودرا و همه خانه‌زادگان خودرا و همه
زر خریدگان‌را یعني هریك مذکري از اهل بیت ابراهام گرفته
گوشت قلفت ایشان‌را بهمان روز چنانچه خدا اورا فرموده بود
مختون ساخت
۲۴ و ابراهام نود ونه سال داشت که خود بگوشت قلفت مختون کشت
۲۵ اسماعیل فرزندش سیزده ساله بود که بگوشت قلفت مختون شد
۲۶ بهمان‌روز ابراهام و پسرش اسماعیل ختنه یافتند ومجموع اهل
بیتش خانه‌زاده واز بیگانگان زرخریده با او مختون شدند

باب هجدهم

۱ بعد ازان خداوند در بلوطستان ممري بر او ظاهر گشت وقتیکه روز
گرم شده بدر خیمه نشسته بود
۲ و نظر انداخته دید که ناگاه سه نفر نزد او ایستاده و چون ملاحظه
کرد از در خیمه باستقبال ایشان دوید و بسوي زمین سر فرود آورد
۳ و گفت اي اقا اگر مرا بنظر رحمت منظور داري امید انکه از پیش
بنده نگذري
۴ حال قدري آب بیارند تا که پاهاي خودرا بشوئید و در زیر این
درخت آرام بگیرید
۵ و من پارچهٔ نان نانی مي آرم که دلهاي خودرا تسکین بدهید و بعد
ازان راه پیش گیرید زیراکه ازین سبب بنزد بنده آمده اید
جواب دادند چنانچه گفتهٔ بکن
۶ پس ابراهام در خیمه بنزد ساره بسرعت تمام آمده ویرا گفت
زود باش سه پیمانهٔ آرد خالص‌را خمیر کرده کماچها بپز

٧ وابرهام خود نزد مواشي دويده گوسالهٔ نرم و خوب آورد و بجواني
سپرد كه او بطبخ كردنش پرداخت
٨ وروغن خالص و شير وآن گوسالهٔ پخته‌را گرفته در پيش ايشان
گذاشت و خود در زير درخت بخدمت ايستاد و ايشان خوردند
٩ پس از او پرسيدند ساره زوجهٔ تو كجاست جواب داد اينك در
خيمه ميباشد
١٠ او گفت مطابق عمر كه داري بتو رجوع خواهم نمود و اينك ساره
زن ترا فرزندي بوجود خواهد آمد وساره در عقب او بدرخيمه
ايستاده اين سخن‌را بشنيد
١١ وابراهام وساره پير كهن سال بودند وساره از عادت زنان باز
مانده بود
١٢ ازان سبب ساره بخاطر خود خنديده گفت آيا بعد ازانكه پير
شده‌ام و خداوند من نيز پير شده كامراني مرا دست دهد
١٣ پس خداوند ابراهام‌را گفت كه ساره چه سبب بخنده آمد
وگفت كه آيا من بوقت پيري في‌الحقيقت فرزندي بزايم
١٤ آيا هيچ امري بر خداوند دشوارست بوقت موعود ومطابق اين
عمركه داري بتو مراجعت ميفرمايم وساره‌را فرزندي بظهور
خواهد آمد
١٥ پس ساره خوفناك شده انكار نمود كه من نخنديدم او گفت نه
چنين است بلكه خنديدي
١٦ پس آن اشخاص ازانجا برخاسته رو بطرف سدوم نهادند و ابراهام
همراهي مينمود تاكه ايشانرا مرخّص نمايد
١٧ وخداوند گفت آيا آنچه من بفعل مي‌آرم از ابراهام مخفي دارم

۱۸ ازانرو که ابراهام قومي بزرك و قوي هرآينه خواهد گرديد و همه
قبائل زمين در او بركت خواهند يافت
۱۹ زيراكه من اورا مي‌شناسم بدانكه اولاد و خاندان خودرا بعد از خود
وصيّت خواهد فرمود تاكه راه خداوندرا مرعي داشته عدل و داد
بجا آرند تا آنكه خداوند هرچه وعده فرموده با ابراهام بوقوع رساند
۲۰ خداوند گفت بسبب انكه غوغاي سدوم و غموره بسيار شده
است و گناه ايشان بي نهايت كبير است
۲۱ الحال فرود آمده مشاهده كنم كه عمل ايشان با التمام موافق
فريادي كه بسمع من رسيد هست يا نه والّا مطلع شوم
۲۲ وآن اشخاص بسمت سدوم متوجه شدند و ابراهام باز بحضور
خداوند ايستاد
۲۳ و ابراهام نزديك آمده گفت آيا نيكوكاررا نيز با بدكار هلاك
ميسازي
۲۴ اگر پنجاه نفر نيكوكار درميان شهر باشند آيا بواسطهٔ آن پنجاه
نيكوكار كه دران ميان باشند مرحمت نافرموده مكان‌را هلاك
ميسازي
۲۵ دور باد از تو بدين نوع كاري كه نيكوكاررا با بدكار بقتل رساني
و حال نيكوكار چون حال بدكار باشد اين سخن از تو دور باد آيا
حاكم تمامي زمين انصاف نكند
۲۶ خداوند گفت اگر در سدوم پنجاه نيكوكار درميان شهر يابم بواسطهٔ
آنكسان تمامي مكان‌را مرحمت خواهم فرمود
۲۷ و ابراهام بجواب گفت اينك من كه بغير از خاك و خاكستر نيستم
جرات تكلّم با خداوندگار نموده‌ام

۲۸ شاید که ازان پنجاه نیکوکاران پنج نفر کم باشند آیا بسبب پنج
کس تمامی شهررا هلاک میسازي گفت که اگر چهل و پنج درانجا
یابم هلاک نخواهم کرد
۲۹ و بار دیگر با او بسخن آمد و گفت شاید چهل نفر درانجا یافت
شوند او گفت بواسطهٔ چهل نفر نخواهم کرد
۳۰ گفت مبادا که خداوندگار غضبناک شود که من سخني بگویم
شاید که سي نفر درانجا یافت شوند گفت اگر سي نفر درانجا
یابم نخواهم کرد
۳۱ گفت اینک حال با خداوندگار جرات تکلّم نموده‌ام شاید بیست
نفر درانجا یافت شوند گفت بوسیله بیست کس هلاک
نخواهم ساخت
۳۲ گفت مبادا که خداوندگار بغضب آید که یك سخن دیگر بگویم
شاید ده نفر درانجا شوند گفت که بسبب ده نفر نیز هلاك
نخواهم ساخت
۳۳ پس خداوند این مکالمه‌را با ابرهام باتمام رسانیده راه خود گرفت
و ابراهام بمکان خود باز گشت

باب نوزدهم

۱ پس آن دو فرشته بوقت شام در سدوم رسیدند که لوط بدروازهٔ
سدوم نشسته بود و لوط ایشانرا دیده براي استقبال برخاست و سر
بر زمین نهاد
۲ و گفت اي خواجگان در خانهٔ بندهٔ خود تشریف بیارید و شب‌را

بسربرید و پاهای خودرا بشوئید علی الصباح برخاسته راه خود پیش
گیرید گفتند نه بلکه شب‌را در کوچه بسربریم
۳ وچون او در لوازم تکلیف مبالغه نمود ایشان همراه او شده
بخانه‌اش رفتند که او ضیافتي براي ایشان مهیّا کرد و نان فطیری
پخت و ایشان خوردند
۴ هنوز نخفته بودند که ناگاه ساکنان شهر یعني سدومیان از پیر
وجوان تمامي خلق از هر طرف بگرد خانه درآمدند
۵ و لوطرا آواز داده بدو گفتند اشخاصیکه بوقت شب بنزد تو
آمدند کجا هستند ایشان‌را براي ما بیرون بیار تا که با ایشان
نزدیکي کنیم
۶ پس لوط از در خانه بنزد ایشان بیرون رفت و دروازه‌را از عقب
خود بربست
۷ وگفت اي برادران خدارا چنین امر قبیح مکنید
۸ اینک من دو دختر میدارم که گاهي با مرد هم‌بستر نشدند انهارا
بنزد شما بیرون مي‌آرم تا که با ایشان هرچه بنظر شما پسندیده
آید بکنید ولاکن بدین مردان رجوع ننمائید زیراکه ازین سبب بزیر
سایهٔ سقف من در آمدند
۹ جواب دادند که دورشو وگفتند نیز که اینکس مجرّد آمد تا که
درینجا اقامت ورزد وحال دعوي حکومت میکند اکنون زیاده
از انچه با ایشان بد سلوکي مینمائیم با تو خواهیم ورزید و لوطرا
تنگ افشردند بحدیکه نزدیک شد که دروازه‌را بشکنند
۱۰ پس ان دو نفر دست خودرا دراز کرده لوطرا بنزد خود در خانه
آوردند ودروازه‌را بربستند

۱۱ و انکسان‌را که بدر ایستاده بودند از کبیر و صغیر به کوري مبتلا
کردند بحدیکه از یافتن دروازه باز ماندند
۱۲ وانکسان بلوط گفتند آیا کسي دیگر ترا دریانجا باشد داماد و پسران
و دختران خود و هر چه در شهر ازان تو هست ازین مکان بیرون
بیار
۱۳ زیراکه ما این موضعرا مستهلك میسازیم بسبب انکه فریادش
بنزد خداوند بسیار شده و خداوند مارا فرستاده است تا آنرا
هلاك نمائیم
۱۴ و لوط بیرون رفت و دامادان خود که دخترانش‌را بنکاح آورده
بودند مخاطب ساخت وگفت که بر خیزید و ازین مکان بیرون
شوید زیرا که خداوند شهررا بهلاکت مي رساند و او در نظر ایشان
همچون تنزگو نمودار شد
۱۵ وچون صبح بر آمد پس فرشتکان لوطرا شتابانیده گفتند که بر
خیز و زوجهٔ خودرا و دو دختر خودرا که دریانجا میباشند همراه
بگیر مبادا که در فساد شهر هلاك شوي
۱۶ وچون اهمال میکرد ازانرو که خداوند بر ایشان رحمت فرمود آن
اشخاص دست وي و زن و دو دختر اورا گرفته بیرون شهر آورده
گذاردند
۱۷ و ایشان‌را بیرون کرده گفت از براي جان خود فرار نماي از عقب
خود نگاه مکن ودر تمامي میدان توقف منماي برین کوه بگریز
مبادا که هلاك شوي
۱۸ و لوط ایشان‌را گفت اي خواجه همچنین مباد
۱۹ اینك بنده بنظر تو مقبول شده و تو با من در شفقت مبالغه

نموده بحدیکه جان مرا نجات دادهٔ و من طاقت ندارم که بکوه
گریزم مبادا به بلائي گرفتار شوم و بمیرم
۲۰ الحال ببین که این شهر نزدیك است که انجا فرار نمایم
و کوچکست ملتمس آنست که دران رهائي یابم آیا کوچك
نیست و جان من زنده ماند
۲۱ ویرا گفت اینك دعاي ترا درین باب مستجاب ساخته‌ام تا این
شهررا که در بارهٔ آن شفاعت میکني منهدم ننمایم
۲۲ بشتاب درانجا بگریز زیراکه تا رسیدن تو درانجا هیچ کار از من
جاري نتوان شد و ازین سبب شهررا صوغر نام نهادند
۲۳ آفتاب بر زمین طلوع نموده بود که لوط بصوغر داخل شد
۲۴ پس انگاه خداوند بر سدوم و غموره کبریت وآتش‌را از نزد خداوند
از آسمان بارانید
۲۵ و آن بلدهارا و تمامي میدان و همگي ساکنان بلدهارا و هرچه
زمین روئیده بود منهدم گردانید
۲۶ فامّا زوجهٔ لوط از عقب نگاه کرد و ستوني نمکین گردید
۲۷ و ابراهام اول دم‌صبح برخاسته بجائیکه بحضور خداوند ایستاده بود
رفت .
۲۸ و بطرف سدوم و غموره و همه میدان مترصّد شد و دید که دود
زمین بر مي آید بمثال دود کورهٔ حدادي
۲۹ وچندین بوقوع پیوست که وقتیکه خدا بلدهاي میدان‌را هلاك
نمود از ابراهام یاد آمد و لوطرا از میان ویراني رها داد چونکه
شهرهائي که لوط درانجا قرار گرفته بود ویران ساخت
۳۰ ولوط ازانرو که از ماندن در صوغر هراسان بود از صوغر بیرون آمده

در کوه مسکن نمود ودو دختراش با او همراه شدند ودر غاري
با دو دختر خود ساکن گشت
۳۱ ودختر بزرگ خورد سالهرا گفت که پدر ما پیر شده است ودر
دنیا مردي نیست که با ما برسم همه خلایق صحبت نماید
۳۲ بیا پدر خودرا شراب بخورانیم وبا وي همبستر شویم تا که از پدر
خود ذرّیت بظهور آریم
۳۳ پس بهمان شب پدر خودرا شراب خورانیدند ودختر بزرك
بخلوت آمده با پدر خود همبستر شد که او نه بخفتنش نه
به برخاستنش اطلاع یافت
۳۴ وروز دیگر دختر بزرگ خورد سالهرا گفت که اینك دیشب من
با پدر همخلوت گشتم امشب نیز اورا شراب بخورانیم وتو اندورن
رفته با او صحبت نماي تاکه از پدر خود ذرّیت بظهور آریم
۳۵ ودران شب نیز پدر خودرا شراب نوشانیدند ودختر خوردساله بر
خاسته با او همخلوت گشت که او نه بخفتنش ونه به برخاستنش
اطلاع یافت
۳۶ بدین طور هردو دختر لوط از پدر خود حامله شدند
۳۷ ودختر بزرگ پسري زائیده اسمش مُواب خواند که همان شخص
تا امروز پدر مواب است
۳۸ واز خورد ساله نیز فرزندي پیدا شد که اورا بن‌عمي نام نهاد همان
کس تا حال پدر بني‌عمون است

باب بیستم

۱ پس ابراهام ازانجا بطرف جنوب طي منازل کرده درمیان قادس

و سور مقام گرفت و در جرار اقامت ورزید
۲ و ابراهام در باب زوجهٔ خود گفت که خواهر منست و ابیملك
پادشاه جرار تني چند فرستاد و سارهرا بگرفت
۳ پس خدا بوقت شب در خواب نزد ابیملك آمد وگفت
بواسطهٔ آن زن که اورا گرفتهٔ حال تو عنقریب موت است
زیراکه منکوحهٔ دیگریست
۴ و لیکن ابیملك با او نزدیکي ننموده بود وگفت اي پروردگار آیا قوم
نیکوکاررا نیز بقتل میرساني
۵ آیا آنکس بمن نگفته بود که این خواهر منست و آن زن نیز خود
گفت که این برادر منست بخلوص دل و پاکیزگي دست این
امررا ارتکاب نمودم
۶ خدا اورا در خواب گفت میدانم که بخلوص دل این کار کردهٔ که
ترا باز داشتم ازانکه بر من عاصي شوي بنابرین نگذاشتم که با او
مصاحبت کني
۷ اکنون زنرا بشوهر باز ده که او نبي هست و دربارهٔ تو استدعا
خواهد نمود تاکه زنده ماني واگرباز ندهي یقین بدان که تو با
همگي خویشان خود بمیري
۸ و ابیملك بوقت صبح برخاسته مجموع خدام خودرا طلب کرد
واین همه سخنانرا بسمع ایشان رسانید وآنجماعت بغایت
هراسان شدند
۹ پس ابیملك ابراهامرا طلبیده گفت با ما چهکار کردهٔ و ترا نیز
چه زیان رسانیدهام که بسزاي آن مرا و ملك مرا بگناهي کبیر
منسوب گردانیدي ناکردنیها با من کردهٔ

۱۰ و ابي‌ملك از ابراهام پرسيد كه ترا چه واقع شد كه چنين عمل
نمودي
۱۱ ابراهام جواب داد كه با خود گفتم كه ترس خدا دراينجا نخواهد
بود وبسبب زوجهٔ من مرا خواهند كشت
۱۲ و في الحقيقت خواهر منست يعني دختر پدر من فقط از مادر
من متولّد نشده وزن من گرديد
۱۳ و چنين واقع شد كه چون خدا مرا از خانهٔ پدر بغربت روانه كرد
من اورا گفتم كه اين قدر مهرباني بمن روا دار كه هرجا برويم بگوئي
اين برادر منست
۱۴ پس ابي‌ملك گوسفندان وگاوها و غلامان و كنيزكان‌را گرفت و به
ابراهام بخشيد وساره زوجه‌اش‌را به او باز داد
۱۵ و ابي‌ملك گفت اينك مملكت من درپيش روي تست هركجا
بنظر تو پسنديده آيد اقامت نماي
۱۶ وبساره نيز گفت كه اينك برادر ترا يك هزار درم بخشيده ام
كه چشم بند تو پيش همراهان و پيش همه خلق خواهد بود
و ازين سخن تنبيه يافت
۱۷ پس ابراهام از خدا درخواست نمود و خدا ابي‌ملك‌را و زن
و كنيزكانش‌را شفا بخشيد تا آنكه بزئيدند
۱۸ ازانجا كه خدا بعلت ساره زن ابراهام ارحام همگي اهل خانهٔ
ابي‌ملك‌را باالكل مسدود ساخته بود

باب بیست و یکم

۱ امّا خداوند بساره چنانچه گفته بود التفات نمود و خداوند با ساره
وعده خودرا وفا کرد
۲ چنانچه ساره حامله شده براي ابراهام بهنگام پیري بوقت موعود
که خدا باوي گفته بود پسریرازائید
۳ وابراهام پسریرا که براي او از ساره متولّد شد اسحاق نام نهاد
۴ پس ابراهام اسحاق پسر خودرا چونکه هشت روزه شد موافق آنچه
خداوند اورا فرموده بود مختون ساخت
۵ و ابراهام یکصد ساله بود که پسرش اسحاق براي او بوجود آمد
۶ و ساره گفت که خدا مرا بخنده آورده است هرکه بشنود با
من بخنده آید
۷ وگفت نیز آیا بابراهام که توانستي گفت که ساره طفلانرا شیر
خواهد داد زیراکه من بوقت پیري او طفلي بوجود آورده‌ام
۸ و آن طفل بزرگ شده از شیر برداشتند وابراهام در روزیکه اسحاق‌را
از شیر منقطع گردانید ضیافتي عظیم نمود
۹ وساره فرزند هاجار مصریرا که براي ابراهام زائیده بود دید که سخره
مینماید
۱۰ و ابراهام‌را گفت این کنیزك و پسرش‌را اخراج نماي زیرا که پسر
این کنیزك با پسر من اسحاق میراث نخواهد یافت
۱۱ و این سخن بر ابراهام در بارهٔ فرزند خویش بسیار سخت نمود
۱۲ پس خدا بابرهام گفت که ترا درباب این طفل و کنیز تو
سخت ننماید هرچه ساره بتو گفته است بشنو ازآنجاکه نسل تو
باسحاق خوانده خواهد شد

۱۳ و پسر کنیزرا هم بسبب انکه نسل تو باشد قومي خواهم گردانید
۱۴ پس ابراهام اول دم صبح برخاسته نان و مشك آبرا بر کتف
هاجار نهاد و طفل‌را باو سپرده رخصت داد که او روانه شده در
بیابان بِئِرسَبَعْ سرگردان گشت
۱۵ و آب مشك تمام شد و طفل‌را درزیر بوتهٔ گذاشت
۱۶ و خود رفته روبرویش بقریب یك تیرپرتاب دور بنشست و او
آواز خودرا بلند کرده بگریست
۱۷ پس خدا زاري طفل‌را بشنید و فرشتهٔ خدا از آسمان به هاجار آواز
داد و گفت اي هاجار ترا چه شد مترس که خدا فغان طفل‌را
ازانجاکه نشسته است استماع فرموده است
۱۸ برخیز و طفل‌را برداشته دست ویرا بگیر زیراکه اورا من قومي عظیم
خواهم گردانید
۱۹ و خدا چشمهاي اورا کشاد تا که چاهٔ آبرا مشاهده کرد و درانجا
رفت و مشك‌را از آب پر کرده طفل‌را خورانید
۲۰ و خدا با طفل مي بود و بزرگ شده در بیابان اقامت ورزید
و کمان‌کش گردید
۲۱ و در بیابان فاران مقام گرفت و مادرش زني‌را از ملك مصر بنکاح
او درآورد
۲۲ و دران ایّام ابي ملك و فیكُل سپه سالار او با ابراهام تکلّم نمودند
که تو هرچه بعمل آري خدا باتست
۲۳ اکنون با من سوگندي بنام خدا یاد کن بر اینکه نه با من و نه
با پسر من و نه با نبیرهٔ من خیانت کني مهرباني‌را که من باتو
نموده‌ام همان‌را با من و با ملکي که انجا اقامت ورزیده بجا آري

٢٤ ابراهام گفت که من سوگندي ياد ميکنم
٢٥ انگاه ابراهام ابي‌ملك‌را در باره چاهٔ آب که خدّام او غصب کرده
بودند ملامت کرد
٢٦ و ابي‌ملك گفت نميدانم که مرتکب اين فعل کيست و نه تو مرا
آگاهي دادي و نه من جز امروز خبر شنيدم
٢٧ پس ابراهام گوسفندان وگاوهارا گرفته ابي‌ملك‌را داد و هر دو ميثاقي
درميان آوردند
٢٨ پس ابراهام از گوسفندان هفت بچهٔ ماده جدا کرد
٢٩ و ابي‌ملك از ابراهام پرسيد که اين هفت بچهٔ ماده که جدا
کردهٔ از بهر چيست
٣٠ گفت که اين هفت بچه‌را از دست من بگير تا که مرا گواهي
باشد بر اينکه آن چاه‌را من کنده بودم
٣١ ازان سبب نام آن منزل‌را بِئِرسَبَعْ نام نهاد که انجا هر دو
سوگندي خوردند
٣٢ و چون عهد در بئرسبع بسته بودند ابي‌ملك و فيکُل سپه‌سالارش
بر خاسته در ديار فلسطيان مراجعت نمودند
٣٣ و درختي‌را در بئرسبع نشاند و درانجا نام خداوند خداي لايزال خواند
٣٤ و ابراهام در ملك فلسطيان مدّتي مديد بسربرد

باب بيست و دويم

١ و بعد ازين مقدّمات خدا ابراهام‌را امتحان نمود و اورا. گفت اي
ابراهام: جواب داد حاضرم
٢ گفت که فرزند خود آن يگانهٔ که اورا دوست ميداري. اسحاق‌را

با خود ببر و بر زمین موریّه برو و درانجا بر یکي از کوه‌ها که ترا
خبر میدهم اورا بطریق قرباني سوختني پیش گذران

۳ پس ابراهام اوّل دم‌صبح بر خاسته زین برخر نهاد و دو نفر از نوکران
خود و اسحاق فرزند خودرا همراه برد و هیزم براي قرباني سوختني
شکسته بر خاست و بجائي که خدا خبر داده بود روانه شد

۴ و در روز سیوم ابراهام نگاه انداخته آن مکان‌را از دور دید

۵ و ابراهام نوکران خودرا فرمود که شما باخر درینجا نشسته باشید تا
من با پسر درانجا رفته سجده کنیم و بنزد شما بازآئیم

۶ پس ابراهام هیزم‌را براي قرباني سوختني برداشته بر اسحاق فرزند
خود بار کرد و آتش و کاردرا بدست خود گرفت پس هر دو
همراه رفتند

۷ و اسحاق با ابراهام پدرخود تکلّم نمود و گفت اي پدر جواب داد
که اي پسر حاضرم او گفت که اینك آتش و هیزم امّا برّه براي
قرباني سوختني کجاست

۸ ابراهام گفت که اي پسر خدا برّهٔ‌را براي خود بقرباني سوختني
مهیّا خواهد کرد پس هر دو همراه رفتند

۹ و بجائیکه خدا اورا ازان اطلاع داده بود رسیدند و ابراهام درانجا
مذبحي‌را بنا ساخته هیزم‌را بیاراست و اسحاق فرزند خودرا بسته
بر مذبح بالاي هیزم نهاد

۱۰ و ابراهام دست خودرا دراز کرده کاردرا بگرفت تا که فرزند خودرا
ذبح نماید

۱۱ که ناگاه فرشتهٔ خداوند از آسمان اورا آواز داد و گفت اي ابراهام
ابراهام او جواب داد لبیك •

۱۲ گفت بر پسر خود دست دراز مکن و بر او هیچ کاري مکن زيراکه
اکنون دانستم که تو خداترس هستي بحديکه فرزند خود آن يگانه‌را
ازمن دريغ نداشتهء .
۱۳ پس ابراهام نظر انداخته ديد که اينك در عقب او قوچي از
شاخ خود به بوته خاري گرفتار شده و ابراهام آمده آن قوچ‌را
بگرفت و اورا بعوض فرزند خود بطريق قرباني سوختني پيش
گذرانيد
۱۴ ابراهام آن مکان‌را يَهُوَه‌يَرِي نام نهاد چنانچه تا امروز ميگويند که
در آنکوهء خداوند بنظر خواهد آمد .
۱۵ و فرشتهء خداوند بار ديگر از آسمان ابراهام‌را ندا کرده
۱۶ گفت خداوند ميفرمايد که بخود سوگند ياد کرده‌ام که جزاي آنکه
اين امررا ادا نمودهء و فرزند خود آن يگانه‌را دريغ نداشته
۱۷ من ترا بي‌نهايت مبارك خواهم گردانيد و نسل ترا مانند ستارگان
آسمان و همچو ريگي که بکنار درياست بيشمار خواهم افزود و نسل
تو سرحد دشمنان خودرا بتصرّف خواهند آورد .
۱۸ و بنسل تو همگي قبائل زمين برکت خواهند يافت بجزاي انکه
گفتار مرا قبول نمودهء
۱۹ پس ابراهام بنزد نوکران خود مراجعت نمود و برخاسته باتّفاق
يکديگر به بئيرسبع متوجه شدند و ابراهام در بئيرسبع اقامت ورزيد
۲۰ و بعد ازين مقدّمات به ابراهام خبر رسيد که اينك مِلْکَه براي
ناحور برادر تو فرزندان زائيده است
۲۱ نخست زاده عُوص نام و بُوز برادرش و قُموئيل پدر ارام
۲۲ و کَسَد و حَزُو و فِلداس و يِدْلاف و بِتوئيل

۲۳ که این بِتُوئیل پدر رِبِقَه بود این هشت نفررا ملکه براي ناحُور
برادر ابراهام بزائید
۲۴ و زن نا منکوحه‌ٔ او که رُئومَه نام داشت او نیز طِبَح و جَحَم و طَحَس
و مَعَکَه‌را زائید

باب بیست و سیوم

۱ و ساره یکصد وبیست وهفت سال داشت تمامي عمر ساره
اینقدربود
۲ و ساره در قِریَت اَرْبَع یعني حِبْرُون بدیار کنعان مُرد وابراهام تا آنکه
براي ساره ماتم نماید وزاري کند انجا آمد
۳ پس ابراهام از پیش میّت خود برخاسته با بني‌حت تکلّم نمود
۴ که من غریب ومسافر هستم درمیان شما ملکیت قبرستاني
درمیان شما بمن بدهید تا میّت خودرا از پیش چشم خود
مدفون سازم
۵ بني‌حت ابراهام‌را جواب دادند وگفتند
۶ که اي آقا بشنُو تو درمیان ما سردار کامگار هستي در هرکدام از
قبرستانهاي ما ترا پسند آید میّت خودرا مدفون نماي از ما
کسي نیست که قبرستان خودرا براي دفن کردن میّت از تو
دریغ دارد
۷ پس ابراهام بر پا ایستاده پیش اهل آنملك بني‌حت سر بر
زمین نهاد
۸ و با ایشان متکلّم شد وگفت که اگر مرضي شما چنین باشد که
میّت‌را از پیش خود مدفون سازم سخن مرا بشنوید وبراي من از
عِفْرُون بن صُحَر درخواست نمائید

۹ تا غار مَکْفِیلَه که ملك او و بکنار مزرعهٔ او هست مرا بقیمت
لائق بدهد تا درمیان شما قبرستانی داشته باشم
۱۰ اما عفرون درمیان بنی‌حت سکونت داشت پس عفرون حتی
ابراهام‌را جواب داد چنانچه بنی‌حت وجمیع انانی که از دروازهٔ
شهرش آمد و رفت مینمودند شنیدند
۱۱ که ای آقا چنین مباد بشنو آن مزرعه‌را بتو میدهم وغاری که
درآنست بتو بخشیده‌ام بحضور قوم خود ترا داده‌ام میّت خودرا
مدفون ساز
۱۲ پس ابراهام پیش ساکنان شهر سر بر زمین نهاد
۱۳ و با عفرون تکلم نمود چنانچه اهل زمین شنیدند که اگر گفتهٔ مرا
قبول نمائی بشنو قیمت آن زمین‌را خواهم داد ازمن بگیر تا
میّت خودرا درانجا مدفون سازم
۱۴ پس عفرون ابراهام‌را جواب داد وگفت
۱۵ که ای آقا سخن مرا بشنو قیمت آن زمین چهار صد مثقال
است درمیان من وتو آن چیست الحال میّت خودرا مدفون ساز
۱۶ وابراهام گفتهٔ عفرون‌را قبول کرد وابراهام نقدرا که پیش بنی‌حت
مقرّر کرده بود چهار صد مثقال نقد که سوداگران‌را رواج داشت
بدست عفرون سنجیده داد
۱۷ وهمچنین مزرعهٔ عفرون که در مکفیله رو بروی ممری می‌بود یعنی
مزرعهٔ وغاری که درمیانش بود وهمه درختانی که در مزرعه از
اطراف وجوانب بود
۱۸ درپیش بنی‌حت وهمه کسانی که از دروازهٔ شهر آمد ورفت
مینمودند بنام ابراهام ملکیت مقرّر گشت

۱۹ و بعد ازین مقدمات ابراهام ساره زن خودرا در غار مزرعهٔ مکفیله
رو بروي ممري مدفون ساخت همان حبرون است در ملك كنعان
۲۰ و آن مزرعه و غاري كه درآن بود بني‌حت براي قبرستان بملكيت
ابراهام مقرر نمودند

باب بيست و چهارم

۱ و ابراهام پير كهن‌سال شده و خداوند بر ابراهام در همه امور بركت
فرموده بود
۲ و ابراهام خادمي‌را كه ريش سفيد خاندانش و بر همه مالش
مختار بود گفت كه دست خودرا زير ران من بنه
۳ كه من ترا بنام خداوند خداي آسمان و زمين سوگند ميدهم
براينكه زني از دختران اهل كنعان كه در ميان. ايشان سكونت
مي دارم بنكاح پسر من نياري
۴ بلكه بمولد و خويشان من رفته زني‌را براي اسحاق پسر من
طلب نماي
۵ خادم بدو گفت شايد كه آن زن راضي نشود كه همراه من بدين
سر زمين بيايد آيا لازم است كه پسر ترا بزميني كه ازانجا بيرون
آمدي باز برسانم
۶ ابراهام اورا گفت زنهار پسر مرا بدانجا باز نرسانى
۷ خداوند خداي آسمان كه مرا از خانهٔ پدر و از وطن خويشان بيرون
كرد و با من تكلّم فرمود و اين معني‌را بسوگندي موكّد نمود كه اين
زمين‌را بنسل تو خواهم داد او فرشتهٔ خودرا پيش تو ميفرستد تا
كه ازآنجا زني براي پسر من بياري

٢٩ و ربقه‌را برادري بود لابان نام ولابان بيرون دويده نزد آن مرد بر سر
چشمه آمد

٣٠ و چون گوشواره و دست‌برنجن‌را بر دست خواهر خود ديد
و سخنهاي ربقه خواهر خودرا استماع نمود كه آن مرد با من بدين
نوع جواب و سؤال كرد نزديكش آمد كه او با شتران بر سر چاه
ايستاده بود

٣١ وگفت اي كه خداوند ترا مبارك گردانيده است اندرون بياي
از براي چه بيرون ايستاده كه من خانه‌را و جائي براي شتران نيز
آماده كرده‌ام

٣٢ پس آن مرد در ون خانه در آمد و لابان بار شترانش‌را كشاد وكاه
و علف براي شتران و آب براي شستن پايش و پاي همراهانش آورد

٣٣ امّا چون براي او طعام حاضر كردند گفت تا مطلب خودرا نگويم
هيچ نخواهم خورد ايشان گفتند بگوي

٣٤ گفت منم خادم ابراهام

٣٥ وخداوند آقاي مرا بركت وافر فرموده است بحديكه صاحب
دولت گرديد و رمه‌ها وگله‌ها و سيم و زر و غلامان و كنيزكان و شتران
وخران باو بخشيده

٣٦ و ساره زن آقاي من بحد پيري رسيده براي آقاي من پسري
بزائيد كه همه مال ومنال خودرا باو بخشيده است

٣٧ و آقاي من مرا بر اين معني سوگند داد كه از دختران اهل كنعان
كه در ملك ايشان سكونت مي دارم زني‌را بنكاح پسر من نياري

٣٨ بلكه درخانهٔ پدر من و بقبيلهٔ من رفته زني‌را براي پسر من
طلب نماي

۳۹ من آقاي خودرا گفتم شايد كه آن زن همراه من نيايد

۴۰ مرا گفت خداوندي كه در پيش او رفتار مينمايم فرشتهٔ خودرا
باتو ميفرستد و سفر ترا بخيريت مي رساند و از قبيلهٔ من و از
خاندان پدر من زنيرا براي پسر من خواستگاري نماي

۴۱ پس از سو گندي كه ميدهم مبرّا خواهي شد چونكه بخويشان من
رسيده باشي اگرچه ايشان دريغ دارند فامّا ازين سوگند مبرّا خواهي
گشت

۴۲ و امروز بسر چشمه رسيده گفتم كه اي خداوند خداي مخدوم من
ابراهام اين راه‌را كه مي پيمايم اگر تو به نيك انجامي رسائي

۴۳ اينك من بر چشمهٔ آب ايستاده‌ام و چنين اتفاق افتد كه چون
دوشيزهٔ براي آب كشيدن بيرون آيد و من اورا گويم كه مرا قدري
آب از طاس خود بنوشان

۴۴ واو مرا جواب دهد كه خود بنوش و براي شتران تو نيز آب
ميكشم همان زن باد كه خداوند اورا براي پسر اقاي من نامزد
فرموده است

۴۵ هنوز اين سخنان با خود نگفته بودم كه ناگاه ربقه بيرون آمد و بر
كتفش طاسي بود و بچاه فرو رفته آب كشيد آنگاه من اورا گفتم
كه مرا بنوشان

۴۶ پس طاس‌را زود از كتف خود فرود آورده گفت كه بنوش
و شتران ترا نيز مي نوشانم و من خود نوشيدم واو شتران‌را نيز
سيراب نمود

۴۷ پس اورا پرسيدم كه دختر كيستي جواب داد كه منم دختر
بتوئيل كه اورا ملكه براي ناحور زائيد بعد ازآن در گوشش گوشوارة

وبهر دو دستش دست برنجن‌هارا نهادم
۴۸ پس رکوع نموده بحضرت خداوند سجده بجا آوردم وخداوند
خداي مخدوم من ابراهام‌را ثنا گفتم که مرا براه راست رهبري
نمود تا که دختر برادر آقاي خودرا براي پسرش خواستگاري نمايم
۴۹ الحال اگر با آقاي من طريقهٔ مرحمت ونيك عهدي مسلوك
داريد بازگوئيد والّا مرا آگاه نمائيد تا بطرف يمين يا يسار متوجه شوم
۵۰ پس لابان وبتوئيل بجواب گفتند که اين امر از جانب خداوند
نازل شد سخني از نيك وبد با تو نميتوانيم گفت
۵۱ اينك ربقه پيش تست اورا گرفته راه خود بگير تا بموجب
فرمودهٔ خداوند بنكاح پسر آقاي تو درآيد
۵۲ وخادم ابراهام بمجرد استماع اين سخن پيش خداوند بر زمين سر
بسجده نهاد
۵۳ پس خادم زيورهاي سيمين وزرين وجامه‌ها برآورده به ربقه داد
وتحفه‌هاي گران بها برادر ومادرش‌را پيشكش نمود
۵۴ پس با مردماني که همراه او بودند باكل وشرب پرداخت وشب‌را
درانجا بسر بردند وصبح بر خاسته گفت که مرا بخدمت آقاي من
رخصت بدهيد
۵۵ برادرو مادرش جواب گفتند که دختر تخميناً تا ده روز نزد ما
باشد وبعد ازآن روانه شود
۵۶ ايشان‌را گفت که در کار من تاخير مينداريد ازآنجا که خداوند سفر
مرا بخيريت رسانيده است مرا رخصت فرمائيد تا بملازمت آقا بروم
۵۷ گفتند دختررا طلب نمائيم واز او بپرسيم
۵۸ وربقه‌را طلبيده گفتند که آيا همراهٔ اين شخص ميروي گفت ميروم

٥٩ پس آنگاه ربقه خواهر خود ودایه‌اش‌را با خادم ابراهام و تابعانش
رخصت نمودند
٦٠ پس ربقه‌را دعاي خير گفتند كه تو خواهر ما هستي و مادر هزاران
هزار خلقت باش و اولاد تو سرحد اعداي خودرا بتصرّف در آرند
٦١ و ربقه با كنيزكان بر خاسته بر شتران سوار شده همراهٔ خادم شد كه
او ربقه‌را با خود گرفته رو براه نهاد
٦٢ و اسحاق از سفر چاه لحي‌راي بازگشت و در خطهٔ جنوب مسكن
گرفت
٦٣ و اسحاق بوقت شام بيرون رفت تا در صحرا بذكر خدا مشغول
شود كه ناگاه نظر انداخته ديد كه شتران مي آيند
٦٤ و ربقه نگاه كرده اسحاق‌را ديد و از شتر فرود آمد
٦٥ و از خادم پرسيد كه آيا كيست اين كه در صحرا باستقبال ماسير
ميكند گفت همين آقاي منست پس برقعي برروي خود انداخت
٦٦ وخادم از هرآنچه بفعل آورده بود با اسحاق بيان نمود
٦٧ و اسحاق ربقه‌را بخيمهٔ مادر خود ساره برد و بسلك ازدواج در
آورد و دل بر او بست واسحاق از ماتم مادر خود ساره تسكين
يافت

باب بيست و پنجم

١ و ابراهام زني ديگر گرفت كه نامش قِطُورَه بود
٢ و براي او زِمْران و يَاقْسان و مِدان و مِديان و يِشْبَاق و شُوح‌را زائيد
٣ و ياقسان پدر سَبَا و دَدَان بود و اولاد ددان اَشوريم و لطوسيم و لِئُوميم بودند
٤ و پسران مديان عِيفَه و عِفِر و حَنُوك و ابيداع و الداعا اينهمه اولاد
قطوره بودند

٥ امّا ابراهام تمامي اموال خودرا باسحاق داد
٦ و فرزندان زنان تا منکوحه که داشت ابراهام چند تحفه‌ها
بخشیده ایشانرا از نزد اسحاق پسر خود بحالي که هنوز خود زنده
مي‌بود بملك مشرق رخصت نمود
٧ و تمامي عمر ابراهام که بسر برد یکصد و هفتاد و پنج سال بود
٨ و ابراهام بکمال پیري رسیده پیر سال خورده جان خودرا تسلیم نمود
و بقوم خود ملحق شد
٩ و اسحاق و اسماعیل فرزندانش اورا در غار مکفیله در مزرعهٔ عفرون
بن صُحَر حتّي که روبروي ممري بود مدفون ساختند
١٠ بهمان مزرعهٔ که ابراهام از بني‌حت خریده بود آنجا ابراهام و زوجه‌اش
ساره مدفون شدند
١١ وبعد از فوت شدن ابراهام خدا اسحاق فرزندش‌را مبارك گردانید
و اسحاق در حوالي چاه لحي راي اقامت ورزید
١٢ اینست شرح اولاد اسماعیل فرزند ابراهام که اورا هاجار مصري
کنیزك ساره براي ابراهام زائید
١٣ وفرزندان اسماعیل هریك بنام خود به ترتیب تولّد ایشان چنین
مذکور میشوند پسر نخستین اسماعیل بنایُوث بود و دیگر قدار
ادبِیل ومِبْشام
١٤ ومِشْماع و دومه و مسّا
١٥ و حَدَر وتیما و یطور نافیس وقِیدمَه
١٦ ایند فرزندان اسماعیل یکیك بشهر وقلعهٔ خود چنین نام
داشتند دوازده نفر سرداران قبیلهٔ خود بوده

١٧ و مدت عمر اسماعيل يكصد و سي و هفت سال بود كه جانرا بحق
تسليم نموده بقوم خود ملحق شد
١٨ از حويله تا بسور كه بسرحد مصر در راهٔ آسور باشد سكونت ورزيدند
او بنظر همه برادران خود انتقال نمود
١٩ و اينست شرح اولاد اسحاق پسر ابراهام ابراهام پدر اسحاق بود
٢٠ و اسحاق چهل ساله بود كه ربقه دختر بتوئيل اَرَمي از فدن ارام
خواهر لابان اَرَمي‌را بنكاح درآورد
٢١ و اسحاق در بارهٔ زوجهٔ خود كه او عقيم مي‌بود پيش خداوند
استدعا نمود و خداوند دعاي اورا اجابت فرمود تا ربقه زن او
حامله شد
٢٢ و فرزندان در بطن او مزاحمت نمودند و گفت اگر چنين است
آيا حال من چرا بدين نوع باشد پس از خداوند باستفسار پرداخت
٢٣ خداوند فرمود كه در رحم تو دو قوم ميباشند و از بطن تو دو طايفه
برآمده از هم جدا خواهند شد و يكي بر ديگري غالب خواهد شد
و بزرگتر خورد سال‌را بندگي خواهد كرد
٢٤ و چون روز وضع حمل برآمد اينك در رحمش توام بودند
٢٥ و نخستين سرخ رنگ با التمام چون لباس موئي بيرون آمد و اورا
عيساو نام نهادند
٢٦ و بعد ازآن برادرش برآمد و بدست خود عقب عيساورا گرفته بود
و اورا يعقوب خواندند امّا در وقتي كه ايشان تولّد يافتند اسحاق
شصت ساله بود
٢٧ و هر دو پسر بزرگ مي‌شدند و عيساو در صيد زيركي تمام داشت
و مرد صحرائي بود امّا يعقوب صالح بود و خيمه نشين

٢٨ واسحاق عيساورا دوست ميداشت زيرا كه از صيد او ميخورد امّا
ربقه بر يعقوب دل بسته بود
٢٩ و روزي يعقوب شوربا پخته بود كه عيساو از صحرا در مانده شده
بيامد
٣٠ و عيساو بيعقوب گفت كه قدري ازآن شورباي سرخ رنك مرا
بخوران كه مانده شده‌ام ازين سبب به ادوم مسمى گشت
٣١ يعقوب گفت كه امروز حق نخست زادگي خودرا بمن بفروش
٣٢ عيساو گفت كه اينك مرا جان بلب آمده و ازين حق نخست
زادگي مرا چه سود
٣٣ يعقوب گفت امروز سوگندي با من ياد كن پس او سوگند خورد
بدين طور حق نخست زادگي خودرا بيعقوب بفروخت
٣۴ و يعقوب عيساورا نان و شورباي عدس داد و باكل و شرب پرداخته
برخاست وراهٔ خود گرفت همچنين عيساو حق نخست زادگي
خودرا حقير داشت

باب بيست و ششم

١ و قحطي درآن ملك واقع شد بغير ازآن قحط سابق كه در ايّام ابراهام
رو داده واسحاق نزد ابي‌ملك پادشاهٔ فلستيان به جرار روانه شد
٢ پس آنگاه خداوند بر او ظاهر گشته فرمود كه بملك مصر مرو بزميني
كه ترا نشان ميدهم سكونت نماي
٣ ودرآن زمين مسافر باش و من با تو خواهم بود وترا بركت ميدهم
كه اين همه ممالك‌را بتو و بنسل تو كرامت ميكنم و سوگندي كه
با پدر تو ابراهام ياد كردم با تو وفا مينمايم

۴ ونسل ترا چون ستارگان آسمان مي‌افزايم وبنسل تو اين همه ممالك‌را
ميدهم وجميع قبائل زمين بنسل تو بركت خواهند يافت
۵ در مكافات آنكه ابراهام گفتهٔ مرا استماع نمود وفرمان مرا واحكام
وقوانين وفرائض مرا رعايت كرد
۶ پس اسحاق در جرار اقامت ورزيد
۷ وساكنان آن مكان ازوي احوال زوجه‌اش پرسيدند گفت كه خواهر
منست زيراكه از گفتن كه زن منست مي ترسيد مبادا كه بواسطهٔ
ربقه مرا بقتل رسانند زيراكه او حسين بود
۸ وچون درآنجا مدت مديد گذرانيده بود قضارا ابي‌ملك پادشاهٔ
فلستيان از دريچه تماشا ميكرد كه اينك اسحاق با ربقه زن خود
لعب مي‌نمود
۹ پس ابي‌ملك اسحاق‌را طلب داشته گفت اينك يقين شد كه
اين زوجهٔ تست وتو چگونه گفتي كه خواهر منست اسحاق
اورا جواب داد كه با خود گفتم مبادا بعلت او بميرم
۱۰ ابي‌ملك گفت اين چه كار است كه تو با ما كردهٔ قريب بود
كه كسي از مردمان با زن تو مصاحبت نمايد وتو با ما گنه‌گاري
رسانيده بودي
۱۱ وابي‌ملك جميع خلق‌را تاكيد فرمود كه هر كه برين شخص يا
بر زنش دست درازي نمايد لاجرم مقتول شود
۱۲ واسحاق درآن ديار بزراعت اشتغال نمود وبهمان سال صد چندان
حاصل يافت وخداوند اورا بركت داد
۱۳ وآن شخص دولتمند مي‌شد وترقي ميكرد ونشوونما يافته بي
نهايت عظيم گشت

١٤ واورا ملکیت گوسفندان وگاوها و خدم و حشم بود وفلستیان بر او
حسد بردند
١٥ وچاه‌هارا که چاکران پدر او در ایّام ابراهام پدرش کنده بودند
آنهمه‌را فلستیان مسدود ساختند واز خاك پر کردند
١٦ پس ابي‌ملك اسحاق‌را گفت ازمیان ما برو زیراکه تو از ما بسیار
تواناتر شده‌ٔ
١٧ واسحاق ازآنجا رفته دروادي جرار خیمه زد ودرآنجا ماوی گرفت
١٨ بعد ازآن اسحاق آن چاه‌هاي آب‌را که درعهد ابراهام پدراو کنده
بودند وفلستیان بعد ازوفات ابراهام مسدود ساخته از سر نو بکند
وآنهارا چنانچه پدرش نامیده بود همان نام نهاد
١٩ وچاکران اسحاق دروادي زمین کنده چشمهٔ آب زنده آنجا یافتند
٢٠ پس شبانان جرار با شبانان اسحاق منازعت نمودند وگفتند که
این آب ازان ماست وآن چاه‌هارا عَسق نام نهاد بسبب آنکه
با او خصومت کردند
٢١ وچاهي دیگر کندند ودر بارهٔ آن نیز نزاع کردند وآنرا شَطْنَه خواند
٢٢ وازآنجا رخت بربسته چاه دیگري کند که در باب آن نزاع
ننمودند وآنرا رِحُبُوت نام نهاد وگفت که اکنون خداوند مارا
وسعت عنایت کرده است ودر زمین کثرت یافته ایم
٢٣ وازآنجا به بئّرسبع روانه شد
٢٤ وهمان شب خداوند بر او ظاهر گشت وگفت که منم خداي
ابراهام پدر تو مترس زیرا که من با تو میباشم وترا برکت میدهم
واولاد ترا مي‌افزایم بواسطهٔ بندهٔ من ابراهام
٢٥ پس آنجا مذبحي‌را بنا کرده نام خداوندرا بخواند وخیمهٔ خودرا

درآنجا ايستاده كرد و چاكران اسحاق در آنجا چاهي‌را كندند
٢٦ پس آنگاه ابي‌ملك با احوزت يكي از دوستان خود و فيكل سپه
سالار لشكرش از جرار بنزد او روانه شد
٢٧ اسحاق ايشان‌را گفت چرا بنزد من آمده ايد كه شما با من كينه
ورزيده از ميان خود بيرون كرديد
٢٨ جواب گفتند كه اينك دريافت كرديم كه خدا با تو هست
و گفتيم كه مارا سوگندي درميان باشد و با تو عهدي ببنديم
٢٩ بر اينكه ايذا بما نرساني چنانچه ما دست بر تو دراز نكرديم وجز
نيكوكاري بتو روا نداشته ترا بسلامت رخصت داديم اكنون تو از
خداوند بركت يافته
٣٠ پس براي ايشان ضيافتي كرد و باكل و شرب پرداختند
٣١ و علي الصباح برخاسته با همديگر سوگندي ياد نمودند و بعد ازان
ايشان از اسحاق رخصت يافته بسلامت مراجعت كردند
٣٢ اتفاقًا بهمان روز چاكران اسحاق رسيده از چاهي كه كنده بودند
اورا خبر دادند كه آب نمايان شد
٣٣ و آنرا سبعة نام نهاد ازآن سبب آن شهررا بئرسبع تا امروز
ميخوانند
٣٤ و عيساو وقتي كه به چهل سال رسيد يهوديت دختر بئيري حتي‌را
و باسمت دختر ايلون حتي‌را بنكاح در آورد
٣٥ كه اين هر دو خاطر اسحاق و ربقه‌را رنجانيدند

باب بيست و هفتم

١ و اسحاق چون پير شد و چشمش خيره و نابينا گشت عيساو فرزند

بزرگ خودرا طلب نموده ویرا گفت که ای پسر من او جواب
داد که حاضرم

٢ گفت اینك من بپیری رسیده‌ام و از روز مردن خود خبر ندارم

٣ اکنون آلات خود جعبه و کمان‌را باخود برده راهٔ صحرا پیش گیر
و برای من شکاری صید نمای

٤ و برای من طعامی لذیذ بنوعی که مرا خوش آید مهیّا کرده نزد
من بیار تا بخورم و جان من پیش از مردن ترا دعای خیر
بخواند

٥ و ربقه آنچه اسحاق با عیساو فرزند خود میگفت بشنید و عیساو رو
بصحرا نهاد تا که شکاری صید کرده بیارد

٦ پس ربقه بیعقوب فرزند خود گفت اینك پدر ترا شنیدم که
عیساو برادر ترا فرمان میداد و میگفت

٧ که شکاری آورده برای من طعامی لذیذ مهیّا ساز تا که من تناول
کرده پیش خداوند ترا قبل از مردن دعای خیر بخوانم

٨ اکنون ای پسر چنانچه من ترا میفرمایم سخن مرا بشنو

٩ خودرا بگلّه برسان و ازآنجا دو بزغالهٔ نازك برای من بگیر و من
آنهارا برای پدر تو طعامی لذیذ بنوعیکه اورا خوش آید می پزم

١٠ و تو بخدمت پدر خود ببر تا تناول نموده در حق تو پیش از
مردن دعای خیر بخواند

١١ و یعقوب بربقه مادر خود گفت اینك عیساو برادر من پر مویست
و من ساده

١٢ شاید که پدر من مرا مس کند و مرا حیله باز تصوّر نماید پس نه
برکت بلکه لعن بر خود رسانم

١٣ مادرش جواب داد که اي فرزند من لعنت تو بر من باد همين
سخن‌مرا بشنو برو و براي من بيار
١٤ پس او روانه شد وآنهارا گرفته نزد مادر خود برسانيد ومادر او
طعامي لذيذ چنانکه پدرش دوست ميداشت پخت
١٥ و ربقه لباس فاخر عيساو فرزند بزرگ‌را که در خانه نزد او بود برداشته
بيعقوب فرزند خورد پوشانيد
١٦ و پوست بزغالهارا بر دستهايش وگردنش هرجائي که موي نبود
ببست
١٧ وآن طعام لذيذ و نان‌را که پخته بود بدست يعقوب فرزند
خود داد
١٨ او نزد پدر خود آمده گفت اي پدر من جواب داد حاضرم اي
فرزند من تو کيستي
١٩ يعقوب پدر خودرا گفت که منم عيساو نخست زادهٔ تو چنانچه مرا
فرمودي بجا آورده‌ام اکنون برخاسته بنشين و از شکار من تناول
نماي تا که جان تو در حق من دعاي خير بخواند
٢٠ اسحاق پسر خودرا گفت اي فرزند چه شد که باين زودي ترا
دست داد جواب داد بسبب انکه خداوند خداي تو پيش من
رسانيد
٢١ و اسحاق يعقوب‌را گفت نزديك بياي اي پسر من تا که ترا مسّ
نمايم و بدانم که همان فرزند من عيساو هستي يا نه
٢٢ پس يعقوب نزد اسحاق پدر خود رفت که اورا مسّ نمود و گفت
اين آواز آواز يعقوب است امّا اين دستها دستهاي عيساو است
٢٣ و اورا نشناخت زيرا که دستهاي او چون دستهاي برادرش عيساو

پرموی می بود پس در حق او دعای خیر بخواند
۲۴ و پرسید آیا تو همین فرزند من عیساو هستی جواب داد که منم
۲۵ گفت نزد من بیار تا انکه از شکار پسر خود خورده جان من ترا دعای خیر بخواند پس نزد او حاضر ساخت تا او بخورد و شراب نیز برای او آورد
۲۶ و اسحاق پدر او ویرا فرمود که ای پسر من نزدیک بیای و مرا ببوس
۲۷ و نزدیک آمده اورا بوسید و بوی لباس او بمشامش رسیده در بارهٔ او دعای خیر خواند و گفت ببین که بوی فرزند من چون بوی زراعتیست که آنرا خداوند برکت فرموده
۲۸ و خدا از شبنم آسمان و چربی زمین و غلّه و بادهٔ فراوان ترا بخشد
۲۹ و قبائل ترا اطاعت بجا آرند و اقوام پیش تو سر بر زمین نهند و مولای برادران خود باش و فرزندان مادرت پیش تو سر بر زمین گذارند ملعون باد هر که ترا لعنت کند و مبارک باد آنکه ترا مبارک خواند
۳۰ قضارا چون اسحاق دعای خیر بر یعقوب باتمام رسانید بحالی که یعقوب از نزد پدر خود بیرون میرفت عیساو برادرش از شکار باز آمد
۳۱ و او نیز طعامی لذیذرا مهیّا ساخته پیش پدر خود آورد و بپدر خود گفت که ای پدر برخیز و از شکار فرزند خود چیزی بخور تا آنکه جان تو در حق من دعای خیر بخواند
۳۲ اسحاق پدرش ویرا پرسید که تو کیستی جواب داد که منم فرزند نخست زادهٔ تو عیساو
۳۳ و لرزهٔ بسیار بر اندام اسحاق مستولی شد و گفت پس آن کدام کس بود کجاست آنکه شکاری صید کرده نزد من بیاورد و پیش از رسیدن

تو از همه طعام خورده‌ام و در حق او دعاي خير خواندم آري مبارك خواهد گشت

۳۴ عيساو به‌مجرّد استماع سخنهاي پدر خود بآواز بلند بغايت تلخي فرياد بر كشيده بپدر خود گفت اي پدر بر من هم نيز دعاي خير بخوان

۳۵ گفت برادر تو ازروي حيله‌بازي در آمده بركت ترا ببرد

۳۶ آيا سزاوار نيست كه او بيعقوب مسمّى گرديد ازآنرو كه از عقب پاي دو بار مرا زد اول آنكه حق نخست‌زادگي از من بر گرفت اكنون اينك بركت مرا برده است و گفت نيز آيا براي من هيچ بركت نگذاشته‌

۳۷ اسحاق عيساورا در جواب گفت كه اينك اورا مولاي تو گردانيده‌ام و همه برادرانش‌را باطاعت او باز داده‌ام و اورا از غلّه و باده پرورش نموده پس چيست اي فرزند من كه در حق تو بجا آرم

۳۸ عيساو بپدر خود گفت كه اي پدر آيا يكي بركت نزد تو بود و بس بر من نيز اي پدر دعاي خير بخوان پس عيساو بآواز بلند بگريست

۳۹ پس اسحاق پدرش ويرا جواب داد كه از چربي زمين و از شبنم آسمان علوي ترا نشيمن‌گاهي خوآهد بود

۴۰ و بشمشير خود اسباب معيشت مهيّا خواهي ساخت وبرادر خودرا اطاعت خواهي كرد و چنين واقع شود كه چون سلطنت بتو رسد طوق اورا ازگردن خود بشكني

۴۱ پس عيساو با يعقوب كينه مي ورزيد بتقريب آن بركت كه پدرش درحق او خوانده بود و عيساو بخاطر انديشيد كه ايّام ماتم پدر من قريب رسيده و من برادر خود يعقوب‌را ميكشم

۴۲ و ربقه ازین سخنهاي عیساو فرزند بزرگ خود اطلاع یافت وکسي
فرستاده یعقوب فرزند کوچك‌را طلب کرده باو گفت اینك
برادر تو عیساو دربارهٔ تو دل خودرا تسکین میدهد و قصد جان تو
مینماید
۴۳ الحال اي پسر من سخن مرا بشنو برخیز و نزد لابان برادر من
بحاران بگریز
۴۴ و با وي روزي چند میباش تا وقتي که خشم برادر تو برگردد
۴۵ تا غضبناکي برادر تو از تو برگشته از آنچه باو کردي فراموش نماید
آنگاه من ترا ازآنجا طلب میکنم چرا در عرصهٔ یك روز شما هر
دورا ضایع کنم
۴۶ و ربقه اسحاق‌را گفت که مرا بسبب دختران حت از زندگي خود
ملال مي‌آید اگر یعقوب از دختران بني‌حت مانند دختران این
دیار زني بگیرد از زندگي مرا چه سود

باب بیست و هشتم

۱ پس اسحاق یعقوب‌را طلبیده در حق او دعاي خیر بخواند و اورا
تاکید فرمود و باو گفت که زني از دختران کنعان مگیر
۲ برخیز و به پدن‌ارام بخانهٔ بتوئیل پدر مادرت روانه شو و درآنجا
از دختران لابان خالوي خود زني بگیر
۳ و خداي قادر مطلق ترا برکت دهاد و ترا کثیر الذریت کناد و ترا
افزوني دهاد تا آنکه مجمع قبائل باشي
۴ و برکت ابراهام ترا و اولاد ترا نیز بتو بخشاد تا این زمین‌را که درآن
مسافر هستي و آنرا خدا بابراهام داده بود بمیراث بگیري

۵ پس اسحاق یعقوب‌را رخصت فرمود و بسپدن‌ارام نزد لابان پسر
بتوئیل ارمي برادر ربقه مادر یعقوب و عیساو روانه شد
۶ و عیساو چون دید که اسحاق در حق یعقوب دعاي خیر خوانده
بود و به پدن‌ارام فرستاده تا که ازآنجا زني بگیرد و در هنگامیکه دعاي
خیر میخواند اورا تاکید فرمود که زني از دختران کنعاني مگیر
۷ و اینکه یعقوب پدر و مادر خودرا متابعت نموده و بسوي پدن‌ارام
رفته بود
۸ و دیگر چون عیساو دید که دختران کنعاني اسحاق پدرش‌را پسند
نمي آیند
۹ پس عیساو بنزد اسماعیل روانه شد و سواي زناني که پیش داشت
مَحْلَة دختر اسماعیل بن ابراهام خواهر نَبایُوت‌را بنکاح در آورد
۱۰ امّا یعقوب از بئرسبع بیرون شده رو براهٔ حاران نهاد
۱۱ وبموضعي رسیده ازآنرو که آفتاب غروب شد آنجا شب مقام گرفت
و از سنگهاي آن موضع گرفته براي بالین خود نهاد و درآنجا خسپید
۱۲ و در خواب دید که اینك نردبان بر زمین ایستاده که سرش تا
باسمان رسیده و اینك فرشتگان خدا برآن فراز و نشیب آمد و
و رفت مینمایند
۱۳ و اینك بر بالاي آن خداوند ایستاده بود و گفت که منم خداوند
خداي ابراهام پدر تو و خداي اسحاق سر زمیني که برآن خوابیدهٔ
بتو و اولاد تو میدهم
۱۴ و اولاد تو چون غبار زمین خواهند بود بحدیکه بطرف مغرب
و مشرق و شمال و جنوب منتشر شوي و بتو و بنسل تو همه قبائل
زمین برکت خواهند یافت

۱۵ و اینك من با تو هستم و هر کجا که بروي ترا محفوظ میدارم و درین
دیار ترا باز خواهم آورد زیرا که ترا فرو نمیگذارم تا وقتي که آنچه بتو
گفتم عمل ننمایم
۱۶ پس یعقوب از خواب بیدار شده گفت که في الحقیقت خداوند
درینجا هست و من خبر نداشتم
۱۷ و هراسان شده گفت چه هولناکست این موضع این جز خانهٔ
خدا نیست و این دروازهٔ آسمان است
۱۸ و یعقوب صبح برخاسته آن سنگ‌را که بالین خود ساخته بود
برداشت و آنرا بر سبیل ستون ایستاده کرد و بر سر آن روغن بریخت
۱۹ و آن موضع‌را به بیت‌ایل مسمّی نمود که پیش ازین نام آن
شهر لوز بود
۲۰ پس یعقوب عهد کرد و گفت اگر خدا با من باشد و درین راه که
مي پیمایم مرا محفوظ دارد و مرا نان خوراند و لباس بپوشاند
۲۱ و اگر بخانهٔ پدر خود بسلامت باز آیم پس خداوند معبود من
خواهد بود
۲۲ و این سنگ که من بستون ایستاده کردم خانهٔ خدا خواهد بود و از
هر آنچه تو مرا عنایت فرمائي عُشر آن بلا قصور بتو خواهم داد

باب بیست و نهم

۱ پس یعقوب طي منازل کرده بسر زمین اهل مشرق رسید
۲ و نگاه کرده چاهٔ آبي در صحرا دید و اینك نزدیکش سه گلّه
گوسفندان خسپیده که از آن چاه گلّه‌هارا آب میدادند و بر سر آن
چاه سنگي کلان نهاده بود

۳ و درآنجا تمامي گلّهها جمع مي شدند و شبانان از سر چاه سنگ‌را
غلطانیده گوسفندانرا آب ميخورانیدند و سنگ‌را بر سر چاه بجاي
خود باز مي‌نهادند
۴ پس یعقوب ایشانرا گفت اي برادران شما از کجائید گفتند که
ما از حاران هستیم
۵ ایشانرا گفت آیا لابان پسر ناحوررا مي‌شناسید جواب دادند
مي‌شناسیم
۶ از ایشان پرسید که بخیریت است گفتند بخیریت ایلست
راحیل دختر او همراهٔ گوسفندان مي‌آید
۷ او گفت هنوز روز بسیار است وقت جمع کردن مواشي نرسیده
گوسفندان‌را آب بنوشانید و بار گشته بچرانید
۸ و گفتند نمیتوانیم تا وقتي که تمامي گلّهها جمع نشوند
و سنگ‌را از سر چاه نغلطانند پس دران وقت گوسفندهارا آب
میخورانیم
۹ هنوز با ایشان تکلّم مي نمود که راحیل با گوسفندان پدر خود
رسید که او چوباني میکرد
۱۰ و چون یعقوب راحیل دختر لابان خالوي خودرا و گوسفندان لابان
خالوي خودرا مشاهده نمود یعقوب نزدیك آمده سنگ‌را از سر
چاه بغلطانید و گوسفندان لابان خالوي خودرا آب خورانید
۱۱ پس یعقوب راحیل‌را بوسید و بآواز بلند بگریست
۱۲ و یعقوب راحیل‌را خبر داد که من برادر پدر تو و فرزند ربقه هستم
او دویده پدر خودرا خبر داد
۱۳ و چون لابان احوال یعقوب پسر خواهر خودرا استماع نمود

باستقبالش دویده اورا درکنار گرفته ببوسید و بخانهٔ خود رسانید
پس به لابان اینهمه ماجرارا وا نمود
١٤ و لابان باو گفت في الحقیقت که تو استخوان و گوشت من
هستي پس با او مدت یکماه اقامت ورزید
١٥ بعد ازآن لابان بیعقوب گفت آیا بسبب آنکه برادر من هستي
مي باید که مرا مفت خدمت کني بمن بازگو که مزد تو چیست
١٦ و لابان دو دختر داشت که نام بزرگ لیاه بود و نام خوردسال
راحیل
١٧ و لیاه چشمهاي ضعیف داشت و راحیل نیک اندام و زیبا روي بود
١٨ و یعقوب بر راحیل عاشق شده گفت که از براي راحیل دختر
خوردسالهٔ تو مدت هفت سال ترا خدمت میکنم
١٩ لابان جواب داد بهتر است که اورا بتو ارزاني دارم ازانکه بدیگري
بدهم با من باش
٢٠ پس یعقوب از براي راحیل مدت هفت سال خدمت نمود
و از سبب عشق او این مدت چند روزي بخاطرش نمودار شد
٢١ پس یعقوب لابانرا گفت که زن مرا بده که وعدهٔ من بسر رسید
تا که با او صحبت نمایم
٢٢ و لابان همه ساکنان شهررا جمع نموده ضیافتي کرد
٢٣ و بوقت شام لیاه دختر خودرا برده نزد او رسانید که او با وي
هم بستر شد
٢٤ و لابان زلفه کنیز خودرا به لیاه دختر خود بخشید تا کنیز
وي باشد
٢٥ وچون صبح برآمد معلوم شد که این لیاه هست و به لابان گفت

که این چه کار است که با من کردهٔ آیا برای راحیل ترا
خدمت نکردم چرا با من حیله ورزیدهٔ
۲۶ لابان جواب داد که در ملك ما چنین رسم نیست که خورد
سالهرا پیش از بزرگتر بنکاح درآریم
۲۷ با وی یکهفته باتمام رسان این‌را نیز بتو خواهیم داد در مکافات
خدمتی که تو با من هفت سال دیگر خواهی کرد
۲۸ و یعقوب چنین بعمل آورد و با وی یکهفته باتمام رسانید پس
لابان راحیل دختر خودرا بنکاح او در آورد
۲۹ و بلهه کنیز خودرا به راحیل دختر خود بخشید تا کنیز وی باشد
۳۰ و یعقوب با راحیل همبستر شد و راحیل‌را بیشتر از لیاه دوست
میداشت و هفت سال دیگر لابان‌را خدمت کرد
۳۱ پس خداوند چون دید که لیاه محقّر گشت رحمش‌را بکشاد امّا
راحیل عقیم می بود
۳۲ و لیاه حامله شد و پسری زائیده اورا به رِاُوبِن مسمّی ساخت زیرا
که گفت خداوند البته بر دلگیری من نظر کرده است الحال شوهر
من مرا دوست خواهد داشت
۳۳ وبار حامله شده پسری زائید وگفت که خداوند نامقبولی مرا
استماع نموده است ازآن سبب این فرزندرا نیز بمن کرامت
فرمود پس اورا بِشَمْعُون نام نهاد
۳۴ و بار دیگر حامله شده پسری زائید وگفت اکنون البته شوهر من با
من ملحق خواهد شد ازآنرو که سه پسررا برای او زائیده‌ام ازین
سبب اورا به لِیوِی موسوم ساخت
۳۵ و بار دیگر حامله شد و پسری زائید وگفت الحال خداوندرا حمد
خواهم گفت ازآن جهت اورا یهودا نامید پس از زائیدن باز ماند

باب سيم

١ وراحيل چون ديد كه خود براي يعقوب فرزندي نزائيد بر خواهر خود
رشك برد و يعقوب‌را گفت كه مرا فرزندان بده والّا بجان مي‌آيم
٢ وخشم يعقوب بر راحيل شعله گرفت وگفت آيا من بجاي خدا
هستم كه او بار رحم‌را از تو باز داشته است
٣ وگفت اينست كنيزك من بلهه با او صحبت نماي تا كه بر
زانوي من بزايد وازوي مرا فرزندان حاصل شوند
٤ پس بلهه كنيزك خودرا بنكاح او در آورد ويعقوب با او صحبت
نمود
٥ وبلهه آبستة شد وبراي يعقوب پسري زائيد
٦ وراحيل گفت خدا داد مرا داده است وفرياد مرا شنيده
وپسري بمن عنايت كرده است ازآن سبب اورا دان نام نهاد
٧ وبلهه كنيزك راحيل بار ديگر حامله شد وپسر دويم براي يعقوب
بزائيد
٨ وراحيل گفت بكمال اِقدام با خواهر خود مصارعت نموده غالب
شده‌ام پس اورا نَفْتَالِي نام نهاد
٩ ولياه چون ديد كه از زائيدن باز ماند زلفه كنيزك خودرا گرفته
بنكاح يعقوب در آورد
١٠ وزلفه كنيزك لياه براي يعقوب پسري زائيد
١١ ولياه گفت طايفهٔ مي‌آيد واورا جاد نام نهاد
١٢ وزلفه كنيزك لياه پسر دويم براي يعقوب زائيد
١٣ ولياه گفت زهي طالع من كه دختران مرا مبارك خواهند گفت
واورا به آسير مسمّي ساخت
١٤ وراوبن بوقت درو گندم رفت ودستمبوها در زراعت بچنگ

آورده آنهارا بنزد مادر خود لیاه برسانید پس راحیل به لیاه
گفت از دستمبوهاي پسر خود چندي مرا بده
۱۵ اورا گفت بهیچ نشمردي که شوهر مرا از من برداشته و دستمبوهاي
فرزندم نیز از من بر میداري و راحیل جواب داد که بنابرین در
عوض دستمبوهاي فرزند تو امشب با تو همبستر خواهد شد
۱۶ و چون یعقوب شبانگاه از صحرا در آمد لیاه باستقبالش بیرون
رفت و گفت نزد من بیاي زیرا که في الحقیقت به دستمبوهاي
فرزند خود ترا بکرایه گرفته‌ام پس آن شب با او همبستر گردید
۱۷ و خدا دعاي لیاه‌را استماع نمود تا که او حامله شد و براي یعقوب
پسر پنجم‌را بزائید
۱۸ و لیاه گفت که خدا اجر مرا بمن داده است در مکافات آنکه
کنیزك خودرا بشوهر خود دادم اورا یسّاکار نام نهاد
۱۹ پس لیاه بار دیگر حامله شد و فرزند ششم‌را براي یعقوب بزائید
۲۰ و لیاه گفت خدا جهیز فاخررا بمن عنایت فرموده الحال شوهر من
با من سکونت خواهد ورزید بجزاي آنکه شش فرزند براي او
زائیده‌ام پس نام اورا زِبُلُون خواند
۲۱ و بعد از آن دختري زائید و اورا به دینه موسوم ساخت
۲۲ پس خدا از راحیل یاد آورد و خدا دعاي اورا استماع نمود
و رحمش‌را بگشاد
۲۳ که او حامله شده پسري زائید و گفت که خدا عار مرا محو
نموده است
۲۴ و اورا یوسف نام نهاد و گفت که خداوند مرا فرزند دیگري ازدیاد
خواهد فرمود

۲۵ و چنین اتّفاق افتاد که بعد ازآنکه راحیل یوسف‌را زائیده بود
یعقوب به لابان گفت که مرا رخصت بده تا بمکان و وطن خود
مراجعت نمایم
۲۶ زنان و فرزندان مرا که براي ایشان ترا خدمت نموده‌ام بمن باز
ده تا که روانه گردم زیرا که خود میداني که چه خدمت ترا کرده‌ام
۲۷ لابان اورا جواب داد که اگر بنظر تو مقبول شده‌ام بمان زیرا که
من تجربه حاصل کرده‌ام بر اینکه خداوند مرا بوسیلهٔ تو برکت
فرموده است
۲۸ و گفت مزدوري خودرا مقرّر کن که من خواهم داد
۲۹ اورا گفت که خود میداني که ترا چه طور خدمتي کرده‌ام و آنکه
مواشي تو در حوالهٔ من بود
۳۰ که پیش از رسیدن من مال تو اندك مي‌بود و الحال فراوان شده
بکثرت رسید و خداوند بعد از قدوم من ترا برکت داد من آخر
براي خانهٔ خود کي چاره سازم
۳۱ گفت ترا چه قدر بدهم یعقوب جواب داد که مرا هیچ نباید داد
اگر این امر بمن روا داري باز گوسفندان ترا شباني و چوپاني میکنم
۳۲ امروز درمیان تمامي گلّه میگذرم و هر چه از مواشي منقّط و لکه‌دار
باشد و از میان گوسفندان هر کدام سیاه و از بزها هر آنچه لکه‌دار
و منقّط برآید جدا مي‌سازم مزدوري من همین خواهد بود
۳۳ و نیکوکاري من فردا در حق من گواهي خواهد داد چون بنظر تو
مزدوري من بر آید هر آنچه در بزها منقّط و لکه‌دار و در گوسفندان
سیاه نباشد آنرا از دزدي من بدان
۳۴ و لابان گفت کاشا چنانچه گفتي بشود

۳۵ و بهمان روز بزهاي مخطّط و لکه‌دار و همه بزهاي ماده‌را منقّط و لکه‌دار
هر آنکه در او سفيدي مي‌بود و از گوسفندان هر يك سياه‌را جدا
کرد و بدست فرزندان او سپرد
۳۶ و ميان خود و يعقوب سه روز راه فاصله گذاشت و يعقوب بقيّهٔ
گلّه‌هاي لابان‌را چوپاني نمود
۳۷ پس يعقوب چوبهاي چنار تر و تازه و بادام و شاه‌بلوط گرفت و آنهارا
بخطهاي سفيد پوست بريده سفيدي که دران چوبها مي‌بود ظاهر
گردانيد
۳۸ و آن چوبهارا که پوست بريده بود در جوي حوضهاي آب بوقتيکه
گلّه‌ها براي آب خوردن مي‌آمدند روبروي آنها ايستاده کرد بقصد
آنکه چون براي آب خوردن بيايند حامله شوند
۳۹ و گلّه‌ها روبروي آن چوب‌ها حامله شده بچگان مخطّط و منقّط
و لکه‌دار زائيدند
۴۰ و يعقوب بچگان‌را از همديگر جدا نمود و گلّه‌هارا بسوي مواشي
مخطّط رو گردانيد و هر يك سياه‌را در گلّهٔ لابان و گلّه‌هاي خودرا
بيکطرف گذاشت و با گلّه‌هاي لابان ملحق نساخت
۴۱ وچنان شد که هرگاه گوسفندهاي تندرست حامله مي‌شدند
يعقوب آن چوب‌هارا پيش چشم گوسفندان در جويها ميگذاشت
بقصد آنکه پيش چوبها حامله شوند
۴۲ و هر گاه گوسفندان ضعيف مي‌بودند نگذاشت ازين باعث ضعيفان
ازان لابان بودند و تندرستان ازان يعقوب
۴۳ و همچنين دولت او بي نهايت افزود و گلّه‌هاي بسيار و کنيزکان
و غلامان و شترها و حمارها بهمرسانيد

باب سي ويكم

١ امّا سخنهاي فرزندان لابانرا شنيد كه مي گفتند هرانچه پدر ما داشت يعقوب بچنگ آورده است واز ملك ومال پدر ما اين همه دولترا پيدا نمود

٢ ويعقوب به چهرهٔ لابان نگاه كرده ديد كه التفات بطرف او مي نمايد چنانچه در ايّام گذشته مي نمود

٣ پس خداوند يعقوبرا فرمود كه بولايت آباي خود وبنزد خويشان خود معاودت نماي ومن با تو خواهم بود

٤ ويعقوب تني چند فرستاده راحيل ولياهرا در صحرا نزد گلّهٔ خود طلبيد

٥ و ايشانرا گفت كه من چهرهٔ پدر شمارا مي بينم كه با من التفاتي نمي نمايد چنانچه در ايّام گذشته مي نمود وليكن خداي پدر من با من بوده است

٦ وشما خود ميدانيد كه حتّي المقدور خود پدر شمارا خدمت كردهام

٧ وپدر شما با من غدر نموده است ومزدوري مرا ده دفعه مبدّل ساخته امّا خدا ويرا نگذاشت كه بمن زياني رساند

٨ اگر همچنين ميگفت كه مواشي منقط مزدوري تو باشد پس تمامي گلهها بچگان منقّط بر مي آوردند و اگر چنين ميگفت كه مخطّط مزدوري تو باشد پس همه گلّه مخطّط مي زائيدند

٩ بدين نوع خدا مواشي پدر شمارا گرفته بمن بخشيده است

١٠ ودر هنگامي كه مواشي حامله مي شدند چنين اتّفاق افتاد كه

نگاه انداخته در خواب دیدم که گوسفندهاي نر که بر مواشي مي
جستند مخطط ومنقط و داغدار بودند
۱۱ و فرشتهٔ خدا در خواب بمن گفت اي يعقوب من گفتم لبيك
۱۲ گفت الحال نظر نماي و همه گوسفندهاي نررا که بر مواشي مي
جهند مشاهده کن که مخطط و منقط و داغدار ميباشند زيرا که
هرانچه لابان بتو ميکند معاينه نموده ام
۱۳ منم خداي بيت ايل که درآنجا بر ستون روغن ماليدي و درآنجا
با من نذري مقرر کردي الحال برخيز ازين ديار خروج نموده در
زمين خويشان خود مراجعت کن
۱۴ و راحيل و لياه اورا در جواب گفتند که مارا در خانهٔ پدر خود
آيا قسمتي ياميراثي ديگر هيچ مانده است
۱۵ آيا بصورت بيگانگان در نظر او نيستيم ازانرو که مارا بفروخت و زر
مارا با التمام تلف نمود
۱۶ زيرا که تمامي دولتي که خدا از پدر ما برداشته است ازان ما
و فرزندان ماست اکنون هر انچه خدا فرمودهٔ است بعمل آر
۱۷ پس يعقوب برخاسته فرزندان و زنان خودرا بر شتران سوار کرد
۱۸ و همه مواشي خود و تمامي اسبابيکه بهمرسانيده بود و مواشي که
بهنر خود در پدن ارام حاصل نموده با خود برد تا که نزد اسحاق
پدر خود بخطهٔ کنعان روانه گردد
۱۹ امّا لابان براي بريدن پشم گوسفندهاي خود رفته بود و راحيل چند
اصنامي که ازان پدروي بود دزديد
۲۰ و يعقوب به پنهاني از لابان ارمي غائب شد و اورا از گريختن خود
اطلاع نداد

٢١ و همه متعلّقات خود همراه گرفته بگریخت و برخاسته از نهر عظیم
عبور نمود و بطرف کوه جلعاد رو نهاد

٢٢ و لابان‌را بروز سیوم خبر رسید که یعقوب گریخته است

٢٣ پس برادران خودرا همراه برده هفت روز راه در عقب او رفت
و در کوه جلعاد بدو رسید

٢۴ و خدا بوقت شب در خواب با لابان ارمي مواجهت نموده اورا
فرمود که زنهار با یعقوب از نیك و بد هیچ تکلّم منمای

٢٥ پس لابان به یعقوب رسید و یعقوب خیمهٔ خودرا دران کوه بر پا
نموده بود و لابان نیز با برادران خویش در کوه جلعاد خیمه زد

٢٦ و لابان یعقوب‌را گفت که چه کردهٔ که به پنهاني از من غائب
شدي و دختران مرا چون اسیران شمشیر از من برداشتهٔ

٢٧ چرا در خفیه گریختي و به پنهاني غائب شدي و مرا خبر ندادي
تا با سرور و نغمات و دف و ستار ترا رخصت مي‌نمودم

٢٨ و نگذاشتي که پسران و دختران خودرا ببوسم درین امر نا داني نمودهٔ

٢٩ در اقتدار بازوي منست که بشما ایذا رسانم امّا خداي پدران شما
دیشب مرا فرمود که زنهار با یعقوب از نیك و بد هیچ تکلّم منماي

٣٠ اکنون قدم در راه نهاده ازانرو که بخانهٔ پدر خود رغبتي تمام داري
آخر چرا معبودان مرا دزدیدي

٣١ یعقوب لابانرا جواب داد و گفت بسبب انکه ترسیدم که مبادا
دختران خودرا از من بزور بگیري

٣٢ پیش هر کس که معبودان خودرا بیابي اورا زنده مگذار پیش روي
برادران ما تجسّس نماي که ازان تو نزد من چیست و با خود
ببر امّا یعقوب خبر نداشت ازانکه راحیل آنهارا دزدیده بود

۳۳ و لابان در خیمهٔ یعقوب و در خیمهٔ لیاه و در خیمهٔ هر دو
کنیزك در آمد و هیچ نیافت و از خیمه لیاه بیرون رفته بخیمهٔ
راحیل داخل شد
۳۴ امّا راحیل آن اصنام‌را گرفته زیر جهاز شتر نهاده بود و بالاي آن
نشسته و لابان تمامي خیمه‌را جست و جو کرده هیچ نیافت
۳۵ و پدر خودرا گفت که موجب خشمناکي جنابه نشود آنکه پیش
او نتوانم برخاست زیرا که عادت زنان مرا واقع شده است و او
تجسس نموده اصنام‌را نیافت
۳۶ پس یعقوب خشم گرفت و با لابان بمنازعت درآمد و یعقوب
لابان‌را جواب داد و گفت که تقصیر من چیست و گناه من کدام
است که با این همه تندي تعاقب من کردهٔ
۳۷ همه اثقال مرا جست وجو نمودهٔ از همه آلات خانهٔ خود چه
یافتهٔ اینجا پیش برادران من و برادران خود بنه تا درمیان ما هر
دو انصاف کنند
۳۸ بیست سال شد که با تو میبودم گوسفندها و بزهاي تو اسقاط حمل
نکردند و گوسفندهاي نررا از گلّه تو نخوردم
۳۹ آنچه دریده شد نزد تو نیاوردم تاوان آن خود دادم خواه در روز
خواه در شب هرچه دزدیده شده از من مطالبه نمودي
۴۰ حال من چنین بود که مرا در روز حرارت و در شب یخ اتلاف
مي نمود و خواب از چشمهاي من دور شد
۴۱ و عرصهٔ بیست سال درخانهٔ تو حال من چنین مي بود چهارده
سال از براي دو دختر تو و شش سال براي مواشي تو ترا خدمت
نمودم و مزدوري مرا ده بار مبدّل ساختي

۴۲ اگر خداي پدر من خداي ابراهام و معبود اسحاق با من نبودي
اکنون مرا تهي دست مرخص مي نمودي خدا محنت و مشقت
دستهاي مرا معاينه کرده است و ترا ديشب سرزنش نموده
۴۳ و لابان يعقوب‌را در جواب گفت که اين دختران دختران من
و اين فرزندان فرزندان من و اين مواشي مواشي من و هرچه تو مي
بيني ازان منست و امروز براي اينها دختران من و فرزنداني که
زائيده اند چه چاره سازم
۴۴ اکنون بياي تا من و تو پيماني ببنديم که در ميان من و تو
گواهي باشد
۴۵ پس يعقوب سنگي‌را گرفته بمثابهٔ ستوني ايستاده کرد
۴۶ و يعقوب برادران خودرا فرمود که سنگها جمع کنيد و ايشان سنگها
آورده تودهٔ ساختند و در انجا بالاي توده طعام خوردند
۴۷ و انرا لابان يَجَرْسَاهَدُوتا نام نهاد و يعقوب آنرا جِلْعِيد مسمّي ساخت
۴۸ و لابان گفت که اين توده امروز در ميان من و تو گواهي باشد ازان
سبب به جلعيد مسمّي گشت
۴۹ و مِصْفَه نيز ناميد از آنرو که گفت که چون از يکديگر جدا شويم
خداوند ميان من و تو ديدباني کند
۵۰ اگر دختران مرا بيازاري و اگر سواي دختران من زنان ديگر بگيري
انساني با ما نيست به بين که خدا در ميان من و تو
گواه هست
۵۱ و لابان به يعقوب گفت که اين توده‌را نظر کن و ستوني‌را که ميان
من و تو نهاده‌ام مشاهده نماي
۵۲ گواه است اين توده و گواه است اين ستون بر اينکه بقصد مضرّت

نه من بسوي تو ازين توده بگذرم ونه تو بسوي من ازين توده
وازين ستون گذر نمائي

۵۳ خداي ابراهام وخداي ناحور خداي پدران ايشان در ميان ما
انصاف نمايد ويعقوب بنام معبود پدر خود اسحاق سوگندي ياد كرد

۵۴ پس يعقوب قرباني بر سر كوه گذرانيده برادران خودرا بخوردن نان
دعوت كرد وايشان تناول نموده شب را بر سر كوه بسر بردند

۵۵ ولابان اول دم صبح برخاسته پسران ودختران خودرا ببوسيد ودر
حق ايشان دعاي خير خواند پس لابان روانه شده بمقام خود
مراجعت نمود

باب سي ودويم

۱ امّا يعقوب راه خود پيش گرفت ويرا با فرشتگان خدا ملاقات
افتاد

۲ ويعقوب چون ايشان را ديد گفت كه اين فوج خداست وآن
موضع را مَحْنائيم موسوم ساخت

۳ ويعقوب پيشتر از خود رسولان بنزد عيساو برادر خود بملك سعير
سر زمين ادوم فرستاد

۴ وايشان را فرمود كه خداوند من عيساورا چنين بگوئيد كه بندهٔ
تو يعقوب معروض ميدارد كه با لابان سكونت ورزيده‌ام وتا حال
بسر برده

۵ وگاوها وخرها وگلّه‌ها وغلامان وكنيزكان مرا حاصل شده واين
خبر بجناب فرستاده‌ام تا بنظر وي مقبول گردم

۶ ورسولان نزد يعقوب واپس آمده گفتند كه بخدمت برادر تو
عيساو رسيديم واو نيز با چهار صد نفر باستقبال تو مي آيد

۷ پس یعقوب بسیار خوفناک و متأثّر گردید و مردمان را که همراه
بودند و گلّهها و رمهها و شترها را بدو فرقه تفریق نمود
۸ و گفت اگر عیساو بیک فرقه رسیده بران غالب آید پس فرقهٔ
دیگر که باقي مانده است جان بر شود
۹ و یعقوب گفت اي خداي پدر من ابراهام و خداي پدر من اسحاق
خداوندا که مرا فرمودي بوطن خود و خویشان بخود معاودت نماي
و من با تو تلطّف خواهم کرد
۱۰ من بهیچ یک ازان الطاف و همه نیک عهدي که با بندهٔ خود
فرمودهٔ استحقاق ندارم چه با عصاي خود از این یردین عبور
نمودم و الحال دو فرقه گردیدهام
۱۱ اکنون مرا از دست برادر من از دست عیساو نجات بده زیرا
که من از او ميترسم مبادا که اینجا رسیده مرا و فرزندان را با
مادر ایشان بقتل رساند
۱۲ و تو فرمودي که هرآئینه با تو تلطّف خواهم نمود اولاد ترا بمثال
ریگ دریا که از بسیاري بشمار نميآید خواهم گردانید
۱۳ و همان شب درآنجا مقام نمود و از هر آنچه اورا میسّر بود براي
برادر خود عیساو پیشکش بر گرفت
۱۴ دو صد بز ماده و بیست بز نر و دو صد گوسفند ماده و بیست
گوسفند نر
۱۵ سي شتر شیر دهنده با بچگان خود و چهل گاو ماده و ده گاو نر
و بیست خر ماده با ده بچه
۱۶ و آنها را فرقه بفرقه بدست غلامان خود سپرد و غلامان خود را فرمود
که پیش از من عبور نمائید و درمیان هر دو فرقه فاصلهٔ بگذارید

۱۷ وآنکس‌را که پیشتر میرفت حکم داد که چون عیساو برادر من
با تو دو چار شود و بپرسد که تو ازان کیستي وکجا میروي و اینها
که در پیش روي تو هستند ازان کیستند
۱۸ پس بگو که ازان بندهٔ تو یعقوب این پیشکشیست بخدمت
جناب عیساو فرستاده و اینک او نیز در عقب ماست
۱۹ و نیز دویم و سیوم و همه کسان‌را که در عقب فرقه‌ها میرفتند
بدین گونه تاکید فرمود که چون شما با عیساو دو چار شوید بدین
مضمون گفت وگو نمائید
۲۰ وچنین نیز بگوئید که اینک بندهٔ تو یعقوب در عقب ماست
زیرا که خود میگفت که ازین پیشکش که درپیش من میبرند
اورا راضي میگردانم و بعد ازان رویش ببینم شاید که بر من
شفقت کند
۲۱ پس آن پیشکش بپیش روي وي عبور نمود و او خود همان شب
در لشکرگاه اقامت ورزید
۲۲ و در همان شب برخاسته دو زوجه ودو کنیزک و یازده پسر خودرا
همراه گرفته بر معبر یبوق عبور نمود
۲۳ و ایشان‌را برده بدان طرف جویبار گذرانید وتمامي اموال خودرا
روانه کرد
۲۴ ویعقوب تنها ماند ومردي با وي تا بر آمدن صبح مصارعت نمود
۲۵ وچون دید که بر وي غالب نمي شود دست خود به حق‌ران
یعقوب نهاد وحق‌ران یعقوب در عین مصارعت از جا بیجا شد
۲۶ او گفت که مرا رخصت بده از آنرو که صبح بر مي‌آید جواب
داد که تا بر من برکت نفرمائي ترا رخصت نمي دهم

۲۷ اورا گفت نام تو چیست گفت یعقوب
۲۸ گفت که من بعد اسم تو یعقوب نباشد بلکه اسرائیل خوانده
شود بسبب آنکه با خدا و خلق سربزرگي کردي و غالب آمدي
۲۹ و یعقوب از او پرسید و گفت که اسم خودرا بمن باز نماي او
گفت که چرا از نام من استفسار نمائي پس بر او در همانجا
برکت فرمود
۳۰ و یعقوب آن موضعرا پَنِي‌ایل نام نهاد و گفت که خدارا رو برو
دیدم وجان من سالم ماند
۳۱ و در حالي که از پني‌ایل عبور مي نمود افتاب بر وي طلوع میکرد
و او از درد ران مي لنگید
۳۲ ازان سبب بني اسرائیل آن رگ‌را که درهم کشیده و در حق ران
میباشد تا حال نمیخورند از آنرو که در حق ران یعقوب بران رگ
که درهم کشید دست نهاد

باب سي و سیوم

۱ پس یعقوب نگاه کرده دید که ناگاه عیساو با چهار صد نفر مي‌آید
و فرزندان‌را به لیاه و راحیل و دو کنیزك حواله کرد
۲ اول کنیزکان و فرزندان ایشانرا و در عقب ایشان لیاه و فرزندان اورا
و آخرین راحیل و یوسف‌را بیاراست
۳ و خود پیشتر از ایشان عبور نمود و سر خودرا هفت بار بر زمین
نهاد تا وقتیکه نزدیك به برادر خود رسید
۴ و عیساو باستقبالش دویده معانقه کرد و دست بر گردنش انداخته
ببوسید و هر دو بگریستند

۵ و نظر کرده زنان و فرزندان‌را دید و گفت که همراهان تو کیستند
جواب داد که فرزندانند که خدا به بندهٔ تو مرحمت فرموده است
۶ انگاه کنیزکان با فرزندان خود نزدیك آمده سجده کردند
۷ و لیاه نیز با فرزندان خود آمده ایشان نیز سجده نمودند و بعد ازان
راحیل و یوسف نزدیك آمده سجده بجا آوردند
۸ او گفت اینهمه انبوهي که با من دوچار شد از براي چیست
گفت غرض آنکه بنظر جناب عزیز شوم
۹ عیساو گفت که اي برادر پیش من بسیار است هر چه تو داري
با خود دار
۱۰ یعقوب گفت چنین مباد اگر بنظر تو عزیز گشته‌ام التماس آنست
که از دست من پیشکش مرا قبول نمائي که بدین اراده روي ترا
دیده‌ام گویا که روي خدارا مشاهده نموده‌ام ومرا مقبول
گردانیدهٔ
۱۱ امید آنکه برکت مرا که بخدمت تو آورده‌اند قبول نمائي زیرا که
خدا با من مرحمت ورزیده است و آنکه من کفایت میدارم و با
وي تکلیف نمود تا که او مقبول کرد
۱۲ و گفت که براه درآئیم و برویم و من پیشاپیش تو میروم
۱۳ اورا جواب داد جناب میداند که بچگان نازك هستند و گوسفندان
و گاوهاي شیر دهنده با من هستند اگر یك روز با ایشان شتاب
نمایم همه مواشي خواهند مرد
۱۴ امیدوارم که جناب پیشتر از بندهٔ خود روانه شود و من چنانچه
مواشي که پیش من میروند و چنانچه بچگان طاقت دارند نرم نرم
مسافت مي‌پیمایم تا که در سعیر بخدمت جناب برسم

۱۵ عیساو گفت که ازین مردمان که همراه من میباشند تني چندرا با
تو بگذارم گفت چه ضرور است بنظر جناب معزز شوم
۱۶ و همان روز عیساو بازگشته راه سعیر پیش گرفت
۱۷ و یعقوب تا به سُکُوت قطع مسافت کرد و خانهٔ را براي خود بنا
ساخت و کپرها براي مواشي و ازآن سبب آن موضعرا سُکُوت
مي‌خوانند
۱۸ و یعقوب چون از پدن‌ارام باز آمد بسالم شهر سکم که در مرز بوم
کنعان است رسید و رو بروني شهر خیمه زد
۱۹ و قطعهٔ زمین که درانجا خیمه برپا کرده بود از بني حمور پدر سکم
بصد بره خرید
۲۰ و درانجا مذبحي‌را ایستاده کرد و آنرا اِیل الاهي اسرائیل نامید

باب سي و چهارم

۱ و دینه دختر لیاه که اورا براي یعقوب زائیده بود بتماشاي دختران
اهل آن زمین بیرون رفت
۲ و سکم بن حمور حوي حاکم آن ملک چون اورا مشاهده کرد
بگرفت و با وي همبستر شده اورا ذلیل ساخت
۳ و دلش وابستهٔ دینه دختر یعقوب شد و بر آن نازنین عاشق
گردیده سخنان دل‌پذیر با وي میگفت
۴ و سکم پدر خود حموررا گفت که این دختررا بنکاح من درآر
۵ پس یعقوب اطلاع یافت بر اینکه دینه دخترش‌را سکم بیحرمت
نموده و فرزندانش با مواشي درصحرا میبودند و یعقوب تا رسیدن
ایشان خاموش ماند

۶ وحمور پدر سکم به نزد یعقوب بیرون آمد تا که باوي گفت وگو نماید
۷ وفرزندان یعقوب این خبر شنیده ار صحرا بار آمدند وایشان رنجیده بغایت خشمناك شدند از آنرو که این شخص با دختر یعقوب همبستر شده که این امر نا کردنیست در قوم اسرائیل بي حیائي کرده است
۸ وحمور با ایشان بتکلّم آمده گفت که جان سکم پسر من شیفتهٔ دختر شماست التماس انکه اورا بنکاح وي درآرید
۹ وبا ما مصاهرت نمائید ودختران خودرا بما بدهید ودختران مارا براي خود بگیرید
۱۰ وبا ما سکونت نمائید واین سر زمین در اختیار شما باشد دراینجا وطن گرفته تجارت پیشه نمائید وملك ومال حاصل کنید
۱۱ وسکم نیز به پدر وبرادران آن دختر گفت که مرا بنظر التفات منظور دارید وهرچه مرا بفرمائید میدهم
۱۲ هر چند در طلب مهر وعطا مبالغه نمائید مطابق فرمودهٔ شما میرسانم امّا آن دخترا بنکاح من درآرید
۱۳ پس فرزندان یعقوب سکم وحمور پدرش‌را ازروي مکر جواب دادند بسبب انکه دینه خواهر ایشان‌را بیحرمت ساخته بود
۱۴ بایشان گفتند که امکان ندارد که چنین امر بکنیم که خواهر خودرا بکسي که نامختون باشد بدهیم که موجب بدنامي ما خواهد بود
۱۵ ولیکن بدین شرط با شما اتفاق خواهیم نمود که شما چون ما باشید چنانچه هر مذکر درمیان شما مختون شود
۱۶ پس دختران خودرا بشما میدهیم ودختران شمارا براي خود مي گیریم وبا شما سکونت ورزیده یك قوم خواهیم گردید

١٧ واگر سخن مارا نشنوید بدین که مختون شوید پس دختر خودرا
گرفته کوچ می نمائیم

١٨ گفتار ایشان بنظر حمور و بنظر سکم بن حمور پسند آمد

١٩ پس جوان ازآنرو که دختر یعقوب دلبستهٔ بود این امررا بی
تردّد بعمل آورد و او از همه خاندان پدرش اشرف بود

٢٠ و حمورُ و سکم فرزند او بدروازهٔ شهر خود آمده بدین مضمون با
اهل شهر گفت وگو نمودند

٢١ که این اشخاص با ما صلاح اندیشی مینمایند حال انکه درین
ملک اقامت ورزند و بتجارت مشغول باشند چرا که وسعت این
زمین برای ایشان کافیست دختران ایشان‌را بنکاح خود در آریم
و دختران خودرا بایشان بدهیم

٢٢ امّا این مردمان با ما اتفاق نخواهند نمود بر این معنی که با ما
سکونت ورزند و یک قوم شویم صرف بدین شرط که هر مذکّر درمیان
ما مختون شود چنانکه ایشان مختون هستند

٢٣ مواشی و اموال و همه چهارپایان که ایشانرا هست آیا آن همه ازان
ما نخواهد بود صرف با ایشان متفق شویم و با ما وطن خواهند
گرفت

٢۴ پس همه کسانی که از دروازهٔ شهر آمد ورفت می نمودند سخن
حمور و فرزندش سکم‌را قبول کردند و هر یک مذکّر که از دروازهٔ
شهر آمد و رفت میکرد مختون شد

٢٥ ودر روز سیوم که درد ایشان شدّت یافت دو فرزند یعقوب
سمعون و لیوی برادران دینه هریک شمشیر خود گرفته دلیرانه بشهر
در آمدند و هر مذکّررا مقتول ساختند

۲۶ و حمور و سکم فرزندش‌را بدم شمشیر کشتند و دینه‌را از خانهٔ سکم
گرفته بیرون رفتند
۲۷ فرزندان یعقوب بر سر کشتگان رسیده شهررا غارت نمودند بجزاي
آنکه خواهر ایشانرا بیحرمت ساخته بودند
۲۸ گوسفندان و گاوها و خران ایشان‌را وهرآنچه در شهر وهرآنچه در
صحرا مي بود بردند
۲۹ و تمامي اموال و همه اطفال وزنان ایشانرا اسیر کرده هرآنچه در
خانه‌ها بود تاراج نمودند
۳۰ پس یعقوب به سمعون و لیوي گفت که مرا مضطرب ساخته اید
برین که نام مرا درمیان ساکنان زمین یعني کنعانیان و فریزیان مکروه
گردانیده اید و چونکه من قلیل میباشم بر من جمع شده مرا
بقتل خواهند رسانید ومن با خاندان خود تباه خواهم گردید
۳۱ جواب دادند که آیا مي زیبد که انچه با فاحشه میکنند با خواهر
ماها نیز عمل نماید

باب سي و پنجم

۱ پس خدا یعقوب‌را فرمود که برخیز به بیت‌ایل روانه شو و درآنجا
اقامت نمامي و براي خدائي که بر تو در وقتیکه از روي عیساو
برادر خود فرار مي نمودي هویدا گشت مذبحي‌را بساز
۲ و یعقوب اهل خانهٔ خودرا و همه کسائي که با او میبودند فرمود که
معبودان بیگانه که درمیان شما باشند برطرف کنید طاهر شوید
و لباس خودرا مبدّل سازید
۳ و برخاسته به بیت‌ایل روانه شویم و براي خدائي که در روز

تنگ‌دستي دعاي مرا مستجاب نمود و در راهي که طي کردم با
من میبود مذبحي‌را درآنجا بسازم

۴ پس همه معبودان بيگانه‌را که در دست ايشان مي‌بود و آويزه‌ها
که در گوش ميداشتند به يعقوب سپردند و يعقوب آنهارا در زير
درخت بلوطي که درحوالي سکم بود پنهان نمود

۵ و قدم در راه نهادند وهيبت خدا بر شهرهائي که گردا گرد ايشان
بود فرا گرفت بحديکه در عقب بني يعقوب نيامدند

۶ پس يعقوب با جماعتي که همراه او بود به لوز که در مملکت کنعان
است و مراد از بيت‌ايل است رسيد

۷ و مذبحي‌را درآنجا بنا کرد وآن موضع‌را ايل‌بيت‌ايل نام نهاد از
آنرو که در وقتي که از پيش برادرخود ميگريخت خدا همانجا بروي
ظاهر گشت

۸ و دِبُوره دايهٔ ربقه انتقال نمود وبنشيب ببيت‌ايل زير درخت
بلوطي که الّون باکُوت مسمّى گرديد مدفون شد

۹ و خدا باردیگر بر یعقوب به هنگامي که ازپدن‌ارام سفرمیکرد هویدا
گشته بر او برکت فرمود

۱۰ و خدا وي‌را گفت که اسم تو یعقوبست من‌بعد اسم تو یعقوب
خوانده نشود بلکه نام تو اسرائيل باشد و اورا به اسرائيل مسمّى
گردانيد

۱۱ و خدا وي‌را گفت که منم قادر مطلق کثير الذرّيت و موفور شو
قومي و مجمع اقوام از تو بوجود آيند و پادشاهان از پشت تو برآيند

۱۲ و زميني‌را که بابراهام و باسحاق دادم آنرا بتو ارزاني ميدارم و بعد
از تو باولاد تو نيز آن زمين‌را مي بخشم

۱۳ پس خدا در جائي که با وي تکلّم ميکرد از نزد او صعود فرمود
۱۴ و يعقوب در جائي که با وي تکلّم نموده بود ستوني‌را ايستاده کرد
يعني ستوني سنگي و قرباني ريختني و روغن زيتون بر سرش ريخت
۱۵ و يعقوب آن موضع‌را که درآنجا خدا با وي مکالمه نمود بيت‌ايل
نام نهاد
۱۶ و از بيت‌ايل کوچ کردند و چونکه پارهٔ راه باقي بود که به افرات
برسند راحيل‌را درد زه گرفت و در زائيدن سختي يافت
۱۷ و چون در زائيدن سختي کشيد دايه بدو گفت مترس که اين هم
ترا پسريست
۱۸ و در حالي که جانش رحلت مي‌نمود بوقت تسليم کردن روح
نامش‌را بِن‌اُوِني خواند امّا پدرش اورا بِنْيَامِين نام نهاد
۱۹ و راحيل انتقال نموده در راه افرات که مراد است از بيت‌لحم
مدفون گشت
۲۰ و يعقوب بر سر قبرش ستوني ايستاده کرد که همان ستون قبر
راحيل است تا امروز
۲۱ بعد ازان اسرائيل روانه شد و ازان طرف برج عِيدِر خيمهٔ خودرا
برپا کرد
۲۲ و اسرائيل دران ديار سکونت مي‌ورزيد که راوبن بنزد بلهه کنيزك
پدر خود درآمده با وي هم‌بستر شد و اسرائيل اين خبر بشنيد امّا
فرزندان يعقوب دوازده نفر بودند
۲۳ پسران ليياه راوبن نخست‌زادهٔ يعقوب و سمعون و ليوي و يهودا
و يسّاکار و زبلون
۲۴ پسران راحيل يوسف و بنيامين

۲۵ و پسران بلهه کنیزك راحیل دان و نفتالي و پسران زلفه کنیزك
لیاه جاد و آسیر
۲۶ اینها پسران یعقوب اند که براي او در پدن‌ارام زائیده شدند
۲۷ پس یعقوب بنزد اسحاق پدر خود به ممري بشهر اربع یعني
حبرون که درآنجا ابراهام واسحاق اقامت نموده بودند رسید
۲۸ و عمر اسحاق یکصد وهشتاد سال بود
۲۹ و اسحاق جان خودرا تسلیم کرده انتقال نمود و پیر سال خورده
شده بقوم خود ملحق شد و عیساو و یعقوب اورا مدفون ساختند

باب سي و ششم

۱ و اینست شرح اولاد عیساو یعني ادوم
۲ عیساو از دختران اهل کنعان زنان براي خود گرفت عاده دختر
ایلون حتي و اهالیبامه دختر عَنَه دختر صِبْعُون حوِي
۳ و بَاسْمَة دختر اسماعیل خواهر نبایوت
۴ و عاده الیفازرا براي عیساو زائید و باسمة رعوئیل‌را زائید
۵ و اهالیبامه یِعُوس و یَعْلام و قُورَح‌را زائید اینند پسران عیساو که براي
او در ملك کنعان بوجود آمدند
۶ پس عیساو زنان و پسران و دختران و همه اهل خانهٔ خودرا
و مواشي و همه چارپایان و تمامي اموال خودرا که درملك کنعان بهم
رسانیده بود گرفته بملك دیگر از پیش برادر خود یعقوب روانه گردید
۷ زیرا که مال ایشان فراوان شده بحدي که امکان نداشت که یکجا
بمانند و بسبب توفیر مواشي ایشان در زمیني که اقامت مي
نمودند ایشان‌را گنجایش نبود

٨ و عيساو درکوه سعير وطن گرفت امّا عيساو ادوم است
٩ و اينست شرح اولاد عيساو پدر بني ادوم در کوه سعير
١٠ اينند اسماي اولاد عيساو اليفاز پسر عاده زن عيساو رعوئيل پسر باسمة زن عيساو
١١ و پسران اليفاز تيمان اُومار صِفو وگَعْتَام و قِنَز بودند
١٢ و اليفاز پسر عيساورا زني نا منکوحه بود تِمْنَع نام که او براي اليفاز عماليق را زائيد اينان از عاده زن عيساو پيدا شدند
١٣ و اينند پسران رعُوئيل نَحَت و زَرَح شَمَه و مِزَّه اينها از باسمة زن عيساو پيدا شدند
١٤ و اينند پسران اهاليبامه دختر عنه دختر صبعون زن عيساو که او يعوس ويعلام و قورح را براي عيساو زائيد
١٥ اينند اميران اولاد عيساو پسران اليفاز نخست زادهٔ عيساو امير تيمان امير اومار امير صفو امير قنز
١٦ امير قورح امير گعتام امير عماليق اينند اميراني که از اليفاز در ملك ادوم پيدا شدند
١٧ و اينند پسران رعوئيل پسر عيساو امير نحت امير زرح امير سمه امير مزه اينند اميراني که از رعوئيل در ملك ادوم پيدا شدند اينند اولاد باسمة زن عيساو
١٨ و اينند اولاد اهاليبامه زن عيساو امير يعوس امير يعلام امير قورح اينند اميراني که از اهاليبامه دختر عنه زن عيساو پيدا شدند
١٩ و اينند اولاد عيساو يعني ادوم و اينند اميران ايشان
٢٠ و اينند اولاد سِعير حُوري ساکنان آن زمين لُوطان و شُوبال و صِبْعُون و عَنَه

۲۱ و دِسون و ایِصر و دیسان ایننـد امیران حوري اولاد سِعیر در ملك ادوم
۲۲ و اولاد لُوطان حُوري و هیمام بودند و خواهر لُوطان تِمنَع
۲۳ و ایننـد اولاد سُوبال عَلْوان و مانَحَت و عیبال سفو و اُونام
۲۴ و ایننـد اولاد و صبعون اَیَه و عَنَه عَنَه همین است که وقتیکه خرهاي پدر خود صبعون‌را مي چرانید آب در بیابان یافت
۲۵ و ایننـد اولاد عَنَه دیسون و اهالیبامه دختر عَنَه
۲۶ و ایننـد اولاد دیسون حَمْدان و اِسبان و یِثران و کران
۲۷ ایننـد اولاد ایصر بِلْهان و زعوان وَ عُقان
۲۸ اَیننـد اولاد دیسان عُوص و اران
۲۹ ایننـد امیران حوري امیر لوطان امیر سُوبال امیر صبعُون امیر عَنَه
۳۰ امیر دِسون امیر ایصر امیر دیسان ایننـد امیران حوري از جمله امرا درمیان امیران ایشان که در ملك سعیر بودند
۳۱ و ایننـد پادشاهاني که در ملك ادوم سلطنت داشتند پیش ازآنکه بني اسرائیل‌را پادشاهي باشد
۳۲ و بِلَع پسر بِعُور پادشاه ادوم بود و نام شهرش دنهابه
۳۳ و بِلَع مرد و یوباب پسر زِرَح باَصِرهي جانشین وي شد
۳۴ و یوباب مرد و حُوسام از ملك تیماني جانشین وي شد
۳۵ و حُوسام مرد و هَدَد پسر بدد که در سر زمین مواب بر قوم مِدیان ظفر یافت جانشین وي شد و نام شهرش عَوِیْت
۳۶ و هَدَد مرد و سَمْلَه متوطن مسریقه جانشین وي شد
۳۷ و سمله مرد و ساؤل از رِحُبُوت که بر کنار رود است جانشین وي شد
۳۸ و ساؤل مرد و بجاي وي بَعَل حانان پسر عَکْبُور جانشین وي شد
۳۹ و بعل حانان پسر عکبور مود و هدار جانشین وي شد و نام شهرش

فاعو بود و نام زنش مَهیطَبئیل دختر مَطرید دختر میزاهاب
۴۰ امّا اینند اسمای امیرانی که از عیساو پیدا شدند هر یک به قبیله
وبلد و نام خود امیر تمنع امیر علوه امیر یتیت
۴۱ امیر اهالیبامه امیر ایله امیر فینون
۴۲ امیر قنز امیر تیمان امیر مبصار
۴۳ امیر مَجدئیل امیر عیرام اینند امیران ادوم چنانچه هر یک در
زمین مملوك خود سکونت داشت همین عیساو پدر بني ادوم است

باب سي و هفتم

۱ و یعقوب در زمین کنعان زمیني که پدرش درانجا غربت ورزیده
بود سکونت داشت
۲ اینست ذکر اولاد یعقوب یوسف هفده ساله شده با برادران خود
گله‌را چوپاني میکرد و آن جوان با پسران بلهه و با پسران زلفه زنان پدر
خود مي‌بود و یوسف بد سلوکي ایشان‌را بخدمت پدر معروض داشت
۳ امّا اسرائیل یوسف‌را بیشتر از همه فرزندان خود دوست میداشت
ازآنرو که در ایام پیري او متولّد شده بود پس بجهت وي قباي
رنگا رنگ دوخت
۴ و برادرانش چون دیدند که او زیاده از همه برادران نزد پدر محبوب
است با او کینه گرفتند بحدیکه سخنهاي صلح امیز با وي نمي
توانستند راند
۵ پس یوسف خوابي دید و برادرا خودرا ازآن خبر داد و کینهٔ ایشان
با وي زیاده شد
۶ و ایشانرا گفت که این خواب‌را که من دیده‌ام بشنوید

۷ اینك ما در زراعت دسته‌ها می‌بندیم که ناگاه دستهٔ من برخاسته
بر پا ایستاد و اینك دسته‌های شما گرداگرد آن می‌بودند و دستهٔ
مرا سجده نمودند
۸ و برادرانش باو گفتند آیا تو یقیناً بر ما پادشاهی خواهی کرد و في
الحقیقت بر ما سلطنت خواهی نمود پس بسبب خوابها
و سخنهایش زیاده بر او کینه گرفتند
۹ بعد ازآن خوابی دیگر نیز دیده برادران خودرا برآن اطلاع داد
وگفت اینك خوابی دیگر دیده‌ام که آفتاب وماه و یازده ستاره
پیش من سجده نمودند
۱۰ و پدر و برادران خودرا ازین معنی مطلع ساخت و پدر اورا سرزنش
فرمود وگفت این چه نوع خوابی است که تو دیدهٔ آیا که من
ومادر و برادران تو في الحقیقت پیش تو سر بر زمین نهاده
سجده کنیم
۱۱ پس برادرانش بر او حسد بردند امّا پدرش این واقعات‌را در دل
نگاه داشت
۱۲ انگاه برادرانش برای چوپانی گلّهٔ پدر خود به سکم رفتند
۱۳ پس اسرائیل یوسف‌را گفت آیا برادران تو در سکم چوپانی
نمیکنند بیای که من ترا نزد ایشان بفرستم او جواب داد حاضرم
۱۴ پس اورا فرمود روانه شو و احوال سلامت برادران خود وگلّه‌هارا
دریافت کرده خبر بمن برسان پس اورا از وادی حبرون روانه کرد
و او بسکم رسید
۱۵ وکسی با او دو چار شد که اینك در صحرا سر گردان می‌بود و آن
شخص از او پرسید چه میجوئی

١٦ گفت برادران خودرا میجویم التماس آنست که مرا خبر دهي
که ایشان کجا چوپاني میکنند
١٧ آن مرد جواب داد ازاینجا رخت بربسته‌اند چرا که من از ایشان
شنیدم که میگفتند بدُثان برویم پس یوسف در عقب برادران
خود روانه شد و در دثان ایشان‌را یافت
١٨ و چون اورا از دور دیدند هنوز نزدیك نرسیده بود که بقصد جان
او با خود مي‌اندیشیدند
١٩ و با یکدیگر گفتند اینك خداوند خوابها مي‌آید
٢٠ اکنون بیائید اورا کشته بچاهي بیندازیم وچنین بگوئیم که جانوري
درنده اورا بخورد پس ببینیم که از خوابهاي وي چه واقع شود
٢١ و راوبین این سخن‌را شنیده ویرا از دست ایشان رها کرد و گفت
اورا نباید کشت
٢٢ و راوبین ایشانرا گفت که خون مکنید بلکه درین چاه که در بیابان
است بیندازید ودست بر او دراز مکنید غرض او آنکه اورا از
دست ایشان برهاند وبپدر خود باز سپارد
٢٣ پس یوسف چون بنزد برادران خود رسید قبایش‌را یعني قباي
رنگارنگ که پوشیده بود از برش کشیدند
٢٤ و اورا گرفته بچاهي انداختند که آن چاه از آب خالي بود
٢٥ پس بنان خوردن بنشستند و نظر افکنده دیدند که ناگاه کارواني
از بني اسماعیل از طرف جلعاد مي‌آید که ادویات و روغن بلسان
و مرّ بر شتران بار کرده بسوي مصر مي‌برند
٢٦ و یهودا ببرادران خود گفت که اگر برادر خودرا بکشیم و خونش‌را
پنهان داریم چه سود

۲۷ بیائید اورا ببني اسماعیل بفروشیم و دست بر او دراز نکنیم ازآنرو
که برادر ماست و با ما همجسم است و برادرانش قبول کردند
۲۸ قضارا چند سوداگران مدیاني از راه میگذشتند پس یوسف‌را از
چاه بفراز آورده اورا ببني اسماعیل بقیمت بیست درم بفروختند
که ایشان یوسف‌را بمصر بردند
۲۹ و راوبن بر سر چاه باز گشت و اینک یوسف در چاه نبود
و جامه‌هاي خودرا چاک زد
۳۰ و نزد برادران خود باز آمده گفت که آن جوان نا پدید است
و من آیا بکجا بروم
۳۱ و قباي یوسف‌را گرفتند و بزغالهٔ‌را کشته بخون او قبارا رنگین
ساختند
۳۲ و آن قباي رنگارنگ‌را بصحابت مردي نزد پدر خود رسانیده گفتند
این‌را یافته‌ایم اکنون بشناس که قباي پسر تو همین است یا نه
۳۳ و او آنرا بشناخت و گفت قباي پسر منست جانوري درنده اورا
خورده است در این شك نیست که یوسف دریده شده است
۳۴ پس یعقوب جامه‌هاي خودرا چاك زد و پلاس بر کمر پیچید و در
بارهٔ فرزند خود روزها ماتم میداشت
۳۵ پس همه پسران و دخترانش براي تسلّي او برخاستند لیکن از
تسلّي ایشان روي تافت و میگفت که ماتم‌زده بنزد پسر خود در
قبر فرو خواهم رفت بدینطور پدرش در بارهٔ وي زار زار میگریست
۳۶ امّا مدیانیان اورا در مصر به پوطیفار یکي از منصب داران فرعون
که سر لشکریان خاصش بود بفروختند

باب سي و هشتم

۱ و دران هنگام چنین اتّفاق افتاد که یهودا از برادران خود جدا شده
نزد شخصي عَدُلاّمي حیره نام نزول نمود
۲ و یهودا درآنجا دختر مردي کنعاني سوع نامرا دید که اورا گرفته با
وي نزدیکي کرد
۳ و آبستة شده پسریرا زائید و نامش‌را عیر خواند
۴ و بار دیگر آبستة شده پسري‌را زائید که اورا اونان نامید
۵ و بار دیگر نیز حامله شده پسري زائید که اورا سیله نام نهاد و چون
مادرش اورا زائید پدرش در کزیب مي‌بود
۶ بعد ازان یهودا براي عیر فرزند نخست‌زادهٔ خود زني تامار نام
بگرفت
۷ و عیر نخست زادهٔ یهودا در نظر خداوند شریر بود و خداوند اورا
قبض روح نمود
۸ پس یهودا اونان‌را گفت که با زن برادر خود نزدیکي کن و اورا
بنکاح درآورده بسلي بنام برادر خود بظهور آن
۹ و اونان اندیشه کرد که این نسل بنام من خوانده نخواهد شد
بنابرین چونکه با زن برادر خود ملحق مي‌شد مني خودرا بر زمین
میریخت مبادا که فرزندي بنام برادر خود بوجود آرد
۱۰ . این عمل بنظر خداوند نا پسند آمد و اورا نیز قبض روح نمود
۱۱ پس یهودا تامار دیوك خودرا گفت که درخانهٔ پدر خود ایّام
بیوگي بگذران تا سیله فرزند من بزرگ شود زیرا که با خود گفت
که مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد و تامار درخانهٔ پدر خود رفته
اقامت نمود

۱۲ و مدتي برين بگذشت كه دختر سوع زن يهودا وفات يافت
و يهودا تسكين خاطر يافته نزد اشخاصي كه پشم از گوسفندان وي
مي بريدند در تِمْنَات با حيرة عَدُلّامي دوست خود روانه شد
۱۳ و تامار را خبر دادند كه اينك پدر شوهر تو براي بريدن پشم
گوسفندان بتمنات ميرود
۱۴ پس لباس بيوگي از تن بيرون كرد و برقعه بر سر كشيده خودرا
مستور ساخت و بدروازهٔ عينائيم كه بر سر راه تمناتست بنشست
ازآنرو كه دريافت كرد كه سيله بزرگ شده است و با او منعقد
نگردانيدندَ
۱۵ و يهودا بر او نظر افكنده گمان برد كه اين زني فاحشه است زيرا
كه روي خود پنهان ميداشت
۱۶ پس بر سر راه نزديك او آمده گفت اكنون بياي با تو صحبت
نمايم و برين واقف نبود كه ديوك خود است او گفت چه خواهي
داد كه با من صحبت نمائي
۱۷ جواب داد كه بزغالهٔ از گلّه ميفرستم او گفت تا وقتي كه بفرستي
چيزي رهن بگذار
۱۸ او پرسيد چه چيزرا پيش تو رهن بگذارم گفت خاتم وبازوبندهاي
خودرا و عصائي كه در دست تست پس آنهارا باو سپرد و با وي
نزديكي كرد و او از وي حامله شد
۱۹ بعد ازآن برخاسته روانه شد و برقعه از تن بيرون كرد و رخت بيو
گي را پوشيد
و يهودا بدست عدلامي مشفق خود بزغالهٔ را فرستاد تا رهن را از
دست آن زن بگيرد امّا وي را نيافت

٢١ پس از مردمان آن موضع پرسید آیا کجاست آن فاحشه که در
عینائیم بر سر راه مي‌بود ایشان گفتند که درینجا زني فاحشه نبود
٢٢ پس بنزد یهودا بار آمده گفت اورا نیافتم و مردمان آن موضع نیز
گفتند که زني فاحشه درینجا نبوده است
٢٣ یهودا گفت باید که همان زن بدارد مبادا که ما خجل شویم اینك
بزغاله فرستادم و تو وي‌را نیافتي
٢٤ و بعد از سه ماه چنین اتفاق افتاد که یهودارا خبر دادند که تامار
دیوك تو زناکاري کرده است و اینست که از زناکاري حامله شده
است پس یهودا گفت که اورا بیرون آرید تا سوخته شود
٢٥ پس اورا بیرون آوردند و بپدر شوهر خود پیغام فرستاد که کسي که
این چیزها ازان اوست من از وي حامله شده‌ام اکنون بشناس که
این خاتم و بازوبندها و عصا ازان کیست
٢٦ و یهودا آنهارا بشناخت و گفت که وي از من نیکوکارتر است
ازآنرو که بسیله فرزند خود ندادم پس بار دیگر با او نزدیکي نکرد
٢٧ و چنین واقع شد که در هنگام وضع حمل اینك در رحمش
توام بودند
٢٨ و چونکه مي‌زائید یکي از ایشان دست خودرا بیرون کرد و دایه
ریسماني سرخ بر دست او بست و گفت که این اول برآمد
٢٩ و چنین اتفاق افتاد که چون او دست خودرا باز کشید اینك
برادرش بیرون آمد او گفت چرا خروج نمودهٔ این خروج بر تو
باد ازین سبب نامش‌را فارص خواندند
٣٠ و بعده برادرش برآمد که بر دستش ریسمان سرخ بود و اسمش
زارح خوانده شد

باب سي و نهم

۱ امّا يوسف‌را بمصر بردند ومردي مصري فوطيفار نام يكي از منصب
داران فرعون كه سر لشكريان خاصش بود اورا از بني اسماعيل كه
درآنجا برده بودند خريد
۲ وخداوند با يوسف مي‌بود وكامياب گرديد و در خانهٔ مصري
مالك خود ميگذرانيد
۳ و مالكش دريافت كرد كه خداوند با اوست وهر كاري كه ميكند
خداوند عملش‌را بنيك انجامي مي رساند
۴ ويوسف در نظر او عزت يافته ملازمت بجا مي آورد تا كه ويرا
ناظر خانهٔ خود گردانيد و هرانچه داشت باو سپرد
۵ وچنين اتفاق افتاد كه از هنگاميكه اورا ناظر خانه و تمامي اموال
خود گردانيده بود خداوند خانهٔ مصري‌را بسبب يوسف مبارك
فرمود چنانچه بركت خداوند بر هر چيزي كه در خانه ودر مزرع
ازان وي بود نازل گرديد
۶ وهرانچه داشت حوالهٔ يوسف كرد وازمال خود بغير از ناني كه
ميخورد از چيزي ديگر واقف نبود ويوسف نيك اندام و خوش
منظر بود
۷ وبعد ازين مقدمات چنان واقع شد كه زن مالك او بر يوسف
نظر انداخته گفت كه با من همخلوت شو
۸ واو ابا نمود وبزن مالك خود گفت اينك آقاي من واقف نيست
ازآنكه در خانه نزد من چه چيز هست وتمامي اموال خودرا بمن
محوّل كرده است
۹ ودرين خانه كسي از من بزرگتر نيست وجز تو چيزي‌را از من

دریغ نداشته ازآنرو که تو زوجهٔ وي هستي پس این امر قبیحرا
چگونه ارتکاب نمایم و گناهگار خدا شوم
۱۰ وهرچند با یوسف روز بروز سخنها میگفت امّا او قبول نکرد که
با وي همخلوت شود یا با او باشد
۱۱ وچنان اتّفاق افتاد که روزي از براي کار خود بخانه رفت واز
اهل خانه کسي درآنجا نبود
۱۲ پس او جامهاشرا بگرفت وگفت که با من همخلوت شو واو
جامهٔ خودرا بدست او گذاشته گریخت وبیرون رفت
۱۳ وچون دید که او جامهٔ خودرا در دستش گذاشته بیرون
گریخته است
۱۴ پس اهل خانهرا آواز داد وایشانرا گفت ببینید که مردي
عبريرا بنزد ما آورده است تا با ما شوخي ورزد بارادهٔ صحبت
پیش من آمد ومن باواز بلند فریاد کردم
۱۵ وچون بشنید که من فریاد وفغان بر آوردم جامهٔ خودرا نزد من
واگذاشته گریخت وبیرون رفت
۱۶ پس جامهاشرا پیش خود داشت تا آنکه مالکش بخانه آمد
۱۷ واین معنيرا باو باز نمود وگفت که این غلام عبري که تو نزد ما
آوردي پیش من آمد تا که با من شوخي نماید
۱۸ وچنین شد که چون فغان برآوردم جامهٔ خودرا پیش من گذاشت
وبیرون گریخت
۱۹ پس چون مالکش این خبر از زن خود بشنید که غلام تو با من
چنین کرد خشم وي مشتعل گردید
۲۰ پس مالک یوسف اورا گرفته بزندان انداخت بجائیکه اسیران

پادشاه مقیّد بودند و آنجا در زندان ماند
۲۱ امّا خداوند با یوسف مي‌بود و بر او مرحمت میفرمود واورا بنظر
زندانبان معزز گردانید
۲۲ و زندانبان همه قیدیان‌را که در زندان بودند بدست یوسف سپرد
و هر کاري که درانجا میکردند او مدبّر آن مي‌بود
۲۳ و زندانبان هرچه باو سپرده بود بار بدان التفات نمي‌نمود ازآنرو
که خداوند با او مي‌بود وهر کاري که او میکرد خداوند آن‌را
بنیك انجامي مي‌رسانید

باب چهلم

۱ وبعد ازین مقدمات چنین بوقوع پیوست که ساقي پادشاهٔ مصر
ونانباي او خداوند خود پادشاهٔ مصررا مجرم شدند
۲ و فرعون برین دو ملازم خاص یعني سر ساقیان و سر نانبایان
خشمناك گردید
۳ و ایشان‌را در خانهٔ سر لشکریان خاص محبوس کرد بزنداني که
درانجا یوسف مقیّد بود
۴ و سر لشکریان خاص ایشان‌را بیوسف حواله کرد و او ایشان‌را خدمت
مي‌نمود و روزي چند در زندان بسر بردند
۵ وهر دو خوابي دیدند یعني ساقي و نانباي پادشاهٔ مصر که در
زندان مقیّد بودند هر یکي از ایشان در یك شب جدا جدا بر
وفق تعبیرش خوابي دید
۶ پس یوسف علي الصباح نزد ایشان آمد ونگاه کرده دید که
مضطرب اند

۷ و از ملازمان فرعون که با وي در خانهٔ مالکش محبوس بودند
پرسید که چهرهٔ شما امروز چرا زرد مي‌نماید
۸ اورا گفتند خوابي دیده‌ایم وکسي نیست که آنرا تعبیر نماید
یوسف بایشان گفت که آیا تعبیرات در دست خدا نیست
بمن بیان فرمائید
۹ پس سر ساقیان خواب خودرا بیوسف باز نمود وگفت که در
خواب پیش خود تاکي‌را دیدم
۱۰ که آن تاك سه شاخه بود و مي‌شگفت وگلها ازآن بر مي‌آمد
و خوشه‌هاي انگور رسیده برآورد
۱۱ وجام فرعون در دست من بود و آن انگورهارا گرفته در جام فرعون
فشردم وجام‌را بدست فرعون دادم
۱۲ و یوسف باو گفت که تعبیرش اینست سه شاخ سه روز است
۱۳ و در عرصهٔ سه روز فرعون ترا سرفراز خواهد نمود و بجاي پیشین
باز خواهد نشاند چنانچه بدستور سابق که ساقي بودي جام فرعون‌را
بدستش خواهي داد
۱۴ امّا چون کار تو بنیك انجامي رسد از من یاد آر و بر من مرحمت
فرماي و بخدمت فرعون احوال مرا باز گوي و از این خانه‌ام
آزاد کن
۱۵ زیرا که في‌الحقیقت مرا از زمین عبریان دزدیده آوردند و درین
دیار نیز گناهي نکرده‌ام که بسزاي آن دراینجا مقیّد سازند
۱۶ سر نانبایان چون دید که تعبیرش نیکوست بیوسف گفت که من
نیز در خواب دیدم که اینك بر سر من سه سبد سفید
۱۷ که در سبد بالاترین از هر نوع طعام که نانبایان براي فرعون مي‌پزند

گذاشته بود و پرندگان آنهارا از سبدي که بر سر من بود
مي‌خوردند
۱۸ و یوسف جواب داد و گفت تعبیرش اینست که سه سبد
سه روز است
۱۹ و در عرصهٔ سه روز فرعون سر ترا از تن برداشته ترا بر دار خواهد
کشید و پرندگان گوشت ترا از تن خواهند خورد
۲۰ و در روز سیوم که روز مولود فرعون بود چنین اتّفاق افتاد که او همه
خادمان خودرا ضیافت نمود و درمیان خادمان سر ساقیان و سر
نانبایان‌را سر بلند کرد
۲۱ یعني سر ساقیان‌را باز بساقي‌گري منسوب داشت که او جام‌را
بدست فرعون داد
۲۲ امّا سر نانبایان‌را بر دار کشید چنانچه یوسف بایشان تعبیر نموده بود
۲۳ ولیکن سر ساقیان از یوسف یاد نکرد بلکه اورا فراموش نمود

باب چهل و یکم

۱ اتّفاقاً بعد از مدت دو سال فرعون خوابي دید که اینك بر کنار
رود ایستاده است
۲ و ناگاه هفت گاو شکیل و فربه‌را دید که از رود بیرون آمده درمرغزار
بچرا پرداختند
۳ و اینك هفت گاو دیگر زشت و لاغر متعاقب آنها از رود برآمده
نزد گاوان پیشین بر لب رود ایستادند
۴ پس گاوهاي زشت و لاغر آن هفت گاو شکیل و فربه‌را بخوردند
و فرعون بیدار شد

۵ وباز در خواب رفته بار دویم در خواب دید که اینک هفت
خوشهٔ غله بزرک و نیکو از یک ساق برآمده
۶ و ناگاه هفت خوشهٔ کوچک که از باد مشرقي پژمرده شده پس
ازآنها برآمد
۷ و آن خوشههاي کوچک آن هفت خوشهٔ بزرگ پر دانهرا بلعیدند
پس فرعون هوشیار شده دریافت که خوابي بود
۸ و صبح مضطرب شده تني چند فرستاد و عرّافان و حکماي مملکترا
طلب داشت و فرعون خواب خودرا بایشان ظاهر نمود امّا معبر
آن پیش فرعون کسي نبود
۹ آن وقت سر ساقیان بخدمت فرعون عرض کرد و گفت که مرا از
خطاي خود امروز یاد آمد
۱۰ که فرعون با بندگان خود خشمناک شده مرا وسر نانبایانرا در
خانهٔ سر لشکریان خاص مقیّد ساخت
۱۱ و ما هر دو در یک شب خوابي دیدیم هریک خوابيرا موافق
تعبیرش معاینه کردیم
۱۲ و درآنجا جواني عبري غلام سر لشکریان خاص با ما بود ما ویرا مطلع
ساختیم و این خوابهارا او براي ما تعبیر نمود هر یکرا موافق
آنچه در خواب دیده بودیم تعبیر گفت
۱۳ و چنانچه او تعبیر کرد همچنان بوقوع پیوست مرا بمنصب پیشین
باز آورد و اورا بر دار کشید
۱۴ و فرعون براي طلبیدن یوسف کسي چند فرستاد که اورا از زندان
زود بر آوردند پس سر تراشیده و تبدیل لباس نموده بخدمت
فرعون حاضر شد

۱۵ و فرعون بیوسف گفت که خوابي دیده‌ام و کسي معبران نیست و در
بارهٔ تو خبر بمن رسید که بمجرد استماع خواب تعبیر آن میکني
۱۶ یوسف فرعون‌را جواب داد که در اختیار من نیست بلکه خدا
فرعون‌را جواب خیر خواهد گفت
۱۷ و فرعون یوسف‌را گفت که خواب من چنین بود که اینك من
بر لب رود ایستاده بودم
۱۸ که ناگاه هفت گاو فربه شکیل از رود بر آمده در مرغزار بچرا
پرداختند
۱۹ و اینك هفت گاو دیگر متعاقب آنها بدحال بغایت زشتي
و لاغري نیز بیرون آمده بحدیکه باین بدحالي در تمامي ملك
مصر گاهي ندیده بودم
۲۰ و این گاوهاي لاغر و زشت هفت گاو پیشین فربه‌را خوردند
۲۱ و آنها در شکم اینها فرو رفتند امّا از فرورفتن آنها علامتي پدید نشد
چنانچه صورت ایشان بهمان زشتي که در اول بود ماند پس
هوشیار شدم
۲۲ و در خواب چنان دیدم که اینك هفت خوشهٔ پردانه و نیکو از
یك ساق برآمده
۲۳ و اینك هفت خوشهٔ درهم کشیده کوچك که از باد مشرقي
پژمرده شده بعد ازآنها برآمد
۲۴ و خوشه‌هاي کوچك آن هفت خوشهٔ نیکورا بلعید و عرّافان‌را خبر
دادم امّا کسي نبود که این‌را بمن مکشوف گرداند
۲۵ و یوسف فرعون‌را گفت که خواب فرعون یکیست خدا آنچه
بفعل مي‌آرد بفرعون اطلاع داده است

۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال است و هفت خوشهٔ نیکو هفت سال
است خواب یکیست
۲۷ و هفت گاو لاغر و زشت که از عقب آنها بر آمدند این هم هفت
سال است و هفت خوشهٔ بیدانه که از باد مشرقي پژمرده شده
هفت سال قحط است
۲۸ همین سخن است که پیش فرعون بیان کردم خدا آنچه بفعل
مي آرد بفزعون ظاهر کرده است
۲۹ اینك هفت سال در تمامي ملك مصر کمال فراخي خواهد شد
۳۰ و بعد ازآن هفت سال قحط خواهد آمد بحدیکه آن فراخسالي
بملك مصر بالتمام فراموش خواهد شد و قحط مملکت‌را خراب
خواهد کرد
۳۱ و ازآن فراخسالي. بر زمین اثري نخواهد ماند بسبب آن قحط که
متعاقب آن مي‌آید ازآنرو که بي نهایت گران خواهد بود
۳۲ و این که خواب بر فرعون دوتا واقع شد سببش اینست که این
امر از خدا مقرر شده است و خدا آنرا بزودي بظهور خواهد آورد
۳۳ و الحال فرعون‌را مي‌باید که کسي خردمند کارشناس‌را جست‌وجو
نموده وزارت ملك مصر باو سپارد
۳۴ و فرعون چنین عمل نماید و حاکمان بر مملکت تعیّن فرماید که
در هفت سال فراخ از سر زمین مصر حصهٔ پنجم بگیرد
۳۵ و درآن سالهاي نیکو که مي‌آید تمامي ماکولات‌را جمع کنند
و غلّه‌را در تصرّف فرعون براي قوت ذخیره نهاده در شهرها نگاه دارند
۳۶ و این قوت براي هفت سال قحط که در ملك مصر واقع خواهد
شد امانت باشد تا مملکت از قحط ویران نشود

٣٧ پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همهٔ خادمانش پسندیده آمد
٣٨ و فرعون بخادمان خود گفت آیا مثل این شخص بهمرسد که در وي روح خدا باشد
٣٩ و فرعون یوسفرا فرمود چونکه خدا اینهمه بتو ظاهر کرده است پس داناي کارشناسي چون تو کسي نیست
٤٠ تو بر خاندان من مقدم باش و بحسب فرمان تو تمامي رعاياي من اطاعت کنند فقط بر تخت سلطنت من از تو بزرگتر خواهم بود
٤١ و فرعون بیوسف گفت ببین که ترا بر تمامي ملك مصر حاکم گردانیده‌ام
٤٢ پس فرعون انگشتر خودرا از دست خویش بیرون کرده در دست یوسف کرد و لباس کتاني باو پوشانید و طوق زرین بر گردنش انداخت
٤٣ و اورا در ارابهٔ خاص دویم سوار کرد و در پیش روي وي ندا میکردند که آداب بجا آرید همچنین تمامي ملك مصررا بحکومت او سپرد
٤٤ و فرعون بیوسف گفت که من فرعون هستم و جز بحکم تو در تمامي ملك مصر هیچکس نه دست و نه پاي خودرا حرکت خواهد داد
٤٥ و فرعون یوسفرا صافْنَت فَعْنیح نام نهد و آسْنَت دختر فوطیفرع کاهن اون‌را درعقد وي درآورد پس یوسف بر ملك مصر سیر نمود
٤٦ و یوسف وقتي که در خدمت فرعون پادشاه مصر ایستاد سي ساله بود و یوسف از حضور فرعون بیرون رفته بر تمامي ملك مصر بگذشت
٤٧ و در هفت سال فراخ زمین غلّه‌را انبار انبار بر آورد

۴۸ و درآن هفت سال که در ملك مصر روي نمود تمامي حاصلاترا جمع کرده براي غذا در شهرها ذخيره نمود يعني از مزرعهٔ که پيرامون هر شهر بود غلّهرا در ميان آن شهر انبار کرد

۴۹ و يوسف غلّهرا همچو ريگ دريا بسيار بسيار جمع کرد بحديکه از شمردن آن باز ماند ازآنرو که بي شمار بود

۵۰ پس يوسفرا پيش از وقوع سالهاي قحط دو پسر بوجود آمدند که از اَسْنَت دختر فوطيفرع کاهن اون متولّد شدند

۵۱ و يوسف نخستزادهرا مَنَسّي نام نهاد زيرا که ميگفت خدا محنتهاي مرا و خاندان پدررا با التمام از خاطرم محو ساخته است

۵۲ و نام دويمرا اِفْرائيم خواند وگفت که خدا در دياري که زحمت کشيدم مرا کثرت بخشيده است

۵۳ و آن هفت سال فراخ که بملك مصر واقع شد سپري گشت

۵۴ وهفت سال قحط شروع شد چنانچه يوسف گفته بود و قحط بر همه ممالك مستولي گشت امّا در تمامي ملك مصر نان بود

۵۵ پس جميع اهل مصر گرسنه شدند و رعايا نزد فرعون براي نان فرياد کردند و فرعون همه مصريانرا فرمود که پيش يوسف برويد هرچه بشما گويد عمل کنيد

۵۶ و قحط بر تمامي روي زمين غالب شد و يوسف همه انبارهارا کشاده بمصريان ميفروخت و قحط در ملك مصر شديد ميشد و اهل هر ولايت بمصر پيش يوسف آمدند تا که غلّه خريد نمايند ازآنرو که قحط بر تمامي روي زمين مستولي شده بود

باب چهل و دویم

۱ ویعقوب چون دریافت که غلّه در مصر میفروشند پسران خودرا
گفت چرا بر یکدیگر نگاه میکنید
۲ و گفت اینک شنیده‌ام که در مصر غلّه میفروشند درآنجا رفته ازآن
طرف براي ما خرید نمائید تا جان خودرا از هلاکت برهانیم
۳ پس ده برادرا یوسف براي خریدن غلّه بمصر رفتند
۴ امّا بنیامین برادر یوسف‌را یعقوب همراهٔ برادرانش نفرستاد ازآنرو
که میگفت مبادا اورا زیاني رسد
۵ و فرزندان اسرائیل با کساني که مي‌آمدند براي خرید کردن غله
حاضر شدند زیراکه در خطهٔ کنعان قحط روي داده بود
۶ و یوسف حکومت مملکت داشته خود غلّه بجمیع اهل زمین
مي‌فروخت و برادران یوسف آمده پیش وي سر بر زمین نهادند
۷ و یوسف برادران خودرا دیده بشناخت لیکن خودرا بر ایشان
بیگانه‌وار نمود و سخنهاي سخت با ایشان راند و گفت از کجا آمداید
ایشن گفتند که از ملك کنعان بجهت خریدن خوراك
۸ و یوسف برادران خودرا بشناخت امّا ایشان ویرا نشناختند
۹ و یوسف‌را از خوابهاي که نسبت بایشان دیده بود یاد آمد
و ایشان‌را گفت که جاسوس هستید وآمدن شمارا مقصد اینست
که بي نوائي زمین‌را ملاحظه کنید
۱۰ ایشان بوي گفتند که اي خواجه چنین نیستیم بلکه بندگان تو براي
خریدن خوراك آمده ایم
۱۱ ما جمله پسران یك کس هستیم مردان صالح ما بندگان جاسوس
نیستیم

۱۲ ایشانرا گفت نه بلکه براي تماشاي بي نوائي زمين آمده اید
۱۳ گفتند بندگان دوازده برادر هستيم فرزندان يك كس متوطن خطهٔ كنعان و اينك خوردساله امروز نزد پدر ميباشد و ديگري ناپديد گشت
۱۴ يوسف بايشان گفت همين سخن است كه من بشما گفتم كه جاسوس هستيد
۱۵ امتحان شما در همين خواهد بود قسم بزندگاني فرعون تا برادر خوردسال شما دراينجا نيايد ازين مكان بيرون نخواهيد رفت
۱۶ يكيرا از ميان خود روانه كنيد تا برادر شمارا بيارد و شما مقيّد خواهيد بود ازين معني گفتههاي شمارا امتحان خواهد شد كه آيا اهل صدق هستيد يا نه و الا قسم بزندگاني فرعون البته جاسوس هستيد
۱۷ پس ايشانرا در يكجا عرصهٔ سه روز محبوس داشت
۱۸ و در روز سيوم يوسف باشان گفت چنين عمل كنيد تا كه زنده مانيد چرا كه من خدا ترس هستم
۱۹ اگر مردان صالح هستيد يكي از جملهٔ برادران خود در جائي كه مقيّد هستيد محبوس باشد و شما خود روانه شده براي دفع قحط باهل بيت خود غلّه برسانيد
۲۰ و برادر خوردسال خودرا نزد من بياريد تا كه گفتههاي شما تصديق يابد و نميريد پس همچنين بفعل آوردند
۲۱ و با همديگر گفتند كه في التحقيقت ما در بارهٔ برادر خود بگناه گاري منسوبيم كه آزردگي دلش مشاهده كرديم چونكه پيش ما زاري

نمود ما گوش نکردیم ازآن سبب این مشقت برما روي داده است
۲۲ و راوبن ایشان‌را جواب داد که آیا من بشما نگفتم که برین جوان
ظلم نکنید و شما استماع ننمودید الحال خونش‌را مطالبه میکنند
۲۳ و ایشان واقف نبودند ازینکه یوسف مي فهمد زیرا که درمیان ایسان
ترجماني بود
۲۴ و از ایشان روي تافت وبگریست پس نزد ایشان باز گردیده تکلم
نمود و سمعون‌را ازانجمله گرفته ویرا پیش روي ایشان بند کرد
۲۵ پس یوسف فرمود تا جوال ایشان‌را از غله پر کنند و نقد هر کس‌را
در جوال او بگذارند و چیزي هم براي توشهٔ راه بدهند بدین نوع با
ایشان سلوك نمود
۲۶ و غله‌را بر حماران بار کرده ازآنجا روانه شدند
۲۷ و یکي از ایشان چون جوال خودرا بار کرد تا که حمار خودرا د
فرودگاه چیزي بخوراند نقد خودرا دید که اینك بر سر جوال است
۲۸ و برادران خودرا گفت که نقد مرا باز داده‌اند اینك در جوال
منست پس ایشان‌را جان بلب آمده و خوفناك شده با همدیگر
گفتند که این چه حادثه است که خدا برما نازل گردانید
۲۹ و بنزد یعقوب پدر خود بملك کنعان رسیده هر آنچه ایشان‌را روي
داده بود با وي بیان کردند
۳۰ و گفتند شخصي که حاکم آن زمین است با ما سخنهاي سخت
راند ومارا بجاسوسي زمین متهم ساخت
۳۱ ما بوي گفتیم که مردان صالح هستیم جاسوس نیستیم
۳۲ دوازده برادر فرزندان یك پدر هستیم یکي ناپدید گشت و خوردساله
امروز بخدمت پدر ما در ملك کنعان میباشد

۳۳ و آن مرد حاکم آن دیار بما گفت مرا ازین معلوم خواهد شد که
صالح هستید یکي از جملهٔ برادران‌را پیش من بگذارید و براي دفع
قحط اهل بیت چیزي گرفته روانه شوید
۳۴ و برادر خورد ساله‌را نزد من بیارید پس دریافت خواهم کرد که
جاسوس نیستید بلکه مردان صالح و برادر شمارا بشما خواهم سپرد
و درین ملك بتجارت خواهید پرداخت
۳۵ و چنین واقع شد که چون جوالهاي خودرا خالي کردند اینك
همیانهٔ نقد هریك در جوالش بود پس ایشان و پدر ایشان همیانه‌هاي
نقدرا دیده هراسان گشتند
۳۶ و یعقوب پدر ایشان گفت که مرا لا ولد کرده‌اید یوسف نیست
و سمعون نیست و بنیامین‌را نیز خواهید برداشت این همه بمصیبت
من واقع شده است
۳۷ راوبن بپدر خود گفت که هرگاه اورا بنزد تو نیارم دو فرزند مرا
بقتل برسان اورا بدست من بسپار من اورا بنزد تو باز خواهم آورد
۳۸ او گفت که فرزند من همراهٔ شما نخواهد رفت چرا که برادرش
مرده است و او تنها مانده شاید در راهي که میروید اورا زیاني رسد
پس موي سفید مرا با اندوه و غم بگور فرود خواهید آورد

باب چهل و سیوم

۱ و قحط بر زمین مستولي بود
۲ وچون آن غلّه‌را که از مصر آورده بودند با التمام خوردند پدر ایشان
آنهارا گفت باز رفته قدري خوراك براي ما خرید نمائید
۳ و یهودا باو گفت که آن مرد این امررا بسوگند موکد ساخت که

اگر برادر شما همراه نباشد روي مرا نخواهيد ديد
۴ اگر برادررا همراه ما بفرستي پس روانه شده خوراك براي تو خريد
خواهيم كرد
۵ اگر نفرستي ما نخواهيم رفت كه آن مرد مارا فرمود كه اگر برادر
شما همراه نباشد روي مرا نخواهيد ديد
۶ واسرائيل گفت چرا اين بي رحمي در بارهٔ من نموديد كه آن
مردرا مخبر كرديد كه برادري ديگر داريم
۷ گفتند كه آن مرد از احوال ما واز خويشان ما با دقّت تمام
استفسار نمود وگفت آيا پدر شما تا حال زنده است وديگر برادري
داريد وما اين معنيرا با او بيان كرديم ومارا ازين امر چه خبر بود
كه خواهد گفت برادر خودرا بياريد
۸ ويهودا اسرائيل پدر خودرا گفت اين طفلرا با من روانه كن تا
برخاسته برويم تا آنكه ما وتو وهمگي اطفال از هلاكت برهيم
۹ من ضامن او خواهم بود از دست من اورا مطالبه نماي اگر اورا بنزد
تو نرسانم وپيش روي تو ايستاده نكنم پس بقية العمر مرا بگناهگاري
منسوب دار
۱۰ كه اگر تاخير نميكرديم بي شك بار دويم الحال مراجعت مي‌نموديم
۱۱ وپدر ايشان اسرائيل ايشانرا گفت اگر چنين است بدين نوع عمل
نمائيد از نفائس اين ديار در جوالهاي خود بگذاريد وقدري روغن
بلسان وشهد وادويات ومرّ وجوز وبادام هديه از براي آنمرد
ببريد
۱۲ ونقد مضاعف در دست بگيريد ونقديرا كه برسر جوالها باز آورده
شد بدست خود باز ببريد شايد كه سهو شده باشد

۱۳ و برادر خودرا نیز گرفته برخیزید و نزد آن مرد مراجعت نمائید
۱۴ وحق سبحانه آن مردرا بر شما مهربان گرداند تا دیگر برادر شمارا
و بنیامین‌را رخصت نماید ومن اگر باید که لا ولد شوم می‌شوم
۱۵ پس ایشان آن هدیه و دو چند نقد در دست خود وبنیامین‌را
همراه گرفته کوچ کرده در مصر رسیدند و بخدمت یوسف ایستادند
۱۶ ویوسف چون بنیامین‌را با ایشان دید ناظر خانهٔ خودرا فرمود که
این کسان‌را اندرون خانه بیار وجانوریرا ذبح نموده طعام مهیّا ساز
که این کسان بوقت ظهر با من طعام خواهند خورد
۱۷ پس آن مرد چنانچه یوسف حکم فرمود بجا آورد و ایشان‌را در
خانهٔ یوسف در آورد
۱۸ وچون ایشان‌را بخانهٔ یوسف بردند خوفناك شدند وگفتند که
بسبب آن نقد که اول در جوالهاي ما بازگذاشته شد مارا در
آورده‌اند غرض آنکه از ما بهانه جوید وحمله کرده مارا بغلامي
گرفتار کند و حماران‌را نیز بگیرد
۱۹ پس پیش ناظر خانهٔ یوسف آمده بر در خانه با وي تکلّم نمودند
۲۰ وگفتند اي خواجه بدان که در اول براي خریدن خوراك دراینجا
آمدیم
۲۱ وچنین واقع شد که بفرودگاه رسیده جوالهاي خودرا باز کردیم
اینك نقد هرکس بوزن تمام بر سر جوال او بود ما آنرا در
دست خود باز آورده‌ایم
۲۲ ونقد دیگر هم براي خریدن خوراك در دست خود آورده‌ایم
نمیدانیم که چه کس نقد مارا درجوالهاي ما انداخت
۲۳ او گفت سلامت باد شمارا هراسان مشوید خداي شما که خداي

پدر شماست خزانه‌را در جوالهاي شما ارزاني داشته نقد شما بمن
رسيد پس سمعون‌را بنزد ايشان بيرون آورد
۲۴ وآن مرد ايشانرا در خانهٔ يوسف برد و آب آورد تا ايشان پاي
خودرا شستند و حماران‌را نيز کاه وجو خورانيد
۲۵ وآن هديه‌را طيار داشتند تا آنکه يوسف بوقت ظهر برسد زيرا که
شنيده بودند که درآنجا طعام خواهند خورد
۲۶ وچون يوسف در خانه آمد هديهٔ که در دست ايشان بود نزد
وي در خانه بردند و پيش او سر بر زمين نهادند
۲۷ و از حالات ايشان استفسار نمود وگفت آيا پدر شما بخيريت
است آن پير که شما ذکر او کرديد تا حال زنده است
۲۸ گفتند بندهٔ تو پدر ما بخيريت است تا حال زنده است پس
خم شده سر بر زمين نهادند
۲۹ ونظر انداخته بنيامين برادر خود فرزند مادر خودرا ديد و پرسيد
که آيا همين است برادر خورد سال شما که از وي بمن خبر داده
بوديد و گفت اي پسر خدا بر تو رحمت فرمایاد
۳۰ پس يوسف بشتافت ازآنرو که مهرش بر برادر خود بجوش آمد
و خواهش گريه نمود و در حجرهٔ خاص رفته بگريست
۳۱ وروي خودرا شسته بيرون آمد و خودرا ضبط نموده فرمود که
طعام بياريد
۳۲ وبجهت وي و بجهت ايشان و بجهت اهل مصر که با وي طعام
ميخوردند جدا جدا حاضر ساختند زيرا که اهل مصررا جايز نبود
که با عبريان تناول نمايند چرا که مصريان اين امررا مکروه ميدارند
۳۳ همچنين در پيش وي بنشستند نخست زاده بقاعدهٔ نخست

زادگي وخورد ساله بقانون خورد سالگي وهمه متحير شده بر يك ديگر نگاه ميكردند

۳۴ وبراي ايشان از پيش خود ظروف طعام برداشته فرستاد امّا ظرف بنيامين از ظرف ديگران پنج برابر بود وبا او مي‌خورده خوشدل شدند

باب چهل و چهارم

۱ پس ناظر خانهٔ خودرا فرمود كه جوالهاي اين كسان‌را چندانكه بتوانند برد از غلّه پركن ونقد هركس‌را بر سر جوالش بگذار

۲ وجام مرا آن جام سيمين‌را بر سر جوال خورد سال با قيمت غلّهٔ او بگذار واو حسب الحكم يوسف چنان كرد

۳ وچون صبح روشن شد مردمان با حماران خود رخصت يافتند

۴ وايشان از شهر بيرون آمده اندك دور شده بودند كه يوسف ناظر خانهٔ خودرا گفت كه برخيز واز عقب اين كسان روانه شو وخودرا بايشان رسانيده بگو چرا در مكافات نيكي بدي نموده ايد.

۵ آيا همان جام نيست كه مخدوم من ازان مي‌نوشد وازان نيز فال ميگيرد درين امر مرتكب گناهي شده ايد

۶ ونزد ايشان رسيده اين سخنان مذكوررا بايشان درميان آورد

۷ اورا جواب دادند كه چرا جناب اين سخنان‌را مي فرمايد حاشا كه از بندگان اين نوع عمل صادر شده باشد

۸ اينك نقدي‌را كه بر سر جوال خود يافتيم از ملك كنعان پيش تو باز آورديم پس چگونه زر يا سيم از خانهٔ مخدوم تو بدزديم

۹ نزد هر كدام از بندگان تو يافته شود اورا بايد كشت وما نيز بندگان جناب خواهيم بود

۱۰ گفت الحال چنانچه گفتید واقع شود بنزد هرکس که یافته شود او
بندهٔ من خواهد بود و شما بیگناه خواهید ماند
۱۱ پس هریك جوال خودرا بتعجیل تمام بر زمین فرود آورد و هریك
جوال خودرا بکشاد
۱۲ پس از بزرگ تا کوچك تفحص نمود وجام در جوال بنیامین
یافته شد
۱۳ و جامههای خودرا چاك زدند و هریك حمار خودرا بار کرده بشهر
مراجعت نمودند
۱۴ پس یهودا با برادران خود بخانهٔ یوسف در آمد که او هنوز
درآنجا میبود و ایشان در پیش وی بخاك افتادند
۱۵ و یوسف بایشان گفت این چه نوع عمل است که از شما واقع
شد آیا شمارا معلوم نبود که همچون منی البته فال خواهد گرفت
۱۶ و یهودا گفت ما بجناب چه عرض کنیم و چه بگوئیم و چگونه
خودرا بیجرم نمائیم خدا خطای بندگانرا دریافت کرده است
اینك ما خود و نیز کسی که جام در دستش یافته شد بندگان
جناب هستیم
۱۷ جواب داد حاشا که ازمن چنین عمل صادر شود انکسی که در
دستش جامرا یافتند همان کس بندهٔ من خواهد بود و شما نزد
پدر خود بسلامت بروید
۱۸ پس یهودا نزدیك وی آمده گفت ای خداوند بندهرا عرضیست
که بسمع جناب برسد وآتش غضب جناب بربنده مشتعل نگردد
چرا که تو چون فرعون هستی
۱۹ جناب ازبندگان پرسید که آیا شما پدری یا برادری دارید

۲۰ وجنابرا گفتیم که پدر کهن سالي داریم و طفلي هست که در
ایّام پیري او متولد شده و برادر آن طفل مرده است و او از اولاد
مادر خود تنها مانده و پدرش اورا محبوب میدارد
۲۱ وتو بندگان خودرا فرمودي که اورا بنزد من بیارید تا بچشم
خود ببینم
۲۲ ما بجناب گفتیم که ممکن نیست که آن طفل پدر خودرا بگذارد
هرگاه بگذارد پدر او خواهد مرد
۲۳ پس تو ببندگان فرمودي که اگر برادر کوچك شما همراه نیاید روي
مرا باز نخواهید دید
۲۴ وچون بنزد بندهٔ تو پدر خود باز گشتیم ازآنچه جناب فرموده بود
اورا اطلاع دادیم
۲۵ و پدر ما گفت که باز گردیده قدري خوراك براي ما خرید نمائید
۲۶ ما در جواب گفتیم که نمیتوانیم رفت آري اگر برادر کوچك ما
همراه باشد پس روانه خواهیم شد زیراکه برادر کوچك اگر همراه
نباشد روي آنمردرا نتوانیم دید
۲۷ و بندهٔ تو پدر ما چنین گفت که شما خود میدانید که از زن من
دو فرزند متولّد شدند
۲۸ ویکي از پیش من بیرون رفت ومن گفتم درین شك نیست که
دریده شده است و اورا تا حال ندیده‌ام
۲۹ وهرگاه اینرا نیز از پیش من بردارید و زیاني بوي رسد پس موي
سفید مرا با اندوه و غم بگور فرود خواهید آورد
۳۰ و حال آنکه چون ببندهٔ تو پدر خود برسم و این طفل همراهٔ ما
نباشد ازآنرو که جانش وابستهٔ جان این طفل است

۳۱ چنین بوقوع خواهد پیوست چون ببیند که طفل نیست خواهد مرد و این بندگان موي سفید بندهٔ تو پدر خودرا با اندوه و غم بگور فرود خواهیم آورد

۳۲ وبندهٔ تو پیش پدر ضامن این طفل شده گفت که هرگاه ویرا بنزد تو باز نیارم تمامي عمر پیش پدر بگناهگاري منسوب باشم

۳۳ الحال ملتمس آنست که این بنده بعوض این طفل در حالت بندگي جناب بماند وطفل همراهٔ برادران خود روانه شود

۳۴ چرا که اگر طفل همراهٔ من نباشد چگونه نزد پدر خود بروم مبادا مصیبتي که بر پدر واقع شود معاینه کنم

باب چهل وپنجم

۱ پس یوسف نتوانست که پیش جماعتي که در خدمتش ایستاده بودند خودرا ضبط نماید فرمان داد که همه کس‌را از پیش من بیرون کنید ودر هنگامي که یوسف خودرا ببرادران ظاهر کرد از اغیار کسي با وي نبود

۲ و باواز بلند بگریست بنوعي که مصریان واهل بیت فرعون بشنیدند

۳ پس یوسف برادران خودرا گفت که من یوسف هستم آیا پدر من تا حال زنده هست و برادرانش یاراي جواب گفتن نداشتند زیرا که از مواجههٔ وي متحیر شدند

۴ و یوسف برادران خودرا گفت الحال نزدیك من بیائید ایشان آمدند او گفت منم یوسف برادر شما که اورا فروخته روانهٔ مصر گردید

۵ الحال تاسف نباید خورد وبر خویشتن خشم مگیرید بسبب آنکه

مرا بر اين ملك بفروختيد زيرا كه خدا مرا پيشرو شما كرد تا كه
سبب حيات باشم
٦ ازآنرو كه مدت دو سال است كه قحط بر زمين مستولي شده و تا
پنج سال ديگر نه زراعت و نه حصاد خواهد بود
٧ وخدا مرا پيش شما فرستاد تا كه اثري از شما بر روي زمين باقي
دارد وجان شمارا بنجات كلّي زندگي بخشد
٨ پس شما مرا درين ملك روانه نكرديد بلكه خدا ومرا بمنزلهٔ
پدر فرعون گردانيد و بنظارت خاندانش وبحكومت تمامي ملك
مصر سرفراز نمود
٩ بتعجيل تمام پيش پدر من رفته بگوئيد كه فرزند تو يوسف چنين
گفته كه خدا حكومت مصررا بمن ارزاني داشته است بلا توقّف
خودرا بنزد من برسان
١٠ و در خطهٔ جوسن اقامت خواهي نمود تا خود و فرزندان و نوادگان
ورمه‌ها و كلّه‌ها وهرچه ازان تو باشد نزديك بمن باشي
١١ ودرآنجا بپرورش تو خواهم پرداخت زيرا كه پنج سال ديگر قحط
باقيست مبادا كه تو با خاندان خود وهرآنچه داري محتاج شوي
١٢ و اينك ديدهاي شما و ديدهاي برادر من بنيامين مي‌بينند كه من
بزبان خود با شما تكلّم مي‌نمايم
١٣ و پدرمرا از عزتي كه مرا در مصر حاصل است و از هرچيزي كه
معاينه نموده‌ايد اطّلاع بدهيد وبزودي پدرمرا درينجا برسانيد
١٤ پس با برادر خود بنيامين معانقه كرده بگريست وبنيامين نيز باو
معانقه كرده بگريست

۱۵ و همه برادران‌را بوسیده در بر ایشان بگریه درآمد و بعد ازان برادرانش
با وي گفتگو نمودند
۱۶ واین معني خبر در خانهٔ فرعون رسید که برادران یوسف آمده‌اند
و این سخن در نظر فرعون و ملازمانش پسند آمد
۱۷ و فرعون یوسف‌را فرمود که برادران خودرا بگو که چنین عمل
نمائید که بهائم خودرا بار کرده براه درآئید و بملک کنعان بروید ·
۱۸ و پدر خود و اهل بیت خودرا گرفته نزد من بیائید و خلاصهٔ زمین
مصررا بشما ارزاني خواهم داشت و از نفایس این زمین خواهید خورد
۱۹ و این حکم بر تست اکنون چنین عمل کنید ارابه‌ها از ملک مصر
براي اطفال و زنان خود ببرید و پدر خودرا همراه بیارید
۲۰ و باسباب خود توجه نباید کرد ازآنرو که خلاصهٔ زمین مصر ازان
شماست
۲۱ و بني اسرائیل چنین کردند و یوسف حسب الحکم فرعون ارابه‌ها
بایشان داده و توشهٔ راه براي ایشان مهیّا کرد
۲۲ هریک از ایشان‌را چند دستهٔ رخت بخشید امّا بنیامین‌را سه
صد درم و پنج دستهٔ رخت داد
۲۳ و نزد پدر خود نیز باین‌طور ده حمار از نفایس مصر و ده خر ماده از
غلّه و نان براي توشهٔ راهٔ پدر خود بار کرده فرستاد
۲۴ پس برادران خودرا رخصت فرمود تا روانه شدند و بایشان گفت
در راه با یکدیگر منازعت مکنید
۲۵ پس ایشان از مصر بیرون رفته در ملک کنعان نزد یعقوب پدر
خود رسیدند
۲۶ و اورا ازین احوال خبر دادند که یوسف تا حال زنده است و بر

تمامي ملك مصر حكومت مي ورزد ودل يعقوب مضطرب گرديد
ازآنرو كه گفتههاي ايشانرا باور نكرد
۲۷ وهر سخني كه يوسف بايشان گفته بود با وي در ميان آوردند
وچونكه ارابههاي كه يوسف براي بردنش فرستاده بود ديد روح
يعقوب پدر ايشان تازه گشت
۲۸ واسرائيل فرمود مرا كافيست كه يوسف فرزند من تا حال زنده
است ميروم تا پيش از مردن اورا ببينم

باب چهل وششم

۱ واسرائيل با هرآنچه داشت مرحلهپيما شده ببئرسبع رسيد
وقربانيها پيش خداي پدرخود اسحاق گذرانيد
۲ وخدا اسرائيلرا شبانه در واقعه مخاطب ساخت وگفت اي
يعقوب يعقوب گفت حاضرم
۳ وگفت منم خدا خداي پدر تو واز رفتن بمصر مترس زيرا كه
درآنجا ترا قومي عظيم خواهم گردانيد
۴ من با تو روانهٔ مصر خواهم شد ومن نيز ترا باز خواهم آورد
ويوسف دست خودرا بر چشمان تو خواهد نهاد
۵ پس يعقوب از بئرسبع بر خاست وبني اسرائيل يعقوب پدر
خودرا واطفال وزنان خودرا بر ارابههاي كه فرعون براي بردنش
فرستاده بود سوار كردند
۶ ومواشي خودرا واسبابي كه در ملك كنعان تحصيل نموده بودند
برداشته يعقوب با جميع اولاد خود بملك مصر رسيد

۷ پسران و نبیرگان دختران خود و دختران پسران و همه اولاد خودرا
همراهٔ خویش بمصر آورد
۸ و اینست اسماي بني اسرائیل یعقوب و اولادش که بمصر آمدند
راوبن پسر نخست زادهٔ یعقوب
۹ و پسران راوبن حنُوك و فَلُّو و حَصْرُون و کَرْمي
۱۰ و پسران سِمْعُون یموئیل و یامین و اُوهَد و یاکین و صُحَر و سَاؤُل که
مادرش کنعاني بود
۱۱ و پسران لیوي جِیرْسُون قِهات و مراري
۱۲ و پسران یهودا عِیر و اُونان و سِیلَه و فَرَص و زارَح امّا عیر و اونان در
ملك کنعان وفات یافتند و پسران فرص حَصْرُون و حامُول
۱۳ و پسران یسّاکار تُولاع و فُوّه و یُوب و سِمْرُون
۱۴ و پسران زَبلُون سَرَد و ایلُون و یَحلئیل
۱۵ اینند اولاد لیاه که ایشان‌را با دینه نیز دخترش در پدن‌ارام براي
یعقوب زائیده بود مجموع پسران و دخترانش سي و سه کس
بودند
۱۶ و پسران جاد صِفْیُون و حَجِّي و شُوني و اِصْبُون و عیري و ارودي
و اَرْئیلي
۱۷ و پسران آسیر یِمْنَه و یِشْوَه و یِشْوِي و بِریعَه و سِرَح خواهر ایشان
است و پسران بریعه حَبَر و مَلْکِئیل
۱۸ اینند اولاد زلفه که اورا لابان بلیاه دختر خود بخشیده بود این
شانزده نفررا براي یعقوب زائید
۱۹ و پسران راحیل زن یعقوب یوسف و بنیامین
۲۰ و یوسف‌را در ملك مصر منسّي و افرائیم بوجود آمدند که ایشان‌را

اَسْنَت دختر فوطیفرع کاهن اون بجهت وي زائید
۲۱ و پسران بنیامین بِلَع و بَکَر و اَشبیل جیرا و نَعْمان احي و رُوس مُوفیم و هُوفیم و اَرد
۲۲ ایننْد اولاد راحیل که براي یعقوب بوجود آمدند و این جمله چهارده کسند
۲۳ و پسر دان حُسیم
۲۴ و پسران نفتالي یَحْصئیل و جُوني و یَصَر و سِلّیم
۲۵ ایننْد اولاد بلهه که اورا لابان براحیل دختر خود بخشید و این هفت نفررا براي یعقوب زائید
۲۶ مجموع کساني که از پشت یعقوب برآمده و همراهٔ او بمصر رسیدند سواي زنان پسران یعقوب شصت و شش نفر بودند
۲۷ و پسران یوسف که در مصر براي او بوجود آمدند دو نفر بودند و همگي اهل بیت یعقوب که بمصر آمدند هفتاد کس بودند
۲۸ پس یهودارا پیشتر از خود بنزد یوسف فرستاد تا که از آمدن او بجوسن خبر دهد و ایشان بسرحد جوسن رسیدند
۲۹ و یوسف اسپ‌را بر ارابهٔ خود بسته باستقبال اسرائیل پدر خود روانهٔ جوسن گردید و چون بخدمتش رسید دست بر گردن او انداخته یك‌چندي بر گردنش بگریست
۳۰ و اسرائیل یوسف‌را گفت اکنون که روي ترا دیده‌ام بمیرم چرا که تا حال زنده هستي
۳۱ پس یوسف ببرادران و اهل بیت پدر خود گفت که من میروم تا فرعون‌را خبر دهم که برادران و اهل بیت پدر من که در ملك کنعان بودند پیش من رسیده‌اند

٣٢ و ايشان شبانند و پيشهٔ ايشان چوپانيست و گلّهها و رمههاي
خودرا و هرآنچه دارند آوردهاند
٣٣ و چون فرعون شمارا طلب داشته بپرسد که پيشهٔ شما چيست
٣٤ بگوئيد که بندگان تو از طفوليّت تا حال چوپان هستيم و پدران
ما نيز غرض آنکه در زمين جوسن اقامت ورزيد زيرا که مصريان
چوپانانرا مکروه ميدارند

باب چهل و هفتم

١ و يوسف رفته فرعونرا اطلاع داد و گفت که پدر و برادران من با
گلّهها و رمهها با تمامي اموال خود از ملك کنعان رسيده اند
و اينك در خطهٔ جوسن ميباشند
٢ و پنج نفر از برادران خود همراه برده بخدمت فرعون حاضر کرد
٣ و فرعون برادران ويرا گفت که پيشهٔ شما چيست بفرعون گفتند
که ما بندگان چوپان هستيم و پدران ما نيز همين پيشه داشتند
٤ و چنين بفرعون معروض داشتند که باعث آمدن ما همين است
که درين ملك اقامت ورزيم چرا که بندگانرا بجهت گوسفندان
چراگاه ميسّر نيست ازآنرو که بر ملك کنعان قحط مستولي شده
است اکنون بندگانرا اجازت باشد که بسرحد جوسن سکونت
نمائيم
٥ و فرعون يوسفرا فرمود که پدر و برادران تو نزد تو آمدهاند
٦ ملك مصر در نظر تست بهر زميني که خوب تر باشد پدر و برادران
خودرا درآنجا ساکن گردان در زمين جوسن اقامت ورزند اگر
ازآنجمله چند نفررا هنرمند شناسي بر مواشي من موکّل نماي

۷ و یوسف یعقوب پدر خودرا برده بخدمت فرعون حاضر کرد
و یعقوب بر فرعون دعای خیر خواند
۸ و فرعون یعقوب‌را پرسید که ایّام عمر تو بچند رسیده است
۹ و یعقوب فرعون‌را گفت که ایّام غربت من یکصد و سی سال شد
ایّام زندگانی من قلیل و بی نصیب بوده بعدد ایّام زندگانی پدران
من که ایشان غربت می ورزیدند نرسیده است
۱۰ و یعقوب بر فرعون دعای خیر خوانده از پیش فرعون بیرون رفت
۱۱ پس یوسف پدر و برادران خودرا ساکن گردانید و ایشان‌را در ملك
مصر بخوبترین زمینی در خطهٔ رَعْمَسِیس چنانچه فرعون فرموده بود
ملکیت بخشید
۱۲ و یوسف پدر و برادران و تمامی اهل بیت پدر خودرا موافق عدد
اطفال از نان پرورش نمود
۱۳ و در تمامی مملکت نان بهم نمیرسید زیرا که قحط بسیار بسیار
گران بود بغایتی که ملك مصر و ملك کنعان بسبب قحط
عاجز شدند
۱۴ پس تمامی نقدرا که در دیار مصر و در دیار کنعان بعوض غلّه که
خریده بودند بهمرسید یوسف آن نقدرا جمع کرده در خانهٔ
فرعون در آورد
۱۵ و چون در ملك مصر و کنعان نقد کم یاب شد جمیع اهل مصر
پیش یوسف آمده گفتند مارا نان بده آیا می زیبد که در حضور
تو بمیریم ازآنرو که نقد تمام شد
۱۶ یوسف گفت که مواشی خودرا بیارید اگر نقد تمام شده است
بشما بعوض مواشی میدهم

۱۷ پس مواشي خودرا نزد يوسف آوردند و يوسف بعوض اسپان
وگوسفندان وگاوها و خران ايشان‌را نان داد همچنين درآن سال
بعوض تمامي مواشي ايشان‌را پرورش نمود
۱۸ و چونکه آن سال سپري گشت سال دويم نيز بنزد وي آمده عرض
کردند که از جناب مخفي نخواهيم داشت که نقد ما تمام شد
و بهائم ما نيز بتصرّف جناب در آمد الحال بجز اجسام و زمين
ما ديگر چيزي پيش جناب باقي نيست
۱۹ ما با زمين خود چرا در حضور تو هلاك شويم مارا و زمين مارا
خريد کن تا ما با زمين خود ازان فرعون باشيم باري غلّه بما بده
تا از هلاکت برهيم و زمين خراب نشود
۲۰ و يوسف تمامي زمين مصررا بجهت فرعون بخريد که هريك از
اهل مصر مزرعهٔ خودرا بفروخت بسبب آنکه قحط بر ايشان غالب
گشت بدين طور زمين ازان فرعون شد
۲۱ و رعايارا از اقصاي حدود مصر ببلدهاي ديگر تا سرحد مملکت
روانه نمود
۲۲ فقط زمين کاهنان‌را نخريد زيرا که بجهت کاهنان بحکم فرعون
وظائف مقرّر مي‌بود بنابرين زمين خودرا نفروختند
۲۳ پس يوسف برعايا گفت اينك شمارا و زمين شمارا امروز بجهت
فرعون خريده‌ام اينست تخم براي شما زمين‌را زراعت نمائيد
۲۴ و از منافع حصهٔ پنجم بفرعون بدهيد و چهار حصه ازان شما باشد
تا براي تخم مزرعت و براي خوراك شما واهل بيت و اطفال باشد
۲۵ ايشان گفتند مارا از هلاکت رهانيدهٔ و در نظر جناب مقبول شويم
و بندگان فرعون خواهيم بود

۲۶ و یوسف این قانون‌را دربارهٔ زمین مصر تاحال مقرر کرد که حصهٔ
پنجم ازان فرعون باشد سواي زمین کاهنان که مال فرعون نگشت
۲۷ و بني اسرائیل بملك مصر در خطهٔ جوسن اقامت ورزیدند ودرآن
دیار املاك بهمرسانیدند و کثرت یافته بي‌شمار شدند
۲۸ و یعقوب در ملك مصر هفده سال گذرانید وتمامي ایّام عمر
یعقوب یکصد وچهل وهفت سال بود
۲۹ اما وقت مردن اسرائیل نزدیك رسید پس فرزند خود یوسف‌را
طلبیده فرمود که اگر در نظر تو عزت یافته باشم التماس آنست
که دست خودرا در زیر ران من نهاده مرحمت ونیك عهدي‌را
با من سلوك نمائي مرا در مصر مدفون مکن
۳۰ بلکه با آبا و اجداد خود خواهم خفت وتو مرا از مصر بیرون برده
در قبرستان ایشان مدفون ساز او جواب داد که من موافق فرمودهٔ
تو عمل خواهم نمود
۳۱ وگفت با من سوگندي یاد کن پس با او سوگند یاد کرد واسرائیل
بر سر بستر سجده نمود

باب چهل وهشتم

۱ و بعد ازین مقدمات یوسف‌را خبر دادند که اینك پدر تو بیمار
است پس دو پسر خود منسّي و افرائیم‌را همراه برد
۲ وکسي یعقوب‌را اطلاع داد وگفت اینك فرزند تو یوسف پیش
تو مي‌آید و اسرائیل تسکین خاطر یافته بر بستر بنشست
۳ و یعقوب یوسف‌را گفت که حق‌تعالی در لوز بملك کنعان بر من
هویدا گشته مرا برکت فرمود

۴ ومرا گفت اینك ترا كثیر الذرّیت وموفور میگردانم ومجمعی
قبائل از تو بوجود می‌آرم واین دیاررا باولاد تو بعد از تو بملکیت
ابدی می‌بخشم
۵ وحال آنکه دو پسر تو افرائیم ومنسّی که در ملك مصر بجهت
تو پیدا شدند قبل ازآنکه نزد تو بمصر آمدم فرزندان من هستند
چون راوبن وسمعون ازان من باشند
۶ واولادی که بعد از ایشان از تو پیدا شوند ازان تو باشند ودر میراث
بنام برادران خود خوانده شوند
۷ ومن وقتی که از پدن‌ارام می‌آمدم راحیل بملك کنعان بر سر
راه چون قریب شد که بافراث برسیم پیش من مرد ودرآنجا بر
سر راهٔ افراث یعنی بیت‌لحم اورا مدفون کردم
۸ واسرائیل پسران یوسف‌را دیده گفت که ایشان کیستند
۹ یوسف پدر خودرا در جواب گفت که ایشان پسران من هستند
که خدا درین ملك بمن بخشیده است گفت ایشانرا بنزد من
بیار تا بر ایشان دعای خیر بخوانم
۱۰ امّا چشمهای اسرائیل بسبب پیری خیره شده بود بحدیکه قوت
دیدن نداشت پس ایشان‌را بنزد وی آورد وایشان‌را بوسیده در بر
گرفت
۱۱ واسرائیل یوسف‌را گفت که مرا بخاطر نمی آمد که روی ترا ببینم
اینك خدا اولاد ترا نیز بمن نمود
۱۲ ویوسف ایشان‌را از میان دوزانوی او بیرون آورد که او سر بر زمین
نهاد وسجده نمود
۱۳ پس یوسف هردورا گرفته افرائیم‌را بدست راست خود بطرف

دست چپ اسرائیل ومنشي‌را بدست چپ خود بجانب
دست راست اسرائیل نزدیك وي آورد
۱۴ واسرائیل دست راست خودرا دراز کرده بر سر افرائیم که او
خوردساله بود ودست چپ‌را بر سر منشي نهاد دستهاي خودرا
عمداً ترتیب داده چراکه منشي نخست‌زاده بود
۱۵ وبر یوسف دعاي خیر خواند وگفت خداي که در پیشش پدران
من ابراهام واسحاق رفتار مي‌نمودند خداي که مرا در همه عمر تا
امروز پرورش نموده است
۱۶ فرشته که مرا از هربلاي رهانید بر این کودکان برکت فرماياد ونام
من ونام پدران من ابراهام واسحاق بر ایشان خوانده شود وبر روي
زمین مثل ماهیان دریا کثرت یابند
۱۷ ویوسف چون دید که پدر دست راست خودرا بر سر افرائیم نهاد
نا خوش شد ودست پدر خودرا برداشت تا از سرافرائیم بسر
منشي بگذارد
۱۸ ویوسف پدر خودرا گفت اي پدر من همچنین نباید که
نخست‌زاده اینست دست راست خودرا بر سر وي بگذار
۱۹ امّا پدرش قبول نکرد وگفت مرا معلوم شد اي پسر من مرا
معلوم شد او نیز قومي خواهد گردید او نیز بزرگ خواهد شد امّا
في الحقیقت برادر کوچکش از وي بزرگتر خواهد شد که نسلش
مجمع قبائل خواهد گشت
۲۰ وهمان روز بر ایشان برکت فرمود وگفت که بني اسرائیل بنام
تو دعاي خیر بر یکدیگر بخرانند وبگویند که خدا ترا چون افرائیم
وچون منشي بگرداناد همچنین افرئیم‌را بر منشي مقدّم نمود

۲۱ پس اسرائیل یوسفرا گفت اینک میمیرم فامّا خدا با شما
خواهد بود و باز شمارا در ولایت آبا و اجداد خواهد رسانید
۲۲ و من از برادران یك حصه زیاده که آنرا از دست اموریان
بشمشیر و کمان خود گرفتم بتو بخشیدهام

باب چهل و نهم

۱ پس یعقوب پسران خودرا طلب داشته گفت جمع شوید که
هرچه برشما در ایّام آخرین واقع خواهد شد شمارا اطلاع میدهم
۲ ای بنی یعقوب اجتماع نموده بشنوید و سخنهای اسرائیل پدر
خودرا استماع نمائید
۳ ای راوبن تو که نخستزاده منی نیروی من و ابتدای قوت من
کمال تمکین و کمال عزت
۴ بی قرار چون آب مکمّل نخواهی شد چرا که بر بستر پدر خود
برآمده ملوث ساختی این کس بر بستر من بر آمد
۵ سمعون و لیوی برادرهستند آلات ستمکاری بی وفائی ایشان
۶ ای جان من درمشورت ایشان داخل نشود ای فخر من با مجلس
ایشان متفق نباشد ازآنرو که در غضبناکی مردمرا کشتند و در
سرکشی حصاریرا استیصال نمودند
۷ لعنت بر غضبناکی ایشان باد که شدید است و بر خشم ایشان
که سخت است ایشانرا در یعقوب منقسم و در اسرائیل پراگنده
خواهم ساخت
۸ ای یهودا تو آنکسی که برادرانت مدح تو خواهند کرد دست تو
در گردن دشمنان تو اولاد پدرت پیش تو سجده خواهند نمود

۹ یهودا بچهٔ شیر است اي پسر من از صید مراجعت نمودهٔ چون
شیر و مانند شیر کهن‌ساله سر بر دو دست گذاشته آرام گرفت
کدام کس اورا برانگیزد
۱۰ وجرید شاهي از یهودا نخواهد گذشت ونه فرمان فرمائي از میان
پاهاي وي تا وقتي که سیلوه بیاید و قبائل مطیع او خواهند شد
۱۱ کرهٔ خودرا بدرخت آنگور و کرهٔ خر خودرا بتاك خاص بسته
لباسهاي خودرا در شراب و جامه‌هارا در خون انگور بشست
۱۲ چشمهایش از مي سرخ خواهد شد و دندانهایش از شیر سفید
۱۳ زبلون در بندر دریا سکونت خواهد داشت وخودش بندر
جهازات خواهد بود و سرحدش تا بصیدون خواهد بود
۱۴ یشاکار خر ذو قوتي است درمیان دو لنکه نشسته است
۱۵ وآرام‌گاه‌را دید که نیکوست وزمین‌را که دلکشاست لهذا دوش‌را
براي حمالي خم کرده بنده و باجده گردید
۱۶ دان چون یکي از فرقه‌هاي اسرائیل بر قوم خود منصف خواهد شد
۱۷ دان مثل مار بر سر راه تیره ماري بر جاده که او پاشنهٔ اسپان‌را
میگزد چنانچه سوار از پس افتد
۱۸ اي خداوند من منتظر نجات تو بوده‌ام
۱۹ جادرا طایفهٔ مغلوب خواهد کرد امّا در عاقبت خود غالب
خواهد شد
۲۰ از آسیر نان روغني بجهت وي حاصل خواهد شد که او نعمتهاي
پادشاهانه خواهد داد
۲۱ نفتالي غزالیست از بند رها شده سخنهاي لطیف بر زبان مي‌آرد
۲۲ پسري برومند است یوسف پسري برومند بر سر چشمه دختران
بر سر دیوار روان شدند

۲۳ تیراندازان اورا آزردند و بر او جمع شدند و با وي كینه ورزیدند
۲۴ فامّا كمانش با قوت مي‌بود وبازوهاي دستهایش از دستهاي خداي
یعقوب تقویت یافت از نام شباني كه او سنگ اسرائیل است
۲۵ از خداي پدر تو كه ترا مدد خواهد كرد و از قادر مطلق كه ترا
ببركات آسمان علوي و بركات غمر سفلي از بركات پستانها و رحم
مبارك خواهد گردانید
۲۶ بركات پدر تو بر بركات اجداد من تا باقصاي جبال ابدي غالب
است بر سر یوسف و بر تارك انكسي كه از برادران خود جدائي
یافت نازل خواهد شد
۲۷ و بنیامین گرگ درنده علي الصباح صیدرا خورده بوقت شب
تاراجرا قسمت خواهد نمود
۲۸ اینهمه دوازده فرقهٔ اسرائیل اند وبرینمضمون پدر ایشان در حق
آنها دعاي خیر خواند هریكرا فراخور نصیبش دعاي خیرخواند
۲۹ پس ایشانرا قدغن فرمود و گفت كه من بقوم خود ملحق مي
شوم مرا نزد آبا و اجداد من در غاري كه در مزرعهٔ عفرون حتي
است مدفون نمائید
۳۰ یعني غاري كه در مزرعهٔ مكفیله روبروي ممري در ملك كنعان
است كه آنرا ابراهام با مزرعهٔ از عفرون حتي براي ملكیت
قبرستان خریده بود
۳۱ كه درآنجا ابراهام و ساره زنشرا دفن كردند درآنجا نیز اسحاق
و ربقه زوجهٔ ویرا مدفون كردند و من لیاهرا درآنجا دفن كردم
۳۲ آن مزرعه و غاري كه در آنست از بني‌حت خریده شد
۳۳ پس یعقوب چون این وصایارا با پسران خود باتمام رسانید پاي
خودرا بر بستر جمع كرده جان تسلیم نمود و بقوم خود ملحق شد

باب پنجاهم

۱ ویوسف خودرا بر روي پدر خود افکنده بر او بگریست و بوسید
۲ ویوسف ملازمان خویش اطبّارا حکم داد که پدر مرا از خوشبوئیها
پرکنید و اطبّا اسرائیل‌را از خوشبوئیها پرکردند
۳ و چهل روز در کاروي بسر بردند و کساني‌را که خوشبوئیها پر میکنند
اینقدر ایّام منقضي مي‌شود و اهل مصر مدت هفتاد روز بجهت
وي ماتم کردند
۴ و چون ایّام ماتمش سپري گشت یوسف باهل‌بیت فرعون گفت
اگر در نظر شما عزت یافته‌ام ملتمس آنست که بسمع فرعون
معروض دارید
۵ که پدر من مرا سوگند داده است بر اینمعني که اینك من
مي‌میرم مرا در قبر من که براي خود در ملك کنعان کنده‌ام
درآنجا مرا مدفون کن الحال اگر اجازت باشد میروم تا پدر خودرا
مدفون سازم و باز مراجعت خواهم کرد
۶ فرعون گفت برو پدر خودرا چنانچه ترا سوگند داده است مدفون کن
۷ پس یوسف براي دفن پدر خود روانه گردید و همه ملازمان فرعون
و مشایخ درگاهش و تمامي مشایخ مملکت مصر
۸ و تمامي اهل‌بیت یوسف و برادرانش و اهل بیت پدرش با وي
همراه شدند فقط اطفال و رمه‌ها و گلّه‌هارا در خطهٔ جوسن گذاشتند
۹ و ارابه‌ها و سواران همراهٔ وي رفتند و فوجي بسیار عظیم بود
۱۰ پس بخرمن‌گاه آطاد که بآن طرف یردین است رسیده درآنجا
بفغان شدید و نوحهٔ دردانگیز بناله درآمدند و تا هفت روز در
ماتم پدر خود بود

۱۱ پس مردمان آندیار یعني کنعانیان ماتمرا در خرمن‌گاه آطان
مشاهده کرده گفتند که این ماتم براي اهل مصر بسیار شدید
است لهذا آبل مصرائیم که بآنطرف یردین است مسمّی گشت
۱۲ و پسرانش همچنین ایشانرا فرموده بود درحق او بجا آوردند
۱۳ که پسرانش اورا بملک کنعان برده درغار زمین مکفیله که ابراهام
با مزرعه براي ملکیّت قبرستان از عفرون حتّي رو برري ممري
خریده بود مدفون ساختند
۱۴ و یوسف پدرخودرا مدفون کرده با برادران خود وجماعتي که براي
دفن پدرش باوي رفته بودند بمصر مراجعت نمود
۱۵ پس برادران یوسف با خود اندیشیدند که پدر ما مرده است
وگفتند شاید که یوسف بر ما کینه خواهد ورزید وهمه زحمتهاي
که از ما کشید درمکافات آن البتّه سزا خواهد داد
۱۶ وبخدمت یوسف معروض داشتند که پدر تو قبل از مردن
صیّت کرد وگفت
۱۷ که یوسف‌را بگوئید که التماس من آنست که از تقصیر وگنه‌گاري
برادران خود درگذري که با تو بدسلوکي ورزیدند اکنون امیدواریم
که تقصیر بندگان خداي پدرخودرا ببخشي ویوسف از گفتار ایشان
بگریه درآمد
۱۸ وبرادرانش نیز نزدیک آمده پیش وي بر رو افتادند وگفتند
اینک ما بندگان تو هستیم
۱۹ یوسف ایشانرا گفت مترسید آیا من بجاي خدا هستم
۲۰ شما برمن اندیشهٔ بد کردید وخدا آنرا بنیکوئي اندیشید تا که
این وقائع‌را بوقوع رساند وچندین خلائق‌را از هلاکت رهائي بخشد

۲۱ الحال خوف منمائيد من شمارا واطفال شمارا پرورش میکنم
همچنین ایشان‌را تسلّي داد وسخنهاي دلپذيرا با ایشان گفت
۲۲ ویوسف با اهل‌بیت پدر خود در مصر سکونت ورزید ویوسف تا
یکصد وده‌سال زنده بود
۲۳ ویوسف فرزندان افرائیم‌را طبقهٔ سیوم مشاهده کرد وفرزندان ماکیر
بن منشي نیز برزانوهاي یوسف مي‌نشستند
۲۵ ویوسف ببرادران خود گفت من مي‌میرم وخدا البته بشما توجه
خواهد فرمود وازین دیار بسر زمیني که بابراهام واسحاق ویعقوب
بسوگندي وعده نمود خواهد رسانید ٠
۲۶ ویوسف بني اسرائیل‌را سوگند داد براین معني که خدا البته توجه
بشما خواهد کرد وازاینجا استخوانهاي مرا ببرید
۲۷ ویوسف یکصد وده ساله شده وفات یافت واورا از خوشبوئیها
پرکرده در صندوقي بملك مصر داشتند

رسالهٔ دویم

از رسایل موسی مسمّي به خروج

باب اول

۱ و ایننذ اسماي بني اسرائیل که همراه یعقوب بمصر درآمدند هر
یك با اهل بیت خود رسید
۲ رأوبن سمعون لیوي و یهودا
۳ یسّاکار زبلون و بنیامین
۴ دان و نفتالي جاد و آسیر
۵ و همگي کساني که از پشت یعقوب بوجود آمدند هفتاد نفر
بودند امّا یوسف در مصر بود
۶ و یوسف و همهٔ برادرانش و آن طبقهٔ تمام وفات یافتند
۷ و بني اسرائیل برومند شده کثرت یافتند و متعدد شدند و بي
نهایت توانا گشتند چنانچه زمین از ایشان مملو شد
۸ امّا پادشاهي دیگر که با یوسف آشنائي نداشت بر تخت مصر
بنشست
۹ و برعایاي خود گفت اینك قوم بني اسرائیل از ما زیاده و تواناتر
هستند

۱۰ بیائید با ایشان حیله‌سازی کنیم مبادا که بیفزایند و چنین شود
که هرگاه جنگی روی دهد ایشان نیز با دشمنان ما متفق شده
بمجادلهٔ ما پردازند و ازین دیار خروج نمایند
۱۱ بنابرین چند سرهنگان ظالم بر ایشان گماشت تا که ایشان‌را بکار
و بار بیازارند پس بجهت فرعون شهرهای گنجینه فِتُم و رَعَمسیس‌را
بنا ساختند
۱۲ امّا هرچند ایشان‌را ظلم نمودند باز همان قدر بیفزودند و کثرت
یافتند و ایشان بسبب بنی اسرائیل دل آزرده گشتند
۱۳ واهل مصر بتکلیف خدمت با بنی اسرائیل سختی می‌نمودند
۱۴ و بخدمت سخت از آهك وخشت و بهر نوع خدمت زراعت
معیشت ایشان‌را تلخ گردانیدند هر خدمتی که از ایشان طلب
می‌نمودند شدید بود
۱۵ پس پادشاهٔ مصر بدایگان عبرانی که نام یکی شِفْرَه و نام دیگر فُوعه
بود فرمود
۱۶ وگفت چون با زنان عبرانی دایگی نمائید وایشانرا بر کرسی‌ها
ببینید اگر پسر باشد ویرا بکشید و اگر دختر باشد زنده ماند
۱۷ امّا آن دایگان خدا ترس بوده حسب الحکم پادشاهٔ مصر عمل
نمی نمودند و فرزندان نررا زنده می‌داشتند
۱۸ پس پادشاهٔ مصر دایگان‌را طلبیده بایشان گفت چرا مرتکب این
امر شدید که فرزندان نررا زنده داشتید
۱۹ دایگان فرعون‌را گفتند ازآن سبب که زنان عبرانی مانند زنان
مصری نیستند ازآنرو که زود زه هستند و پیش ازآنکه دایگان نزد
ایشان در آیند زائیده‌اند.

۲۰ بنابرین خدا با دایگان مرحمت فرمود و آن قوم بیفزود و بسیار
توانا گشتند
۲۱ و چنین واقع شد که ازآنرو که دایگان از خدا مي ترسیدند ایشان‌را
آباد نمود
۲۲ امّا فرعون همه رعایاي خودرا حکم کرد که هر پسري که بوجود آید
اورا دررود بیندازید و هریك دختررا زنده دارید

باب دویم

۱ پس شخصي از خاندان لیوي رفته زني‌را از دختران لیوي بگرفت
۲ و آن زن حامله شده پسري زائید و چون دید که خوبصورت است
اورا تا مدت سه ماه پنهان داشت
۳ وچون نتوانست که بیشتر پنهان نماید سفینهٔ‌را از دوخ بجهت
وي گرفته بقیر و زفت اندود و پسررا درآن‌بگذاشت پس آنرا در
ني‌زار برلب رود بنهاد
۴ و خواهر وي دور ایستاد تا دریافت کند که با او چه واقع
خواهد شد
۵ آنگاه دختر فرعون فرود آمد تا در رود غسل نماید و کنیزکانش بر
کنار رود خرامان شدند وچون سفینه‌را درمیان ني‌زار دید کنیز
خودرا فرستاد تا بیاورد
۶ وآن‌را کشاده نظرش بران پسر افتاد و اینك طفل میگریست پس
رحمت بروي کرده گفت که این یکي از اطفال عبریان است
۷ پس خواهرش بدختر فرعون گفت آیا من بروم و از زنان عبري
دایهٔ‌را بنزد تو طلب دارم تا پسررا براي تو شیر بدهد

٨ دختر فرعون ويرا گفت برو پس آن دختر رفته مادر طفل‌را طلبيد
٩ و دختر فرعون ويرا فرمود که اين طفل‌را برده بجهت من شير بده
و من اجر بتو خواهم داد و آن زن طفل‌را برده شير داد
١٠ و آن طفل بزرگ شده ويرا بنزد دختر فرعون آورد و او فرزند وي
گرديد و نامش‌را موسى خواند و گفت ازآنروست که ويرا از آب
بيرون کشيدم
١١ و درآن ايّام چون موسى بزرگ شده بود چنين واقع شد که نزد
اخوان خود بيرون رفته بر کار و بار ايشان نظر کرد و ديد که مردي
مصري شخصي عبراني‌را که از جملهٔ برادرانش بود مي‌زند
١٢ پس از هر طرف نگاه کرد و چون ديد که کسي نيست آن
مصريرا کشته در زير ريگ پنهان کرد
١٣ و روز ديگر بيرون رفت که ناگاه دو نفر از عبريان با يکديگر منازعت
مي‌نمودند ظالمرا گفت چرا همذات خودرا مي‌زني
١٤ او گفت کدام کس ترا فرمانفرما و منصف بر ما گردانيد آيا تو
ميخواهي که چنانچه مصريرا کشتي مرا نيز بکشي پس موسى
خوفناك شده با خود گفت حقا که اين راز شهرت يافته است
١٥ امّا فرعون اين خبر شنيده در پي خون موسى مي‌بود و موسى از
روي فرعون گريخته در خطهٔ مديان مقام گرفت و بر لب چاهي
بنشست
١٦ و کاهن مديان هفت دختر داشت که ايشان آمده آب کشيدند
و حوضهارا پر کردند تا مواشي پدر خودرا سيراب نمايند
١٧ و چوپانان بر آمده ايشان‌را راندند پس موسى برخاسته ايشانرا
مدد کرد و گلّهٔ ايشانرا سيراب نمود

۱۸ و چون بنزد رعوئیل پدر خود رسیدند او پرسید که چه شد که
امروز باین زودي آمدید
۱۹ گفتند مردي مصري مارا از دست چوپانان رهاي بخشید و بجهت
ما نیز آب کشید وگلّه‌را سیراب نمود
۲۰ او دختران خودرا گفت که او کجاست بچه سبب ویرا گذاشتید
بطلبید تا نان بخورد
۲۱ و موسی راضي شد که با وي سکونت ورزد که او صفّوره دختر
خودرا بموسی داد
۲۲ او پسري‌را زائیده پدرش ویرا به جیرْسوم مسمّي ساخت ازآنرو که
گفت من در زمین بیگانه غریب شده‌ام
۲۳ و بعد از مدت متمادي چنین اتفاق افتاد که پادشاهٔ مصر وفات
یافت و بني اسرائیل ازحال بندگي اندوهناك شده فریاد برآوردند
که فغان ایشان بسبب بندگي بسمع خدا رسید
۲۴ و خدا نالهٔ ایشان‌را بشنید چنانچه خدارا از عهد خود که با ابراهام
با اسحاق و با یعقوب بسته بود یاد آمد
۲۵ و خدا بر بني اسرائیل نظرکرد و خدا بر ایشان توجه فرمود

باب سیوم

۱ امّا موسی گلّهٔ یِثْرُو پدر زن خود کاهن مدیان‌را چوپاني میکرد وگلّه‌را
بآنطرف بیابان رانده بجبل خدا حُوریب رسید
۲ و فرشتهٔ خدا در شعلهٔ آتش از میان بوتهٔ بر وي هویدا گشت
و او نگاه کرد که اینك بوته از آتش میسوزد امّا بوته تلف
نمي‌شود

۳ وموسی گفت درآنطرف می‌روم تا این امر عجیب‌را معاینه کنم
چرا این بوته سوخته نمی‌شود
۴ وچون خداوند دید که بان طرف برای معاینه کردن می‌رود خدا
ویرا از میان بوته آواز داد وگفت ای موسی موسی او
گفت لبیك
۵ فرمود درینجا نزدیك میآی کفش‌های خودرا از پای بیرون کن که
موضعی که برآن ایستادهٔ زمین مقدّس است
۶ ونیز گفت منم خدای پدر تو خدای ابراهام خدای اسحاق وخدای
یعقوب پس موسی روی خودرا پوشید ازآنرو که از مشاهده کردن
خدا ترسید
۷ پس خداوند گفت من مشقت قوم خودرا که در مصر هستند
نیك ملاحظه کرده‌ام وفغانی‌را که بسبب سرهنگان ظالم برمی‌آرند
شنیده‌ام چنانچه از رنجهای ایشان واقف هستم
۸ وفرود آمده‌ام تا ایشان‌را از قبضهٔ مصریان نجات بخشم واز ین
ملك بزمینی مرغوب ووسیع بزمینی که شیر وشهد درآن ریزانست
بمقام کنعانیان وحتیان واموریان وفریزیان وحویان ویبوسیان ببرم
۹ وحال آنکه فریاد بنی اسرائیل اینك بمن رسیده است وظلمی‌را
که اهل مصر بر ایشان کرده‌اند من مشاهده نموده‌ام
۱۰ اکنون بیای که ترا نزد فرعون میفرستم تا قوم من بنی اسرائیل‌را از
مصر بیرون آری
۱۱ وموسی خدارا گفت من کیستم که بنزد فرعون بروم وبنی اسرائیل‌را
از مصر بیرون آرم
۱۲ وگفت بدرستی که من با تو خواهم بود وهمین علامتیست بر

اینکه من ترا فرستاده‌ام چون قوم‌را از مصر بیرون آورده باشي
خدارا بر این جبل عبادت خواهید کرد
۱۳ موسی خدارا گفت اینك چون من نزد بني اسرائیل رفته ایشان‌را
بگویم که خداي پدران شما مرا بشما فرستاده است وایشان از
من بپرسند که نام وي چیست بایشان چه گویم
۱۴ و خدا بموسی گفت من آن هستم که هستم و گفت همچنین بني
اسرائیل‌را بگوي که من هستم مرا بر شما فرستاده است
۱۵ باز خدا بموسی فرمود که بني اسرائیل‌را چنین بگوي که خداوند
خداي پدران شما خداي ابراهام خداي اسحاق و خداي یعقوب
مرا نزد شما فرستاده است تا ابدالاباد نام من همین است
و تذکرهٔ من همین طبقه بعد طبقه
۱۶ برو و مشایخ اسرائیل‌را اجتماع نمود ایشان‌را بگو که خداوند
خداي پدران شما خداي ابراهام اسحاق و یعقوب بر من ظاهر گردید
و فرمود بدرستي که برشما و بر آنچه شمارا در مصر واقع شد توجه کرده‌ام
۱۷ و چنین گفتم که شمارا از مشقت مصر بملك کنعانیان وحتیان
و اموریان و فریزیان و حویان و یبوسیان بزمیني که شیر و شهد درآن
ریزان باشد خواهم برد
۱۸ و سخنهاي ترا قبول خواهند کرد و خود با مشایخ اسرائیل نزد
پادشاهٔ مصر برو و اورا بگوي که خداوند خداي عبریان بر ما ظاهر
گشت اکنون اجازت باشد که سه روز راه در بیابان برویم تا پیش
خداوند خداي خود قرباني بگذرانیم
۱۹ و من میدانم که پادشاهٔ مصر شمارا اجازت رفتن نخواهد داد
جز بتاثیر دست قوي

۲۰ که من دست خودرا دراز کرده مصررا بتمامي امور عجيب که
درميانش بظهور مي‌آرو مبتلا خواهم گردانيد وبعده شمارا رخصت
خواهد داد
۲۱ واين قومرا بنظر اهل مصر عزيز خواهم ساخت وچنين واقع
خواهد شد که چون روانه شويد تهي دست نرويد
۲۲ ليکن هر زني از همسايهٔ خود وازآنکه درخانه‌اش مي‌ماند زيورهاي
سيمين وزيورهاي زرين وجامه‌هاي زيبا طلب خواهد کرد وآنهارا
بپسران ودختران خود بپوشانيد واهل مصررا غارت کنيد

باب چهارم

۱ وموسي درجواب گفت اينک برمن ايمان نخواهند آورد
وگفتهٔ مرا استماع نخواهند کرد بلکه بگويند که خداوند بر تو
هويدا نشده
۲ خداوند باو گفت اين چه چيز است که در دست تست
گفت عصا
۳ گفت آنرا بر زمين بيفکن او بر زمين افکند وماري گرديد وموسي
از پيشش گريزان شد
۴ وخداوند بموسي گفت دست خودرا دراز کرده دم ويرا بگير او
دسترا دراز کرده ويرا بگرفت ودر دستش عصا گرديد
۵ غرض اينکه تا اعتقاد نمايند که خداوند خداي پدران ايشان خداي
ابراهام خداي اسحاق وخداي يعقوب بر تو ظاهر گشته است
۶ باز خداوند ويرا فرمود که دست در آغوش خود بکن او دست
در آغوش خود کرد وچون بر آورد اينک دستش مانند برف
مبروص شده

۷ وگفت باز دست خودرا درآغوش بکن پس دست درآغوش خود
کرده بیرون آورد که ناگاه همرنگ بدنش گردید
۸ وچنین خواهد شد که هرگاه بر تو ایمان نیارند و دلالت معجزهٔ
اول‌را قبول نکنند البته بر دلالت معجزهٔ آخرین ایمان
خواهند آورد
۹ واگر بر این دو معجزه نیز ایمان نیارند وسخن ترا استماع ننمایند
پس از آب رود قدري بر داشته بر زمین خشك بریز که آن آبي
که از رود برداري بر زمین خشك خون خواهد گردید
۱۰ پس موسی بخداوند گفت پروردگارا من صاحب فصاحت نیستم
نه در ایّام گذشته و نه درینحال که بنده‌را مخاطب ساختهٔ امّا
بطي الکلام و کند زبانم
۱۱ خداوند باو گفت که انسان‌را کدام کس دهن داد وگنگ یا کررا
و بینا یا نابینارا که گردانید آیا من که خداوندم نکردم
۱۲ اکنون برو که من معین زبان تو خواهم بود وترا هرچه باید گفت
تعلیم میدهم
۱۳ او گفت پروردگارا این پیغام‌را بوساطت هر که خواهي بفرست
۱۴ پس غضب خداوند بر موسی مشتعل گشت وگفت آیا اهرون
بن لیوي برادر تو نیست میدانم که فصاحت دارد و نیز اینك
باستقبال تو بیرون مي آید و چون ترا ببیند خوشدل خواهد شد
۱۵ وباوي تکلّم نماي وسخن چند وي‌را بیاموز ومن معین زبان تو
ومعین زبان وي خواهم بود وشمارا هرچه باید کرد تعلیم مینمایم
۱۶ واو بعوض تو خلق‌را مخاطب سازد چنانچه او بجاي زبان تو باشد
و تو اورا بجاي خدا

۱۷ و این عصارا بدست خود بگیر که بوساطت آن معجزات‌را
خواهي نمود
۱۸ پس موسی روانه شده نزد یترو پدر زن خود باز آمد و اورا گفت
مرا رخصت فرماي تا پیش برادران خود که در مصر هستند
مراجعت نموده ببینم که زنده هستند یا نه یترو بموسی گفت
بسلامت برو
۱۹ و خداوند در مدیان بموسی گفت روانه شو و بمصر مراجعت نماي
که کسانیکه در پي خون تو بودند همه مرده اند
۲۰ پس موسی زن و پسران خودرا بر داشته بر خر سوار کرده بمملک
مصر معاودت نمود و موسی عصاي خدارا بدست خود گرفت
۲۱ و خداوند موسی‌را فرمود چون در صدد مراجعت مصر باشي ببین
که آن همه امور عجائب که بتو تفویض کرده‌ام پیش فرعون بعمل آر
فامّا من دل وي‌را سخت خواهم گردانید و قوم‌را رخصت نخواهد داد
۲۲ و فرعون‌را بگوي که خداوند چنین میفرماید که اسرائیل پسر من
بلکه نخست زادهٔ من است
۲۳ و ترا میگویم که پسر مرا رخصت ده تا مرا عبادت نماید و اگر از
رخصت دادن وي ابا کني اینک من پسر ترا بلکه نخست زادهٔ
ترا خواهم کشت
۲۴ و در راه چنین واقع شد که در منزل‌گاهي خداوند اورا یافته قصد
جانش نمود
۲۵ پس صفوره سنگي تیزرا برداشته قلفت فرزند خودرا ببرید و در
پیش قدمش انداخته گفت که في الحقیقت تو ازین خون
نکاح یافتهٔ

۲۶ پس چون بسبب ختنه گفته بود که ازین خون نکاح یافتهٔ او
ویرا بگذاشت

۲۷ وخداوند اهرون‌را گفت که در بیابان باستقبال موسی برو او رفته
در جبل خدا با وي ملاقات نمود و بوسید

۲۸ وموسی اهرون‌را از همه سخنهاي خداوند که اورا فرستاده بود واز
همه معجزات که فرموده بود مطلع ساخت

۲۹ پس موسی واهرون روانه شده همه مشائخ بني اسرائیل‌را اجتماع
نمودند

۳۰ واهرون تمامي سخنهاي که خداوند بموسی فرموده بود بر زبان
آورد ومعجزات‌را بنظر قوم ظاهر کرد

۳۱ وآن قوم ایمان آوردند وچون شنیدند که خداوند بر بني اسرائیل
رجوع کرده است وآنکه بر مشقت ایشان التفات نموده سر فرو
کرده سجده بجا آوردند

باب پنجم

۱ وبعد ازین مقدمات موسی واهرون آمده بفرعون گفتند که خداوند
خداي اسرائیل چنین میفرماید که قوم مرا رخصت بده تا در
بیابان براي من عید کنند

۲ فرعون گفت خداوند کیست که قول وي‌را بشنوم وبني اسرائیل‌را
رخصت دهم خداوندرا نمي شناسم وبني اسرائیل‌را اجازت
نخواهم داد

۳ گفتند خداي عبریان بر ما نمودار شده است التماس آنست که
سه روز راه‌را اجازت بدهي تا در بیابان خداوند خداي خودرا
قرباني پیش گذرانیم مبادا که بوبا یا بشمشیر قصد ما نماید

۴ و پادشاهٔ مصر ایشان‌را گفت که ای موسی و اهرون شما چرا این
قوم‌را از عمل باز دارید بروید و بکاروبار خود مشغول باشید
۵ وفرعون گفت اینک ساکنان آن زمین اکنون کثرت یافته و شما
ایشان‌را از کاروبار فارغ میگردانید
۶ و در همان روز فرعون محصلان و سرهنگان آن قوم‌را فرمود
۷ که من‌بعد کاه برای ساختن خشت چون سابق داده شد این
مردم‌را مدهید ایشان رفته‌کاه از برای خود جمع بکنند
۸ و خشت‌را بهمان حساب که تا حال میساختند از ایشان مطالبه
نمائید ازآن چیزی وضع مکنید ازآن‌رو که کاهل هستند بدین
سبب فریاد میکنند که اجازت بده تا خدای خودرا قربانی پیش
گذرانیم
۹ ایشان‌را کاری گرانتر می‌باید که درآن مشغول بوده بخیالات باطل
توجه نکنند
۱۰ پس محصلان و سرهنگان آن قوم بیرون رفته ایشان‌را گفتند که
فرعون چنین میفرماید که کاه‌را بشما نخواهم داد
۱۱ شما رفته کاه بجهت خود هرجا که میسر شود بگیرید امّا از اعمال
شما هیچ وضع نخواهد شد
۱۲ پس آن مردم بر تمامی سرزمین مصر منتشر شدند تا بعوض کاه
کاهبن جمع کنند
۱۳ و محصلان تعجیل مینمودند که کارهای خودرا روز بروز باتمام برسانید
همچنانکه در وقتی که کاه دست میداد
۱۴ و سر هنگان بنی اسرائیل که ایشانرا محصلان فرعون بر آنها گماشته
بودند تازیانه میخوردند که چرا در خشت سازی خدمت معیّن

خودرا درین روزها چون در ایّام گذشته تمام نکردید·
۱۵ پس سرهنگان بني اسرائیل پیش فرعون آمده فریاد کردند که چرا
با بندگان این نوع سلوك مي‌ورزي
۱۶ کاه ببندگان هیچ نمیدهند وباوجود این مارا میگویند که خشت
بسازید و اینست که بندگان تازیانه میخوریم امّا این تقصیر از قوم
تست
۱۷ او گفت که شما کاهل هستید کاهل هستید ازآن سبب میگوئید
که مارا رخصت بده تا خداوندرا قرباني پیش گذرانیم
۱۸ الحال بکار خود بروید که کاه بشما داده نخواهد شد وبهمان
حساب خشت خواهید داد
۱۹ و سرهنگان بني اسرائیل این سخن‌را شنیده که خشت‌را بشمار
هرروز هیچ کم مکنید دانستند که ببلاي گرفتار شدیم
۲۰ و در محلیکه از پیش فرعون بیرون مي‌آمدند با موسی و اهرون
اتفاق ملاقات افتاد
۲۱ و ایشانرا گفتند که خداوند بر کار شما نظر کرده انصاف کند ازآنرو
که رایحهٔ مارا پیش فرعون و پیش خادمانش گنده کرده شمشیري
بدست ایشان داده‌اید تا مارا قتل کنند
۲۲ وموسی پیش خداوند مراجعت نموده گفت پروردگارا آن قوم‌را
چرا مبتلا ساختهٔ بچه سبب مرا فرستادهٔ
۲۳ که از روزي که پیش فرعون آمدم تا بنام تو سخن گویم این قوم‌را
مبتلا ساخته است وتو نیز قوم خودرا مطلقاً نجات ندادهٔ

باب ششم

۱ انگاه خداوند بموسی گفت الحال معاینه خواهی کرد که چه نوع
سلوك با فرعون میکنم که از تاثیر دست قوي ایشانرا رخصت
خواهد داد و از تاثیر دست قوي از سر زمین خود اخراج
خواهد کرد
۲ وخدا با موسی تکلّم فرمود وگفت که منم یِهوُوَه
۳ که بر ابراهام و بر اسحاق وبر یعقوب بنام خداي قادر مطلق ظاهر
گشتم فامّا بنام خاص یِهوُوَه مرا ایشانرا معروف نگشتم
۴ و با ایشان نیز عهد خودرا قرار دادم بر اینکه ملك کنعان ملك
غربت ایشانرا که درآنجا غریب الوطن میبودند بایشان ببخشم
۵ و نیز نالهٔ بني اسرائیل‌را کهٔ اهل مصر ایشان‌را ببندگي خود دارند
شنیده‌ام و از عهد خود مرّا یاد آمده است
۶ بنابرین بني اسرائیل‌را بگوي که منم خداوند و شمارا از زیر بار اهل
مصر بیرون خواهم آورد واز بندگيِ ایشان رهاي خواهم داد
و بوسیلهٔ بازوي افراشته وسزاهاي عظیم شمارا نجات خواهم داد
۷ و شمارا از براي خود قومي اختیار میکنم ومن خداي شما خواهم
بود تا بدانید که منم خداوند خداي شما که از زیربار اهل مصر
شمارا بیرون مي‌آرم
۸ و شمارا بزمیني میرسانم که در باب آن سوگندي یاد کردم که
بابراهام واسحاق و یعقوب بدهم آن‌را بطریق میراث بشما خواهم
داد منم خداوند
۹ پس موسی این معني‌را با بني اسرائیل درمیان آورد امّا بسبب
دل تنگي و شدت خدمت گفتار موسی‌را استماع ننمودند

۱۰ وخداوند با موسی تکلّم فرمود وگفت
۱۱ برو فرعون پادشاهٔ مصررا بگوي تا بني اسرائیل‌را از ملک خود رخصت دهد
۱۲ موسی پیش خداوند عرض کرد که اینک بني اسرائیل سخن مرا نشنیده‌اند پس فرعون چگونه خواهد شنید که لبان من نا مختون است
۱۳ وخداوند با موسی واهرون متکلّم شده ایشان‌را بنزد بني اسرائیل وبنزد فرعون برسالت فرستاد تا بني اسرائیل‌را از ملک مصر بیرون آورند
۱۴ اینند سروران خاندانهاي ایشان پسران راوبن نخست‌زادهٔ اسرائیل حَنُوك وفلّو وحَصْرُون وکَرْمي اینند قبیله‌هاي راوبن
۱۵ وپسران سمعون یَمُوئیل ویامِین واُوحَد ویَاکِین وصُحَر وساوّل که او از زن کنعاني بوجود آمد اینند قبیله‌هاي سمعون
۱۶ واینند اسماي پسران لیوّي با شرح اولاد ایشان جِیرْشُون وقِهاث ومِرَارِي وایّام عمر لیوي یکصد وسي وهفت سال بود
۱۷ پسران جِیرْشُون لِبْنِي وسِمْعِي هریک بقبیلهٔ خود
۱۸ وپسران قهاث عَمْرَام ویِصْهَار وحَبْرُون وعُوزِئیل وایّام عمر قهاث یکصد وسي وسه سال بود
۱۹ وپسران مراري مَحْلِي ومُوسي اینند قبیله‌هاي لبوي با شرح اولاد ایشان
۲۰ وعمران یوُکَبَد عمّهٔ خودرا بنکاح در آورد که او اهرون وموسی‌را بجهت وي زائید وایّام زندگاني عمران یکصد وسي وهفت سال بود

خروج

٢١ و پسران يصهار قُورَح و نَفِج و زِكْري
٢٢ و پسران عوزئيل ميشائيل و اَلْصَافان و سِتْري
٢٣ و اهرون اَليسَبع دختر اَميناَداب خواهر نَحشُون‌را بنكاح خود در
آورد كه او ناَداب و اَبِيهُو والعَاذاَر و اِيثاَمَاررا بجهت وي زائيد
٢٤ و پسران قورح اَسّير و اَلْقاَنَه و ابي آساف ايننـد قبيله‌هاي بني قورح
٢٥ و العاذار پسر اهرون زني از دختران فُوطِئِيل بگرفت كه او فِنحاس‌را
بجهت وي زائيـد اينـنـد سروران خاندان بني ليوي هريك
بقبيلهٔ خود
٢٦ همين اهرون و موسي هستند كه خداوند ايشان‌را فرمود كه بني
اسرائيل‌را از ملك مصر بترتيب افواج ايشان بيرون آريد
٢٧ همين كسانـنـد كه با فرعون پادشاهٔ مصر سخن راندند تا بني
اسرائيل‌را از مصر بيرون آرند اين همان موسي و اهرون هستند
٢٨ و چـنـيـن واقع شد در روزيـكـه خداوند با موسي در ملك مصر
متكلّم شد
٢٩ كه خداوند موسي‌را گفت كه منم خداوند هرآنچه من بتو گويم
پيش فرعون پادشاهٔ مصر بگوي
٣٠ و موسي پيش خداوند گفت كه لبان من نا مختونست و فرعون
سخن مرا چگونه بشنود

باب هفتم

١ و خداوند بموسي گفت ببين كه ترا پيش فرعون همچو خدا
گردانيده‌ام و اهرون برادرت پيغمبر تو خواهد بود
٢ هرچه بتو فرمايم تو بيان كن و اهرون برادر تو پيش فرعون بگويد
تا بني اسرائيل‌را از ملك خود رخصت دهد

۳ ومن دل فرعون‌را سخت میگردانم و آیات ومعجزات خودرا در
ملك مصر بسیار بظهور مي‌آرم
۴ اما فرعون سخن شمارا قبول نخواهد کرد ومن دست خودرا بر
مصر دراز کرده افواج خودرا یعني قوم خود بني اسرائیل‌را بسزاهاي
گران از ملك مصر بیرون خواهم آورد
۵ وچونکه دست خودرا بر مصر دراز کرده بني اسرائیل‌را ازمیان
ایشان بیرون آرم اهل مصر یقین خواهند دانست که من
خداوندم
۶ و موسی و اهرون چنانچه خداوند ایشان‌را فرمود بهمان وجه عمل
نمودند
۷ موسی هشتاد ساله بود واهرون هشتاد وسه ساله بوقتیکه با فرعون
تکلّم نمودند
۸ انگاه خداوند موسی واهرون‌را فرمود
۹ که چون فرعون بشما گوید که معجزهٔ در بارهٔ خود ظاهر کنید
پس اهرون‌را بکوي که عصاي خودرا برداشته پیش فرعون بینداز
که ماري خواهد گردید
۱۰ پس موسی و اهرون نزد فرعون رفته حسب الحکم خداوند بفعل
آوردند که اهرون عصاي خودرا پیش فرعون و پیش ملازمانش
بیفکند و آن ماري گردید
۱۱ پس فرعون حکما وساحران‌را نیز طلب داشت وساحران مصر
نیز بهمان طور از سحر خود عمل نمودند
۱۲ که هریك عصاي خودرا بیفکندند و مارها شدند ولیکن عصاي
اهرون عصاهاي ایشان‌را بلعید

۱۳ امّا دل فرعون سخت گردید چنانچه سخن ایشان‌را قبول نکرد
موافق آنچه خداوند پیش گفته بود
۱۴ وخداوند موسی‌را گفت دل فرعون سخت گردید و از رخصت
دادن آنقوم ابا میکند
۱۵ علی الصباح نزد فرعون برو اینک بطرف آب بیرون میرود
باستقبالش رفته برلب رود ایستاده شو وعصای‌را که ماري گردید
دردست خود بگیر
۱٦ و اورا بگوي که خداوند خداي عبریان مرا نزد تو فرستاده است
وچنین فرموده که قوم مرا رخصت بده تا در بیابان مرا عبادت
کنند و اینک تا حال قبول نکردي
۱۷ خداوند چنین میفرماید بدین خواهي دانست که من خداوندم
اینک بعصاي که دردست من است آب رودرا خواهم زد تا
بخون مبدّل گردد
۱۸ وماهیاني که در رود باشد خواهند مرد و رود خواهد گندید چنانچه
اهل مصر از خوردن آب رود متنفّر شوند
۱۹ وخداوند موسی‌را فرمود که اهرون‌را بگوي که عصاي خودرا گرفته
دست‌را بر آبهاي مصر بر جویها و رودها و تالابها وهریک آب
انبار ایشان دراز کن تا خون شوند و بر تمامي ملک مصر خواه در
ظروف چوبین وخواه در سنگین خون باشد
۲۰ وموسی و اهرون چنانچه خداوند فرمود عمل نمودند که او عصارا
بر داشته در نظر فرعون و در نظر ملازمانش بر آب رود زد و تمامي
آب رود بخون مبدّل گردید
۲۱ و ماهیانیکه در رود بودند مردند و رود گندید بحدیکه اهل مصر

نتوانستند که آب از رود بخورند و در تمامي ملك مصر خون بود
٢٢ و ساحران مصري از نيرنگهاي خود همچنين كردند و دل فرعون
سخت شده گفتهٔ ايشانرا قبول نكرد چنانچه خداوند پيش گفته بود
٢٣ پس فرعون ازآنجا رو تافته بخانهٔ خود رفت و برين امر نيز
التفات نكرد
٢٤ و همه اهل مصر اطراف رودرا كنده آب خوردنيرا پيدا كردند
ازآنرو كه از آب رود نتوانستند خورد
٢٥ و بعد ازآن كه خداوند رودرا زده بود مدت هفت روز بگذشت

باب هشتم

١ پس خداوند بموسي گفت پيش فرعون رفته ويرا بگوي كه خداوند
چنين ميفرمايد قوم مرا رخصت بده تا مرا عبادت كنند
٢ و اگر از رخصت ايشان ابا نمائي اينك من تمامي نواحي ترا
ببلاي غوكها مبتلا ميسازم
٣ و رود غوكهاي بيشمار بظهور خواهد آورد كه آنها بفراز آمده بخانهٔ
تو و بخوابگاهٔ تو و بر بستر تو و بخانهٔ ملازمانت و بر قوم تو در تنورها
و حسينهاي تو داخل خواهند شد
٤ و غوكها بر تو و بر قوم تو و بر همه ملازمان تو بر آيند
٥ و خداوند بموسي فرمود كه اهرونرا بگوي كه عصا در دست گرفته
بر جويها و رودها و تالابها دراز كن و غوكهارا بر تمامي ملك
مصر بر آر
٦ پس اهرون دست خودرا بر آبهاي مصر دراز كرد و غوكها بر آمده
سر زمين مصررا فرا گرفتند

٧ وساحران از نیرنگهای خود نیز چنین کردند و غوکهارا بر سر زمین
مصر بر آوردند
٨ پس فرعون موسی و اهرون‌را طلب داشته گفت از خداوند
استدعا نمائید تا غوکهارا از نزد من و قوم من رفع نماید و من قوم‌را
رخصت میدهم تا برای خداوند قربانی پیش گذرانند
٩ و موسی بفرعون گفت سرافرازانه بر من امر کن که کدام وقت در
بارهٔ تو و ملازمان و قوم تو استدعا نمایم تا غوکها از تو و خانه‌های
تو رفع شوند فقط در رود مانند و بس
١٠ او گفت فردا گفت چنین خواهد شد تا بدانی که همچو خداوند
خدای ما دیگری نیست
١١ و غوکها از تو و خانه‌های تو و از ملازمان و قوم تو جدا شده فقط در
رود خواهند ماند
١٢ پس موسی و اهرون از پیش فرعون بیرون رفتند و موسی پیش
خداوند در بارهٔ غوکها که بر فرعون نازل کرده بود فریاد برآورد
١٣ و خداوند موافق گفتهٔ موسی عمل کرد چنانچه غوکها از خانه‌ها
و قصرها و زراعتها هلاك گردیدند
١٤ که آنهارا توده توده جمع کردند و روی زمین کندید
١٥ اما فرعون چون دید که مهلتی دست داد دل خودرا
سخت گردانیده سخن ایشان‌را قبول نکرد چنانچه خداوند پیش
گفته بود
١٦ پس خداوند موسی‌را فرمود که اهرون‌را بگوی که عصای خودرا دراز
کن و غبار زمین‌را بزن تا در تمامی ملك مصر شپشها گردد
١٧ و چنین کردند و اهرون دست خودرا باعصا دراز کرده غبار زمین‌را

زد تا بر انسان و بر بهائم شپشها گردید چنانچه هر ذره غبار زمین
در تمامی ملك مصر شپش گردید
۱۸ و ساحران نیز از نیرنگهای خود چنین کردند بقصد آنکه شپشها بر
آرند امّا نتوانستند و شپشها بر انسان و بر بهائم بود
۱۹ و ساحران بفرعون گفتند که این صنعت خداست لیکن دل فرعون
سخت شده سخن آنهارا نشنید چنانچه خدا پیش گفته بود
۲۰ آنگاه خداوند موسی‌را فرمود که اول دم صبح برخیز و پیش فرعون
ایستاده شو که اینك بطرف آب بیرون می‌آید ویرا بگوی که
خداوند چنین میفرماید که قوم مرا رخصت بده تا مرا عبادت کنند
۲۱ واگر قوم مرا رخصت ندهی اینك من بر تو و بر ملازمان و بر قوم
تو و در خانه‌های تو پشه‌های گوناگون نازل خواهم کرد که خانه‌های
اهل مصر و زمینی نیز که بر آن می‌نشینند از پشه‌های گوناگون
مملو گردد
۲۲ و درآن روز خطهٔ جوسن‌را که قوم من درآنجا میباشند جدا میسازم
تا درآنجا پشه‌های گوناگون نباشند بقصد آنکه یقین دانید که بر
همه روی زمین منم خداوند
۲۳ و قوم خودرا از قوم تو ممتاز خواهم کرد این معجزه فردا واقع
خواهد شد
۲۴ و خداوند همچنین کرد که پشه‌های گوناگون هولناك بخانهٔ فرعون
و بخانهٔ ملازمانش و در تمامی ملك مصر درآمدند و بسبب
پشه‌های گوناگون زمین ویران گشت
۲۵ پس فرعون موسی و اهرون‌را طلبیده گفت بروید خدای خودرا
قربانی در این زمین پیش گذرانید

۲۶ موسی گفت همچنین کردن جایز نیست زیراکه از چیزیکه موجب
کراهت اهل مصر است پیش خداوند خدای خود قربانی
میگذرانیم آیا انچه اهل مصر کراهت میدارند در نظر ایشان ذبح
نمائیم مارا سنگسار نخواهند کرد
۲۷ سه روز راه در بیابان رفته پیش خداوند خدای خود هر وجهای
که حکم فرماید قربانی خواهیم کرد
۲۸ فرعون گفت من شمارا رخصت میدهم تا پیش خداوند خدای
خود در بیابان قربانی کنید بهمین شرط که بسیار دور نروید در بارهٔ
من شفاعت کنید
۲۹ و موسی گفت اینک من از پیش تو بیرون میروم و پیش خداوند
استدعا خواهم نمود تا پشههای گوناگون از نزد فرعون و ملازمان
و قومش فردا رفع شوند اما بار دیگر فرعون‌را نباید که دغابازی ورزد
که این قوم‌را برای قربانی خداوند رخصت ندهد
۳۰ وموسی از نزد فرعون بیرون رفته پیش خداوند استدعا نمود
۳۱ و خداوند چنانچه موسی گفت بعمل آورد که پشههای گوناگون‌را از
فرعون و ملازمان و قومش رفع کرد چنانچه هیچ باقی نماند
۳۲ و فرعون این بار نیز دل خودرا سخت کرده آن قوم‌را رخصت نداد

باب نهم

۱ و خداوند موسی‌را فرمود که پیش فرعون رفته ویرا بگوی که خداوند
خدای عبریان چنین میفرماید که قوم مرا رخصت بده تا مرا
عبادت کنند
۲ که اگر از رخصت دادن ایشان ابا نمائی و بعد ازاین هم ایشانرا بازداری

٣ اینك دست خداوند بر مواشي تست هرچه در صحرا باشد بر
اسپها و حماران و شتران و گاوها و گوسفندان وباي بسیار شدید
خواهد شد
٤ و خداوند مواشي بني اسرائیل‌را از مواشي اهل مصر ممتاز خواهد
کرد که هرچه ازان بني اسرائیل باشد هیچ یك نخواهد مرد
٥ و خداوند میعادي‌را تعین نمود و گفت که فردا خدا این امررا بر
زمین بظهور خواهد آورد
٦ پس خداوند روز دیگر آن امررا بظهور آورد و همه مواشي اهل مصر
هلاك شدند فاما از مواشي بني اسرائیل هیچ یك نمرد
٧ و فرعون کسي‌را فرستاده دریافت کرد که از مواشي بني اسرائیل
یکي نمرده است لیکن دل فرعون سخت گردیده قوم‌را
رخصت نداد
٨ وخداوند موسی و اهرون‌را فرمود که خاکستر از کوره مشت مشت
بردارید و موسی آنرا در نظر فرعون بسوي آسمان بپاشد .
٩ که آن در تمامي سرزمین مصر گرد شده در همه زمین مصر بر انسان
و بر بهائم دانه‌هاي آبلهٔ سوزنده برآید
١٠ پس خاکستر کوره گرفته پیش فرعون ایستادند و موسی آنرا بسوي
آسمان پاشید که بر انسان و بر بهائم دانهٔ آبلهٔ سوزنده گردید
١١ و ساحران بسبب آن آبله پیش موسی نتوانستند ایستاد ازآنرو
که ساحرانرا بلکه جمیع اهل مصررا آبله عارض شد
١٢ و خداوند دل فرعون‌را سخت گردانید که سخنهاي ایشانرا چنانچه
خداوند بموسی پیش گفته بود قبول نکرد
١٣ و خداوند موسی‌را فرمود که اول دم صبح برخاسته پیش فرعون

حاضر شو و اورا بگوی که خداوند خدای عبریان چنین میفرماید که
قوم مرا رخصت بده تا مرا عبادت کنند
۱۴ که من دراین نوبت همه مصیبتهای خودرا بر دل تو و بر ملازمان
و قوم تو نازل خواهم کرد تا بدانی که در همه عالم چون من کسی
نیست
۱۵ که الحال دست خودرا بر تو دراز میکنم تا ترا و قوم ترا بوبا مبتلا
سازم و از زمین مستاصل خواهی شد
۱۶ و فی الحقیقت بهمین سبب ترا برپا کردهام تا قدرت خودرا بر تو
ظاهر کنم و تا آنکه نام من در عالم مشهور گردد
۱۷ آیا تا حال بر قوم من تکبر میدنمائی بحدیکه ایشان‌را رخصت ندهی
۱۸ اینک فردا بهمین وقت تگرگ بی نهایت شدیدرا که بمثل آن
در مصر از بنیادش تا حال عارض نشده می‌بارانم
۱۹ اکنون کسان‌را بفرست و مواشی خودرا و هرآنچه در صحرا ازان تو
باشد جمع کن چرا که از انسان و بهائم هرکه در صحرا یافته شود
و داخل خانه نگردد آن تگرگ بر او خواهد افتاد تا هلاک شود
۲۰ هر کسی از ملازمان فرعون که از گفتهٔ خداوند می‌ترسید بندگان
و مواشی خودرا بخانه‌ها راند
۲۱ و هرکه بر گفتهٔ خداوند دل ننهاد بندگان و مواشی خودرا در
صحرا گذاشت
۲۲ پس خداوند موسی‌را فرمود که دست خودرا سوی آسمان دراز
کن تا در تمامی ملک مصر بر انسان و بر بهائم و بر همگی نبات
زمین در ملک مصر تگرگ ببارد
۲۳ و موسی عصای خود بسوی آسمان دراز کرد و خداوند رعد

و تگرگ‌را فرستاد و آتش بر زمین دویدن گرفت و خداوند تگرگ‌را
بر زمین مصر بارانید
۲۴ آنچنان تگرگ بارید که آتش با تگرگ آمیخته بود بی‌نهایت
شدید که مانند آن در تمامی ملک مصر از روزی که آباد شد
واقع نشده
۲۵ و تگرگ در تمامی ملک مصر هرآنچه در صحرا می‌بود از انسان تا
بهائم همه‌را هلاک کرد و تگرگ همه نباتات صحرارا محو کرد و همه
درختان صحرارا بشکست
۲۶ فقط در خطهٔ جوسن که درآنجا بنی اسرائیل می‌بودند تگرگی نبود
۲۷ پس فرعون تنی چند فرستاده موسی و اهرون‌را طلب داشت
و گفت که این نوبت نیز گناهی کرده‌ام خداوند عادلست و من
با قوم خود گنهکارم
۲۸ پیش خداوند استدعا نمائید تا رعدهای هولناک و تگرگ موقوف
شود و شمارا رخصت خواهم داد و بعد ازاین درینجا قیام نخواهید کرد
۲۹ موسی ویرا گفت چون از شهر بیرون رفته باشم دستهای خودرا
پیش خداوند خواهم کشاد تا رعد موقوف شود و تگرگ بار دیگر
نبارد تا بدانی که کرهٔ زمین ازان خداوند است
۳۰ امّا مرا یقین شد که حال نیز تو و ملازمانت از خداوند خدا
نخواهید ترسید
۳۱ و کتان وجو محو گردید زیراکه جورا خوشه بر آمده بود و کتان نیز
تخم برآورده
۳۲ امّا گندم و گور گندم محو نشد زیراکه پوشیده بود
۳۳ پس موسی از نزد فرعون از شهر بیرون رفته دستهای خودرا پیش

خداوند بکشاد تا رعد و تگرگ موقوف شد و باران بر زمین نریخت
۳۴ و فرعون چون دید که باران و تگرگ و رعد موقوف شده است باز
هم عاصي شده خود با ملازمانش دل‌را سخت گردانید
۳۵ همچنین دل فرعون سخت شده بني اسرائیل‌را رخصت نداد
چنانکه خداوند بوساطت موسی پیش گفته بود

باب دهم

۱ و خداوند موسی‌را فرمود که بنزد فرعون برو که من دل او و دل
ملازمانش‌را سخت گردانیده‌ام غرض آنکه این امور عجیب‌را
درمیان ایشان ظاهر کنم
۲ و آنکه از هرکاري که در مصر کرده‌ام و از معجزاتي که درمیان ایشان
ظاهر نموده بسمع پسر و نبیرهٔ خود خبر برساني تا شمارا یقین
شود که من خداوندم
۳ پس موسی و اهرون نزد فرعون رفته ویرا گفتند که خداوند خداي
عبریان چنین میفرماید که تا کي ابا نمائي از تضرع نمودن پیش
من رخصت بده تا قوم مرا عبادت کنند
۴ زیرا که اگر از رخصت دادن قوم من ابا نمائي اینک فردا من در
سرحد تو ملخها میفرستم
۵ و سطح زمین‌را خواهند پوشید بحدیکه زمین بنظر نیاید و بقیهٔ
هرآنچه رهاي یافته باشد هرچه از تگرگ بجهت شما باقي مانده
خواهند خورد و هر درختي که براي شما در صحرا روئیده باشد
خواهند خورد
۶ و خانه‌هاي تو و خانه‌هاي همه ملازمانت و خانه‌هاي جمیع اهل

مصررا پر خواهند کرد که چنین امررا نه پدران و نه اجداد تو از
روزي که بر زمین بوجود آمدند تا امروز ندیدند پس روي تافته از
نزد فرعون بیرون رفت
۷ و ملازمان فرعون ويرا گفتند تا کي این شخص دام ما باشد این
مردمانرا رخصت بده تا خداوند خداي خودرا عبادت کنند تا
حال خبر نیافته که ملك مصر ویران شده است
۸ پس موسی و اهرونرا پیش فرعون حاضر ساختند که وي بایشان
گفت بروید و خداوند خداي خودرا عبادت نمائید امّا کدام
کسانند که روانه شوند
۹ موسی گفت که با کودکان و پیران خود خواهیم رفت با پسران
و دختران خود با گلّهها و رمههاي خود خواهیم رفت ازآنرو که عید
خداوند بر ما واجب است
۱۰ ایشانرا گفت معاذالله که شمارا مع اطفال رخصت دهم با حذر
باشید که شمارا زیاني در پیش است
۱۱ چنین نباید شماها که بحد بلوغیّت رسیده اید بروبد و عبادت
خداوند بجا آرید که همین شما درخواست نمودید پس ایشانرا
از پیش فرعون راندند
۱۲ و خداوند موسیرا فرمود که دست خودرا بر سر زمین مصر بجهت
آوردن ملخها دراز کن که آنها بر زمین مصر بر آمده همه نباتات
زمینرا هرآنچه از تگرگ باقي مانده بخورند
۱۳ و موسی عصاي خودرا بر زمین مصر دراز کرده خداوند باد مشرقيرا
در تمامي روز و شب بر دیار مصر وزانید و چون صبح برآمد باد
مشرقي ملخهارا بیاورد

۱۴ و ملخها بر تمامي ملك مصر بر آمدند و در جميع سرحد مصر
جاي گرفتند بغايت مضر بودند كه پيشتر اين نوع ملخها گاهي
نبوده و بعد ازين نيز چنين نخواهد بود
۱۵ كه همه روي زمين را پوشيدند بحديكه تمام ديار تاريك گشت
و همگي نباتات زمين را و تمامي ثمرات درختانرا كه از تگرگ
باقي مانده بود خوردند چنانچه بر درختان و نباتات صحرا در تمامي
ملك مصر هيچ سبزه نماند
۱۶ پس فرعون موسي و اهرون را بتعجيل تمام طلب داشت و گفت
كه نسبت بخداوند خداي شما و نسبت بشما گناهي كرده‌ام
۱۷ الحال التماس آنكه گناه مرا همين نوبت ببخشي و از خداوند
خداي خود شفاعت نمائيد تا همين هلاكت را از من دور كند
۱۸ و از نزد فرعون بيرون رفته پيش خداوند شفاعت نمود
۱۹ و خداوند باد مغربي را بغايت تندي وزانيد كه ملخهارا برداشته
بدرياي قلزم انداخت در تمامي نواحي مصر يك پر ملخ نماند
۲۰ امّا خداوند دل فرعون را سخت گردانيد چنانچه بني اسرائيل را
رخصت نداد
۲۱ و خداوند موسي را فرمود كه دست خودرا سوي آسمان دراز كن
تا بر ملك مصر اين نوع ظلمتي برآيد كه قابل مساس باشد
۲۲ و موسي دست خودرا سوي آسمان دراز كرد و در تمامي ملك
مصر تا سه روز ظلمت غليظ واقع شد
۲۳ تا سه روز يكديگررا نديدند و از مقام خود كسي حركت نكرد امّا
در مساكن همه بني اسرائيل روشنائي بود
۲۴ پس فرعون موسي را طلب نمود و گفت برويد خداوندرا عبادت

بجا آرید صرف اینکه گلّهها ورمههاي شما بمانند اطفال شما نیز
با شما روانه شوند
۲۵ موسی گفت میباید که ذبحها و قربانیها نیز بدست ما بدهي تا
پیش خداوند خداي خود ذبح نمائیم
۲۶ و مواشي ما نیز همراه خواهد شد و یك پارهٔ سم نخواهیم گذاشت
چراکه از آنها براي عبادت خداوند خداي ما باید گرفت و تا
درآنجا نرسیم نمیدانیم که بچه چیز خداوندرا عبادت کنیم
۲۷ و خداوند دل فرعون‌را سخت گردانید چنانچه برخصت ایشان
راضي نشد
۲۸ و فرعون باو گفت از پیش من برو زنهار روي مرا بار دیگر نبیني
زیراکه در روزي که روي مرا ببیني هلاك خواهي شد
۲۹ موسی گفت درست گفتهٔ من بعد روي ترا دیگر نخواهم دید

باب یازدهم.

۱ و خداوند بموسی گفت که یك مصیبت دیگر بر فرعون و بر اهل
مصر نازل میکنم که بعده شمارا ازاینجا مرخّص خواهد کرد بلکه
چون رخصت دهد بزجر تمام شمارا ازاینجا اخراج خواهد نمود
۲ این سخن‌را بسمع قوم برسان که هر یك خواه مرد و خواه زن از
همسایهٔ خود زیورهاي سیمین و زیورهاي زرین عاریة بگیرند
۳ و خداوند آنقوم‌را در نظر اهل مصر عزت بخشید و موسی خود نیز بنظر
ملازمان فرعون و بنظر خلایق در ملك مصر مردي بسیار بزرگ بود
۴ و موسی گفت خداوند چنین میفرماید که بوقت نیم شب من
خود درمیان مصر گذر خواهم کرد

۵ وهمگي نخست زاد گان در ملك مصر از نخست زادهٔ فرعون
که بر تخت مي نشيند تا به نخست زادهٔ كنيزي كه بر پشت
دست آس باشد وجميع نخست زاد گان بهائم خواهند مرد
۶ وناله عظيم در تمامي ملك مصر خواهد برخاست كه مثل آن
نبوده ومثل آن ديگر نخواهد شد
۷ امّا بعداوت هيچيك از بني اسرائيل سگي زبان خودرا حركت
نخواهد داد از انسان تا بهائم تا يقين بدانيد كه خداوند درميان
اهل مصر و بني اسرائيل چگونه فرق ميكند
۸ واين همه ملازمان تو پيش من خواهند آمد وتعظيم بجا آورده
بمن خواهند گفت كه با همه متابعان خود خروج نماي وبعد
ازآن خروج خواهم نمود پس آتش خشم ويرا فراگرفته از پيش
فرعون بيرون رفت
۹ وخداوند بموسي گفت كه فرعون سخن شمارا قبول نخواهد كرد
تا كه معجزات من درملك مصر بيفزايد
۱۰ وموسي واهرون اين همه معجزاترا در نظر فرعون ظاهر كردند
وخداوند دل فرعونرا سخت گردانيد بنوعيكه بني اسرائيلرا از
ملك خود رخصت نداد

باب دوازدهم

۱ آنگاه خداوند با موسي و اهرون در ملك مصر بدين مضمون تكلّم
فرمود
۲ كه اين ماه شمارا ابتداي ماهها خواهد بود ماه اول سال بجهت
شما باشد

۳ جملگي جماعت بني اسرائيل‌را بگوئيد که بتاريخ دهم اين ماه
هريك بجهت خود برّهٔ‌را بگيرد بر وفق خانهٔ پدران ايشان هر
خانهٔ‌را يك برّه ميبايد
۴ و هرگاه اهل خانه قليل باشند که برّهٔ‌را نتوانند خورد پس صاحب
خانه بهمسايهٔ که متصل بخانه وي باشد موافق اعداد اهل بيت
بگيرد و هريك موافق خوراك خود برّه‌را قسمت نمايند
۵ برّه بي‌عيب نر يکساله شمارا ميبايد خواه از گوسفند خواه از بز
آنرا بگيريد
۶ و تا روز چهاردهم همان ماه نزد خود بداريد و همگي جماعت بني
اسرائيل بوقت عصر آنرا ذبح نمايند
۷ و از خونش قدري گرفته بر هر دو باهو و سر در خانه‌هاي که درآنجا
تناول مي‌نمايند بزنند
۸ و در همان شب گوشت‌را بآتش کباب کرده بخورند و نان فطيري
با سبزي‌هاي تلخ بايد خورد
۹ نه خام و نه در آب جوش داده بخوريد بلکه بآتش کباب کرده
کلّه و ساقهارا با هرانچه درون شکم است بخوريد
۱۰ و چيزي ازآن تا صبح مگذاريد و هرچه ازآن تا صبح باقي ماند بآتش
بسوزانيد
۱۱ وبدين طور بايد خورد کمر بسته نعلين بر پاي و عصا در دست
و آنرا بتعجيل بخوريد فصح خداوند است
۱۲ که درين شب بر زمين مصر خواهم گذشت و همگي نخست
زادگان‌را در ملك مصر از انسان تا بهائم خواهم کشت و همه
معبودان مصررا سزا خواهم داد منم خداوند

۱۳ و در هر خانهٔ که شما باشید خون علامتي بجهت شما خواهد
بود و چون که نظر من بر خون افتد از سر شما خواهم گذشت
و چون اهل ملك مصررا بهلاکت رسانم مصیبتي مهلك بر شما
نازل نخواهد شد
۱۴ و همین روز شمارا یادگاري خواهد بود که آنروز پشت بپشت
براي خداوند عید نمائید آنرا برسم ابدي مرعي دارید
۱۵ مدت هفت روز نان فطیري بخورید در همان روز اولین خمیررا از
خانههاي خود بیرون نمائید ازآنرو که هر کسي که نان خمیري از روز
اول تا روز هفتم بخورد آنشخص از قوم اسرائیل منقطع خواهد شد
۱۶ و در روز اول براي شما مجمع مقدّس باشد و در روز هفتم مجمع
مقدّس باشد که در آنها هیچ نوع عملي کرده نشود فقط آنچه هر
کسرا براي طعام لازم باشد شمارا همین جایز است و بس
۱۷ عید فطیررا مرعیدارید زیرا که در همین روز افواج شمارا از زمین
مصر بیرون آوردهام بنابران این روزرا پشت بپشت برسم ابدي
مرعیدارید
۱۸ از شام روز چهاردهم ماهٔ اول تا شام بیست و یکم همان ماه نان
فطیري بخورید
۱۹ در عرصهٔ هفت روز هیچ خمیر در خانههاي شما نباشد چرا که
هر که نان خمیري بخورد آن شخص از جماعت بني اسرائیل
منقطع خواهد شد خواه غریب خواه اهل ولایت
۲۰ چیزي خمیري مخورید در تمامي مساکن خود نان فطیريرا
باید خورد
۲۱ پس موسی جمیع مشایخ بني اسرائیلرا طلبیده ایشانرا فرمود

برحسب خانه‌ها یک یک برهٔ‌را امتیاز کرده بجهت خود بگیرید
و فصح‌را ذبح نمائید
۲۲ و دستهٔ زوفارا بگیرید و در خونی که در طشت باشد زده سر در
و دو باهورا از خونی که در طشت باشد تر نمائید و هیچکس از
شما تا صبح از در خانهٔ خود بیرون نرود
۲۳ زیراکه خداوند برای کشتن مصریان گذر خواهد کرد و چونکه
خون‌را بر سر در و دو باهو ببیند خداوند ازآن در خواهد گذشت
و کشنده‌را نخواهد گذاشت که در خانه‌های شما بقصد جان
درآید
۲۴ و این امررا مرعیدارید برای تو و پسران تو رسم ابدی باشد
۲۵ و چون بزمینی که خداوند بر حسب مواعد خود بشما خواهد داد
برسید این عبادت‌را مرعیدارید
۲۶ و چون اولاد شما بپرسند که مراد شما ازین عبادت چیست
۲۷ بگوئید که اینست ذبح فصح خداوند که از سر خانه‌های بنی اسرائیل
در مصر وقتی که اهل مصررا مقتول ساخت در گذشت و خانه‌های
مارا نجات بخشید پس جمیع قوم سر فرو کرده سجده بجا آوردند
۲۸ و بنی اسرائیل رفته موافق هرآنچه خداوند بموسی و اهرون فرموده
بود همان طور عمل نمودند
۲۹ و چنین بوقوع پیوست که بوقت نیم شب خداوند جمیع
نخست زادگان اهل مصررا از نخست زادهٔ فرعون که بر تخت
می نشست تا نخست زادهٔ اسیری که در زندان بود و جمیع
نخست زداگان بهائم‌را کشت
۳۰ و فرعون خود با جمیع ملازمان و تمامی اهل مصر وقت شب

برخاست و در ملک مصر نالهٔ عظیم واقع شد زیراکه خانهٔ نبود
که کسي درآن فوت نشده بود
۳۱ و موسی و اهرون‌را بوقت شب طلب داشته گفت برخیزید از
میان قوم من با بني اسرائیل خروج نمائید و روانه شده خداوندرا
چنانچه گفته بودید عبادت بجا آرید
۳۲ وگله‌ها و رمه‌هارا نیز چنانچه گفتید همراه گرفته بروید و در حق من
نیز دعاي خیر بخوانید
۳۳ و اهل مصر آن قوم‌را الحاح نمودند تا ایشان‌را زودتر ازآن سر زمین
اخراج کنند ازآنرو که گفتند ما همه هلاك شده‌ایم
۳۴ وآنقوم آرد سرشته‌را پیش ازآنکه خمیر شود برداشتند و لگنهارا در
جامه‌ها بسته بر کتف نهادند
۳۵ و بني اسرائیل حسب الحکم موسی عمل نموده زیورهاي سمین
و زیورهاي زرین و لباس‌ها از اهل مصر عاریة گرفتند
۳۶ وخداوند آنقوم‌را بنظر اهل مصر عزیز گردانید بحدیکه از ایشان
دریغ نداشتند واهل مصررا غارت کردند
۳۷ وبني اسرائیل تخمیناً ششصد هزار نفر پیاده که بحد بلوغیت
رسیده سواي کودکان از رعمسیس کوچ کرده بسکوت رسیدند
۳۸ و نیز گروهي مختلف با مواشي بسیار از گوسپند وگاو با ایشان
روانه شدند
۳۹ وار آرد سرشته که از مصر بیرون آورده بودند گرده‌هاي فطیري پختند
ازآنرو که خمیر نشده بود بسبب آنکه از مصر جبراً بیرون کرده
شده بودند و ممکن نبود که تاني نمایند تا چیزي خوردني بجهت
خود مهیّا کنند

۴۰ امّا بودن بني اسرائيل که در مصر بود و باش نمودند مدت چهار
صد و سي سال بود
۴۱ و چنين اتفاق افتاد که چون مدت چهار صد و سي سال تمام
شد در همان روز بوقوع پيوست که جميع افواج خداوند از ديار
مصر خروج نمودند
۴۲ همينست شبي واجب الرّعايت بنام خداوند که ايشانرا از مصر
بيرون آورد همينست آن شب خداوند که بني اسرائيل‌را طبقه
بعد طبقه واجب الرّعايتست
۴۳ و خداوند موسی و اهرون‌را فرمود که رسم فصح اينست کسي
بيگانه ازآن نخورد
۴۴ هرکسي‌را که غلام زرخريد باشد بعد از مختونيت اورا خوردن
اجازتست
۴۵ غريب الوطن و مزدور ازآن نخورد
۴۶ ميبايد دريک خانه خورده شود چيزي ازآن گوشت از خانه بيرون
مبر و استخوانش‌را مشکنيد
۴۷ تمامي جماعت اسرائيل برآن عمل کنند
۴۸ و چون مرد غريب الوطن نزد تو اقامت ورزد و خواهش کند که
براي خداوند عيد فصح نمايد بايد که از اهل بيتش هرکه مذکر
است مختون شود و بعد ازآن نزديک آمده عمل کند پس مانند
اهل ولايت باشد و کسي نا مختون ازآن نخورد
۴۹ غريب الوطن‌را که درميان شما سکونت دارد با اهل ولايت يک
شريعت باشد
۵۰ و تمامي بني اسرائيل عمل نمودند چنانچه خداوند موسی و اهرون‌را
فرمود همان طور بعمل آوردند

۵۱ و چنین واقع شد که خداوند همان روز بني اسرائیل‌را بترتیب
افواج از ملك مصر بیرون آورد

باب سیزدهم

۱ و خداوند موسی‌را فرمود و گفت
۲ هر یك نخست زاده کشاینده‌ٔ رحم‌را درمیان بني اسرائیل چه از
انسان چه از بهائم بجهت من مقدّس نماي ازان من است
۳ پس موسی قوم‌را فرمود که همین روزرا که از مصر از دار الحبس
بیرون آمدید یاد دارید زیراکه بزور بازو خداوند شمارا از آنجا
بیرون آورد نان خمیري خورده نشود
۴ خود بهمین روز در ماهٔ آبیب بیرون آمدید
۵ و چون خداوند ترا بسر زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حویان
و یبوسیان که بدادن آن بتو با پدران تو سوگند یاد کرده بود
بزمیني که شیر وشهد در آن ریزانست برساند این عبادت‌را در
همین ماه بجا آرید
۶ هفت روز نان فطیري بخور و در روز هفتم عید خداوند است
۷ نان فطیري مدت هفت روز باید خورد و نان خمیري نزد تو یافت
نشود بلکه اثري از خمیر در تمامي حدود تو نباشد
۸ و پسر خودرا درآن روز اطلاع بده که این بسبب آنست که خداوند
براي من بعمل آورد وقتي که از مصر بیرون آمدم
۹ و براي علامتي در دست تو و براي یادگاري درمیان چشمان تو
باشد تا شریعت خداوند در دهان تو باشد زیراکه خداوند ترا بزور
بازو از مصر بیرون آورد
۱۰ واین رسم‌را بوقت موعود سال بسال مرعیدارید

۱۱ وچون خداوند ترا بسر زمین کنعانیان چنانکه با تو و با پدران تو
سوگند یاد برساند و آنرا بتو ببخشد
۱۲ هریک کشایندهٔ رحمرا براي خداوند خاص کن وهر نخست‌زادهٔ
نرینه بهائم تو ازان خداوند باشد
۱۳ وبعوض نخست‌زادهٔ خر برّهٔرا فدیهٔ بده وهرگاه فدیه ندهي
گردنش‌را بشکن و بعوض هر نخست‌زادهٔ انسان از اولاد خود چیزي
فدیه بده
۱۴ وچون فرزند تو في ما بعد از تو بپرسد که این چیست ویرا بگوي
که خداوند بزور بازو مارا از مصر از دار الحبس بیرون آورد
۱۵ وچنین شد که چون فرعون از رخصت دادن ما دل خودرا سخت
کرد خداوند نخست زادگان اهل مصررا چه نخست زادهٔ انسان
وچه نخست زادهٔ بهائم همه‌را مقتول ساخت بنابر این هر من
نرینه کشانیدهٔ رحمرا براي خداوند ذبح مي نمایم وبعوض هر
نخست زادهٔ اولاد خود فدیه میدهم
۱۶ وچون علامتي در بست تو و چون یادگاري درمیان چشمان تو
باشد ازآنرو که بزور بازو خداوند مارا از ملک مصر بیرون آورد
۱۷ وچنین واقع شد که چون فرعون آنقوم‌را رخصت داد که خدا
ایشانرا ازراهٔ ملک فلستیان که آن نزدیک بود رهبري نکرد ازآنرو
که خدا گفت مبادا که این قوم‌را وقتي که جنگ پیش آید
پشیمان شده بسوي مصر بازگردند
۱۸ بلکه خدا آن قوم‌را از راهٔ کج وپیچ بیابان دریاي قلزم روانه کرد
وبني اسرائیل مسلّح از ملک مصر خروج نمودند
۱۹ وموسی استخوانهاي یوسف‌را همراهٔ خود برد که او بني اسرئیل‌را

بانواع تاکیدات سوگندي داده بود که خدا في الحقیقت بر شما
توجه خواهد فرمود و استخوانهاي مرا همراه خود ازاینجا ببرید
۲۰ واز سکوت کوچ کرده در ایثام بر کنار بیابان خیمه زدند
۲۱ و خداوند بوقت روز در ستون ابري پیش روي ایشان میرفت تا
ایشانرا رهبري کند و بوقت شب در ستون آتشي تا ایشانرا
روشنائي بخشد تا روز و شب بروند
۲۲ ستون ابري بوقت روز وستون آتشي بوقت شب در پیش روي
قوم غایب نمي شد

باب چهاردهم

۱ و خداوند موسی‌را فرمود و گفت
۲ .که بني اسرائیل‌را حکم بده که باز گشته در پیش فِي هَحِیروت
خیمه بزنند درمیان مِجْدُول و دریا روبروي بَعَل‌صِفُون درپیش آن
موضع بر کنار دریا خیمه بزنید
۳ ازآنرو که فرعون در بارهٔ بني اسرائیل چنین خواهد گفت که درآن
زمین گرفتار شدند بیابان ایشان‌را محصور کرده است
۴ و فرعون‌را دلیر میگردانم تا در عقب ایشان بشتابد و در بارهٔ فرعون
و همه افواجش جلال خودرا ظاهر میکنم تا اهل مصر بدانند که منم
خداوند و همچنین بفعل آوردند
۵ و پادشاهٔ مصررا خبر دادند که آن قوم گریخت و دل فرعون
وملازمانش نسبت بدان قوم متغیر گردید و گفتند چه کرده‌ایم که
بني اسرائیل‌را از بندگي خود فروگذاشته‌ایم
۶ پس ارابهٔ خاصه تیار کرده قوم خودرا همراه گرفت

۷ وشش صد ارابهاي ممتاز وتمامي ارابهاي مصررا همراه برد كه بر
هريك از آنها سرداري بود
۸ وخداوند فرعون پادشاهٔ مصررا دلير گردانيد بحديكه در عقب
بني اسرائيل روانه شد امّا بني اسرائيل ببالادستي خروج نمودند
۹ واهل مصر همگي اسپها وارابهاي فرعون وسواران ولشكريانش
متعاقب ايشان شده بوقتي كه خيمه مي‌زدند بر كنار دريا نزديك
فِي هَحِيْرُوت درپيش بعل‌صفون بايشان رسيدند
۱۰ وچون فرعون نزديك رسيد بني اسرائيل نظر كرده ديدند كه اهل
مصر از عقب مي‌آيند وبي‌نهايت خوفناك شدند پس بني
اسرائيل پيش خداوند زاري كردند
۱۱ وموسي‌را گفتند آيا بسبب آنكه در مصر جاي قبر نبود مارا بيرون
آوردي تا درصحرا فوت شويم اين چه نوع عملي بود كه با ما كردي
كه از مصربيرون آوردي
۱۲ آيا اين همان سخن نيست كه در مصر با تو گفتيم كه مارا بگذار
تا مصريان‌را بندگي كنيم زيرا كه براي ما اوليتر است بندگي
مصريان ازآنكه در بيابان بميريم
۱۳ موسي قوم‌را فرمود كه مترسيد در اينجا ايستاده نجات خداوندرا
كه امروز شمارا خواهد داد ملاحظه نمائيد ازآنرو كه مصرياني‌را كه
امروز مي‌بينيد باز آنهارا تا ابد الاباد نخواهيد ديد
۱۴ خداوند براي شما جنگ خواهد كرد وشما خاموش بمانيد
۱۵ آنگاه خداوند بموسي گفت براي چه پيش من فرياد ميكني بني
اسرائيل‌را امر كن تا روانه شوند
۱۶ وتو عصاي خودرا بردار ودست خودرا بر دريا دراز كرده آنرا ازهم

جدا ساز تا بني اسرائيل درميان دريا از راهٔ خشك بگذرند
۱۷ واينك من مصريانرا دلير ميگردانم تا درعقب ايشان بيايند وبر
فرعون و بر همه افواجش و ارابها و بر سوارانش جلال خودرا
ظاهر ميكنم
۱۸ وچون بر فرعون و ارابها و بر سوارانش جلال خودرا ظاهر كنم مصريان
يقين خواهند دانست كه منم خداوند
۱۹ پس فرشتهٔ خدا كه او در پيش عسكر بني اسرائيل ميرفت از
جاي خود نقل كرده بعقب ايشان آمد وستون ابري از پيش
روي ايشان حركت كرده در قفاي ايشان ايستاده شد
۲۰ و درميان عسكر مصريان وعسكر بني اسرائيل درآمد و براي آنها
ابر ظلمت گرديد واينهارا بوقت شب روشنائي بخشيد چنانكه
تمام شب بيكديگر نرسيدند
۲۱ وموسى دست خودرا بر دريا دراز كرد وخداوند از شدت باد
مشرق تمام شب دريارا باز گردانيد و دريارا خشكي كرد چنانچه
آب ازهم جدا شد
۲۲ وبني اسرائيل بميان دريا بر خشكي روانه گشتند وآب ايشانرا
از يمين ويسار چون ديوار بود
۲۳ پس اهل مصر جملگي اسپها وارابها وسواران فرعون از عقب
ايشان رفته بميان دريا درآمدند
۲۴ وچنين شد كه چون نزديك بصبح رسيد خداوند از ستون ابري
وآتشي بجانب عسكر مصريان نگاه كرد وعسكر مصريانرا مضطرب
گردانيد
۲۵ وچرخهارا از ارابها جدا كرد چنانچه حركت آنها دشوار شد واهل

مصر گفتند از پیش بني اسرائیل بگریزیم ازآنرو که خداوند از طرف
ایشان با اهل مصر جنگ میکند
۲۶ پس خداوند موسی‌را فرمود که دست خودرا بر دریا دراز کن تا
آب بر مصریان بر ارابها و سواران ایشان باز گردد
۲۷ و موسی دست خودرا بر دریا دراز کرد و دریا بوقت برآمدن صبح
بقوت اصلي خود بازگشت و مصریان بمقابلهٔ آب میگریختند
و خداوند مصریان‌را درمیان دریا افکند
۲۸ و آب بازگشته ارابها و سواران و همه افواج فرعون‌را که در عقب
ایشان بدریا آمده بودند مخفي ساخت تا یکي از ایشان باقي نماند
۲۹ امّا بني اسرائیل بر خشکي درمیان دریا رفتند که آب ایشان‌را از
یمین و یسار چون دیوار بود
۳۰ بدین طور خداوند همان روز بني اسرائیل‌را از دست مصریان نجات
بخشید و بني اسرائیل مرده‌هاي اهل مصررا برلب دریا دیدند
۳۱ و بني اسرائیل آن معجزهٔ عظیم‌را که خداوند بر مصریان ظاهر
ساخت مشاهده کردند و آن قوم از خداوند ترسیدند و بر خداوند
و بر بندهٔ وي موسی ایمان آوردند

باب پانزدهم

۱ پس موسی وبني اسرائیل این سرودرا بحمد خداوند سرائیدند وگفتند
بحمد خداوند مي‌سرایم ازآنرو که بکمال جلال متجلي شده است
اسپ‌را با سوار بدریا انداخت
۲ حق‌تعالی عزت من و سبب تسبیح من است وباعث نجات
من گردیده اینست خداي من اورا تمجید کنم

خدای پدر من اورا تعظیم نمایم
۳ خداوند صاحب جنگ است نام وی یهوُوَه
۴ ارابهای فرعون و لشکر وی‌را بدریا افکند
و سرداران خاص وی در بحر قلزم غرق شدند
۵ غمرها ایشان‌را فرا گرفت چون سنگ در عمقها فرورفتند
۶ ای خداوند دست راست تو در توانائی بزرگوار است
ای خداوند دست راست تو دشمنان‌را پاره پاره کرده است
۷ و بجلال کبریای خود اعدارا هلاك کردی
غضب خودرا نازل گردانیدی که ایشانرا چون کاه سوزانید
۸ و از دم غضبناکی تو آبها فراهم گردید
امواج مانند تل ایستاده شد
غمرها در قلب دریا بفسرد
۹ دشمن میگفت تعاقب میکنم بچنگ می آرم
غنیمت‌را قسمت مینمایم نفس‌را تسکین میدهم
شمشیر خودرا میکشم دست من ایشان‌را بقتل میرساند
۱۰ تو نفس بر آوردی دریا ایشانرا فرا گرفت
مانند سرب در آبهای متموّج فرو رفتند
۱۱ از معبودان مانند تو کیست ای خداوند
مانند تو کیست در تقدّس ذوالجلال
در تسبیحات لایق احترام ظاهر کنندهٔ امور عجیب
۱۲ دست راست خودرا دراز کردی زمین آنهارا بلعید
۱۳ قومی‌را که نجات دادی برحمت رهبری نمودی
بقدرت خود تا بمکان مقدّس خود راهنمای نمودی

۱۴ قبائل این خبر شنیده خوفناك شدند
همه ساکنان فلسترا رنجي درگرفت
۱۵ پس امیران ادوم مضطرب شدند
پهلوانان موابرا لرزه فراگرفت
جمیع اهل کنعان گداختند
۱۶ خوف و هراس بر ایشان افتاد
از هیبت بازوي تو چون سنگ ساکت بمانند
تا قوم تو اي خدوند بگذرد
تا قومي که آنرا حاصل کردي گذر نماید
۱۷ ایشانرا در آورده بر جبل میراث خود خواهي نشانید
اي خداوند بمکانیکه مسکن خود ترتیب دادهٔ
بمقدسي که دستهاي تو اي پروردگار برپا نموده
۱۸ خداوند تا ابد الاباد سلطنت خواهد کرد
۱۹ ازآنرو که اسپ فرعون با ارابها و سوارانش داخل دریا گردید
و خداوند آبهاي دریارا بر ایشان بازگردانید فامّا بني اسرائیل در
وسط دریا بر خشکي رفتند
۲۰ پس مریم نبیه خواهر اهرون دف در دست گرفت و جمیع زنان
دف زنان و رقص کنان با وي بیرون رفتند
۲۱ و مریم آنهارا جواب داد که بحمد خداوند بسرائید ازآنرو که کمال
جلال متجلي شده است اسپرا با سوار بدریا انداخت
۲۲ و موسی بني اسرائیلرا از بحر قلزم روانه کرد و در بیابان سور رفتند
و سه روز راه در بیابان طي نموده آب نیافتند
۲۳ و به ماره رسیده نتوانستند که آب مارهرا بخورند زیرا که تلخ بود

بنابرین آن موضع بماره مسمّی گشت
۲۴ وقوم بر موسی شکایت کردند که ما چه نوشیم
۲۵ پس او پیش خداوند فریاد برآورد وخداوند اورا درختی نشان داد
که آنرا در آب انداخته آن آب شیرین شد درآنجا براي ایشان
شریعتي وآئیني مقرر فرمود ودرآنجا ایشانرا امتحان نمود
۲۶ وگفت هرگاه بجد وجهد سخنهاي خداوند خداي خودرا استماع
نمائي وهرچه بنظر او پسندیده آید بعمل آري وفرمانهاي ویرا گوش
كني وهمه احکامش‌را مرعیداري پس هیچ یك ازین امراض که
بر اهل مصر فرستادم بر تو نازل نخواهم گردانید که منم خداوند
شفا دهندهٔ تو
۲۷ وبه ایلیم رسیدند که درآنجا دوازده چشمهٔ آب وهفتاد درخت
نخل بود ودرآنجا بر لب آب خیمه زدند

باب شانزدهم

۱ واز ایلیم کوچ کرده تمامي جماعت بني اسرائیل روز پانزدهم ماهٔ
دویم بعد از خروج ایشان از ملك مصر در بیابان سین که درمیان
ایلم و سیناي مي باشد رسیدند
۲ و تمامي جماعت بني اسرائیل ازموسی و اهرون دربیابان گله کردند
۳ وبني اسرائیل ایشان‌را گفتند کاش که در ملك مصر بدست
خداوند کشته میشدیم بهنگامیکه بر دیگهاي گوشت مي نشستیم
واز خوردن نان سیر میشدیم زیرا که مارا درین بیابان بیرون
آورده‌اید تا این همه مجمع از گرسنگي هلاك نمائید
۴ و خداند موسي‌را فرمود که اینك من براي شما نان‌را از آسمان

مي بارانم و قوم بيرون رفته هر روز بقدر كفايت يك روز جمع
كنند غرض آنكه ايشانرا آزمايش نمايم بر اينكه بر شريعت من
رفتار خواهند نمود يا نه
۵ و چنين اتفاق خواهد افتاد كه بروز ششم هرچه بيارند آنرا بپزند
و از آنچه هر روز جمع ميكردند دو چندان باشد
۶ و موسى و اهرون جميع بني اسرائيل‌را گفتند كه بوقت شام بر شما
يقين خواهد شد كه خداوند شمارا از زمين مصر بيرون آورده است
۷ و على الصباح جلال خداوندرا مشاهده خواهيد كرد زيرا كه اين
همهٔ گله‌ها كه از خداوند مينمائيد خود مي شنود و ما كيستيم كه
از ما گله نمائيد
۸ و موسى گفت حال اينكه خداوند بوقت شام گوشت و صبح نان
بقدر كفايت ميفرستد و گله‌هاي كه ازاو ميكنيد خداوند استماع مي
نمايد و ما كيستيم ازما گله نميكنيد بلكه از خداوند
۹ پس موسى باهرون گفت كه جماعت بني اسرائيل‌را بگوي كه
پيش خداوند حاضر شويد زيرا كه گله‌هاي شمارا استماع نموده است
۱۰ و چنين واقع شد در حاليكه اهرون با جماعت بني اسرائيل در
تكلّم بود ايشان بطرف بيابان نگاه كردند كه ناگاه جلال خداوند در
ابر آشكارا گرديد
۱۱ و خداوند موسى‌را فرمود و گفت
۱۲ گله‌هاي بني اسرائيل بسمع من رسيد ايشانرا بگوي كه بوقت عصر
گوشت خواهيد خورد و صبح از نان سير خواهيد شد تا يقين بدانيد
كه منم خداوند خداي شما
۱۳ و چنين بوقوع پيوست كه بوقت شام سمانيات بر آمده لشكرگاه‌را

فرا گرفتند و صبح گردا گرد لشکر شبنم نشسته بود
۱۴ و چونکه شبنم برخاست اینک بر روي دشت دانهٔ مدوّر بقدر
ژاله برزمین افتاده
۱۵ و بني اسرائیل مشاهدهٔ اینحال کرده بایك دیگر گفتند این چه
چیز است ازآنرو که ندانستند که چیست و موسی ایشانرا گفت
که این نانیست که خداوند براي خوردن بشما بخشیده است
۱۶ و خداوند چنین فرموده که هرکس بقدر خوراك خود جمع کند
براي هریك نفریك عومر بعدد عیال خود هرکس براي سکنهٔ
خیمهٔ خود بگیرد
۱۷ و بني اسرائیل همچنین بعمل آوردند و بعضي زیاده و بعضي کمتر
جمع کردند
۱۸ و چونکه از عومر پیمودند کسي که بسیار جمع کرده بود اورا زیاده
نبود وکسي که اندك جمع کرده کم نبود هرکس بقدر خوراك
خود بهم رسانید
۱۹ و موسی گفت هیچکس‌را نباید که چیزي ازآن تا بصبح بگذارد
۲۰ امّا گفتهٔ موسی‌را بجا بیاوردند و بعضي قدري ازآن تا بصبح گذاشتند
و درآن کرمها پدید شده گندید و موسی بر ایشان خشمناك شد
۲۱ و هر روز وقت صبح هرکس بقدر خوراك خود جمع میکرد و چون
آفتاب گرم شد میگداخت
۲۲ و چنین اتفاق افتاد که در روز ششم نان دو چندان جمع کردند
یعني براي هرکس دو عومر و جمیع سرداران قوم پیش موسی
آمده اطلاع دادند
۲۳ او بایشان گفت که خداوند چنین فرمود که فردا آرام سبت

مقدس است براي خداوند آنچه پختني است بپزيد و آنچه
جوشيدنيست بجوشانيد و هر آنچه باقيست نزد خود تا صبح
ذخيره نمائيد
۲۴ لهذا چنانچه موسي فرموده بود تا صبح ذخيره نمودند و نگنديد
و نه کرمها درآن پديد آمد
۲۵ و موسي گفت امروز آنرا بخوريد زيراکه امروز روز سبت خداوند
است امروز آنرا در صحرا نخواهيد يافت
۲۶ تا شش روز فراهم آريد امّا در روز هفتم که روز سبت است هيچ
نخواهد بود
۲۷ وچنين شد که روز هفتم بعضي مردمان بيرون رفتند تا جمع کنند
هيچ نيافتند
۲۸ و خداوند بموسي گفت که تا کي از نگهداشتن احکام و شريعت
من ابا مينمائيد
۲۹ ببينيد که خداوند روز سبت شمارا بخشيده است ازآن سبب
در روز ششم نان دو روزه‌را بشما ميدهد هرکس بخانهٔ خود باشد
در روز هفتم هيچکس از مکان خود بيرون نرود
۳۰ و آنقوم روز هفتم آرام گرفتند
۳۱ وخاندان بني اسرائيل نامش‌را مان خواندند و مانند دانهٔ کشنيز
بود امّا سفيد و طعمش مثل کلوچه با عسل آميخته
۳۲ و موسي گفت که خداوند چنين امر فرموده است که يك عومر
ازان پر کنيد وآنرا براي احفاد و اولاد خود نگاه داريد تا ايشان
ناني‌را که در بيابان شمارا خورانيدم بهنگامي که از ملك مصر بيرون
آوردم مشاهده کنند

۳۳ و موسی بهارون گفت که ظرفی‌را گرفته یک عومر تمام از مان، در آن
بریز و در پیش خداوند بنه تا برای احفاد و اولاد شما محفوظ باشد
۳۴ چنانچه خداوند موسی‌را فرمود بهمان طور اهرون در پیش روی
عهد نامه آنرا نهاد تا محفوظ باشد
۳۵ و بني اسرائیل چهل سال آن مان‌را میخوردند تا وقتي که به آبادي
رسیدند مان‌را میخوردند تا وقتي که بسرحد ملک کنعان رسیدند
۳۶ امّا یک عومر ده یک از ایفاست

باب هفدهم

۱ و تمامي جماعت بني اسرائیل از بیابان سین قطع منازل نموده
حسب الحکم خداوند در رفیدیم خیمه زدند و آب نبود که آن
قوم بنوشند
۲ پس قوم با موسی منازعت نمودند وگفتند که مارا آب بدهید
که بنوشیم و موسي ایشانرا گفت که با من چرا منازعت مینمائید
بچه سبب خداوندرا امتحان میکنید
۳ و در آنجا قوم تشنه شده از موسی گله کردند که از براي چه مارا
از مصر بیرون آوردهٔ تا مارا با اطفال و بهائم از عطش هلاک سازي
۴ پس موسی نزد خداوند فریاد کرد و گفت با این قوم چه کنم
الحال نزدیک است که مرا سنگسار نمایند
۵ وخداوند بموسی گفت پیش روي قوم روانه شو و تني چند از
مشائخ اسرائیل‌را با خود همراه بگیر و عصاي خود که آنرا بر دریا
زدي بدست خود گرفته برو
۶ اینک من آنجا بر سنگي که در حوریب است پیش روي تو

ایستاده میشوم و تو بر آن سنگ بزن که آب ازآن جاري خواهد
شد تا این قوم بنوشند وموسی در نظر مشائخ اسرائیل چنین
بعمل آورد
۷ وآن موضعرا مَسّه ومَرِیبه نام نهاد بسبب منازعت بني اسرائیل
وبجهت آنکه خداوندرا امتحان نمودند برین که آیا خداوند
درمیان ما هست یا نه
۸ وبني عمالیق درآمده با بني اسرائیل در رفیدیم جنگ در پیوستند
۹ وموسی بیهوشوع گفت که چند نفر براي ما امتیاز کن وبیرون
رفته با بني عمالیق جنگ نماي که من فردا عصاي خدارا در
دست گرفته بر سر کوه خواهم ایستاد
۱۰ ویهوشوع چنانکه موسی فرموده بود بفعل آورد وبا بني عمالیق
جنگ کردند وموسی واهرون وحور بر سر کوه بالا رفتند
۱۱ وچنین اتّفاق افتاد که چون موسی دست خودرا بلند میکرد
بني اسرائیل غالب ميشدند وچون دست خودرا بزیر ميآورد
بني عمالیق غالب میشدند
۱۲ امّا دستهاي موسی بيطاقت شده ایشان شنگيرا گرفته در زیر وي
گذاشتند که او بر آن بنشست واهرون وحور بر جانبین وي
ایستاده دستهایشرا بلند داشتند چنانکه دستهاي وي تا غروب
آفتاب همچنان ماند
۱۳ ویهوشوع بني عمالیق وهمه قومشرا بدم شمشیر منهزم ساخت
۱۴ آنگاه خداوند بموسی گفت این سخنرا در کتابي بطریق یادگار
بنویس ودر سمع یهوشوع ایراد کن که ذکر عمالیق در زیر آسمان
بالکل محو خواهم کرد

١٥ وموسی مذبحی‌را بنا کرد که آنرا یهُوَه نِسّی نامید
ازآنرو که گفت حق‌تعالی سوگند یاد کرده است بر اینکه خداوند
با بنی عمالیق پشت در پشت جنگ خواهد کرد

باب هجدهم

١ ویثرو کاهن مدیان پدر زن موسی از آنچه خدا با موسی و قوم
وی بنی اسرائیل کرده بود اطّلاع یافت که خداوند بنی اسرائیل‌را
از مصر بیرون آورده
٢ پس یثرو پدر زن موسی صفوره زن موسی‌را که اورا باز فرستاده بود
٣ وهردو فرزندش‌را همراه گرفته که نام یکی جیرسون بود ازآنکه گفت
در ملک بیگانه غریب بودم
٤ ونام دیگری الیعذر بسبب اینکه خدای پدر من مرا دستگیری
نمود واز تیغ فرعون مرا نجات داد
٥ ویثرو پدر زن موسی با پسران و زوجهٔ وی در بیابان نزد موسی
رسید که در آنجا در دامن کوهٔ خدا خیمه زده بود
٦ وکس فرستاده بموسی گفت که منم یثرو پدر زن تو که با زوجهٔ
تو ودو فرزندش نزد تو آمده‌ام
٧ پس موسی باستقبال پدر زن خود بیرون رفته تعظیم بجا آورد
واورا بوسید وهر دو یکدیگررا خیر وعافیت پرسیده بخیمه درآمدند
٨ وموسی هرچه خداوند با فرعون واهل مصر در باب بنی اسرائیل
بعمل آورده بود ومحنتهای که در راه ایشان‌را واقع شده وبچه
طور خداوند ایشانرا رهانید همه‌را با یثرو پدر زن خود درمیان آورد
٩ ویثرو بسبب این همه مرحمت که خداوند در حق بنی اسرائیل

فرموده بود در اینکه ایشانرا از دست اهل مصر نجات بخشیده
خوشوقت گردید
۱۰ و یثرو گفت که حمد باد خداوندرا که شمارا از دست مصریان و از
دست فرعون خلاص کرد که این قومرا از تصرّف مصریان رهانید
۱۱ الحال مرا یقین شد که خداوند از همه معبودان بزرگترست زیراکه
در امري که ایشان تکبّر مینمودند او بر آنها غالب شد
۱۲ پس یثرو پدر زن موسی قرباني سوختني و ذبائح چند براي خدا
آورد و اهرون با تمامي مشائخ بني اسرائیل بخوردن طعام همراهٔ
پدر زن موسی پیش خدا حاضر شد
۱۳ و روز دیگر چنین اتّفاق افتاد که موسی براي عدالت قوم بنشست
و مردمان از صبح تا شام پیش موسی ایستادند
۱۴ و پدر زن موسی هر آنچه وي با قوم مي‌نمود مشاهده میکرد و گفت
این چه عمل است که تو با قوم مینمائي تو چرا تنها مي‌نشیني
و تمامي قوم از صبح تا شام پیش تو ایستاده‌اند
۱۵ موسی پدر زن خودرا گفت بسبب آنکه این قوم براي استعلام
حکم خدا پیش من مي‌آیند
۱۶ هرگاه ایشان‌را دعواي رو دهد پیش من حاضر مي‌شوند و من
درمیان داد خواهان انصاف میکنم و ایشان‌را از آئینها و شریعتهاي
خدا اطّلاع میدهم
۱۷ پدر زن موسی بوي گفت اینکه تو میکني صلاح نیست
۱۸ یقین که عاجز خواهي شد و هم‌قومي که با تست زیراکه این
عمل بر تو دشوار است تو خود بتنهاي طاقت آن نداري
۱۹ الحال سخن مرا بشنو که ترا نصیحت میکنم و خدا با تو باشد تو

از طرف این قوم نزد خدا باش تا احوالاتشرا درپیش خدا
معروض داري
۲۰ وایشانرا از آئینها و شریعتها تعلیم بده و براهي که مي‌باید رفت
وبر عملي که مي‌باید کرد ایشانرا هدایت نماي
۲۱ ونیز در تمامي قوم تني چند کار شناسان وخدا ترسان راست
گویان بي‌طمعان امتیاز کن و از ایشان بر هزاران و صدان و پنجاه‌ها
و ده‌ها حاکمان مقرّر نماي
۲۲ تا هر وقت بر قوم انصاف کنند و هر مهمّي عظیمرا مي‌باید که نزد
تو برسانند و هر مهمّي خوردرا ایشان فیصل دهند تا براي تو آسان
تر گردد و ایشان در این محنت با تو شریک باشند
۲۳ هرگاه برین وجه عمل نمائي وخدا بدین معني حکم فرماید پس
طاقت استقامت خواهي داشت وجمیع قوم راضي شده بمکان
خود خواهند رفت
۲۴ وموسی گفتهٔ پدر زن خودرا اطاعت نمود وهرآنچه فرموده بود
بفعل آورد
۲۵ وموسی از تمامي بني اسرائیل کارشناسان امتیاز نموده ایشانرا بر
هزاران وبر صدان و بر پنجاه‌ها و بر ده‌ها حاکمان مقرّر گردانید
۲۶ وایشان در همه اوقات قومرا انصاف میکردند ومهمّات مشکلرا
نزد موسی مي‌آوردند و هر مهمّي آسانرا خود فیصل مي‌نمودند
۲۷ پس موسی پدر زن خودرا رخصت داده او روانهٔ وطن خود گردید

باب نوزدهم

۱ در ماهٔ سیوم بعد از خروج بني اسرائیل از سر زمین مصر بهمان
روز در بیابان سینای رسیدند

۲ زيرا كه از رفيديم كوچ كرده و در بيابان سيناي رسيده در دشت
فرود آمدند و درآنجا بني اسرائيل پيش كوه خيمه زدند
۳ پس موسى نزد خدا بالا رفت و خداوند ويرا از جبل آواز داد كه
اين معني‌را بخاندان يعقوب بگوي و با بني اسرائيل باز نماي
۴ آنچه با اهل مصر كردم شما مشاهده نموده‌ايد و چه سان شمارا بر
پرهاي عقاب برداشته بنزد خود آوردم
۵ اكنون اگر سخنهاي مرا بارادت استماع نمائيد و عهد مرا مرعيداريد
پس زياده از همه اقوام خزانهٔ خاص من خواهيد بود زيرا كه
تمامي زمين ازان منست
۶ و شما براي من كَهَنَهٔ ملوكانه و طايفهٔ مقدّس خواهيد بود همين
كلمات‌را با بني اسرائيل درميان آر
۷ پس موسى فرود آمده مشائخ قوم‌را طلب داشت و آن همه
كلماتي كه خداوند ويرا فرموده بود پيش ايشان بيان نمود
۸ و تمامي قوم درين جواب متفق الكلمه بودند كه هر آنچه خداوند
گفته است ما بعمل خواهيم آورد و موسى گفتهاي قوم‌را پيش
خداوند باز رسانيد
۹ و خداوند بموسى گفت اينك من در ابري تاريك بنزد تو مي
آيم غرض آنكه وقتي كه با تو تكلّم نمايم اين قوم بشنوند و بر تو تا
ابد الاباد معتقد باشند وموسى سخنهاي قوم‌را پيش خداوند بازنمود
۱۰ پس خداوند موسى‌را فرمود كه نزد اين قوم برو و ايشان‌را امروز
و فردا تقديس نماي و جامه‌هاي خودرا بشويند
۱۱ و بروز سيّوم تيار باشيد زيرا كه در روز سيوم خداوند بنظر تمامي اين
قوم بر جبل سيناي فرود مي‌آيد

۱۲ حدود براي قوم از هر طرف مقرر کن و بگوي که احتیاط نمائید تا
بر جبل بر نیائید و دست بر دامنش نگذارید بدرستیکه هر کس
که بر جبل دست نهد هلاك خواهد شد
۱۳ کسي دست بر آن نگذارد و الا سنگسار خواهد شد یا بضرب سنان
مقتول خواهد گشت خواه بهائم خواه انسان زنده نخواهد ماند
بهنگامي که آواز کرنا بکشش در آید بر جبل فراز آیند
۱۴ پس موسی از جبل نزد قوم بنشیب آمده قوم‌را تقدیس نمود
و ایشان جامه‌هاي خودرا شستند
۱۵ و قوم‌را فرمود که تا روز سیوم تیار باشید با زنان خود نزدیکي
مکنید
۱۶ و در روز سیوم چنین بوقوع پیوست که بوقت صبح رعدها و برقها
واقع شد و ابري گران بالاي جبل ایستاد و آواز کرنا بغایت شدید
گشت بحدیکه بر تمامي قوم که در لشکرگاه بود لرزه افتاد
۱۷ و موسی آن قوم‌را از لشکرگاه بیرون آورد تا پیش خدا حاضر شوند
و بنشیب جبل ایستادند
۱۸ و تمامي جبل سینااي‌را دود فرا گرفت باعث آنکه خداوند در
آتش برآن فرود آمد و دودش چون دود کوره برآمد و تمامي
جبل بي‌نهایت لرزید
۱۹ و هر وقت آواز کرنا زیاده‌تر و بسیار قوي مي‌شد موسی تکلّم مي
نمود و خدا ویرا به آواز جواب مي داد
۲۰ و خداوند بر جبل سینااي بر سر جبل فرود آمد و خداوند موسی‌را
تا بسر جبل طلب نمود و موسی فراز رفت
۲۱ و خداوند موسی‌را فرمود که نشیب برو و این قوم‌را قدغن نماي بر

اینکه نزد خداوند برای تماشا از حدود تجاوز نکنند مبادا که بسیاری
هلاك شوند
۲۲ و نیز کاهنانی که پیش خداوند نزدیك آیند خودرا تقدیس نمایند
مبادا که خداوند بر ایشان حمله کند
۲۳ و موسی بخداوند گفت امکان ندارد که قوم بر جبل سینای بر
آیند زیراکه تو خود مارا تاکید کردی که جبل‌را حدود مقرّر کن
و آنرا تقدیس نمای
۲۴ خداوند ویرا فرمود بنشیب برو و خود با اهرون فراز آی فامّا
کاهنان و قوم نباید که از حد تجاوز نمایند تا نزد خداوند عروج کنند
مبادا که بر ایشان حمله کند
۲۵ و موسی نزد قوم فرود آمده ایشان‌را خبر داد

باب بیستم

۱ پس خدا این همه کلمات‌را بر زبان آورد و گفت
۲ منم خداوند خدای تو که ترا از ملك مصر از دار الحبس
بیرون آوردم
۳ بغیر از من ترا معبودان دیگر نباشند
۴ نه شکلی تراشیده و نه از هر آنچه در آسمان علوی و در زمین
سفلی و در آبی که زیر زمینست باشد هیچ شبیهی برای خود
درست مکن
۵ پیش آنها سجده مکن و آنهارا عبادت منمای ازآنرو که من
خداوند خدای تو خدای غیور هستم انتقام گیرنده گناهان پدران
از اولاد تا سیوم و چهارم طبقه کسانیکه مرا دشمن دارند

۶ و رحم کننده بر هزاران از کساني که مرا دوست دارند و احکام مرا
ادا نمايند
۷ اسم خداوند خداي خودرا باطلاً بر زبان ميار ازآنرو که هرکس که
اسمش‌را باطلاً بر زبان آرد خداوند ويرا بيگناه نخواهد دانست
۸ روز سبت‌را ياد دار تا آنرا مقدّس نمائي
۹ شش روز جد و جهد کن و بتمامي کار خود مشغول باش
۱۰ فامّا روز هفتم سبت خداوند خداي تست هيچ کاري نبايد کرد نه
تو و نه پسر تو و نه دختر تو نه غلام تو و نه کنيز تو و نه بهائم تو
و نه غريب الوطني که داخل دروازهٔ تو باشد
۱۱ بسبب اينکه خداوند آسمان و زمين و دريارا و هر آنچه در آنهاست
در عرصهٔ شش روز بوجود آورد و در روز هفتم آرام گرفت لهذا
خداوند روز سبت‌را مبارك و مقدّس گردانيد
۱۲ پدر و مادر خودرا احترام نماي تا بزميني که خداوند خداي تو بتو
آرزاني دارد عمر تو دراز شود
۱۳ قتل مکن
۱۴ زنا مکن
۱۵ دزدي مکن
۱۶ بر همسايهٔ خود گواهي دروغ مده
۱۷ از خانهٔ همسايهٔ خود طمع مدار از زن همسايهٔ خود و از غلامش
و کنيزکش و از گاوش و حمارش و هر آنچه ازان همسايهٔ تو
باشد طمع مدار
۱۸ و تمامي قوم برقها و رعدها و صداي کرنا و جبل‌را پر دود ديدند
و قوم مشاهدهٔ اينحال نموده ازآنجا رفته دور ايستادند

۱۹ وموسي‌را گفتند تو با ما تکلّم نماي که ما مستمع خواهيم بود ليکن
خدا با ما تکلّم ننمايد مبادا که بميريم
۲۰ وموسي قوم‌را گفت که خوفناك مشويد زيرا که خدا بدين سبب
آمده است تا شمارا امتحان نمايد و ترسش در شما اثر کند که
مرتکب گناه نشويد
۲۱ وقوم دور ايستاده موسي بآن ظلمتي که خدا در آن مي بود نزديك
۲۲ شد و خداوند موسي‌را فرمود که بني اسرائيل‌را چنين بگوي که
خود مشاهده کرده‌ايد که من از آسمان با شما تکلّم نموده‌ام
۲۳ معبودان سيمين شريك من مسازيد و معبودان زرين بجهت خود
درست مکنيد
۲۴ مذبحي‌را از خاك براي من ساخته قربانيهاي سوختني و هديه‌هاي
سلامتي و گوسفند و گاو خودرا برآن ذبح نماي در هر مکاني که ذکر
ايسم خودرا مقرّر کنم نزد تو مي آيم و ترا برکت ميدهم
۲۵ و هرگاه مذبحي سنگي‌را براي من بسازي از سنگ تراشيده بنا مکن
ازآنرو که هرگاه آلت تراش بر آن بگذاري ملوّث کني
۲۶ برمذبح من از نردبان بالا مرو مبادا که عرياني تو بر آن ظاهر شود

باب بيست ويکم

۱ اينست رسمهاي که پيش ايشان بيان کني
۲ اگر غلام عبري خريده باشي شش سال بندهٔ تو خواهد بود ودر
سال هفتم رايگانه آزاد شود
۳ اگر تنها آمده باشد تنها برود اگر زني داشته باشد زنش همراهٔ او برود
۴ اگر مالکش زني بوي داده باشد که او بجهت وي پسران يا

دختران زائیده پس زن و فرزندانش ازان مالکش خواهند بود او خود تنها برود

۵ و اگر غلام باز گوید که مالك خودرا و زن و فرزندان خویش‌را دوست میدارم آزادي نمیخواهم

۶ پس مالکش ویرا پیش حاکمان شرع ببرد و نزدیك در یا باهوي در برساند و مالك گوشش‌را از درفش سوراخ بکند و او تمامي عمر بندهٔ وي باشد

۷ و اگر کسي دختر خودرا بکنیزي بفروشد بطور غلامان آزاد نشود

۸ اگر بنظر مالك خود که ویرا بجهت خود نامزد کرده است نا مقبول افتد پس فدیه داده آزاد کند جایز نیست که بقوم بیگانه بفروشد زیرا که با وي دو رنگي کرده است

۹ و اگر اورا براي پسر خود نامزد کرده باشد برسم دختران با وي رفتار کند

۱۰ اگر زن دیگر براي خود گرفته باشد در خوراك و پوشاك و همخوابي وي هیچ کمي نکند

۱۱ و اگر این سه چیزرا با وي ادا ننماید بي‌آنکه زر بدهد رایگانه آزاد شود

۱۲ کسی که مردیرا چندان بزند که بمیرد البته مقتول شود

۱۳ و اگر قصد جانش نکرد لیکن خدا دستش‌را سبب کشتن وي ساخت پس مکاني براي تو قرار میدهم تا در آنجا بگریزد

۱۴ لیکن اگر کسي بر همسایهٔ خود عمداً هجوم نماید تا که اورا از مکر بکشد پس اورا از مذبح من نیز بیرون آر تا کشته شود

۱۵ وهر کس که پدر یا مادر خودرا بزند البته مقتول شود

۱۶ وهر کس که آدمي‌را دزدیده بفروشد اگر در نزد وي یافته شود
البته مقتول شود
۱۷ اگر کسي پدر یا مادر خودرا لعنت کند البته مقتول شود
۱۸ اگر چند نفر با یکدیگر در منازعت باشند ویکي دیگریرا سنگي یا
مشتي بزند چنانچه نمیرد مگر بر بستر بیفتد
۱۹ اگر برخیزد وعصا در دست گرفته بیرون رود پس زننده بیگناه
است فقط اینکه تاوان بیکاري اورا بدهد و بانتمام معالجه بکند
۲۰ واگر کسي غلام یا کنیز خودرا چوب بزند واو زیر دستش بمیرد
البته او بسزا برسد
۲۱ فاما اگر یك دو روز زنده ماند اورا سزا نباید داد زیرا که مال اوست
۲۲ اگر کسان در منازعت باشند و زنی حامله‌را صدمه برسانند بنوعیکه
مولودش ضایع شود وخودش هلاك نشود جریمانه براو بهر قدر
که شوهرش مقرّر سازد بدهد وحسب الحکم حاکمان شرع آنرا
ادا کند
۲۳ واگر هلاك شود پس جان غرض جان گرفته شود
۲۴ چشم بعوض چشم دندان بعوض دندان دست بعوض دست پا
بعوض پا
۲۵ سوختن بعوض سوختن وزخم بعوض زخم نشان ضرب بعوض
نشان ضرب
۲۶ واگر کسي چشم غلام خود یا چشم کنیز خودرا بزند وضایع شود
پس ویرا درمکافات چشمش آزاد نماید
۲۷ واگر دندان غلام خود یا دندان کنیز خودرا بشکند در مکافات
دندانش ویرا آزاد نماید

۲۸ اگر گاوي مردي يا زنيرا شاخ بزند چنانکه بميرد لازم است که گاورا سنگسار نمايند و گوشتش خورده نشود و مالك گاو بيگناه است
۲۹ ليکن اگر آن گاو عادت شاخ زدن از ايام گذشته داشته باشد و مالکش ازاين حال اگاهي يافته اورا مقيد ننموده مردي يا زنيرا هلاك کند گاورا سنگسار کنند و مالکش نيز کشته شود
۳۰ اگر ديّة بر او مقرر نمايند پس بفداي جان خود هرآنچه بر او مقرّر شود تسليم کند
۳۱ خواه پسر خواه دختررا شاخ زده باشد بهمين طور با وي عمل نمايند
۳۲ اگر گاو غلامی يا کنيزيرا شاخ زند سي مثقال سيمين بمالك ايشان بدهد و آن گاورا سنگسار نمايند
۳۳ و اگر کسي سر چاهي بکشايد يا آنکه چاهي کنديده سرشرا نپوشد و گاوي يا خري درآن بيفتد
۳۴ پس مالك چاه قيمتشرا ادا نمايد و بمالك آنها زر بدهد و مردار ازان وي باشد
۳۵ و اگر گاو کسي گاو ديگريرا بزند چنانکه بميرد پس گاو زندهرا فروخته قيمتشرا دو حصه نمايند و مردهرا نيز دو حصه کنند
۳۶ و هرگاه معلوم شود که آن گاو عادت شاخ زدن در ايّام سابق داشته بود و آنکه مالکش اورا مقيّد ننموده لازم است که گاورا بعوض گاو بدهد و مردار ازان وي باشد

باب بيست و دوم

۱ اگر کسي گاوي يا گوسفنديرا دزديده بکشد يا بفروشد پنج گاو بعوض يك گاو و چهار گوسفند بعوض يك گوسفند بدهد

۲ اگر دزدیرا در حال نقب زدن کسي یافته بزند تا هلاک شود بعوض او خوني نباید کرد

۳ اگر آفتاب بروي طلوع کرده باشد بعوض او خون میباید آري واجب است که مال‌را باز بدهد اگر چیزي ندارد در مکافات دزدي فروخته شود

۴ اگر مال دزدیده در دست او زنده یافته شود چه گاو چه خر و چه گوسفند هر یک‌را دو تا باز دهد

۵ اگر کسي مزرعي یا تاکستاني‌را بچراند یعني چار پاي خودرا رها کند تا در مزرع دیگر کس بچرد باید که از بهترین مزرع خود و بهترین تاکستان خود تاوان دهد

۶ اگر آتش مشتعل گردد و خارهارا فرا گیرد بحدیکه خرمن‌ها یا مزرع یا دشت سوخته شود کسي که آتش افروخته است تاوان بر او واجب است

۷ اگر کسي پیش همسایهٔ خود نقد یا جنس‌را امانت نهد و از خانهٔ وي بدزدي رود هرگاه دزد یافته شود دوچندان تاوان بدهد

۸ اگر دزد یافته نشود پس صاحب خانه‌را پیش حاکمان شرع ببرند تا سوگند یاد کند که من دست بمال همسایهٔ خود دراز نکرده‌ام

۹ در هر قسم خیانت در باب گاو یا خر یا گوسفند یا جامه یا هرچیز که گم شده باشد که کسي دعواي آن کند دعواي هر دورا پیش حاکمان شرع معروض باید داشت و هر کدام‌را که ایشان مجرم کنند دوچندان بهمسایهٔ خود تاوان دهد

۱۰ اگر شخصي خري یا گاوي یا گوسفندي یا هر قسم چارپاي نزد

همسايهٔ خود امانت گذارد و آن بميرد يا خسته گردد يا رانده شود بي آنكه كسي ببيند

۱۱ پس سوگندي بنام خداوند درميان واقع شود بر اينكه من دست بمال همسايهٔ خود دراز نكردم و مالك آن چيز راضي شود و او تاوان ندهد

۱۲ و اگر از نزد وي بدزدي رفته باشد بمالكش تاوان بدهد

۱۳ و اگر دريده شده باشد پس آنرا براي گواهي حاضر سازد و دريده‌را تاوان نبايد داد

۱۴ و اگر كسي چيزي از همسايهٔ خود عاريةً گرفته باشد و آن مجروح شود يا بميرد بهنگامي كه مالكش همراه نباشد لازم است كه آنرا تاوان بدهد

۱۵ اگر مالكش همراه باشد تاوان ندهد اگر بكرايه گرفته شد در حساب كرايهٔ وي محسوب شود

۱۶ اگر كسي دوشيزهٔ‌را كه بمردي منسوب نباشد فريب داده با وي نزديكي كند لازم است كه مهر داده بنكاح خود درآرد

۱۷ اگر پدرش از دادن وي ابا نمايد بقدر مهر دوشيزگان زر بدهد

۱۸ زن ساحره‌را زنده مگذار

۱۹ هر كسي كه با چارپاي نزديكي كند البته مقتول شود

۲۰ كسي كه قرباني‌را پيش معبود ديگر بجز خداوند ذبح نمايد هلاك شود

۲۱ غريب الوطن‌را ميازار و تعدي مكن بسبب آنكه شما در ملك مصر غريب الوطن بوديد

۲۲ بر بيوهٔ و يتيمي ظلم مكن

۲۳ بهر وجه که ایشان‌را ظلم کني اگر ایشان نزد من فریاد کنند. البته
فریاد ایشان‌را استماع خواهم نمود
۲۴ وخشم من مشتعل گشته شمارا بشمشیر خواهم کشت و زنان شما
بیوگان وفرزندان شما یتیم خواهند شد
۲۵ بکسي از قوم من که در جوار تو محتاج باشد اگر زري عاریةً بدهي
با وي چون تقاضا کننده مباش و شود زیاده از وي مگیر
۲۶ اگر رخت همسایهٔ خودرا برهن بگیري پیش از غروب آفتاب
اورا باز بده
۲۷ زیرا که همین پوشاك ویست وبس براي بدنش جامهٔ دیگر
نیست رخت خواب او چه خواهد بود و چون پیش من فریاد
کند استماع مینمایم ازآنرو که من رحمن هستم
۲۸ حاکمان شرع‌را دشنام مده وفرمان‌دهٔ قوم خودرا لعنت مکن
۲۹ در گذرانیدن نو باوه با وشراب تاخیر منماي از اولاد خود نخست
زاده‌را براي من نامزد کن
۳۰ همچنین با گاو و گوسفند خود بکن چنانچه هفت روز با مادر خود
باشد در روز هشتم آنرا بمن تسلیم کن
۳۱ براي من مقدّس باشید وگوشت جانوري که در صحرا دریده شد
مخورید پیش سگها بیندازید

باب بیست وسیوم

۱ خبر دروغ‌را قبول مکن با گنه‌کاران دست موافقت داده گواه
ستمگار مباش
۲ گروهي‌را در بدکاري تقلید مکن و در دعوی زبان آوري منماي تا
با بسیاري متفق شده حق‌را ناحق کني

٣ مسکین‌را در دعوی رعایت مکن
٤ اگر گاوي یا خري از مال دشمن خود ببیني که گمراه شده لازم است که نزد او برساني
٥ اگر خري از مال بدخواهٔ تو ببیني زیربار خسپیده و نخواهي اورا مدد کني بر تو لازم است که امداد او کني
٦ در دعواي محتاجي که نزد تو باشد حق‌را ناحق مکن
٧ از امر دروغ دوري گزین و بي گناه و صالح‌را قتل مکن زیرا که مرد بدکاررا بي جرم نخواهم شمرد
٨ و رشوت مگیر زیرا که رشوت اهل بصارت‌را نابینا میکند و گفته‌هاي عادلان‌را تغییر میدهد
٩ و غریب الوطن‌را زحمت مده بنابران که شما دل غریبان‌را مي شناسید زیرا که در ملک مصر غریب بودید
١٠ و تا شش سال زمین خودرا زراعت کرده محصولش‌را جمع کن
١١ و در سال هفتم آنرا بگذار و رها کن تا که مساکین قوم تو بخورند و آنچه از ایشان باقي بماند بهائم صحرا بخورند بهمین قسم با تاکستان و زیتونستان خود بعمل آر
١٢ شش روز در کار خود مشغول باش و در روز هفتم آرام بکن تا گاو و حمار تو بیاسایند و پسر کنیز تو و غریب الوطن تازه دل گردند
١٣ و در همه اموریکه من بشما فرموده‌ام احتیاط نمائید و اسماي معبودان دیگررا مذکور مکنید و از زبان تو شنیده نشود
١٤ در هر سال سه بار براي من عید نمائید
١٥ عید فطیري‌را مرعیدارید نان فطیریرا تا هفت روز بخورید چنانکه ترا فرمودم در ماهٔ آبیب بوقت موعود سبب آنکه بهمان ماه

از مصر خروج نمودید هیچکس بحضور من تهي دست نیاید
۱۶ و عید درو نو باوهٔ کشتکار تو هرچه در مزرع کاشتهٔ و عید خرمن
در آخر سال چون حاصلات از مزرع جمع کني
۱۷ در هر سالي سه بار هر مذکر از قوم تو پیش پروردگار خداوند
حاضر شود
۱۸ خون قرباني مرا بر نان خمیري مگذارید و چربي عید من تا صبح
باقي نماند
۱۹ اوائل نوباوه زمین خودرا در خانهٔ خداوند خداي خود حاضر کن
و برّه‌را در شیر مادرش مجوشان
۲۰ اینك فرشتهٔ‌را درپیش تو میفرستم تا ترا در راه محفوظ دارد
و بموضعي که مهیّا کرده‌ام برساند
۲۱ از وي با حذر باش و گفتار ویرا استماع نماي با وي سرکشي مکن
ازآنرو که خطاهاي ترا نخواهد بخشید زیرا که اسم من دروي هست
۲۲ اگر في الحقیقة گفتهٔ اورا بشنوي و هرآنچه من فرمایم بعمل آري
پس دشمنان ترا دشمن خواهم بود و زحمت دهندگان ترا زحمت
خواهم داد
۲۳ زیرا که فرشتهٔ من پیش تو خواهد رفت و بسرحد اموریان وحتیان
و فریزیان و کنعانیان و حویان و یبوسیان ترا خواهد رسانید و من
ایشانرا هلاك خواهم کرد
۲۴ معبودان ایشانرا سجده مکن و عبادت منماي و با اعمال ایشان
موافقت مکن بلکه میباید که آنهارا بالتمام استیصال نمائي و بتهاي
ایشانرا سر تا پا ریزه ریزه کني
۲۵ و خداوند خداي خودرا عبادت کنید که او آب و نان ترا برکت

خواهد بخشید ومن امراض‌را از میان شما بر میدارم
۲۶ در زمین تو اسقاط حمل نخواهد شد و عقیمی نخواهد بود و عمر ترا
بکمال خواهم رسانید
۲۷ دهشت خودرا در پیش تو میفرستم وهمگی قبائل که بایشان
رسیده باشی پایمال خواهم کرد و تمامی دشمنان ترا میگریزانم
۲۸ و خرگزهارا درپیش تو میفرستم تا حویان وکنعانیان و حتیان‌را
پیش روی تو اخراج کنند
۲۹ ایشان‌را در یکسال اخراج نخواهم کرد مبادا که زمین ویران شود
ووحوش صحرا بر تو زیاده گردد
۳۰ اندك اندك درپیش روی تو اخراج مینمایم تا آنکه تو کثرت
یافته وارث زمین گردی
۳۱ وسرحد ترا از بحر قلزم تا ببحر فلسطیان و از بیابان تا برود قرار
میدهم که ساکنان زمین‌را بدست تو خواهم سپرد تا ایشان‌را از
پیش خود اخراج نمائی
۳۲ با ایشان و معبودان ایشان عهدی مبند
۳۳ در زمین تو اقامت نخواهند ورزید مبادا که ترا گنه‌گار من گردانند
زیرا که اگر معبودان ایشان‌را عبادت کنی البته دام شما خواهد بود

باب بیست وچهارم

۱ وموسی‌را فرمود که خود با اهرون ناداب و ابیهوّ و هفتاد کس از
مشائخ اسرائیل بنزد خداوند فراز آی و از دور سجده بجا آرید
۲ وموسی تنها بنزد خداوند بیاید و ایشان نزدیك نیایند و از قوم
هیچکس با وی فراز نرود

٣ پس موسی باز آمده همه کلمات خداوند و همه رسومرا با قوم بیان
نمود و تمامي قوم متفق الکلام شده گفتند که این همه اموري که
خداوند فرموده است بعمل خواهیم آورد
٤ و موسی همه کلمات خداوندرا بتحریر آورد و اول دم صبح برخاسته
مذبحي را در زیر کوه بعدد دوازده فرقهٔ بني اسرئیل دوازده ستون
برپا کرد
٥ و جوانان چند از بني اسرائیل فرستاد تا قربانیهاي سوختني گذرانیدند
و گوسالها بطریق و ذبیحهاي سلامتي پیش خداوند ذبح نمودند
٦ و موسی نصف خونرا گرفته در لگنها گذاشت و نصف خونرا بر
مذبح بپاشید
٧ و کتاب عهدرا گرفته تلاوت کنان بسمع آنقوم رسانید و ایشان گفتند
هرچه خداوند فرموده است بجا مي آریم و اطاعت میکنیم
٨ و موسی خونرا گرفته بر قوم بپاشید و گفت اینست خون عهدي
که خداوند در باب این همه مقدّمات با شما قرار کرده است
٩ پس موسی و اهرون و ناداب و ابیهوّ و هفتاد کس از مشائخ بني
اسرائیل بالا رفتند و خداي اسرائیلرا مشاهده کردند
١٠ و در زیر پاهاي وي چون فرشي از سنگ سفیر که در صفائي چون
آسمان مي نمود
١١ و بر امراي بني اسرائیل دست خودرا ننهاد و ایشان خدارا مشاهده
کردند و بخوردن و آشامیدن مشغول شدند
١٢ و خداوند موسیرا فرمود که بر جبل نزد من فراز آي و در آنجا باش
که من لوحهاي سنگي و شریعت و احکام که آنهارا تحریر کرده ام
بتو مي سپارم تا ایشانرا بیاموزي

۱۳ وموسي با خادم خود يهوشوع برخاست وموسي بر جبل خدا
بالا رفت
۱۴ و مشائخرا گفت كه در اينجا منتظر ما نشسته باشيد تا وقتي كه
بشما باز آئيم و اينك اهرون وحور با شما ميباشند هرگاه كسيرا
مهمي درپيش آيد نزد ايشان رجوع نمايد
۱۵ وچون موسي بر جبل بالا رفت ابري جبلرا فرا گرفت
۱۶ و جلال خداوند بر جبل سيناي ساكن بود و آن ابر تا شش روز
آنرا پوشيده داشت و در روز هفتم موسيرا از ميان ابر طلب نمود
۱۷ و ديدار جلال خداوند مانند آتش سوزنده بر سر جبل در نظر بني
اسرائيل مي نمود
۱۸ و موسي درميان ابر روان شد و بر جبل بالا رفت و موسي تا چهل
روز و چهل شب در جبل مي بود

باب بيست و پنجم

۱ آنگاه خداوند موسيرا فرمود و گفت
۲ بني اسرائيلرا بگوي تا براي من هديهٔ مخصوص نمايند هركس كه
با حسن ارادت دل بدهد هديهٔ مرا از او بگيريد
۳ و هديهٔ كه از ايشان بايد گرفت اينست زر و سيم و برنج
۴ و كبود و ارغوان و قرمزي و كتان و پشم بزها
۵ چرم قوچهاي سرخ رنگ كرده و پوستهاي نيلگون و چوبهاي سطيم
۶ روغن چراغ و ادويات براي روغن ماليدني و براي بخور معطّر
۷ عقيقها و سنگهاي كه بر ايفود و جبه نصب كرده شود
۸ ومقدسي براي من بسازند تا درميان ايشان ساكن باشم

۹ موافق نمونهٔ مسکني و نمونهٔ همه اسبابش که من بتو نشان مي دهم بهمان طور بسازید

۱۰ و صندوقي از چوب سطیم بسازند که طولش دو ذراع و نیم و عرضش یك ذراع و نیم و ارتفاعش یك ذراع و نیم باشد

۱۱ و برآن ورقهاي زر خالص نصب کن از بیرون و اندرون نصب کن و بر اطرافش کنگرهٔ زرین درست کن

۱۲ و چهار حلقهٔ زرین ریخته بر چهار گوشهٔ وي نصب کن که دو حلقه بیك جانب و دو حلقه بجانب دیگر باشد

۱۳ و از درخت سطیم چوبها درست کرده ورقهاي زرین بر آنها نصب کن

۱۴ از جانبین صندوق چوبهارا در حلقها بینداز تا آن صندوق ازآنها برداشته شود

۱۵ چوبها در حلقهاي صندوق باشند ازان جدا نشوند

۱۶ و آن عهدنامهٔ که من بتو میدهم درآن صندوق بگذار

۱۷ و یك تخت مرحمت از زر خالص بساز که طولش دو زراع و نیم و عرضش یك زراع و نیم باشد

۱۸ و دو کروبي زرین از طلاي کوفته بهر دو جانب تخت مرحمت بساز

۱۹ کروبي از این طرف و کروبي دیگر بر آن طرف بساز بر هر دو جانب تخت مرحمت کروبین را باید ساخت

۲۰ و آن کروبین بر بالا پرهاي خودرا پهن کنند تا تخت مرحمت را از پرهاي خود بپوشانند و رو بروي یکدیگر باشند و رویهاي کروبین بسوي تخت مرحمت باشد

٢١ و تخت مرحمت را بر سر صندوق بنه و عهد نامهٔ که بتو میدهم
در آن صندوق بگذار
٢٢ و در آنجا من با تو ملاقات خواهم کرد و از بالاي تخت مرحمت
درميان كروبين كه بر سر صندوق عهد نامه باشند هرچه در حق
بني اسرائيل بتو حكم بدهم با تو خواهم گفت
٢٣ وخواني از چوب سطيم بساز كه طولش دو ذراع و عرضش يك
ذراع و ارتفاعش يك ذراع و نيم باشد
٢٤ و بر آن ورقهاي زر خالص نصب كن و كنگرهٔ زرين بر اطرافش بساز
٢٥ و كنارهٔ بپهناي كف دست بر اطرف او نصب كن و گرداگرد آن
كنگرهٔ زرين درست كن
٢٦ و چهار حلقهٔ زرين بجهت آن بساز و آن حلقهارا بر چهار گوشه
برابر چهار پايهاش نصب كن
٢٧ و آن حلقها برابر كناره ميبايد براي انداختن چوبها تا خوان
برداشته شود
٢٨ و چوبهارا از درخت سطيم بساز و ورقهاي زر خالص بر آن نصب
كن تا خوان ازآنها برداشته شود
٢٩ و طشتها و كفگيرها و سرپوشها و باديها براي باده ريختن اينهمهرا
از زر خالص بساز
٣٠ و بر سر خوان درپيش من نانهاي تقدمهرا هميشه بگذار
٣١ و شمعداني از زر خالص بساز بلكه اين شمعدان از زر كوفته ميبايد
و پايه و شاخها و پيالها و سيبها و گلهاي وي از يك پارچه باشند
٣٢ و شش شاخه از دو جانب وي برآيد سه شاخهٔ شمعدان از يك
جانب و سه شاخهٔ شمعدان از جانب ديگر

۳۳ سه پیاله بشکل بادام با سیبی و گلی بر یک شاخ و سه پیاله بشکل بادام با سیبی و گلی بر شاخ دیگر باینطور بر شش شاخها که از شمعدان برآمده باشد

۳۴ و در قد شمعدان چهار پیاله بشکل بادام با سیبها و گلهای خود می باید

۳۵ که یک سیب در زیر دو شاخهٔ وی و یک سیب در زیر دو شاخ وی و یک سیب در زیر دو شاخ وی موافق شش شاخهای که از شمعدان برآمده

۳۶ سیبها و شاخهای آنها از یک پارچه باشد تمامش کوفته و از زر خالص می باید

۳۷ و هفت چراغش را بساز و چراغهای ویرا روشن کنند تا روبرویش روشنای دهد

۳۸ و گلگیرهای وی و ظروف وی از زر خالص باشد

۳۹ آنرا با این همه اسباب بوزن یک قنطار بسازند

۴۰ و احتیاط کن تا موافق نمونهٔ که درجبل مشاهده نمودی بسازی

باب بیست و ششم

۱ و مسکن را ده پرده که از تافتهٔ باریک کبودی و ارغوانی و قرمزی رنگ باشد بساز و با کروبیان از کار استاد آنهارا ترتیب بده

۲ طول هریک پرده بیست و هشت ذراع و عرض هریک پرده چهار ذراع این همه پرده بر یک اندازه باشند

۳ پنج پرده باهمدیگر پیوسته باشند و پنج پردهٔ دیگر نیز باهم پیوسته باشند -

۴ وبرلب یك پردهٔ از حاشیهٔ که در پیوند باشد حلقهای کبود
رنك بینداز وبدین طوربرلب پردهٔ دیگر در پیوند دویم بینداز
۵ پنجاه حلقه در یك پرده بینداز و پنجاه حلقه برلب پردهٔ که در
پیوند دویم باشد بینداز تا حلقها مقابل یکدیگر باشند
۶ و پنجاه قلاب زرین بساز و پردهارا از قلابها بپیوند تا یك مسکن باشد
۷ و پردهارا از پشم بزها درست کن تا پوشش مسکن باشد یازده
پرده بساز
۸ طول هریك پرده سي ذراع وعرض هریك پرده چهار ذراع واین
یازده پرده بریك اندازه باشند
۹ و پنج پرده علیحده وشش پردهٔ دیگر علیحده باهم بپیوند و پردهٔ
ششمرا در پیش آن خیمه دوته کن
۱۰ و پنجاه حلقه برلب پردهٔ آخیر در جاي اتصال و پنجاه حلقه بر
لب آن پردهٔ که دویمرا پیوسته دارد
۱۱ و پنجاه قلاب ازبرنج بساز وقلابهارا در حلقها بینداز و خیمه‌را بپیوند
تا یکتا شود
۱۲ و آنچه از پردهاي خیمه زیاده باشد یعني آن نصف پرده که باقیست
بر پشت مسکن فروهشته شود
۱۳ وآنچه از طول پردهاي خیمه زیاده آید یك ذراع بر این طرف
ویك ذراع بر آن طرف بر هر دو جانب مسکن فروهشته شود تا
آنرا پوشیده دارد
۱۴ و پوششي براي خیمه از پوستهاي قوچ سرخ رنگ کرده وبالاي آن
پوششي از پوستهاي آسماني رنگ بساز
۱۵ وتختهاي منتصب از چوب سطیم درست کن

۱ طول هر تخته ده ذراع وعرض هر تخته یك ذراع ونیم باشد .

۹ درهر تخته دو زبانه می‌باید که برابر یکدیگر آراسته شود وهمه تختهای مسکن‌را چنین بساز

۱۰ واین تختهارا برای مسکن درست کن بیست تخته بطرف جنوب .

۱۱ ودر زیر بیست تخته چهل خانهٔ سیمین بساز در زیر هریك تخته دو دو خانه برای دو زبانهٔ وی

۲۰ وبرای دیگر جانب مسکن بطرف شمال بیست تختهٔ باشد

۲۱ وچهل خانهٔ سیمین در زیر هریك تخته دو دو خانه می‌باید

۲۲ وبرای مسکن بطرف مغرب شش تخته بساز

۲۳ وبرای گوشه‌های مسکن بر هر دو جانب دو تخته بساز

۲۴ واز زیر باهم پیوسته شود وبالای سرش نیز بیك حلقهٔ برابر چسپیده گردد هر دو بدینطور برای هر دو گوشه می‌باید

۲۵ وهشت تخته با شانزده خانهٔ سیمین باشد در زیر هر یك تخته دو دو خانه

۲۶ وپشتیبانها از چوب سطیم بساز پنج از برای تختهای یك جانب مسکن

۲۷ وپنج پشتیبان بجهت تختهای دیگر جانب مسکن وپنج پشتیبان برای تختهای مسکن بطرف مغرب

۲۸ وپشتیبان متوسطین که در وسط تختها باشد ازین کنار تا آن کنار برسد

۲۹ وبر تختها ورقهای زرین نصب کن وحلقهای زرین برای گذاشتن پشتیبانها بساز وبر پشتیبانها ورقهای زرین نصب کن

۳۰ ومسکن‌را موافق نمونهٔ که در جبل بر تو نمودار شد ایستاده کن
۳۱ و حجابی کبود وارغوانی وقرمزی وتافتهٔ باریك از کار استاد بساز وبا کروبیان ساخته شود
۳۲ وآنرا بر چهار ستون سطیم که بر آنها ورقهای زرین نصب کرده باشند بیاویزان قلابهای آنها زرین بر چهار خانهٔ سیمین باشند
۳۳ واین حجاب‌را از قلابها بیاویزان تا درآنجا صندوق عهدنامه‌را اندرون حجاب داخل کنی واین حجاب درمیان قدس وقدس القدس بجهت شما فاصل باشد
۳۴ وتخت مرحمت‌را بر سر صندوق عهدنامه درقدس القدس بنه
۳۵ وخوان‌را بیرون حجاب بنه وشمعدان‌را روبروی خوان بطرف جنوب مسکن وخوان‌را بطرف شمال بگذار
۳۶ وبرای دروازهٔ خیمه یك پردهٔ کبود وارغوانی وقرمزی وتافتهٔ باریك از سوزن منقوش شده درست کن
۳۷ وبرای آن پرده پنج ستون سطیم بساز وورقهای زرین بر آنها نصب کن وقلابهای آنها از طلا باشد وپنج خانهٔ برنجین ریخته درست کن

باب بیست وهفتم

۱ مذبحی‌را نیز از چوب سطیم بساز که طولش پنج ذراع وعرضش پنج ذراع باشد آن مذبح مربّع می‌باید وارتفاعش سه ذراع
۲ وشاخهای ویرا بر چهار گوشه درست کن شاخهای وی از همان چوب میباید وورقهای برنجین بر آن نصب کن
۳ وظروفش‌را برای جمع کردن خاکستر وخاك اندازها ولگنها وسیخچه‌ها وآتشدانهای آنرا بساز تمامی اسبابش‌را از برنج درست کن

٤ و منقلي مشبّك براي آن از برنج بساز بر آن شبكه چهار حلقهٔ برنجين در چهار گوشه درست كن

٥ كه آنرا زير صحن مذبح بگذار كه منقل تا بنصف قد مذبح برسد

٦ و چوبهارا نيز براي مذبح از درخت سطيم درست كرده ورقهاي برنجين بر آنها نصب كن

٧ كه آن چوبها در حلقها انداخته شود بهر دو جانب مذبح متّصل شوند تا آنرا بردارند

٨ آنرا از تختها مجوّف بساز چنانچه بر تو در جبل نمودار شد بهمان طور درست كن

٩ و صحني براي مسكن بساز كه براي آن صحن بطرف جنوب پردها از تافتهٔ باريك ميبايد كه طولش بر يك جانب يكصد ذراع باشد

١٠ و بيست ستونش و بيست خانهٔ آنها از برنج و قلابها و بندهاي ستونها از سيم باشد

١١ و همچنين بجانب شمال پردها بطول يكصد ذراع با بيست ستون و بيست خانهٔ آنها از برنج قلابها و بندهاي ستونها از سيم باشد

١٢ و عرض صحن را بجانب مغرب پردها باشند كه طول آنها پنجاه ذراع و ده ستون و براي آنها ده خانه باشد

١٣ و عرض صحن بجانب مشرق پنجاه ذراع باشد

١٤ و طول پردهاي يك جانب پانزده ذراع باشد سه ستون و براي آنها سه خانه باشد

١٥ و طول پردهاي جانب ديگر پانزده ذراع باشد سه ستون و براي آنها سه خانه

١٦ و براي دروازهٔ صحن پردهٔ بايد كه طولش بيست ذراع باشد كبودي

وارغواني وقرمزي وتافتهٔ باريك از سوزن منقوش شده .وبراي آنها
چهار ستون وچهار خانه
۱۷ همگي ستونهارا گرداگرد صحن بند سيمين ميبايد قلابها از سيم
وخانها از برنج باشد
۱۸ طول صحن يكصد ذراع وعرضش پنجاه وارتفاعش پنج ذراع از تافتهٔ
باريك وخانها از برنج باشد
۱۹ همه اسباب مسكن‌را در تمامي خدمت وهمه ميخهاي وي .وهمه
ميخهاي صحن از برنج ميبايد
۲۰ تو خود بني اسرائيل‌را بفرماي تا زيتون‌را له كرده روغن خالص براي
روشناي نزد تو بيارند تا چراغ علي الدوام روشن باشد
۲۱ در مسكن مجمع بيرون حجابي كه پيش روي عهدنامه ميباشد اهرون
با اولاد خود از شام تا صبح در حضور خداوند بدرستي آن بپردازد
ايشانرا پشت در پشت درحق بني اسرائيل آئيني ابدي باشد

باب بيست وهشتم

۱ .واهرون برادر خودرا با پسرانش از ميان بني اسرائيل نزد خود خاص
كن تا براي من كاهن باشند يعني اهرون وناداب وابيهو والعاذار
وايثامار پسران اهرون
۲ ولباسهاي مقدس براي اهرون برادر خود بجهت عزت وفخر بدوز
۳ وهمه صاحبدلانرا كه درون ايشان‌را از روح حكمت پر كرده‌ام بگوي
كه جامهاي اهرون‌را بدوزند تا مقدس شود وبراي من كاهن باشد
۴ اينست جامهاي كه ميبايد دوخت سينه‌بندي .وايفودي وقباي
وپيرهني منقش وعمامهٔ وكمربندي بدين طور لباسهاي مقدس

براي اهرون برادر تو و پسرانش بدوزند تا براي من كاهن باشند
٥ و زر و كبودي و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باريك بگيرند
٦ و ايفودرا از زر و كبودي و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باريك از كار استاد بدوزند
٧ دو كتف پوش بر دو كنارش بپيوندند تا همچنين پيوسته شود
٨ وطراز ايفود كه بالاي آن باشد از همان پارچه و همان كار مي‌بايد يعني از زر و كبودي و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باريك
٩ و دو عقيق گرفته اسمهاي بني اسرائيل‌را بر آنها بكن شش اسم ايشان‌را بر يك سنك
١٠ و شش اسم ديگر بر ديگري بترتيب تولّد ايشان
١١ از صنعت حكاك موافق كندن نگين اسمهاي بني اسرائيل‌را برين دو سنگ بكن و آنهارا در خانهاي زرين نصب كن
١٢ و اين دو سنگ‌را بر دو كتف ايفود نصب كن تا سنگهاي يادگاري بني اسرائيل باشد كه اهرون اسمهاي ايشان‌را پيش خداوند بر دو كتف خود براي يادگاري دارد
١٣ و خانهاي زرين بساز
١٤ و دو زنجير از زر خالص متّصل بآنها بساز و پيچ در پيچ بايد ساخت و اين زنجيرهاي پيچيده‌را بر آن خانها بپيوند
١٥ و سينه‌بندي براي امور عدالت از كار استاد موافق صنعت ايفود بساز آنرا از زر و كبودي و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باريك درست كن
١٦ مربّع مي‌بايد كه طولش يك وجب و عرضش يك وجب باشد
١٧ و آن مرصّع بجواهر مي‌بايد بچهار قطار جواهر قطار اول ياقوت سرخ و زبرجد و زمرد اينست قطار اول

۱۸ قِطار دویم گوهر شب‌چراغ و نیلم و الماس

۱۹ قِطار سیوم لعل و سنگ بوقلمون و جزع

۲۰ وقِطار چهارم ازرق و عقیق و یشم در خانهای زرین آنهارا نصب باید کرد

۲۱ و این سنگها موافق اسمهای بني اسرائیل دوازده باشد بعدد اسمهای ایشان بمثل نقش نگین نام هریك از دوازده فرقه کنده شود

۲۲ وبرآن سینه‌بند از هرگوشهٔ زنجیري پیچ در پیچ از زر خالص بساز

۲۳ . وبراي آن سینه‌بند دو حلقهٔ زرین ساخته دو حلقه‌را بر دو گوشهٔ سینه‌بند بپیوند

۲۴ و دو زنجیر زرین پیچیده درآن دو حلقه که بر دو گوشهٔ سینه‌بند است بیندار

۲۵ و دو سر دیگر زنجیرهاي پیچیده‌را بآن دو خانه پیوسته بر کتفهاي ایفود از جانب پیشین بگذار

۲۶ و دو حلقهٔ زرین درست کرده بر دو گوشهٔ سینه‌بند یعني بر کنار آن که بطرف ایفود از اندرونش است نصب کن

۲۷ ودیگر دو حلقهٔ زرین درست کرده بر هر دو طرف زیر بغل ایفود از جانب پیشین نصب کن برابر پیوندش وبالاي طراز ایفود

۲۸ و همچنین سینه‌بندرا بواسطهٔ حلقه‌هایش بحلقه‌هاي ایفود با فتیلهٔ کبودي پیوندند تا بالاي طراز ایفود باشد وسینه‌بند از بالاي ایفود جدا نشود

۲۹ و اهرون اسمهاي بني اسرائیل‌را در سینه‌بند عدالت بر سینهٔ خود بوقت رفتن در مقدس براي یادگاري در حضور خداوند علی‌الدوام بدارد

۳۰ و در سینه‌بند عدالت اُوریم و تُومیم‌را نصب کن تا بر سینهٔ اهرون
باشد وقتي که بحضور خداوند حاضر شود تا اهرون عدالت بني
اسرائیل‌را بر سینهٔ خود پیش خداوند علی‌الدوام بدارد
۳۱ وجامهٔ ایفودرا بالتمام از کبودي بساز
۳۲ وگریبانش دهانهٔ دارد مانند دهانهٔ زره وگرداگرد لبش بخیه باشد
تا شگافته نشود
۳۳ وبر دامنش انارهاي کبودي و ارغواني و قرمزي گرداگرد دامنش
بساز ودرمیان هریك زنگلهٔ زرین‌را گرداگرد نصب کن
۳۴ زنگلهٔ زرین و اناري یك بعد یك گرداگرد دامن جامه باشد
۳۵ واهرون بوقت خدمت آنرا بپوشد تا در حین رفتن بمقدس
بحضور خداوند وبوقت بیرون آمدن آوازش مسموع شود مبادا
که بمیرد
۳۶ وگلي از زر خالص درست کرده آنرا همچو نقش نگین بکن مقدّس
براي خداوند
۳۷ و آنرا از ریسمان کبودي بر عمامه ببند بر پیش روي عمامه مي‌باید
۳۸ وبر پیشاني اهرون باشد تا اهرون گناه تقدیسات‌را بردارد هرچه
بني اسرائیل در تمامي هدیه‌هاي مقدّس تقدیس نمایند وعلی‌الدوام
بر پیشاني وي باشد تا بحضور خداوند مقبول شوند
۳۹ وقباي از تافتهٔ باریك منقوش کن وعمامه‌را از تافتهٔ باریك
بساز وکمر بندرا از سوزني بساز
۴۰ وبراي پسران اهرون قباها وکمربندها و کلاهها براي عزت و فخر بدوز
۴۱ واهرون برادر خود وپسرانش‌را بپوشان و ایشانرا مسح کن ومعیّن
نماي وتقدیس کن تا براي من کاهن باشند

٤٢ و زیر جامه برای ایشان از کتان بدوز تا عورت ایشان پوشیده شود
از کمر تا بزانو باشد
٤٣ واهرون و پسرانش هر وقتی که در خیمهٔ مجمع درآیند یا نزدیک
بمذبح شوند برای خدمت مقدّس آنهارا بپوشند تا بگناهکاری
منسوب نشوند و نمیرند این رسم برای وی و برای اولادش بعد از
وی آئینی ابدی باشد

باب بیست و نهم

١ و رسم تقدیس کردن ایشان تا برای من کاهن باشند اینست یک
گوساله و دو قوچ بیعیبرا بگیر
٢ و نان فطیری و گردهای فطیری روغنی و نانهای تنک فطیری بروغن
چرب کرده از آرد گندم بپز
٣ و آنهارا در یک سبد گذاشته مع گوساله و دو قوچ بیار
٤ و اهرون‌را با پسرانش بدروازهٔ خیمهٔ مجمع نزدیک آورده ایشانرا
باب بشوی
٥ و جامهارا گرفته بر اهرون قبا و جامهٔ ایفود و سینه‌بندرا بپوشان
و طراز ایفود برمیانش ببند
٦ و عمامه‌را بر سرش نهاده تاج مقدّس‌را بالای عمامه بنه
٧ پس روغن مسح بگیر و بر* سر وی بریز و اورا مسح نمای
٨ و پسرانش‌را حاضر کرده قباها بپوشان
٩ و کمر اهرون و پسرانش‌را ببند و کلاهها بپوشان و منصب کهانت
بآئینی ابدی ایشانرا باشد و برین منوال اهرون و پسرانش‌را
معیّن نمای

۱۰ و آن گوساله‌را پیش خیمهٔ مجمع حاضر کن و اهرون و پسرانش دستهای خودرا بر سر گوساله بگذارند
۱۱ و گوساله‌را بحضور خداوند پیش دروازهٔ خیمهٔ مجمع بکش
۱۲ و از خون گوساله گرفته از انگشت خود برگوشهای مذبح بمال و باقی خون‌را بپائین مذبح بریز
۱۳ و همه پیه که بر احشا باشد و حجاب الصدر و دو گردهٔ مع چربی آنهارا گرفته بر مذبح بسوزان
۱۴ امّا گوشت گوساله و پوست و فضلهٔ آنرا در خارج لشکرگاه بآتش بسوزان که این برای رفع گناهست
۱۵ قوچی‌را نیز بگیر و اهرون و پسرانش دستهای خودرا بر سر آن قوچ بگذارند
۱۶ و آن قوچ‌را کشته خون ویرا بگیر و بر مذبح از هرطرف بپاش
۱۷ و اندامهای قوچ‌را جدا کرده احشا و ساقهای آنرا شسته بر پارچها و بر سرش بگذار
۱۸ و تمامی قوچ‌را بر مذبح بسوزان قربانی سوختنی است برای خداوند بوی خشنودی قربانی آتشین است برای خداوند
۱۹ و قوچ دیگررا بگیر و اهرون و پسرانش دستهای خودرا بر سر آن قوچ بگذارند
۲۰ و آن قوچ‌را بکش و از خون آن گرفته بر سر گوش راست اهرون و بر سر گوش راست پسرانش و بر شست دست راست و بر انگشت بزرگ پای راست ایشان بمال و باقی خون‌را بر مذبح از هرطرف بپاش
۲۱ و از خونی که بر مذبح باشد و از روغن مسح قدری گرفته بر اهرون

و بر جامهاي وي و بر پسرانش و بر جامهاي پسرانش نيز بپاش تا
وي و جامهاي وي و پسرانش و جامهاي پسرانش مقدس باشند
۲۲ و از اين قوچ چربي نيز و دنبه و پيه كه بر احشا باشد و حجاب
الصدر و دو گرده با جربي آنها و دوش راسترا بگير زيرا كه قوچ
تعئين است
۲۳ و يك نانرا بگير و يك گرده با روغن و يك نان تنك از سبد
نانهاي فطيري كه در حضور خداوند باشد
۲۴ و اين همهرا بر كفدست اهرون و بر كفدست پسرانش بنه و آنهارا
براي قرباني جنبانيدني بحضور خداوند بجنبان
۲۵ و آنهارا از دستهاي ايشان بستان و براي قرباني سوختني بر مذبح
بسوزان تا بوي خشنودي بحضور خداوند باشد قرباني آتشين است
براي خداوند
۲۶ و سينهٔ قوچ تعئينِ اهرونرا بگير و براي قرباني جنبانيدني بحضور
خداوند بجنبان و اين حصهٔ تو باشد
۲۷ و سينهٔ قرباني جنبانيدني و دوش قرباني برداشتنيرا حصههاي كه
جنبانيده و برداشته شود از قوچِ تعئينِ اهرون و پسرانش هردورا
تقديس نماي
۲۸ و اين حصه براي اهرون و اولادش از طرف بني اسرئيل بآئيني
ابدي باشد زيرا كه قرباني برداشتني است و قرباني برداشتني از
جانب بني اسرائيل از ذبح قربانيهاي سلامتي يعني قرباني برداشتني
ايشان براي خداوند همين است
۲۹ و لباسهاي مقدس اهرون بعد از وي ازانِ اولادش باشد تا آنهارا
پوشيده ممسوح و معين كرده شوند

٣٠ و آنکسي که از اولادش درکهانت جانشين وي گردد مدت هفت روز آنهارا بپوشد وقتي که درخيمهٔ مجمع داخل شود تا درمقدس خدمت بجا آرد

٣١ و قوچ تعئينرا گرفته گوشت آنرا درمقدس بجوشان

٣٢ و اهرون و پسرانش گوشت قوچرا با ناني که در سبد باشد پيش دروازهٔ خيمهٔ مجمع بخورند

٣٣ و چيزهاي که ازان کفاره حاصل شد براي تعئين و تقديس ايشان بخورند امّا کسي بيگانه نخورد زيرا که مقدّسند

٣٤ و اگر چيزي از گوشت تعئينات و از نان تا صبح بماند هرچه باقيست باتش بسوزان خورده نشود زيرا که مقدّس است

٣٥ و همچنين موافق هرآنچه بتو حکم فرموده‌ام با اهرون و پسرانش بعمل آر تا هفت روز ايشانرا تعئين نماي

٣٦ و هر روز يك گوسالهرا براي رفع گناه بگذران تا کفاره حاصل شود و مذبحرا بعد از حصول کفاره پاك کن و مسح نماي تا آنرا مقدّس سازي

٣٧ تا هفت روز کفاره براي مذبح بده و آنرا تقديس نماي تا مذبح اقدس باشد هرچه بمذبح برسد بايد که مقدّس باشد

٣٨ و قرباني که برمذبح بايد گذرانيد اينست دو برّهٔ يك ساله روزبروز علي‌الدوام

٣٩ يك برّهرا علي‌الصباح و برّهٔ ديگررا بوقت عصر بگذران

٤٠ و مصحوب يك برّه ده يك از يك ايفا آرد آميخته بچهارم حصه يك هين روغن خالص و نيز چهارم حصه يك هين شراب براي قرباني ريختني

۴۱ وبرّهٔ دیگررا بوقت عصر بگذران بقاعدهٔ قربانی صبح چه خوردنی
و چه ریختنی تا بوی خوشنودیِ قربانی آتشین برای خداوند باشد
۴۲ این قربانی سوختنی علی‌الدوام باشد طبقه بعد طبقه پیش دروازهٔ
خیمهٔ مجمع بحضور خداوند که درآنجا با شما ملاقات خواهم
کرد تا در آنجا با تو تکلّم نمایم
۴۳ و در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات مینمایم و از جلال من مقدّس
خواهد گردید
۴۴ و خیمهٔ مجمع و مذبح‌را مقدّس خواهم ساخت و نیز اهرون با
پسرانش‌را مقدّس میسازم تا برای من کاهن باشند
۴۵ و درمیان بنی اسرائیل سکونت خواهم ورزید و خدای ایشان
خواهم بود
۴۶ و ایشان یقین بدانند که منم خداوند خدای ایشان که ایشانرا از
ملک مصر بیرون آوردم تا درمیان ایشان سکونت ورزم منم
خداوند خدای ایشان

باب سیّم

۱ و مذبحی‌را برای سوختن بخور از چوب سطیم درست کن
۲ که طولش یک ذراع و عرضش یک ذراع باشد مربّع می‌باید
و ارتفاعش دو ذراع و شاخهای آن از همان پارچه می‌باید
۳ و ورقهای زر خالص بر سر و بر هردو بازو و بر شاخهای آن نصب
کن و بر اطرافش کنگرهٔ زرین بساز
۴ و دو حلقهٔ زرین بر دو گوشه در زیر کنگره بر دو بازو نصب کن تا
خانهای چوبها باشد که بآنها برداشته شود

۵ وچوبهارا از درخت سطیم درست کرده ورق زرین بر آنها
نصب کن
۶ و آنرا در پیش پردهٔ که نزدیك صندوق عهد نامه باشد در پیش
تخت مرحمت که بالاي عهدنامه هست جائي که من با تو
ملاقات مینمایم ایستاده کن
۷ و اهرون هر صبح بخور خوشبوي بر آن بسوزاند بوقتي که بدرستي
چراغها پردازد بر آن بخور بسوزاند
۸ و اهرون چون چراغهارا بوقت عصر روشن کند بخوررا بر آن
بسوزاند بخور دایمي بحضور خداوند طبقه بعد طبقه
۹ نه بخور غیر معتاد و نه قرباني سوختني و نه قرباني خوردني بر آن
بگذرانید نه قرباني ریختني بر آن بریزید
۱۰ و اهرون سالي یکدفعه از خون قرباني کفاره بر شاخهاي آن کفاره
دهد هر سال یکدفعه طبقه بعد طبقه بر آن کفاره دهد براي خداوند
اقدس است
۱۱ و خداوند موسی‌را فرمود وگفت
۱۲ چون بني اسرائیل‌را تعدید نموده حساب نویسي پس هریك کس
وقتي که شمرده شود براي جان خود خداوندرا فدیه دهد تا بوقت
شمردن بلاي بر ایشان نازل نشود
۱۳ این قدر بدهد هر کسي که شمرده شود نیم مثقال موافق مثقال
مقدس که یك مثقال بیست گیره باشد نیم مثقال هدیه براي
خداوند است
۱۴ هر کس از شمردگان که عمرش بیست سال یا زیاده باشد هدیهٔ
خداوندرا ادا نماید

۱۵ توانگر بر نیم مثقال نیفزاید و مفلس ازین کم نکند وقتي که بفدیهٔ
جان خویش هدیهٔ خداوندرا ادا نماید
۱۶ ونقود فدیهٔ بني اسرائیل‌را گرفته آنرا براي خدمت خیمهٔ مجمع
تعیین کن تا یادگاري بني اسرائیل بحضور خداوند باشد تا فدیه
براي جانهاي شما داده شود
۱۷ وخداوند موسی‌را فرمود وگفت
۱۸ که حوضي برنجین براي شستن بساز وپایها نیز از برنج باشد و آنرا
درمیان خیمهٔ مجمع ومذبح جاي ده و آنرا از آب پر کن
۱۹ واهرون با پسرانش دستها و پاهاي خودرا در آن بشوید
۲۰ وقتي که در خیمهٔ مجمع داخل شوند بآب بشویند مبادا که
بمیرند و نیز چون بمذبح نزدیك آیند تا خدمت کنند و تا قرباني
آتشین‌را پیش خداوند بسوزانند
۲۱ بدین طور دستها و پاهاي خودرا بشویند تا نمیرند و براي ایشان
ویرا و اولادش‌را پشت در پشت آئیني ابدي باشد
۲۲ وخداوند موسی‌را فرمود و گفت
۲۳ تو نیز براي خود خوشبوئیهاي خاص از مُر خالص پانصد مثقال
و از دارچیني خوشبوي نصف چندان یعني دو صد و پنجاه مثقال
و از ني خوشبوي دو صد و پنجاه مثقال
۲۴ وسلیخه پانصد مثقال موافق مثقال مقدس وروغن زیتون
یك هین
۲۵ و ازین جمله روغن مسح مقدّس یعني عطر بفن عطار مرکّب درست
کن روغن مسح مقدّس باشد
۲۶ که ازین روغن خیمهٔ مجمع و صندوق عهد نامه

۲۷ وخوان مع اسبابش وشمعدان مع اسباب آن ومذبح بخور
۲۸ ومذبح قرباني سوختني مع اسباب آن وحوض مع پايه آنرا مسح نماي
۲۹ وآنهارا تقديس کن تا اقدس باشند هرچه بآنها برسد بايد که مقدّس باشد
۳۰ واهرون وپسرانش‌را مسح نموده تقديس نماي تا براي من کاهن باشند
۳۱ وبني اسرائيل‌را بدين مضمون بفرماي که اين روغن مسح مقدّس براي من در طبقات شما باشد
۳۲ بر بدن انساني ريخته نشود وبمثال اين بدين ترکيب ديگر هيچ درست منمائيد مقدّس است لازم است که براي شما مقدّس باشد
۳۳ هرکس که مانندش ترکيب نمايد وهرکس که آنرا بر بيگانه بمالد از قوم خود منقطع شود
۳۴ پس خداوند موسی‌را فرمود که اين خوشبوهارا بگير مصطکي وعنبر اشهب وبريزه اين جمله‌را با کندر خالص هريک‌را بيک وزن بستان
۳۵ وازآنها بخور معطّر بفن عطار مرکّب خالص ومقدّس درست کن
۳۶ وقدري ازآن باريک کوبيده در پيش عهدنامه در خيمهٔ مجمع که در آنجا باتو ملاقات مي‌نمايم بگذار براي شما اقدس باشد
۳۷ بمثال اين بخور معطّر که درست بايد کرد ديگر بهمان ترکيب براي خود مسازيد آنرا براي خداوند مقدّس دار
۳۸ هرکس که مثل آن براي استشمام بسازد از قوم خويش منقطع شود

باب سي‌ويكم

۱ پس خداوند موسی‌را فرموده وگفت
۲ اينك بِصَلْئِيل بن اوري بن حوررا از فرقهٔ يهودا بنام طلبيده‌ام
۳ ودر عقل و فراست وعلم وهر نوع صنعت از روح خدا پر كرده‌ام
۴ تا هنرهاي بديع‌را ابداع نمايد تا بكار زر و سيم و برنج بپردازد
۵ وبتراشيدن سنگها براي نصب كردن و بتراشيدن چوبها تا در هر
نوع صنعتي اشتغال نمايد
۶ ومن اينك آهالياب بن احيساماك‌را از فرقهٔ دان مصحوب وي .
نموده‌ام وهر كس كه عقلمند باشد خود در دلش عقل انداخته‌ام
تا هرچه ترا فرموده‌ام بسازد
۷ خيمهٔ مجمع و صندوق عهدنامه و تخت مرحمت كه بالاي آنست
وتمامي اسباب خيمه
۸ وخوان مع اسبابش وشمعدان نفيس مع تمامي اسبابش
ومذبح بخور
۹ ومذبح قرباني سوختني مع اسبابش وحوض مع پايهٔ آن
۱۰ ولباس‌هاي مخصوص وجامَهاي مقدّس براي اهرون كاهن وجامَهاي
پسرانش براي لوازم كهانت
۱۱ وروغن مسح وبخور خوشبوها براي مقدس موافق هر آنچه ترا
فرموده‌ام درست كنند
۱۲ پس خداوند موسی‌را فرمود وگفت
۱۳ تو نيز بني اسرائيل‌را بفرماي كه سبت‌هاي مرا هرآئينه محافظت
كنند زيرا كه نشاني است درميان من و شما طبقه بعد طبقه تا
بدانيد كه منم خداوندي كه شمارا مقدّس نمايم

۱۴ بدين سبب روز سبترا مرعي داريد كه براي شما مقدّس است
كسي كه آنرا پليد سازد البته مقتول شود زيرا كه هر كسي كه در
آن روز بكاري مشغول شود از قوم خود منقطع شود
۱۵ شش روز كار كردن جايز است امّا روز هفتم سبت استراحت
براي خداوند مقدّس است هر كسي كه در روز سبت كاري
بكند البته مقتول شود
۱۶ بنابرين بني اسرائيل سبترا محافظت كنند تا روز سبترا طبقه
بعد طبقه بپيمان ابدي مرعي دارند
۱۷ درميان من و بني اسرائيل تا ابد الآباد علامتيست بسبب آنكه
خداوند در شش روز آسمان و زمينرا آفريده در روز هفتم فراغت
يافت و آرام گرفت
۱۸ و اين همه مكالمهرا در جبل سيناي باتمام رسانيده دو لوح عهدنامه
(يعني لوحهاي سنگي بانگشت خدا مرقوم شده) بموسي سپرد

باب سي و دويم

۱ امّا آنقوم چون ديدند كه موسي دو فرود آمدن از جبل درنگ
نمود نزد اهرون جمع شده بدو گفتند كه برخيز و براي ما معبودي
چند بساز تا پيشواي ما باشند زيراكه موسي آن شخصي كه مارا
از ملك مصر بيرون آورد نميدانيم كه اورا چه شد
۲ و اهرون و ايشانرا گفت كه گوشوارهاي زرين كه در گوشهاي زنان
و پسران و دختران شما هستند بيرون كرده نزد من بياريد
۳ و تمامي قوم گوشوارهاي زرينرا از گوشهاي خود بيرون كرده پيش
اهرون آوردند

۴ پس آن همه‌را از دست ایشان گرفته گوساله‌ ازآن بریخت و بآلتي
تراشیده مشکّل نمود و ایشان بیکدیگر گفتند که اي بني اسرائیل
ایند معبودان شما که شمارا از ملك مصر ببرون آوردند
۵ پس اهرون چون این حال‌را مشاهده نمود مذبحي‌را پیش روي
وي بنا نمود واهرون منادي کرد که فردا عیدیست براي خداوند
۶ و روز دیگر صبح برخاسته قربانیهاي سوختني گذرانیدند و هدیه‌هاي
سلامتي بجا آوردند و تمامي قوم براي خوردن و آشامیدن نشستند
و بجهت لعب بر خاستند
۷ آنگاه خداوند موسی‌را فرمود بنشیب برو زیراکه آن قوم تو که آنرا
از ملك مصر آوردي فاسد شده است
۸ از طریقي که ایشان‌را فرموده بودم انحراف ورزیدند و گوساله براي
خود ریخته پیش آن سجده نمودند و قربانیهارا ذبح کردند و با
یکدیگر گفتند که اي اسرائیل ایند معبودان تو که ترا از ملك
مصر بیرون آوردند
۹ و خداوند بموسی گفت که حال این قوم‌را دیده‌ام که اینك قومي
گردن کش است
۱۰ اکنون بگذار تا غضب من بر ایشان مشتعل گردد وایشان‌را هلاك
سازم و از تو قومي عظیم بوجود آرم
۱۱ و موسي از خداوند خداي خود .در خواست نمود و گفت که
اي خداوند بچه سبب غضب تو بر قوم خود که ایشان‌را از
ملك مصر با قوت عظیم و نیروي بازوي بیرون آوردي مشتعل گردد
۱۲ چرا اهل مصر این معني‌را بر زبان آرند که ببدخواهي ایشان‌را
بیرون برده تا در کوهستان مقتول سازد و از سطح زمین بر باد دهد

از غضب شدید درگذر و از نازل کردن بلا بر قوم خود باز آیی
۱۳ از ابراهام و اسحاق و اسرائیل بندگان خویش یاد آر که با ایشان
بذات خود سوگند یاد کردی بمضمون اینکه اولاد شمارا مانند
ستارگان آسمان خواهم افزود و این همه سر زمین را که مذکور
کرده‌ام باولاد شما ارزانی خواهم داشت و نرا تا ابدالآباد بمیراث
خواهند گرفت
۱۴ پس خداوند از بلائی که بر قوم خود وعید کرده بود باز آمد
۱۵ و موسی روی تافته از جبل فرود آمد و دو لوح عهدنامه در دست
وی بود که آن لوحها از هردو روی مرقوم شده یعنی ازین طرف
و از آنطرف نگارش یافته
۱۶ آن لوحها مصنوع خدا و کتابت نیز کتابت خدا بر سر لوحها
کنده شده
۱۷ و یهوشوع چون آواز قوم‌را بشنید که غوغا میکردند بموسی گفت که
در لشکرگاه آواز جنگست
۱۸ او گفت که نه آواز غالبان و نه آواز مغلوبان است بلکه آواز
مطربان مرا بگوش میرسد
۱۹ و چون نزدیک بلشکرگاه رسید گوساله و رقص کنندگانرا مشاهده
نمود و خشم موسی شعله زد و لوحهارا از دست خود بنشیب
جبل بینداخت و بشکست
۲۰ و گوساله‌ئ‌را که ایشان ساخته بودند گرفته بآتش سوزانید و بکمال
باریکی سائیده بر روی آب پاشید و بنی اسرائیل‌را خورانید
۲۱ و موسی اهرون‌را گفت که این قوم با تو چه کردند تا ایشانرا بر
چنین گناهی عظیم گرفتار کردی

۲۲ اهرون گفت خشم جناب مشتعل نگردد تو خود این قوم‌را می
شناسی که اهل فساد اند
۲۳ و مرا چنین گفتند که معبودی چند برای ما بساز تا پیشوای ما
باشند زیرا که موسی آن شخصی که مارا از ملك مصر بیرون آورد
نمیدانیم که اورا چه شد
۲۴ و من ایشانرا گفتم هر کسی که زر دارد از خود جدا کند پس
ایشان بمن دادند و من آنرا در آتش انداختم و این گوساله برآمد
۲۵ و موسی آن قوم‌را دید که برهنه هستند زیرا که اهرون ایشان‌را
برهنه کرده بود بحدی که جای طعن دشمنان بود
۲۶ پس موسی بدروازهٔ لشکرگاه ایستاده گفت که از جانب خداوند
کیست نزد من بیاید و همگی بنی لیوی نزد وی جمع شدند
۲۷ ایشانرا گفت که خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید که هر
کس شمشیر خودرا برکمر بسته ازین دروازه تا بدروازهٔ دیگر در
لشکرگاه آمد و رفت نماید و هرکس برادر خودرا و هرکس رفیق
خودرا و هرکس همسایهٔ خودرا بقتل رساند
۲۸ و بنی لیوی بفرمان موسی عمل نمودند و درآن روز سه هزار کس
ازآن قوم کشته شدند
۲۹ و موسی فرمود که امروز هریك خودرا در بارهٔ فرزند و برادرخویش
برای خداوند معیّن نماید تا امروز بر شما برکتی نازل شود
۳۰ و روز دیگر چنین شد که موسی آن قوم‌را گفت که گناهی عظیم‌را
ارتکاب نموده اید اکنون بحضور خداوند حاضر میشوم شاید که برای
گناهٔ شما آمرزشی حاصل کنم
۳۱ پس موسی پیش خداوند باز رفته گفت افسوس که این قوم

مرتکب گناهي عظيم شده معبودان زرين براي خود ساخته‌اند
۳۲ اکنون اگر گناهٔ ايشان‌را عفو نمائي — والا مرا نيز از دفتري که
مرقوم فرمودي محو کن
۳۳ و خداوند بموسى گفت آنکس که گنه‌گار من است اورا از دفتر
خود محو ميکنم
۳۴ اکنون برو و اين قوم‌را بجائي که ترا نشان دادم رهنمائي کن اينك
فرشتهٔ من پيش روي تو ميرود امّا در روز انتقام از ايشان انتقام
گناه خواهم گرفت
۳۵ و خداوند بر آن قوم بسبب آنکه گوساله‌را از دست اهرون ساخته
بودند مصيبتها نازل فرمود

باب سي و سيوم

۱ و خداوند موسى‌را فرمود ازينجا برو و اين قوم‌را که از ملك مصر
بيرون آوردهٔ همراه برده بزميني که در باب آن با ابراهام با اسحاق
و با يعقوب سوگندي ياد کردم که به نسل تو خواهم بخشيد
متوجه شو
۲ و فرشتهٔ‌را پيش روي تو مي فرستم و کنعانيان و اموريان و حتيان
و فريزيان و حويان و يبوسيان‌را اخراج مي‌نمايم
۳ متوجه شو بزميني که درآن شير و شهد ريزانست که من درميان
شما روانه نخواهم شد زيرا که قومي گردن‌کش هستيد مبادا که در
اثناي راه شمارا هلاك نمايم
۴ و آنقوم اين سخنان بدرا استماع نموده بگريه در آمدند هيچ کس
حليه‌هاي خودرا نپوشيد

۵ زیرا که خداوند موسی‌را فرموده بود که بني اسرائیل‌را چنین بگوي
که قومي گردن‌کش هستید بیک بارگي درمیان شما نازل شده شمارا
هلاك خواهم کرد لهذا حلیه‌هارا ازخود بیرون کنید تا بدانم که با
شما چه باید کرد
۶ پس بني اسرائیل حلیه‌هارا بر دامن جبل حوریب از خود
بیرون کردند
۷ و موسی خیمه‌را بر داشته در بیرون لشکرگاه و دور از لشکرگاه بر پا
نمود و آنرا خیمهٔ مجمع نامید و چنین شد که هرکسي که از خدا
استدعا مي‌نمود درآن خیمهٔ مجمع که بیرون لشکرگاه بود مي‌رفت
۸ وچون موسی بسوي خیمه روانه مي‌شد تمامي قوم برخاسته
هریك بدروازهٔ خیمهٔ خود ایستاده از عقب موسی نگاه مي
کردند تا داخل خیمه مي‌شد
۹ و بمقارن حالي که موسی درخیمه داخل مي‌شد ستون ابري
فرود آمده بدروازهٔ خیمه قائم میگشت وخداوند با موسي تکلّم
مي‌نمود
۱۰ و تمامي قوم ستون ابري‌را مشاهده مي نمودند که بدروازهٔ خیمه
ایستاده است و تمامي قوم برخاسته هریك در دروازهٔ خیمهٔ خود
سجده بجا مي‌آورد
۱۱ وخداوند با موسی روبرو تکلّم مي‌نمود چنانکه آدمي با آشناي
خود گفت وگو نماید و باز روي بلشکرگاه مي‌نهاد فامّا خادمش
یهوشوع بن نون مردي جوان ازخیمه بیرون نیامد
۱۲ و موسی خداوندرا گفت اینك بمن فرمودي که این قوم‌را رهنمائي
کن و اطلاع ندادي که کدام کس‌را همراهٔ من مي‌فرستي باوجود

آنکه خود گفتي که ترا بنام مي‌شناسم و در نظر من مقبول شده
۱۳ اکنون اگر در نظر تو مقبول شده‌ام امید آنکه مرا از راهٔ خود آگاه
نمائي و ترا بشناسم تا در نظر تو مقبول شوم و ببیندیش که این
طایفه قوم تو اند
۱۴ جواب داد که وجوهٔ من همراه خواهند شد و ترا آرام خواهم بخشید
۱۵ او گفت اگر وجوهٔ تو همراه نشوند مارا ازین موضع روانه مکن
۱۶ که چگونه درینجا معلوم شود که من و قوم تو در نظر تو مقبول
شده‌ایم بجز آنکه همراهٔ ما باشي تا من و قوم تو از سائر اقوام که
بر روي زمین هستند ممتاز شویم
۱۷ خداوند بموسي فرمود که چنانکه گفتي واقع مي گردانم بنابر آنکه
بنظر من مقبول شدهٔ و ترا بنام شناخته‌ام
۱۸ او گفت امید آنکه جلال خودرا بمن ظاهر کني
۱۹ جواب داد که همگي جمال خودرا پیش روي تو میگذرانم و اسم
یهُوَه‌را پیش تو ندا میکنم و هرکس‌را که با وي ارادهٔ لطف دارم
لطف خواهم نمود و هرکس‌را که با وي ارادهٔ رحم دارم رحم
خواهم ورزید
۲۰ وگفت نیز که امکان ندارد که وجوهٔ مرا مشاهده کني زیراکه
انساني نیست که مرا مشاهده کند و زنده ماند
۲۱ و خداوند گفت اینک جاي نزد من هست که تو برآن سنگ
ایستاده شوي
۲۲ و چنین بوقوع خواهد پیوست که چون جلال من بگذرد ترا در
شکاف سنگ جاي‌داده تا وقتي که گذر کنم ترا بکف دست
پنهان خواهم کرد

۲۳ وکف دست خودرا خواهم برداشت تا قفاي مرا ببيني فامّا
وجوهٔ من ديده نخواهد شد

باب سي وچهارم

۱ بعد ازآن خداوند موسيرا فرمود که دو لوح سنگي مانند دو لوح
اولين بتراش که برآن لوحها همان کلماترا که بر لوحهاي پيشين
که تو شکستي نگارش يافته بود مرقوم خواهم نمود
۲ وعلي‌الصباح تيّار شده بر جبل سيناي بامداد فراز آي ودرآنجا بر
سر جبل پيش من حاضر باش
۳ وکسي همراهٔ تو فراز نيايد ودر تمامي جبل نيز هيچکس ديده
نشود وگلّها ورمّها نيز در حوالي آن جبل چرا نکنند
۴ پس موسي دو لوح سنگي مانند لوحهاي اولين بتراشيد واول دم
صبح برخاست وآن دو لوح سنگي در دست گرفته بر جبل سيناي
چنانچه خداوند اورا فرموده بود برآمد
۵ وخداوند در ابر نزول فرمود ودرانجا باوي ايستاده بنام يهُوَه
منادي کرد
۶ وخداوند پيش روي وي گذر کرد وندا نمود يهُوَه يهُوَه الله رحمن
رحيم دير خشم وکثير الاحسان ونيك عهد
۷ رحمت کننده بر هزاران بخشندهٔ خبث وبزه کاري وخطا امّا
گنهگارانرا بهيچ وجه بيگناه نخواهد شمرد وبخبث پدران سزا
دهندهٔ پسران ونبيرگان تا طبقهٔ سيوم وچهارم
۸ پس موسي بزودي سر بسوي زمين فرو کرده سجده بجا آورد
۹ وگفت که اي پروردگار اگر در نظر تو مقبول شده‌ام التماس آنکه

جناب درمیان ما رفتار نماید زیراکه این قوم قومي گردن کش
است وخبث وخطاي مارا عفو نماي ومارا بمیراث خود بگیر
١٠ گفت اینك عهدي‌را قرار میدهم در نظر تمامي این قوم تو
اعجوبه‌هارا ظاهر میکنم بنوعیکه بر روي زمین درهیچیك از قبائل
بظهور نیامده وتمامي این قوم که تو در میانش هستي عمل
خداوندرا مشاهده خواهند کرد که این امري که با تو بعمل مي‌آرم
امري هولناك است
١١ آنچه ترا امروز حکم فرمایم نگاهدار اینك از پیش روي تو اموریان
وکنعانیان وحتیان وفریزیان وحویان ویبوسیان‌را اخراج خواهم کرد
١٢ زینهار با سکنهٔ دیاري که متوجهٔ آن باشي عهدي مبند مبادا
که دام قوم تو شود
١٣ ولیکن مذبحهاي ایشانرا خراب کنید واصنام ایشانرا بشکنید
وغلب ایشانرا ببرید
١٤ ازآنرو که پرستش معبود دیگر روا نیست بسبب آنکه خداوندي
که اسمش غیّور است خدائیست غیّور
١٥ مبادا که با ساکنان زمین پیمان نمائي وچون بپیروي معبودان
خود زناکاري نمایند وبراي معبودان خود ذبح کنند کسي ترا دعوت
کرده تو از ذبیحهٔ وي بخوري
١٦ ودختران ایشان‌را براي پسران خود بگیري ودختران ایشان بپیروي
معبودان خود زناکاري نمایند وپسران ترا نیز بپیروي معبودان خود
زناکار گردانند
١٧ براي خود معبودان ریخته مساز
١٨ عید فطیري‌را مرعي دار چنانچه ترا فرمودم در ماهٔ آبیب تا

هفت روز نان فطیري بخور بنابر آنکه در ماه آبیب از مصر
بیرون آمدي
۱۹ هر کشایندهٔ رحم ازان من است و از بهائم تو هر نخست زادهٔ
نرچه گاو وچه گوسفند
۲۰ امّا در عوض نخست زادهٔ خر بچهٔ گوسفند فدیه بده وهرگاه فدیه
ندهي گردنش بشکن بعوض همه نخست زادگان از اولاد خود فدیه
بده و کسي بحضور من تهي دست حاضر نشود
۲۱ مدت شش روز کار کن ودر روز هفتم آرام بگیر بهنگام کشت ودرو
نیز آرام بگیر
۲۲ وعید هفتهارا مرعي دار یعني نوباوگان دروي گندم وعید خرمن
در تحویل سال
۲۳ هر سال سه مرتبه تمامي مذکران تو بحضور پروردگار خداوند خداي
اسرائیل حاضر شوند
۲۴ زیرا که ازپیش روي تو قبائلرا اخراج خواهم نمود وحدود ترا وسیع
خواهم کرد و در اوقاتي که براي حاضر شدن بحضور خداوند خداي
خود هر سال سهبار روانه گردي هیچ کس طمع سرزمین تو نخواهد کرد
۲۵ خون ذبیحهٔ مرا بر نان خمیري مریز وذبیحهٔ عید فصح تا صبح
باقي نماند
۲۶ اوائل نوباوگان زمینرا بخانهٔ خداوند خداي خود برسان بزغالهرا در
شیر مادرش نباید جوشانید
۲۷ وخداوند موسیرا فرمود که این کلماترا بنویس زیراکه بمضمون
این کلمات با تو وبني اسرائیل عهد بستهام
۲۸ ودرآنجا چهل روز وشب با خداوند ميبود نان نميخورد و آب

نمي‌نوشيد و كلمات عهد يعني ده كلمه‌را برآن لوحها منقوش نمود
۲۹ وچنين اتفاق افتاد كه چون موسى از جبل سيناي فرود آمد
و دو لوح عهدنامه در دست موسى بود بهنگام فرود آمدن از جبل
موسى آگاه نبود كه چهرهٔ اش بوقتي كه با وي تكلّم مي‌نمود
ميدرخشيد
۳۰ و اهرون و تمامي بني اسرائيل موسى‌را ديدند كه اينك چهره‌اش
درخشان است و از نزديك آمدن باو ترسيدند
۳۱ پس موسى ايشانرا طلبيد و اهرون با تمامي مهتران جماعت نزد
وي باز گشتند و موسى با ايشان گفت وگو نمود
۳۲ و بعد ازان جميع بني اسرائيل نزديك آمده آن همه احكام‌را
كه خداوند در جبل سيناي با وي بر زبان آورده بود ايشان‌را
وصيّت كرد
۳۳ و موسى از مكالمهٔ ايشان فراغت يافت اما بر روي خود نقابي
انداخته بود
۳۴ و چون موسى پيش خداوند براي مكالمه حاضر ميشد نقاب‌را بر
ميداشت تا وقتي كه بيرون مي‌آمد پس بيرون آمده بهر حكمي
كه مامور مي‌شد با بني اسرائيل درميان مي‌آورد
۳۵ و بني اسرائيل روي موسي‌را مي‌ديدند كه چهره‌اش درخشان است
و موسى باز بر روي خود نقاب مي‌انداخت تا وقتي كه براي
مكالمهٔ خدا مي‌رفت.

باب سي و پنجم

۱ بعد ازان موسي همگي جماعت بني اسرائيل‌را جمع كرده ايشانرا

گفت اینست کلماتي که خداوند فرموده است تا بعمل آرید
۲ شش روز هر نوع کار کرده شود امّا روز هفتمرا مقدّس دارید که
سبت راحت است براي خداوند هر کس که درآن روز بکاري
مشغول شود کشته گردد
۳ در همه مساکن خود بروز سبت آتش میفروزید
۴ و موسی تمامي جماعت بني اسرائیل‌را گفت که فرمان خداوند
اینست
۵ ازمیان خود هدیه براي خداوند مخصوص نمائید هر کس که ارادهٔ
دلي دارد هدیهٔ خداوندرا بیارد زر و سیم و برنج
۶ و کبودي و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باریك و پشم بزها
۷ و چرم قوچهاي سرخ رنگ کرده و پوستهاي نیلگون و چوبهاي سطیم
۸ و روغن چراغ و خوشبوها براي روغن مسح و براي بخور معطر
۹ و عقیقها و سنگهاي که بر ایفود و سینه‌بند نصب کرده شود
۱۰ و هر کس که درمیان شما عقلمند باشد بیاید تا هرآنچه خداوند
فرموده است بسازد
۱۱ یعني مسکن با خیمه و پوشش و قلابها و تختها و پشتیبانها و ستونها
و خانـها
۱۲ صندوق با چوبها و تخت مرحمت و پردهٔ پوشش
۱۳ خوان‌را با چوبها و همگي اسبابش و نان تَقْدِمَه
۱۴ و شمعدان‌را نیز براي روشنائي مع اسباب و چراغهایش و روغن از
براي روشنائي
۱۵ و مذبح بخوررا مع چوبها و روغن مسح و بخور معطّر و پردهٔ دروازهٔ
مسکن

۱۶ مذبح قرباني سوختني مع منقل برنجي وچوبها و همهٔ اسبابش
و حوض‌را مع پایهٔ آن
۱۷ پرده‌هاي صحن مع ستونها وخانهاي آنها و پردهٔ دروازهٔ صحن
۱۸ میخهاي مسکن ومیخهاي صحن وطنابهاي آنها
۱۹ جامهاي مخصوصه تا در مقدس خدمت‌را ادا نمایند ولباسهاي
مقدّس براي اهرون کاهن ولباسهاي اولادش براي لوازم کهانت
۲۰ پس تمامي جماعت بني اسرائیل از پیش موسی بیرون رفتند
۲۱ وهرکس که دلش اورا مایل گردانید وهرکس که جانش اورا
ترغیب داد حاضرشده هدیهٔ خداوندرا براي اداب خیمهٔ مجمع
وبراي همهٔ خدمتش و براي لباسهاي مقدّس رسانید
۲۲ وهرکسي از مرد وزن که ارادهٔ دلي داشت حاضرشده بازوبندها
وگوشوارها وانگشتریها وپستان‌بندها وانواع حلیه‌هاي زرین رسانید
وهدیه‌هائي که براي خداوند گذرانیدند زرین بود
۲۳ وهرکس که کبودي وارغواني وقرمزي وصوف وپوست قوچهاي
سرخ‌رنگ کرده وپوستهاي نیلگون نزد او بود بیاورد
۲۴ هرکس که هدیهٔ سیم وبرنج گذرانید پیش خداوند حاضرساخت
وهرکس که چوبهاي سطیم نزد وي بود براي هرنوع کارخدمت بیاورد
۲۵ وهر زن عاقله بدستهاي خود ریسیده کارخودرا حاضرکرد چه
کبودي چه ارغواني چه قرمزي چه تافتهٔ باریك
۲۶ وتمامي زناني که دل ایشان آنهارا مایل باستادکاري گردانید
صوف‌را ریسیدند
۲۷ ومهتران عقیقها وسنگهائي که بر ایفود وبر سینه‌بند نصب
کرده شوند

۲۸ و خوشبوها و روغن براي روشنائي و براي روغن مسح و براي بخور
معطر بياوردند
۲۹ هر مرد و هر زن كه دلش اورا ترغيب داد بگذرانيدن انواع اسباب
كارها كه خداوند بساختن آن بوساطت موسى حكم كرده بود
جملگي بني اسرائيل هديه‌هاي تطوّع‌را پيش خداوند گذرانيدند
۳۰ پس موسى بني اسرائيل‌را گفت ببينيد كه خداوند بِصَلْئِيل بن
اوري بن حوررا از فرقهٔ يهودا بنام طلبيده است
۳۱ و اورا در عقل و فراست و علم و هر نوع صنعتي از روح خدا پر كرده
۳۲ تا هنرهاي بديع‌را ابداع نمايد تا بكار زر و سيم و برنج بپردازد
۳۳ بتراشيدن سنگها براي نصب كردن و بتراشيدن چوبها تا در هر نوع
صنعتي نادره اشتغال نمايد
۳۴ و اورا و اهاليآب بن احيسامالك‌را از فرقهٔ دان معلّم گردانيده است
۳۵ دل ايشانرا از حكمت پركرده است تا انواع مصنوعات‌را درست
كنند چه كندكار چه استاد چه طرازگر در كبودي و ارغواني و قرمزي
و تافتهٔ باريك و چه جولاه في الجمله تا بهر نوع صنعت بپردازند
و هنرهاي بديع‌را ابداع نمايند

باب سي و ششم

۱ پس بِصَلْئِيل و اهاليآب و هر خردمندي كه خداوند عقل و فراست
اورا بخشيد تا مستعد هر صنعتي باشد براي لوازم مقدس در هرچه
خداوند فرموده بود بدان كار مشغول شدند
۲ و موسى بصلئيل و اهاليآب و هر خردمنديرا كه خداوند دلش‌را
بعقل آراسته بود يعني هركس‌را كه دلش اورا بمباشرت اين كار

ترغیب داده بود طلب داشت
۳ و ایشان تمامي هدیه‌هاي که بني اسرائیل براي کار خدمت مقدس
آورده بودند از دست موسی براي پرداختن کار گرفتند و بعلاوهٔ
آن هدیه‌هاي تطوّع هر صبح پیش وي میرسانیدند
۴ پس همگي خردمنداني که تمامي کار مقدس میکردند هر یك
کار خودرا گذاشته رفتند
۵ و بموسی گفتند آنکه براي لوازم کاري که خداوند بدرستي آن حکم
فرموده است کفایت میکند این قوم زیاده ازآن مي‌آرند
۶ و موسی حکم فرمود تا در لشکرگاه منادي نمایند که هیچیك از مرد
و زن براي هدیه‌هاي مقدس دیگر کار نکند پس قوم از گذرانیدن
باز داشته شدند
۷ زیرا که اسباب گرد آمده براي تمامي لوازمات کافي بلکه
زاید بود.
۸ و خردمنداني که درین کار مشغول بودند مسکن‌را درست کردند ده
پرده از تافتهٔ باریك و کبودي و ارغواني و قرمزي رنگ با کروبیان
از کار استاد آنهارا ترتیب دادند
۹ طول هریك پرده بیست و هشت ذراع و عرض هریك پرده چهار
ذراع این همه پرده بر یك اندازه بودند
۱۰ پنج پرده باهم پیوسته نمود و پنج پردهٔ دیگر نیز با هم بپیوست
۱۱ و برلب یك پرده از حاشیهٔ که در پیوند بود حلقهاي کبود رنگ
انداخت وبدین طور برلب پردهٔ دیگر در پیوند دویم بینداخت
۱۲ پنجاه حلقه دریك پرده بینداخت و پنجاه حلقه برلب پردهٔ
که در پیوند دویم بود بینداخت تا حلقها مقابل یکدیگر بودند

١٣ و پنجاه قلّاب زرین ساخت و پردهارا از قلّابها بپیوست تا یك مسکن شد

١٤ و پردهارا از صوف درست کرد تا پوشش مسکن شد یازده پرده ترتیب نمود

١٥ طول هریك پرده سي ذراع و عرض هریك پرده چهار ذراع و این یازده پرده بریك اندازه بودند

١٦ و پنج پرده علیحده و شش پردهٔ دیگر علیحده باهم بپیوست

١٧ و پنجاه حلقه که بر لب پردهٔ که در جاي اتّصال آخیر است و پنجاه حلقه بر لب اخیر آن پرده که در جاي اتّصال است

١٨ و پنجاه قلّاب از برنج ساخت تا خیمهرا بپیوندد و یکتا شود

١٩ و پوششي براي خیمه از پوستهاي قوچ سرخ رنك کرده و بالاي آن پوششي از پوستهاي نیلگون ساخت

٢٠ و تختهاي منتصب از چوب سطیم درست کرد

٢١ طول هریك تخته ده ذراع و عرض هریك تخته یك ذراع و نیم بود

٢٢ و در هر تخته دو زبانه ساخت که برابر یکدیگر آراسته شدند و همه تختهاي مسکن‌را چنین ساخت

٢٣ و این تختهارا از براي مسکن درست کرد بیست تخته بطرف جنوب

٢٤ و در زیر بیست تخته چهل خانهٔ سیمین بساخت در زیر هریك تخته دو خانه از براي دو زبانهٔ آن

٢٥ و براي دیگر جانب مسکن بطرف شمال بیست تخته ساخت

٢٦ و چهل خانهٔ سیمین آراسته کرد در زیر هریك تخته دو خانه ساخت

۲۷ و براي مسكن بطرف مغرب شش تختة بساخت
۲۸ و براي گوشهاي مسكن بر هر دو جانب دو تختة بساخت
۲۹ و از زير باهم پيوسته شدند و بالاي سرش نيزييك حلقه برابر چسپيده هر دورا بدين طور براي هر دو گوشه درست كرد
۳۰ و هشت تخته با شانزده خانهٔ سيمين بود در زير هريك تختة دو خانه ساخت
۳۱ و پشتيبانها از چوب سطيم بساخت پنج از براي تختهاي يك جانب مسكن
۳۲ و پنج پشتيبان براي تختهاي ديگر جانب مسكن و پنج پشتيبان براي تختهاي مسكن بطرف مغرب
۳۳ و پشتيبان متوسطين‌را درست كرد تا درميان تختها از اين كنار تا بان كنار برسد
۳۴ و بر تختها ورقهاي زرين نصب كرد و حلقهاي زرين براي گذاشتن پشتيبانها ترتيب داد و ورقهاي زرين بر پشتيبانها نصب نمود
۳۵ و حجابي كبود و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باريك از كار استاد با كروبيان بساخت
۳۶ و براي آن چهار ستون از چوب سطيم درست كرده ورقهاي زرين بر آنها نصب نمود قلابهاي آنها زرين بود و چهار خانهٔ سيمين براي آنها درست كرد
۳۷ و پردهٔ براي دروازهٔ خيمه از كبودي و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باريك سوزني درست كرد
۳۸ و پنج ستونش با قلابهاي آنها ساخت و ورقهاي زرين بر سرها و بندهاي آنها نصب كرد امّا پنج خانهٔ آنها برنجين بود

باب سي و هفتم

۱ و بِصَلْئِيل صندوقي از چوب سطيم بساخت که طولش دو ذراع
و نيم و عرضش يك ذراع و نيم وارتفاعش يك ذراع و نيم بود
ورقهاي زر خالص از بيرون و اندرون نصب کرد و بر اطرافش کنگرهٔ
زرين درست کرد
۲ و چهار حلقهٔ زرين ريخته بر چهار گوشهٔ آن نصب کرد که دو
حلقه بيك جانب و دو حلقه بجانب ديگر بود
۴ واز درخت سطيم چوبها درست کرد و ورقهاي زرين بر آنها
نصب نمود
۵ از جانبين صندوق چوبهارا براي برداشتن صندوق در حلقها بينداخت
۶ و يك تخت مرحمت از زر خالص بساخت که طولش دو ذراع
و نيم و عوضش يك ذراع و نيم بود
۷ و دو کروبي زرين از زر کوفته بهر دو جانب تخت مرحمت بساخت
۸ که يك کروبي از اينطرف و کروبي ديگر بر آن طرف بساخت بر
هر دو جانب تخت مرحمت کروبيان‌را درست کرد
۹ و کروبيان بر بالا پرهاي خودرا پهن کردند و تخت مرحمت‌را از
پرهاي خود پوشانيدند و روبروي يکديگر بودند و رويهاي کروبيان
بسوي تخت مرحمت بود
۱۰ و خواني از چوب سطيم بساخت که طولش دو ذراع و عرضش
يك ذراع و ارتفاعش يك ذراع و نيم بود
۱۱ و ورقهاي زر خالص برآن نصب کرد و کنگرهٔ زرين بر اطرافش ساخت
۱۲ و کنارهٔ بپهنائي کفدست بر اطراف آن نصب کرد و بر گرداگرد
آن کنگرهٔ زرين درست نمود

١٣ وچهار حلقهٔ زرین بجهت آن بساخت و آن حلقهارا بر چهار گوشه برابر چهار پایه‌اش نصب کرد
١٤ وآن حلقها برابر کناره بود برای انداختن چوبها تا خوان برداشته شود
١٥ وچوبهارا از درخت سطیم بساخت وورقهای زرین برآنها نصب نمود تا خوان برداشته شود
١٦ واسبابی که بر خوان می‌بود یعنی طشتها وکفگیرها و سرپوش‌ها وبادیه‌ها برای باده ریختن از زر خالص بساخت
١٧ وشمعدانی‌را از زر خالص ساخت این شمعدان‌را از زر کوفته درست نمود وپایه وشاخها و پیالها و سیبها وگلهای آن از یك پارچه بود
١٨ وشش شاخ از دو جانب آن برآمد سه شاخ شمعدان از یك جانب وسه شاخ شمعدان از جانب دیگر
١٩ سه پیاله بشکل بادام با سیبی وگلی بریك شاخ و سه پیاله بشکل بادام با سیبی وگلی بر شاخ دیگر بدین طور بر شش شاخهائی که از شمعدان برآمده بود
٢٠ ودر قد شمعدان چهار پیاله بشکل بادام با سیبها وگلهای خود بود
٢١ که یك سیب در زیر دو شاخ آن ویك سیب در زیر دو شاخ آن موافق شش شاخها که از شمعدان برآمده
٢٢ سیبها وشاخها از همان پارچه بود تمامش یك لخت از زر خالص کوفته
٢٣ وهفت چراغش‌را با گلگیرها ولگنها از زر خالص ساخت
٢٤ آنرا با همه اسباب آن از یك قنطار زر خالص ساخت
٢٥ ومذبحی‌را برای بخور از چوب سطیم درست کرد که طولش

یك ذراع وعرضش یك ذراع مربّع بود وارتفاعش دو ذراع
وشاخهاي آن از همان پارچه بود

۲۶ وورقهاي زر خالص بر سر و بر هر دو بازو و بر شاخهاي آن نصب
نمود و بر اطراف آن كنگرهٔ زرين بينداخت

۲۷ و دو حلقهٔ زرين در زير كنگرهٔ آن بر دو گوشه متصل بر دو بازو
نصب كرد براي انداختن چوبها تا بآنها برداشته شود

۲۸ وچوبهارا از درخت سطيم درست كرده ورقهاي زرين بر آنها
نصب نمود

۲۹ و روغن مقدّس براي مسح و بخور از خوشبوهاي پاك بطرز عطار
بساخت

باب سي و هشتم

۱ ومذبحي براي قرباني سوختني از چوب سطيم ساخت كه طولش
پنج ذراع وعوضش پنج ذراع مربّع بود وارتفاعش سه ذراع

۲ وشاخهاي آنرا بر چهار گوشه درست كرد كه شاخهاي آن از همان
تخته بود وورقهاي برنجين برآن نصب نمود

۳ وهمه آلات مذبح يعني ظروف وخاك اندازها ولگنها وسيخچها
وآتش دانهاي آنرا ساخت تمامي آلاتش‌را از برنج درست كرد

۴ وبراي مذبح منقلي مشبّك در زير صحن تا به نصف قدش
ترتيب نمود

۵ وچهار حلقه براي چهار گوشهٔ منقل برنجين ريخت تا خانهاي
چوبها باشند

۶ وچوبهارا از درخت سطيم درست كرده ورقهاي برنجين بر آنها
نصب نمود

۷ وچوبهارا در حلقهاي كه بر چهار طرف مذبح بودند بينداخت تا برداشته شود مذبحرا از تختهها مجوّف كرد

۸ وحوض‌را مع پايهٔ آن از برنج ساخت يعني از آينهاي زنان عابده كه براي عبادت بدروازهٔ خيمهٔ مجمع حاضر مي‌شدند

۹ وصحن‌را نيز درست كرد پردهاي صحن بطرف جنوب از تافتهٔ باريك باندازهٔ يكصد ذراع بود

۱۰ وبيست ستون وبيست خانه برنجين وقلابها وبندهاي ستونها سيمين بود

۱۱ وهمچنين بجانب شمال باندازهٔ يكصد ذراع با بيست ستون وبيست خانهٔ برنجين قلابها وبندهاي ستونها از سيم بود

۱۲ وبراي جانب مغرب پردها باندازهٔ پنجاه ذراع با ده ستون وده خانه قلابها وبندهاي ستونها از سيم بود

۱۳ وبراي جانب مشرق باندازهٔ پنجاه ذراع

۱۴ وطول پردهاي يك جانب پانزده ذراع سه ستون وبراي آنها سه خانه

۱۵ وبراي ديگر جانب دروازهٔ صحن از هر دو طرف پردها باندازهٔ پانزده ذراع با سه ستون و سه خانه

۱۶ همگي پردهاي صحن بهر طرف از تافتهٔ باريك بود

۱۷ وخانهاي ستونها برنجين بود قلابها وبندهاي ستونها سيمين وورقهاي سيمين بر سر آنها نصب شده وهمگي ستونهاي صحن بندهاي سيمين داشتند

۱۸ وپردهٔ دروازهٔ صحن سوزني بود كبودي وارغواني وقرمزي وتافتهٔ باريك كه طولش بيست ذراع وارتفاعش پنج ذراع برابر پردهاي صحن

١٩ وبراي آنها چهار ستون با چهار خانهٔ برنجين قلابها از سيم بود ورقهاي سيمين بر سر آنها و بر بندها نصب شد
٢٠ وهمگي ميخها براي مسكن وصحن بهر طرف از برنج بود
٢١ اينست شمار اسباب مسكن يعني مسكن شهادت چنانچه بحكم موسي شمرده شد براي خدمت بني ليوي بوساطت ايثامار بن اهرون كاهن
٢٢ وبِصَلئِيل بن اوري بن‌حور از فرقهٔ يهودا هرآنچه خداوند بموسي فرموده بود درست كرد
٢٣ و اهاليآب بن احيساماك از فرقهٔ دان كنده‌كار ومخترع ودر كبودي وارغواني وقرمزي و تافتهٔ باريك طرازگر شريك وي بود
٢٤ وتمامي زر كه براي درستي مصنوعات مقدس صرف شد يعني زر هديه بيست ونه قنطار وهفصد وسي مثقال بحساب مثقال مقدس
٢٥ وسيمي كه از معدودان جماعت حاصل شد يكصد قنطار ويكهزار هفصد وهفتاد وپنج مثقال بحساب مثقال مقدس
٢٦ يك بَقْعي يعني نيم مثقال بحساب مثقال مقدس بسر هر شخصي كه بشمار در آمده بيست ساله و زياده ششصد وسه هزار پانصد وپنجاه نفر
٢٧ وازآن صد قنطار سيم خانَهاي مقدس وخانَهاي حجاب ريخته شد يكصد خانه از يك صد قنطار هريك خانه يك قنطار
٢٨ وازآن هزار وهفصد وهفتاد وپنج مثقال قلابهاي ستونها درست كرد وبر سر آنها ورقهاي سيمين نصب كرد وبندهارا ترتيب داد
٢٩ وبرنج هفتاد قنطار ودو هزار چهار صد مثقال بود

٣٠ که ازآن خانهارا براي دروازهٔ خیمهٔ مجمع ومذبح برنجین ومنقل
برنجینش وهمگي اسباب مذبح
٣١ وخانهاي صحن‌را از هر طرف وخانهاي دروازهٔ صحن و همه میخهاي
مسکن وهمه میخهاي صحن‌را از اطراف وجوانب درست کرد

باب سي و نهم

١ امّا از کبودي وارغواني وقرمزي جامهاي مخصوصه براي اداي
خدمت مقدس ولباسهاي مقدّس بجهت اهرون دوختند چنانچه
خداوند موسی‌را فرموده بود
٢ وایفودرا از زر وکبودي وارغواني وقرمزي وتافتهٔ باریك
درست کرد
٣ از زر ورقها کوفتند وتارها کشیدند تا با کبودي وارغواني وقرمزي
وتافتهٔ باریك بکار آید
٤ وبراي آن دو کتف‌پوش ترتیب دادند تا باهم پیوسته شود از
دو کنارهٔ پیوسته گردید
٥ وطراز ایفودرا که بالاي وي بهمان طرز از زر وکبودي وارغواني
وقرمزي وتافتهٔ باریك چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
٦ وسنگهاي عقیق‌را درخانهاي زرین نصب کرد وموافق کندن
نگین اسمهاي بني اسرائیل‌را بر آنها کندیده درست کردند
٧ وآنهارا بر دو کتف ایفود نصب کرد تا سنگهاي یادگاري بني
اسرائیل باشد چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
٨ وسینه‌بندي موافق صنعت ایفود از زر وکبودي وارغواني وقرمزي
وتافتهٔ باریك ترتیب داد

۹ مربع بود سینه‌بندرا دوته ساختند که طولش یك وجب و عرضش
یك وجب پارچهٔ دوته شده
۱۰ و چهار قطار جواهر برآن نصب کردند قطار اول یاقوت سرخ
و زبرجد و زمرد اینست قطار اول
۱۱ قطار دویم گوهر شب چراغ و نیلم و الماس
۱۲ و قطار سیم لعل و سنگ بوقلمون و جزع
۱۳ و قطار چهارم ازرق و عقیق و یشم درخانهای زرین آنهارا نصب کرد
۱۴ و این سنگها موافق اسمهای بني اسرائیل دوازده بود بعدد اسمهای
ایشان بمثل نقش نگین بنام هر یك از دوازده فرقه
۱۵ و بر آن سینه‌بند از هر گوشه زنجیري پیچیده از زر خالص ساخت
۱۶ و دو خانهٔ زرین و دو حلقهٔ زرین ساختند دوحلقه بر دو گوشهٔ
سینه‌بند نصب کردند
۱۷ و دو زنجیر زرین پیچیده بدو حلقهٔ که بر دو گوشهٔ سینه‌بند
مي‌بود بینداخت
۱۸ و دو سر دیگر زنجیرهاي پیچیده‌را در دو خانه چسپانیده بر کتفهاي
ایفود از جانب پیشین آویختند
۱۹ و دو حلقهٔ زرین درست کرده بر دوگوشهٔ سینه‌بند یعني بر کنار
آن که بطرف ایفود از اندرونش بود نصب کرد
۲۰ و دیگر دو حلقهٔ زرین درست کرده بر هر دو طرف زیر بغل ایفود
از جانب پیشین نصب کرد برابر پیوندش و بالاي طراز ایفود
۲۱ و سینه‌بندرا بواسطهٔ حلقهایش بحلقهاي ایفود با ریسمان کبودي
پیوستند تا بالاي طرز ایفود باشد و سینه‌بند از بالاي ایفود جدا
نشود چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود

۲۲ و جامهٔ ایفودرا از پارچهٔ بافته بالتمام کبود درست کرد
۲۳ وگریبانش دهانهٔ داشت مانند دهانهٔ زره و گرداگرد لبش بخیه
بود تا شگافته نشود
۲۴ و بر دامن جامه انارهاي کبودي و ارغواني و قرمزي و تافتهٔ باریك
درست کردند
۲۵ و زنگلهارا از زر خالص ساختند و آن زنگلهارا درمیان انارها بر دامن
جامه گرداگرد درمیان انارها نصب کرد
۲۶ زنگلي بعد اناري زنگلي بعد اناري بر دامن جامه از هرطرف براي
اداي خدمت چنانچه خداوند بموسی فرموده بود
۲۷ وقباهارا از تافتهٔ باریك بافت براي اهرون و براي اولادش دوختند
۲۸ و عمامهرا از تافتهٔ باریك و کلاههاي مزین از تافتهٔ باریك و زیرجامههارا
از تافتهٔ باریك
۲۹ وکمربندرا از تافتهٔ باریك و کبودي و ارغواني و قرمزي بطرازگري
درست کرد چنانچه خداوند بموسی فرموده بود
۳۰ وگل تاج مقدسرا از زرخالص ساخته آنرا همچو نقش نگین
بکندند مقدس براي خداوند.
۳۱ وبرآن ریسمان کبودي بستند تا بالاي عمامه پیوسته شود چنانچه
خداوند موسیرا فرموده بود
۳۲ برین‌منوال تمامي مصنوعات مسکن خیمهٔ مجمع باتمام رسید
وبني اسرائیل موافق هرآنچه خداوند موسیرا فرموده بود بهمان
طور عمل نمودند
۳۳ ومسکنرا پیش موسی آوردند خیمه با تمامي اسبابش قلابها
وتختها و پشتیبانها و ستونها و خانها

٣٤ و پوششي از پوست قوچهاي سرخ رنگ و پوششي از پوستهاي
نيلگون و حجاب پوشش
٣٥ صندوق عهدنامه و چوبهاي آن و تخت مرحمت
٣٦ خوان با تمامي اسبابش و نان تَقْدِمَه
٣٧ و شمعدان نفيس با چراغهايش يعني چراغهاي كه بايد آراست
و تمامي اسبابش و روغن بجهت روشنائي
٣٨ و مذبح زرين و روغن مسح و بخور معطّر و پردهٔ دروازهٔ خيمه
٣٩ مذبح برنجين و منقل برنجينش چوبها و تمامي اسبابش حوض
مع پايهٔ آن
٤٠ پردَهاي صحن ستونها و خانَها و پردهٔ دروازهٔ صحن طنابها و ميخها
و تمامي اسبابي كه براي خدمت مسكن يعني خيمهٔ مجمع
بكار مي آمد
٤١ لباسهاي مخصوصه براي اداي خدمت مقدس و جامَهاي مقدّس
براي اهرون كاهن و جامَهاي اولاد وي تا لوازم كهانت بجا آرند
٤٢ موافق هر آنچه خداوند بموسى حكم فرموده بود بهمان طور بني
اسرائيل همگي مصنوعات را مرتّب ساختند
٤٣ و موسى همگي مصنوعات را ملاحظه نمود كه اينك باتمام رسانيده
اند چنانچه خداوند فرموده بود بهمان طور بعمل آورده اند
و موسى بر ايشان دعاي خير خواند

باب چهلم

١ پس خداوند موسى را فرمود و گفت
٢ در غرّهٔ ماهٔ اول مسكن يعني خيمهٔ مجمع را برپا كن

۳ و درآنجا صندوق عهدنامه‌را بنه و حجاب‌را بر روي صندوق بينداز
۴ وخوان‌را اندرون برده بر سر آن هرچه مي بايد آراست بيارای
وشمعدان‌را اندرون برده چراغهايش‌را روشن کن
۵ ومذبح زرين‌را براي بخور در پيش روي صندوق عهدنامه جای ده
و پردهٔ دروازهٔ مسکن‌را بياويزان
٦ و مذبح قرباني سوختني‌را درپيش دروازهٔ مسکن خيمهٔ مجمع جاي ده
۷ و حوض‌را درميان خيمهٔ مجمع و مذبح جاي داده درآن آب بريز
۸ وصحن‌را گرداگرد ترتيب داده پرده‌را بر دروازهٔ صحن بياويزان
۹ و روغن مسح‌را گرفته مسکن‌را و هرچه درآن باشد مسح نماي و آنرا
مع اسبابش تقديس کن تا مقدّس باشد
۱۰ ومذبح قرباني سوختني‌را با همه اسبابش مسح نماي و مذبح‌را
تقديس کن تا مذبحي اقدس باشد
۱۱ وحوض‌را با پايهٔ آن مسح نماي و تقديس کن
۱۲ و اهرون و اولادش‌را بدروازهٔ خيمهٔ مجمع نزديك آورده بآب
غسل بده
۱۳ ولباسهاي مقدّس اهرون‌را بپوشان ومسح نماي و تقديس کن تا
براي من کاهن باشد
۱۴ و پسرانش‌را نزديك آورده قباها بپوشان
۱۵ وچنانچه پدر ايشانرا مسح نمودي ايشانرا نيز مسح نماي تا براي
من کاهن باشند زيراکه هرآئنه مسح ايشان طبقه بعد طبقه کهانت
ابدي ايشانرا خواهد بود
۱٦ همچنين موسی بفعل آورد موافق هرانچه خداوند فرموده بود بهمان
طور عمل نمود

١٧ و چنین واقع شد که در غرهٔ ماه اول سال دویم مسکن برپا کرده شد
١٨ که موسی مسکن‌را ایستاده کرد و خانهایش‌را ثبت نمود و تختهارا
ترتیب داد و پشتیبانهارا بپیوست و ستونهارا قائم نمود
١٩ و خیمه‌را بالاي مسکن پهن کرد و پوشش خیمه‌را بالاي آن بگسترانید
چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
٢٠ و عهدنامه‌را گرفته در صندوق بگذاشت و چوبهارا بطرفین صندوق
بینداخت و تخت مرحمت‌را از بالا بر سر صندوق نهاد
٢١ و صندوق‌را اندرون مسکن برده حجاب پوشش‌را بیاویخت
و صندوق عهدنامه‌را بپوشید چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
٢٢ و خوان‌را در خیمهٔ مجمع بطرف شمال مسکن از بیرون حجاب
جاي‌داد
٢٣ و نان‌را برآن بحضور خداوند بیآراست چنانچه خداوند موسی‌را
فرموده بود
٢٤ و شمعدان‌را در خیمهٔ مجمع روبروي خوان بطرف جنوب مسکن
جاي‌داد
٢٥ و چراغهارا بحضور خداوند روشن کرد چنانچه خداوند موسی‌را
فرموده بود
٢٦ و مذبح زرین‌را در خیمهٔ مجمع در پیش حجاب جاي‌داد
٢٧ و بخور معطر برآن بسوزانید چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
٢٨ و پردهٔ دروازهٔ مسکن‌را بیاویخت
٢٩ و مذبح قرباني سوختني‌را بدروازهٔ مسکن خیمهٔ مجمع جاي‌داد
و قرباني سوختني و قرباني خوردني‌را برآن بگذرانید چنانچه خداوند
موسی‌را فرموده بود

۳۰ و حوض‌را درمیان خیمهٔ مجمع و مذبح جای‌داد و آب برای غسل
درآن ریخت
۳۱ و موسی با اهرون و اولادش دست و پای خودرا درآن می‌شستند
۳۲ هرگاه بخیمهٔ مجمع داخل می‌شدند و هرگاه نزدیك مذبح می
رسیدند می‌شستند چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود
۳۳ و صحن‌را گرداگرد مسکن و مذبح ترتیب داد و پردهٔ دروازهٔ
مسکن‌را بیاویخت همچنین موسی کاررا باتمام رسانید
۳۴ پس ابری خیمهٔ مجمع‌را پوشید و جلال خداوند مسکن‌را پر کرد
۳۵ و موسی طاقت آن نداشت که درخیمهٔ مجمع در آید بسبب
آن که ابر بران نشسته بود و جلال خداوند مسکن‌را پر کرده
۳۶ و چونکه آن ابر از بالای مسکن بر می‌خواست بنی اسرائیل در طی
منازل و مراحل خود می‌پرداختند
۳۷ و هرگاه آن ابر بر نمی‌خواست تا روز برخاستنش کوچ نمی‌کردند
۳۸ که روز ابر خداوند و شب آتش بنظر مجموع بنی اسرائیل در
تمامی منازل ایشان بالای مسکن می‌بود

رسالهٔ سیوم

از رسائل موسی مسمی به قوانین

باب اول

۱ وخداوند موسی‌را آواز داده از اندرون خیمهٔ مجمع ویرا مخاطب ساخت وگفت

۲ که بني اسرائیل‌را بدین مضمون بفرماي که هرگاه کسي از میان شما قرباني پیش خداوند بگذراند آن قرباني‌را از بهائم خواه از گاو خواه از گوسفند بگذرانید

۳ اگر قرباني سوختني از گاو بگذراند نر بي عیب باشد بدروازهٔ خیمهٔ مجمع بگذراند تا بحضور خداوند مقبول شود

۴ ودست خودرا بر سر قرباني سوختني بنهد و براي کفارهٔ او مقبول خواهد شد

۵ پس گوساله‌را بحضور خداوند ذبح نماید واولاد اهرون کاهنان خونرا نزدیك بیآرند وخونرا بر مذبحي که بدروازهٔ خیمهٔ مجمع است از اطراف بپاشند

۶ وقرباني سوختني‌را پوست کنده اعضایش‌را از هم جدا کند

۷ وبني اهرون کاهن بر مذبح آتش بیفروزند وهیزم‌را بالاي آتش بچینند

٨ وكاهنان بني أهرون اعضا وسر و چربي‌را بر هيزمي كه بالاي آتش
بر مذبح است ترتيب دهند
٩ و رودها و ساقهايش‌را بآب بشويد وكاهن آن همه‌را بر مذبح بسوزاند
تا قرباني سوختني هديهٔ آتشين بوي خوشنودي براي خداوند باشد
١٠ و اگر قرباني سوختني از گوسفند چه از ميش چه از بز بگذراند نر
بي‌عيب بايد گذرانيد
١١ و آنرا بر بازوي مذبح بطرف شمال بحضور خداوند ذبح نمايد وكاهنان
از بني اهرون خونش‌را بر اطراف مذبح بپاشند
١٢ و اعضايش‌را و سر و چربي از هم جدا كند وكاهن آنهارا بر هيزمي كه
بالاي آتش بر مذبح است ترتيب دهد
١٣ و رودها و ساقهارا بآب بشويد وكاهن تمامي‌را گذرانيده بر مذبح
بسوزاند قرباني سوختني هديهٔ آتشين بوي خوشنودي براي
خداوند است
١٤ و اگر قرباني سوختني براي خداوند از پرندگان بگذراند از فاخته يا
كبوتر بچه بايد گذرانيد
١٥ وكاهن آنرا بمذبح نزديك آورده سرش‌را بكند و بر مذبح بسوزاند
و خونش بر بازوي مذبح فشرده شود
١٦ و چينه‌دان‌را با پرها برداشته نزديك مذبح بطرف مشرق بجاي
خاكستر بيندازد
١٧ و دو بازوي آنرا بدرد مگر از هم جدا نكند وكاهن آنرا بر سر مذبح
بر هيزمي كه بالاي آتش است بسوزاند قرباني سوختني هديهٔ
آتشين بوي خوشنودي براي خداوند است

باب دويم

١ وچون كسي قرباني خوردني‌را پيش خداوند بگذراند قرباني وي آرد
باشد كه روغن برآن بريزد ولبان برآن بنهد
٢ وآنرا نزد كاهنان از بني اهرون آورده ويك مشت ازآن آرد
وروغن وتمامي لبان‌را براي يادگاري بر مذبح بسوزاند تا هديهٔ
آتشين بوي خوشنودي براي خداوند باشد
٣ وبقيهٔ قرباني خوردني ازان اهرون واولادش باشد از همه هديه‌هاي
آتشين خداوند اقدس است
٤ وهرگاه قرباني خوردني در تنور پخته بگذراني گليچهاي فطيري از آرد
بروغن آميخته ونان تنك روغن برآن ماليده بگذران
٥ وهرگاه قرباني خوردني بگذراني از آرد بر طاوه پخته فطيري
وروغني باشد
٦ وآنرا پاره پاره كرده روغن برآن بريز قرباني خوردني است
٧ واگر قرباني خوردني بگذراني در پاتيله پخته آرد با روغن باشد
٨ وقرباني خوردني‌را كه ازين چيزها درست شده پيش خداوند بيآر
وبكاهن بسپار تا وي نزديك بمذبح برساند
٩ وكاهن از قرباني خوردني قدري براي يادگاري گرفته بر مذبح بسوزاند
تا هديهٔ آتشين بوي خوشنودي براي خداوندش باشد
١٠ وبقيهٔ قرباني خوردني ازان اهرون واولادش باشد از هديه‌هاي
آتشين خداوند اقدس است
١١ هر قرباني خوردني كه پيش خداوند بگذرانيد هيچيك خميري
نباشد زيرا كه چيزي خميري وشهد جائز نيست كه در هديهٔ
آتشين براي خداوند بسوزانيد

١٢ وقرباني نوباوگان‌را پيش خداوند بگذرانيد فامّا بر مذبح براي بوي
خوشنودي سوخته نشود
١٣ وهريك قرباني خوردني‌را كه ميگذراني نمكين ساز ونمك عهد
خداي خودرا از قرباني خوردني فرومگذار بلكه با همگي قربانيها
نمك بگذران
١٤ وهرگاه قرباني خوردني از نوباوگان پيش خداوند بگذراني خوشهاي
غلهٔ نو رسيده بر آتش برشنده يعني دانهاي كوفته براي هديهٔ نو
باوگان بگذران
١٥ روغن برآن بريز ولبان برآن بنه قرباني خوردنيست
١٦ وكاهن قدري از دانهاي كوفته وروغن با تمامي لبان براي يادگاري
بسوزاند تا هديهٔ آتشين براي خداوند باشد

باب سيوم

١ وهرگاه كسي ذبيحهٔ سلامتي از گاو بگذراند خواه نر خواه ماده بي
عيبي‌را بحضور خداوند بايد گذرانيد
٢ ودست خودرا بر سر قرباني خويش نهاده بدروازهٔ خيمهٔ مجمع
ذبح نمايد وكاهنان از بني اهرون خونرا بر اطراف مذبح بپاشند
٣ واز ذبيحهٔ سلامتي باشامهٔ پيه وتمامي چربي رودهارا براي هديهٔ
آتشين پيش خداوند بگذراند
٤ ودو گرده وپيهي كه بر آنها باشد قريب بكمر وحجاب الصدررا
با گردها جدا كند
٥ وآنرا بني اهرون برمذبح بالاي قرباني سوختني برهيزمي كه بالاي آتش
است بسوزانند هديهٔ آتشين بوي خوشنودي براي خداوند است

۶ وهرگاه ذبیحهٔ سلامتي از گوسفند بحضور خداوند بگذراند خواه نر
وخواه ماده بي‌عیب باید گذرانید
۷ اگر برهٔ‌را براي قرباني بیآرد آنرا بحضور خداوند بگذراند
۸ ودست خودرا بر سر قرباني خود نهاده در پیش خیمهٔ مجمع
ذبح نماید وبني اهرون خونش‌را بر اطراف مذبح بپاشند
۹ واز ذبیحهٔ سلامتي چیزي براي هدیهٔ آتشین براي خداوند بگذراند
چربي وتمامي دنبه‌را برابر عصعص بردارد وباشامهٔ پیه وتمامي
چربي رودَها
۱۰ ودو گُرده وپیهي که بر آنها باشد قریب بکمر وحجاب الصدررا با
گُردَها بردارد
۱۱ وکاهن آنرا بر مذبح بسوزاند خوراك هدیهٔ آتشین خداوند است
۱۲ واگر بزي براي قرباني بیآرد آنرا بحضور خداوند بگذراند
۱۳ ودست خودرا بر سرش نهاده در پیش خیمهٔ مجمع ذبح نماید
وبني اهرون خونش‌را بر اطراف مذبح بپاشند
۱۴ وچیزي ازآن هدیهٔ آتشین براي خداوند بگذراند باشامهٔ پیه
وتمامي چربي رودَها
۱۵ ودو گُرده وپیهي که بر آنها باشد قریب بکمر وحجاب الصدررا با
گُردَها بردارد
۱۶ وکاهن آنهارا بر مذبح بسوزاند اینست خوراك هدیه آتشین براي
بوي خوشنودي تمامي پیه ازآن خداوند است
۱۷ طبقه بعد طبقه در هر جائي که سکونت دارید آئیني ابدي براي
شما چنین باشد که پیه وخون مطلقاً نخورید

باب چهارم

۱ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۲ که بني اسرائیل‌را بگوي اگر کسي بناداني خطائي کند وچیزي که
در حکام خداوند ممنوع باشد بر آن عمل نماید
۳ اگر از کاهن ممسوح موافق تقصیرات عوام خطائي سرزند پس
بعوض این خطائي که ارتکاب نموده است گوسالهٔ بي عیب‌را
بعوض خطا بحضور خداوند بگذراند
۴ وگوساله‌را بدروازهٔ خیمهٔ مجمع پیش خداوند برساند ودست
خودرا بر سر گوساله نهاده بحضور خداوند ذبح نماید
۵ وکاهن ممسوح از خون گوساله بگیرد وبخیمهٔ مجمع در آرد
۶ وکاهن انگشت خودرا در خون فرو برده قدري ازآن بحضور خداوند
در پیش حجاب مقدس هفت مرتبه بپاشد
۷ وکاهن قدري از خون بر شاخهاي مذبح بخور معطر که پیش خداوند
در خیمهٔ مجمع باشد بمالد وبقیهٔ خون گوساله‌را بپائین مذبح قرباني
سوختني که بدروازهٔ خیمهٔ مجمع باشد بریزد .
۸ وتمامي پیهٔ گوسالهٔ عوض خطا یعني با شامهٔ پیه وتمامي چربي
رودها ازآن بردارد
۹ ودو گرده وپیهي که بر آنها باشد قریب بکمر وحجاب الصدررا با
گردها جدا کند
۱۰ چنانچه از گوسالهٔ ذبیحهٔ سلامتي برداشته شد وکاهن آنهارا بر
مذبح قرباني سوختني بسوزاند
۱۱ وپوست گوساله‌را وتمامي گوشت با سر وساقها واحشا وفضلات
۱۲ یعني تمامي بقیهٔ گوساله‌را بخارج لشکرگاه بجاي پاکیزه در موضعي

که خاکستر میریزند ببرد و بر سر هیزم بآتش بسوزاند بجاي ریختن
خاکستر سوخته شود
١٣ واگر از تمامي جماعت بني اسرائیل لغزشي سر زند که حضّار
مجلس‌را ازآن آگاهي نباشد وچیزي که در احکام خداوند ممنوع
باشد ارتکابش نموده گنکار شوند
١٤ چون از خطائي که ارتکاب نمودند آگاهي یابند پس حضّار مجلس
گوساله‌ٔرا بعوض خطا بگذرانند وپیش خیمهٔ مجمع برسانند
١٥ ومشائخ جماعت دست خودرا بر سرگوساله پیش خداوند بگذارند
وگوساله‌را بحضور خداوند ذبح نمایند
١٦ وکاهن ممسوح از خون گوساله بخیمهٔ مجمع در آرد
١٧ وکاهن انگشت خودرا در خون فروبرده بحضور خداوند پیش
حجاب هفت مرتبه بپاشد
١٨ وکاهن قدري از خون برشاخهاي مذبح بخور معطّر که پیش خداوند
در خیمهٔ مجمع باشد بمالد وبقیهٔ خون گوساله‌را بپایین مذبح
قرباني سوختني که بدروازهٔ خیمهٔ مجمع باشد بریزد
١٩ و تمامي پیه‌را ازآن بردارد و بر مذبح بسوزاند
٢٠ وچنانچه با گوسالهٔ عوض خطا عمل نمود با این گوساله نیز عمل
نماید وکاهن براي ایشان کفاره دهد تا آمرزیده شوند
٢١ وگوساله‌را بخارج لشکرگاه برده بطریق گوسالهٔ اول بسوزاند این قرباني
است عوض خطاي حضّار مجلس
٢٢ چون کسي از بزرگان خطاي کند وچیزي که در احکام خداوند
ممنوع باشد بناداني ارتکابش نموده گنهکار شود
٢٣ اگر از خطاي که کرده است آگاهي یابد پس بزغالهٔ نر بي‌عیب‌را
براي قرباني بیاورد

۲۴ و دست خودرا بر سر بزغاله نهاده بجایکه قربانی سوختنی‌را بحضور
خداوند ذبح می‌نمایند آنرا نیز ذبح کند این قربانیست عوض خطا
۲۵ و کاهن از خون قربانی عوض خطا بانگشت خود گرفته بر شاخهای
مذبح قربانی سوختنی بمالد و بقیهٔ خونش‌را بپائین مذبح قربانی
سوختنی بریزد
۲۶ و تمامی پیه‌را مانند پیهٔ ذبائح سلامتی بر مذبح بسوزاند و کاهن
بعوض خطای او کفاره دهد تا آمرزیده شود
۲۷ و اگر کسی از عوام خطای بنادانی کند و امری که در احکام خداوند
ممنوع باشد ارتکابش نماید و گناهکار شود
۲۸ پس اگر از خطای که کرده است آگاهی یابد بزغالهٔ ماده بی‌عیب
بعوض خطای که ارتکابش نموده قربانی برساند
۲۹ و دست خودرا بر سر قربانی عوض خطا نهاده آنرا در جای قربانی
سوختنی ذبح نماید
۳۰ و کاهن از خونش بانگشت خود گرفته بر شاخهای مذبح قربانی
سوختنی بمالد و بقیهٔ خونش‌را بپائین مذبح بریزد
۳۱ و تمامی پیه ازآن جدا کند چنانچه پیه از ذبیحهٔ سلامتی جدا
میکنند و کاهن آنرا بر مذبح بسوزاند تا بوی خوشنودی برای
خداوند باشد و کاهن برای وی کفاره دهد تا آمرزیده شود
۳۲ و اگر برهٔ‌را بعوض خطا بگذراند مادهٔ بی‌عیب‌را بیارد
۳۳ و دست خودرا بر سر قربانی عوض خطا نهاده درجایکه قربانی
سوختنی‌را ذبح می‌نمایند این‌را نیز بعوض خطا ذبح کند
۳۴ و کاهن از خون قربانی عوض خطا بانگشت خود گرفته بر شاخهای
مذبح قربانی سوختنی بمالد و بقیهٔ خونش‌را بپائین مذبح بریزد
۳۵ و تمامی پیه‌را ازآن جدا کند چنانچه پیهٔ برهٔ که ذبیحهٔ سلامتی

است جدا مي‌نمايند و كاهن آنهمه‌را بر مذبح بسوزاند برسم هديه‌هاي آتشين خداوند و كاهن براي خطاي كه از وي صادر شد كفارة دهد تا آمرزيده شود

باب پنجم

۱ و اگر كسي بدين نوع خطاي كند كه سوگند خورده براداي شهادت از آنچه ديده و شنيده باشد اگر اطلاع ندهد زير بار گناه خواهد بود

۲ اگر كسي چيزي ناپاك‌را چه مردار وحشي ناپاك وچه مردار اهلي ناپاك و چه مردار حشرات ناپاك‌را مس كند باوجود آنكه ازاين امر آگاه نباشد ناپاك و بزه‌كار است

۳ و اگر ناپاكي انسانرا ازهرچيزي كه ناپاك شده باشد مس كند وازآن آگاه نباشد چون آگاهي يابد بزه‌كار است

۴ اگر كسي سخني يا سوگندي بر زبان آرد بكردن نيكي يا بدي هر سخني كه انسان بسوگند موكد نمايد وازآن مطلع نباشد چون واقف شود دريكي ازآن امور بزه‌كار است

۵ و در يكي ازآن امور چون بزه‌كار شود بايد كه بخطاي خود اعتراف نمايد

۶ و در مكافات خطاي كه ارتكاب نموده قرباني عوض جرم مادهٔ از گوسفندان چه بره چه بزغاله بعوض خطا بيارد وكاهن در بارهٔ خطايش كفارة دهد

۷ و اگر برهٔ ويرا ميسّر نشود پس بعوض جرمي كه ازاو صادر شده دو فاخته يا دو كبوتر بچه يكي براي قرباني عوض خطا وديگري براي قرباني سوختني بحضور خداوند برساند

۸ - و آنهارا نزد کاهن ببرد که او قرباني عوض خطارا اول بگذراند و سرشرا
از زير حلقوم بپيچد امّا جدا نکند
۹ و از خون قرباني عوض خطا بر بازوي مذبح بپاشد و بقيهٔ خون‌را
بپائين مذبح بايد فشرد اينست قرباني عوض خطا
۱۰ و دويم‌را براي قرباني سوختني برسم معهود بگذراند و کاهن در باب
خطاي که از او صادر شده کفاره دهد تا آمرزيده شود
۱۱ و اگر دو فاخته يا دو کبوتر بچه ويرا ميسّر نشود پس خطا کننده
ده‌يک از ايفاي آرد سفيد براي قرباني عوض خطا بگذراند نه روغن
بر آن بريزد و نه لبان بر آن بنهد زيرا که قربانيست عوض خطا
۱۲ و نزد کاهن برساند تا کاهن يک مشت از آن گرفته براي يادگاري
بالاي هديه‌هاي آتشين خداوند بر مذبح بسوزاند اينست قرباني
عوض خطا
۱۳ و کاهن براي وي دربارهٔ خطاي که در يکي از آن امور ارتکاب نموده
کفاره دهد تا آمرزيده شود و آنچه باقيست از آن کاهن باشد مانند
قرباني خوردني
۱۴ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت
۱۵ که اگر کسي از راهٔ راست انحراف ورزد و در مقدسات خداوند
خطاي بناداني کند پس قوچي بي‌عيب‌را از گلّه پيش خداوند
بعوض جرم خود برساند و بقيمتش مثقالهاي سيمين‌را بحساب
مثقال مقدس هرچه معيّن کني بدهد تا قرباني بعوض جرم باشد
۱۶ و هر خطاي که در مقدسات نموده باشد مکافاتش بجا آرد و علاوهٔ
آن حصهٔ پنجم نيز تسليم کاهن نمايد و کاهن از قوچي که بعوض
جرم آورده است براي وي کفاره دهد تا آمرزيده شود

١٧ واگرکسي خطاي کند و چيزي که در احکام خداوند ممنوع باشد
عمل نمايد باوجود آنکه واقف نبود مجرم است و زير بار گناه
خواهد بود
١٨ و قوچي بيعيبرا بقيمتي که معيّن کني براي قرباني عوض جرم
نزد کاهن برساند و کاهن در باب لغزشي که بناداني ازاو سر زد
کفاره دهد تا آمرزيده شود
١٩ اينست عوض جرم زيرا که في‌الحقيقت مجرم خداوند است

باب ششم

١ و خداوند موسيرا مخاطب ساخت و گفت
٢ اگر کسي خطاي کند و از خداوند عاصي شود و در امر وديعت يا
شرکت يا دربارهٔ چيزي که غصب کرده شد با همسايهٔ خود
دروغ گويد يا با همسايهٔ خود ظلم کند
٣ يا لقطه بيابد و در بارهٔ آن دروغ گويد و بدروغ سوگند ياد کند بدين
گونه هر خطاي که از انسان صادر شود
٤ پس در مکافات خطاي وجرمي که بر او ثابت شده يا چيزي
مغصوب يا آنچه از روي ظلم بدست آورده يا مال وديعترا يا
لقطهرا که يافته بود باز دهد
٥ يا هرچه در بارهٔ آن سوگند بدروغ ياد کرده بايد که اصلرا باز دهد
و حصهٔ پنجم نيز علاوهٔ آن در روزي که قرباني عوض جرم بگذراند
بدست مالک باز سپارد
٦ و براي قرباني عوض جرم بحضور خداوند قوچي بيعيبرا از گلّه
بقيمتي که تو بعوض جرم معيّن کني نزد کاهن برساند

۷ وکاهن دربارهٔ وي بحضور خداوند کفاره دهد تا هر جرمي که ازاو
صادر شده است آمرزيده شود
۸ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت
۹ که اهرون وپسرانشرا چنين حکم بده که اينست قانون قرباني
سوختني يعني قرباني که برآتش مذبح تمامي شب بسوزد وآتش
مذبح ازآن روشن باشد
۱۰ وکاهن لباس کتان‌را در بر کرده وزير جامهٔ کتان‌را پوشيده
خاکستر آتشي که قرباني سوختني‌را برمذبح سوخته است بردارد
وبيك جانب مذبح بريزد
۱۱ ولباسهاي خودرا بيرون کرده جامهاي ديگر بپوشد وخاکستررا
بخارج لشکرگاه بجاي پاك ببرد
۱۲ وآتش مذبح ازآن روشن باشد منطفي نشود وکاهن هرصبح هيزم
برآن چيده بيفروزد وبرسر آن قرباني سوختني‌را ترتيب دهد
وپيه‌را از قربانيهاي سلامتي برآن بسوزاند
۱۳ آتش برمذبح علي الدوام روشن باشد منطفي نشود
۱۴ واينست قانون قرباني خوردني که آنرا بني اهرون بحضور خداوند
درپيش مذبح بگذرانند
۱۵ ويکمشت ازآرد سفيد قرباني خوردني وازروغنش با تمامي لبان
که بر قرباني خوردني باشد برداشته بر مذبح بسوزاند تا بوي
خوشنودي بطريق يادگاري آن براي خداوند باشد
۱۶ وبقيهٔ آنرا اهرون واولادش بخورند بايد که نان فطيري در جاي
مقدس خورده شود درصحن خيمهٔ مجمع آنرا تناول نمايند
۱۷ خميري پخته نشود اين حصه ازهديه‌هاي آتشين بايشان عنايت

کرده‌ام مثل قرباني عوض خطا وقرباني عوض جرم اقدس است
۱۸ هر مذکر از بني اهرون اين‌را تناول نمايد اينست قانوني ابدي
طبقه بعد طبقه در حق هديه‌هاي آتشين خداوند چنين باشد هر
کسي که بآنها نزديک شود بايد که مقدّس باشد
۱۹ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۲۰ که اينست قرباني اهرون و اولادش که آنرا در روز مسح نمودنش
براي خداوند بايد گذرانيد ده‌يک از يک ايفاي آرد سفيد براي
قرباني خوردني دايمي نصفش صبح و نصفش بوقت شام
۲۱ در پاتيله با روغن پخته شود و آنرا برشته بيار پاره‌هاي قرباني خوردني
بريان شده‌را بگذران تا بوي خوشنودي براي خداوند باشد
۲۲ و هر کاهن ممسوح که از اولادش جانشين وي باشد آنرا بگذراند
آئيني ابدي است براي خداوند بالتمام سوخته شود
۲۳ هر قرباني خوردني که از براي کاهن ميشود تمامي بسوزد و خورده
نشود
۲۴ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۲۵ که اهرون و اولادش‌را بگوي که اينست قانون قرباني عوض خطا در
موضعي که قرباني سوختني ذبح مي‌شود درآنجا قرباني عوض خطا
بحضور خداوند ذبح نمايند اقدس است
۲۶ کاهني که آنرا بعوض خطا بگذراند خودش بخورد در جاي مقدّس
در صحن خيمهٔ مجمع خورده شود
۲۷ هر که بگوشتش نزديک شود مقدّس باشد و چون قدري از خونش
بر جامهٔ پاشيده شود آن جامهٔ مرشوشه‌را در جاي مقدّس
بشوي

٢٨ امّا دیگ سفالین که درآن جوشیده شد بشکنند و اگر در دیگ برنجین جوشیده شد زدوده بآب شسته شود
٢٩ هر مذکر از میان کاهنان ازآن تناول نماید اقدس است
٣٠ و هر قربانی عوض خطا که از خونش بخیمهٔ مجمع می‌آرند تا در مقدس کفاره دهند هیچ نباید خورد بلکه بآتش سوخته شود

باب هفتم

١ و اینست قانون قربانی عوض جرم چه آن اقدس است
٢ بموضعی که قربانی سوختنی‌را ذبح می‌نمایند قربانی عوض جرم‌را نیز ذبح کنند و خونش‌را از اطراف بر مذبح بپاشند
٣ و ازآن تمامی پیه‌را بگذراند دنبه و باشامهٔ پیه
٤ و دو گرده و پیهی که بر آنها باشد قریب بکمر و حجاب الصدر با دو گرده جدا کند
٥ که کاهن آنهارا بطریق هدیهٔ آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند اینست قربانی عوض جرم
٦ هر مذکر از کاهنان آنرا تناول نماید در جای مقدس خورده شود چه آن اقدس است
٧ قربانی عوض خطا مانند قربانی عوض جرم است هر دورا یک قانون است کاهنی که بآن کفاره می‌دهد ازان وی باشد
٨ و هر کاهنی که قربانی سوختنی‌را از طرف کسی بگذراند پوست قربانی سوختنی که گذرانیده است ازان کاهن باشد
٩ و تمامی قربانی خوردنی که در تنور پخته گردد و هرچه در پاتیله یا در طاوه بریان شود ازان کاهن گذراننده باشد

۱۰ و هر قرباني خوردني چه روغني و چه ساده براي همگي بني اهرون بقسمت مساوي باشد

۱۱ و اینست قانون ذبیحهٔ سلامتي که پیش خداوند بگذراند

۱۲ اگر قرباني شکرانه باشد پس کلیچهاي فطیري روغني و نانهاي تنك روغن بر آنها مالیده و کلیچهاي روغني از آرد سفید برشته با قرباني شکرانه بگذراند

۱۳ علاوه بر آن کلیچها نان خمیري را نیز با ذبیحهٔ شکرانهٔ سلامتي بگذراند

۱۴ و ازین جمله یکي بطریق قرباني برداشتني براي خداوند بگذراند ازان کاهني باشد که خون ذبیحهٔ سلامتي را براي وي میپاشد

۱۵ وگوشت ذبیحهٔ شکرانهٔ سلامتي در روز گذرانیدن خورده شود تا صبح هیچ باقي نگذارد

۱۶ و اگر ذبیحهٔ قرباني وي نذراً یا تطوعاً باشد در روز گذرانیدن قرباني خورده شود و بقیهٔ آنرا روز دیگر بخورند

۱۷ امّا هرچه از گوشت ذبیحهٔ باقي بماند در روز سیوم بآتش سوخته شود

۱۸ و اگر چیزي از گوشت ذبیحهٔ سلامتي در روز سیوم بخورند مقبول نخواهد شد و از طرف گذراننده محسوب نخواهد گشت مکروه است و هر کسي که ازآن تناول نماید زیربار گناه خواهد بود

۱۹ وگوشتي که بچیزي ناپاك برسد خورده نشود بلکه بآتش بسوزانند و هر کسي که پاك باشد بخورد

۲۰ و هر کسي که بوقت ناپاکي از گوشت ذبیحهٔ سلامتي که ازان خداوند است تناول نماید همان کس از قوم خود منقطع شود

۲۱ و هر کسي که بچیزي ناپاك چه ناپاکي انسان و چه جانور ناپاك

وغیر آن از مکروهات ناپاك رسیده از گوشت ذبیحهٔ سلامتی که
ازان خداوند است تناول نماید همان کس از قوم خود منقطع شود
۲۲ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۲۳ که با بنی اسرائیل چنین بگوی که پیهٔ گاو وگوسفند وبز هیچ
مخورید
۲۴ وپیهٔ میته ودریدهٔ سباع بکارهای دیگر حلال است امّا بهیچ وجه
نباید خورد
۲۵ زیرا که هر کسی که پیه جانوری بخورد که ازان هدیهٔ آتشین برای
خداوند میگذرانند همان شخصی که خورده است از قوم خود
منقطع شود
۲۶ بهرجا که سکونت دارید خونی چه از پرندگان و چه از چرندگان
بهیچ وجه نباید خورد
۲۷ هر کسی که خونی بخورد آنکس از قوم خود منقطع شود
۲۸ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۲۹ که بنی اسرائیل‌را چنین بگوی که چون کسی ذبیحهٔ سلامتی برای
خداوند بگذراند باید که قربانی خودرا از ذبیحهٔ سلامتی بحضور
خداوند بیآرد
۳۰ هدیه‌های آتشین خداوندرا در دست خود بیارد یعنی پیه با
سینه بیارد تا سینه‌را برای قربانی جنبانیدنی بحضور خداوند
جنبانیده شود
۳۱ وکاهن پیه‌را بر مذبح بسوزاند وسینه ازان اهرون واولادش باشد
۳۲ ودوش راست از ذبائح سلامتی خود برای قربانی برداشتنی بکاهن
بدهید

۳۳ آنکس از بني اهرون که خون ذبائح سلامتی. با پیه بگذراند دوش
راست‌را بحصهٔ خود بدارد
۳۴ زیرا که سینهٔ جنبانیدني و دوش برداشتني‌را از بني اسرائیل گرفته‌ام
از ذبائح سلامتي و باهرون کاهن و اولادش از میان بني اسرائیل
بآئیني ابدي بخشیده‌ام
۳۵ و اینست حصهٔ مسح اهرون و اولادش از هدیه‌هاي آتشین خداوند
در روزي که ایشان‌را مقرّب ساخت تا براي خداوند کاهن باشند
۳۶ که خداوند حکم فرمود تا بني اسرائیل در روز مسح ایشان بآئیني
آبدي طبقه بعد طبقه این قدر بایشان تسلیم میکرده باشند
۳۷ اینست قانون قرباني سوختني و قرباني خوردني و قرباني عوض خطا
و قربانی عوض جرم تعینات و ذبیحهٔ سلامتی
۳۸ که در حق آنها خداوند در جبل سیناي موسی‌را حکم داد در روز
یکه بنی اسرائیل‌را در بیابان سیناي فرمود تا قربانیهاي خودرا براي
خداوند بگذرانند

باب هشتم

۱ پس خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۲ که اهرون‌را با اولادش و لباسها و روغن مسح وگوسالهٔ عوض خطا
و دو قوچ و یک سبد نان فطیري‌را بگیر
۳ و از تمامي جماعت بدروازهٔ خیمهٔ مجمع مجلس بآراي
۴ وموسی چنانچه خداوند فرمود بعمل آورد تا جماعت بدروازهٔ
خیمهٔ مجمع مجلس آراستند
۵ وموسی جماعت‌را گفت که اینست کاري که خداوند فرموده
است تا بعمل آریم

۶ پس موسی اهرون و اولادش‌را نزدیک آورده بآب بشست
۷ و قبارا پوشانید و کمربندرا برمیانش بست و جامهٔ ایفودرا دربرش کرد و ایفودرا پوشانید و طراز ایفود برمیانش بسته براو استوار گردانید
۸ و سینه‌بندرا براو چست کرد و نیز اوریم و توميم‌را در سینه‌بند نصب کرد
۹ و عمامه‌را برسرش نهاد و بالاي عمامه بر پیشاني وي گل زرین تاج مقدس‌را نصب کرد چنانچه خداوند موسی‌را فرمود
۱۰ و موسی روغن مسح‌را گرفته مسکن‌را و هرانچه درآن بود مسح کرد و آنهارا تقدیس نمود
۱۱ و ازآن برمذبح هفت مرتبه بپاشید و مذبح‌را مع تمامي اسبابش و حوض‌را با پایهٔ آن مسح کرد تا آنهارا تقدیس نماید
۱۲ و از روغن مسح بر سر اهرون ریخت و مسح کرد تا اورا تقدیس نماید
۱۳ و موسی بني اهرون‌را نزدیک آورده قباهارا بپوشانید و کمربندهارا بر میان ایشان بست و کلاه‌هارا پوشانید چنانچه خداوند موسي‌را فرمود
۱۴ وگوسالهٔ عوض خطارا نزدیک آورد و اهرون و پسرانش دستهاي خودرا برسر گوسالهٔ عوض خطا نهادند
۱۵ و موسی آنرا ذبح نمود و خون‌را گرفته بانگشت خود بر شاخهاي مذبح از هرطرف مالید و مذبح‌را پاک کرد و بقیهٔ خون‌را بپائین مذبح ریخت و آنرا تقدیس نمود تا درباب آن کفاره دهد
۱۶ و موسی تمامي پیه که بر احشا بود و حجاب الصدر و دو گرده مع پیهٔ آنها گرفته بر مذبح سوزانید
۱۷ و گوساله با پوست و گوشت و فضلات‌را بخارج لشکرگاه بآتش سوزانید چنانچه خداوند موسی‌را فرمود

۱۸ وقوچرا براي قرباني سوختني رسانيد واهرون وپسرانش دستهاي
خودرا بر سر قوچ نهادند
۱۹ و آنرا ذبح نمود وموسی خون‌را بر اطراف مذبح بپاشيد
۲۰ و اندامهاي قوچرا جدا كرد وموسی سر و اندامها و پيه‌را
سوزانيد
۲۱ واحشا و ساقهارا بآب شست وموسی تمامي قوچرا بر مذبح
سوزانيد قرباني سوختني بطريق بوي خوشنودي هديهٔ آتشين براي
خداوند بود چنانچه خداوند موسی‌را فرمود
۲۲ پس قوچ ديگر يعني قوچ تعڈين نزديك آورده اهرون و پسرانش
دستهاي خودرا بر سر قوچ نهادند
۲۳ و آنرا ذبح نمود وموسی از خونش گرفته بر بنا گوش راست
اهرون و بر شست دست راستش و بر انگشت بزرگ پاي
راستش ماليد ٠
۲۴ و پسران اهرون‌را در آورده از خون بر بناگوشهاي راست و بر شست
دستهاي راست و بر انگشتهاي بزرگ پاي راست ايشان ماليد
و موسی بقيهٔ خون‌را بر اطراف مذبح بپاشيد
۲۵ و پيه و دنبه و تمامي پيهي كه بر احشا بود و حجاب الصدر و دو
گرده مع پيهٔ آنها و دوش راست‌را گرفت
۲۶ و از سبد نان فطيري كه بحضور خداوند مي‌بود يك نان فطيري
ويك كليچهٔ روغني و يك نان تنك‌را گرفته بر پيه و بر دوش
راست نهاد
۲۷ و آن جمله‌را بر دستهاي اهرون و بر دستهاي پسرانش نهاد آنهارا
بر سبيل قرباني جنبانيدني بحضور خداوند جنبانيد

۲۸ و موسي از دستهاي ايشان آنهارا گرفته بر مذبح بالاي قرباني سوختني
سوزانيد که اين همه تعئينات براي بوي خوشنودي هديهٔ آتشين
براي خداوند بود
۲۹ و موسي سينه‌را گرفته بر سبيل قرباني جنبانيدني بحضور خداوند
جنبانيد از قوچ تعئينات اينقدر بهرهٔ موسي بود چنانچه خداوند
موسي‌را فرموده
۳۰ و موسي از روغن مسح و از خوني که بر مذبح بود گرفته بر اهرون
و بر لباسهاي وي و بر پسرانش و بر لباسهاي پسرانش بپاشيد تا
اهرون با لباسهاي وي و پسرانش‌را با لباسهاي پسرانش
تقديس نمود
۳۱ پس موسي اهرون و پسرانش‌را فرمود که گوشت‌را بدروازهٔ خيمهٔ
مجمع بجوشانيد و در آنجا با ناني که در سبد تعئيناتست تناول
نمائيد چنانچه درين معني حکم دادم که اهرون و پسران وي آنرا
بخورند
۳۲ و هرچه از گوشت و از نان باقي ماند بايد که بآتش بسوزانيد
۳۳ و مدت هفت روز تا انقضاي ايّام تعئين شما از دروازهٔ خيمهٔ
مجمع بيرون مرويد زيرا که عرصهٔ هفت روز بايد که شمارا
تعئين نمايد
۳۴ چنانچه امروز واقع شده است همچنين خداوند فرموده تا براي
شما کفاره داده شود
۳۵ لاجرم تا هفت شبانه روز بدروازهٔ خيمهٔ مجمع روز و شب بمانيد
و خدمت مامور خداوندرا نگاه داريد تا هلاك نشويد که چنين
حکم بمن رسيد

٣٦ و اهرون با پسران خود هر آنچه خداوند بوساطت موسي فرموده
بود بعمل آورد

باب نهم

١ و در روز هشتم موسي اهرون و پسرانش و مشائخ اسرائيل‌را طلب
داشت
٢ و اهرون‌را فرمود كه گوساله‌ٔرا براي قرباني عوض خطا و قوچي‌را براي
قرباني سوختني هر دورا بي‌عيب براي خود گرفته بحضور
خداوند بگذران .
٣ و بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه يك بزغاله براي قرباني عوض
خطا و يك گوساله و يك بره كه هر دو يكساله باشند بي‌عيب
براي قرباني سوختني بگيريد
٤ و گاوي و قوچي براي ذبائح سلامتي تا بحضور خداوند ذبح كنيد
و قرباني خوردني روغني بياريد زيرا كه امروز خداوند بر شما هويدا
خواهد گشت
٥ و آنچه موسي فرمود پيش خيمهٔ مجمع حاضر كردند و تمامي
جماعت نزديك آمده بحضور خداوند ايستادند
٦ و موسي گفت اينست فرمان خداوند كه بعمل آريد و جلال خداوند
بر شما هويدا خواهد گشت
٧ و موسي اهرون‌را فرمود كه نزديك بمذبح رسيده قرباني بعوض
خطاي خود و قرباني سوختني خودرا بگذران تا در حق خود و در
حق قوم كفاره دهي و قرباني قوم‌را نيز گذرانيده براي ايشان كفاره بده
چنانچه خداوند فرمود

۸ پس اهرون نزدیك بمذبح رسیده گوسالهٔ عوض خطاي خودرا
ذبح کرد
۹ و پسران اهرون خونرا نزدیك وي رسانیدند که او انگشت خودرا
در خون فرو کرده بر شاخهاي مذبح بمالید و بقیهٔ خون‌را بپائین
مذبح ریخت
۱۰ امّا پیه و گُردَها و حجاب الصدررا از قرباني عوض خطا بر مذبح سوزانید
چنانچه خداوند موسی‌را فرمود
۱۱ وگوشت و پوست آنرا بخارج لشکرگاه بآتش سوزانید
۱۲ بعد ازآن قرباني سوختني‌را ذبح کرد و پسران اهرون خون‌را بدست
وي داده او بر اطراف مذبح بپاشید
۱۳ و قرباني سوختني‌را با اندامها و سر بوي سپردند که او آنهارا بر
مذبح سوزانید
۱۴ و احشا و ساقهارا شسته بالاي قرباني سوختني بر مذبح سوزانید
۱۵ بعد ازآن قرباني قوم‌را حاضرگردانید و بز عوض خطاي قوم‌را ذبح
کرده و آنرا بعوض خطا مانند اولین گذرانید
۱۶ و قرباني سوختني‌را نزدیك آورده برسم مامور گذرانید
۱۷ و قرباني خوردني‌را حاضر ساخته یك مشت ازآن گرفته علاوهٔ
قرباني سوختني صبحگاهي بر مذبح سوزانید
۱۸ و گاو و قوچ ذبائح شلامتي که براي قوم بود ذبح کرد و پسران اهرون
خون‌را بدست وي داده او بر اطراف مذبح بپاشید
۱۹ و پیهٔ گاو و دنبهٔ قوچ و پردهٔ احشا وگُردَها و حجاب الصدررا
بوي دادند
۲۰ و پیه‌را بر سینه‌ها بگذاشتند که او پیه‌را بر مذبح سوزانید

۲۱ امّا اهرون سینه‌ها و دوش راست‌را برای قربانی جنبنیدنی بحضور
خداوند جنبانید
۲۲ پس اهرون دست خودرا بسوی قوم بلند کرده بر ایشان دعای
خیر خواند و قربانی عوض خطا و قربانی سوختنی و ذبائح سلامتی‌را
ادا نموده فرود آمد
۲۳ پس موسی و اهرون بخیمهٔ مجمع داخل شدند و باز بیرون آمده
برقوم دعای خیر خواندند و جلال خداوند بر مجموع قوم هویدا
گشت
۲۴ و آتشی از پیش روی خداوند بر آمده قربانی سوختنی و پیه‌را برمذبح
بصرف آورد و مجموع قوم مشاهدهٔ اینحال کرده فغان بر آوردند
و بر رو افتادند

باب دهم

۱ و ناداب و ابیهو پسران اهرون مجمرهای خودرا گرفته هر دو آتش
درآن کردند و برآن بخور ریختند و آتش اجنبی غیر مامور بحضور
خداوند گذرانیدند
۲ و آتشی از حضور خداوند برآمده ایشان‌را بصرف آورد تا بحضور
خداوند مردند
۳ وموسی اهرون‌را گفت که اینست سخنی که خداوند فرمود که
مقربان من مرا مقدّس دارند و در نظر تمامی قوم ذوالجلال باشم
پس اهرون خاموش ماند
۴ و موسی میسائیل و الصافان پسران عوزئیل عم اهرون‌را طلبیده گفت
نزدیک شوید وخویشان خودرا از پیش مقدس بخارج لشکرگاه
ببرید

۵ پس ایشان نزدیک رفته مطابق فرمان موسی ایشانرا با قباها بخارج
لشکرگاه بردند
۶ و موسی باهرون و العاذار و ایثامار پسران وي گفت که سرهاي خودرا
برهنه مکنید وجامهاي خودرا چاك مزنید تا نمیرید و بر تمامي
جماعت غضب الهي نازل نشود امّا برادران شما جمیع دودمان
بني اسرائیل در باب این آتش که خداوند افروخته است بگریند
۷ و از دروازهٔ خیمهٔ مجمع بیرون مروید مبادا که بمیرید سبب
آنکه روغن مسح خداوند بر شماست و ایشان مطابق فرمان موسی
عمل نمودند
۸ پس خداوند اهرون‌را مخاطب ساخت و گفت
۹ که تو و پسران تو وقتي که در خیمهٔ مجمع داخل شوید نه مي
و نه مسکري بخورید مبادا که بمیرید ائینیست ابدي در
طبقات شما
۱۰ غرض آنکه درمیان مقدّس و غیر مقدّس و درمیان ناپاك و پاك
فرق اندازید
۱۱ و تا بني اسرائیل‌را از تمامي قوانین که خداوند بوساطت موسی
ایشانرا فرموده است تعلیم دهید
۱۲ وموسی باهرون و العاذار و ایثامار پسران وي که باقي ماندند فرمود
که قرباني خوردني که از هدیه‌هاي آتشین خداوند باقیست بگیرید
و بي خمیر نزدیك بمذبح بخورید اقدس است
۱۳ آنرا در جاي مقدّس بخورید بنابر اینکه نصیب تو و نصیب
پسران تو از هدیه‌هاي آتشین خداوند همین است که چنین حکم
بمن رسید

۱۴ وسینهٔ جنبانیدنی ودوش برداشتنی‌را درجائی پاکیزه تو با پسران
ودختران خود تناول نمای زیراکه از ذبائح سلامتی بنی اسرائیل
اینقدر نصیب تو ونصیب اولاد تو مقرر شده است
۱۵ دوش برداشتنی وسینهٔ جنبانیدنی‌را با پیهی که هدیهٔ آتشین
است بیارند تا برای قربانی جنبانیدنی بحضور خداوند جنبانیده
شود وبائینی آبدی ازان تو واولاد تو باشد چنانچه خداوند
فرموده است
۱۶ پس موسی بز عوض خطارا بجد تمام تفحص کرده دریافت که
سوخته شده است وبر العاذار وایثامار پسران اهرون که باقی بودند
خشمناك شده گفت
۱۷ که چرا قربانی عوض خطارا در جای مقدس نخورده‌اید ازآنرو که
اقدس است وبشما مقرر شد تا بار خبث جماعت‌را بردارید تا
در حق ایشان بحضور خداوند کفاره دهید
۱۸ اینك خونش‌را بجای مقدس نبردند لازم بود بر شما که درجای
مقدس چنانچه فرمودم میخوردید
۱۹ واهرون بموسی گفت اینك امروز قربانی عوض خطای خود
وقربانی سوختنی خودرا بحضور خداوند گذرانیده‌اند وهمچنین وقائع
بمن روداد واگر امروز قربانی عوض خطارا میخوردم آیا در نظر
خداوند مقبول می‌بود
۲۰ وموسی این سخن‌را شنیده پسندید

باب یازدهم

۱ وخداوند موسی واهرون‌را مخاطب ساخت وگفت

۲ که بني اسرائيل‌را بفرمائيد که از همگي بهائمي که بر روي زمين
باشند اينست جانوراني که خوردن آنها جائز است
۳ از بهائم هرچه ذي‌ظلف يعني شگافته سم باشد و نشخوار ميکند
خوردن آن جائز است
۴ فامّا از نشخوار کنندگان و از شگافته سمان اينهارا نبايد خورد مثل
شتر که نشخوار مي‌کند و شگافته سم نيست آن براي شما
نا پاك است
۵ و ونك بسبب آنکه نشخوار ميکند و شگافته سم نيست آن نيز
براي شما نا پاکست
۶ وخرگوش که نشخوار ميکند و شگافته سم نيست آن نيز براي
شما نا پاکست
۷ و خوك اگرچه ذي ظلف و شگافته سم است ليکن نشخوار نمي‌کند
آن نيز براي شما نا پاکست
۸ گوشت اينهارا مخوريد ولاش آنهارا مسّ مکنيد که براي شما
نا پاکند
۹ ازجملهٔ آنها که در آب ميباشند خوردن اينها جائز است
هرچه در آب باشد چه در دريا چه در رودها و پر و فلس دارد
خوردن آن جائز است
۱۰ وهرچه پر و فلس ندارد چه در دريا چه در رودها از همه حيوانات
آبي و از همه نفوس ذوحيات که در آب ميباشند براي شما
مکروه است
۱۱ براي شما مکروه باشد گوشت آنهارا مخوريد ومردار آنهارا مکروه داريد
۱۲ هرچه در آب باشد که بر و فلس ندارد براي شما مکروه‌است

۱۳ واز پرندگان اینهارا مکروه دارید که اینهارا نباید خورد از انرو که مکروه هستند عقاب واستخوان‌خوار ونسربحر
۱۴ وکرگس وباز قسم بقسم
۱۵ هر نوع زاغ قسم بقسم
۱۶ وشترمرغ وچغد وقار وشاهین قسم بقسم
۱۷ وبوم واسفرود وبوتیمار
۱۸ ومرغابي وام‌جعران ورخم
۱۹ ولقلق وکلنگ قسم بقسم وهدهد وشپرّه
۲۰ هر پرندهٔ دبیب که بر چهارپاي میرود براي شما مکروه باشد
۲۱ امّا از جملهٔ پرندگان دبیب که بر چهارپاي مي‌رود هرآنچه که بالاي پاي ساق دراز دارد تا بر زمین بجهد خوردنش جائز است
۲۲ این قسم براي شما حلال است ملخ ودبّا وحُرْجُل وجُنْدُب هر یك با اقسام خود
۲۳ غیر ازین همه پرندگان دبیب که چهار پاي دارند براي شما مکروه باشند
۲۴ بسبب آنها نا پاك خواهید شد هر کس که مردار آنهارا مسّ کند تا شام ناپاك باشد
۲۵ وهر که چیزي از مردار آنها بر دارد باید که جامّهاي خودرا بشوید وتا شام ناپاك باشد
۲۶ وهرچهار پائي که ذي ظلف وشگافته سم نیست ونشخوار نمیکند براي شما ناپاك است هر که آنهارا مسّ کند ناپاکست
۲۷ از انواع جانوران که برچهار پاي میروند هرچه بکفدست میرود براي شما ناپاکست هرکس که مردار آنهارا مسّ کند تا شم باشد ناپاك

۲۸ وکسي که مردار آنهارا بردارد باید که جامَهاي خودرا بشوید و تا
شام نا پاك باشد چرا که اینها براي شما نا پاکست

۲۹ واز جملهٔ حشرات که بر زمین نرم‌رو هستند اینها براي شما
ناپاکند راسو و موش و بلخه قسم بقسم

۳۰ وچلپاسه وورل وآفتاب پرست و کرباسو وبوقلمون

۳۱ از جملهٔ حشرات اینها براي شما ناپاکند هر کسي که مردار آنهارا
مس کند تا شام ناپاك باشد

۳۲ وبر هر چیزي که مردار اینها بیفتد ناپاك باشد چه ظرف
چوبین چه لباس چه چرم وَچه جوال هر نوع ظرف مستعمله در
آب انداخته شود وتا شام ناپاك باشد بعده پاك گردد

۳۳ وهر ظرف سفالین که درآن چیزي ازآنها بیفتد هرچه درآن باشد
نا پاکست آنرا بشکنید

۳۴ بر هر ماکولي که چنین آب برسد نا پاکست وهر مشروبي که در
چنین ظرف بوده باشد نا پاکست

۳۵ وبر هرچه چیزي از مردار آنها بیفتد نا پاکست خواه تنور خواه
اوجاغها خراب باید کرد ناپاك هستند وبراي شما ناپاك
محسوب شوند

۳۶ امّا چشمهٔ یا چاهي که آب فراوان درآن باشد پاکست لیکن
هر چیز که بمردار آنها برسد نا پاکست

۳۷ واگر چیزي از مردار آنها بر تخمي که براي کشتکاري نهاده‌اند
بیفتد پاکست

۳۸ ولیکن اگر آب بران تخم ریخته شود وچیزي از مردار آنها برآن
بیفتد پس براي شما نا پاکست

۳۹ واگر چهارپائي كه خوردن آن بر شما حلالست بميرد كسي كه
مودار آنرا مسّ كند تا شام ناپاك باشد
۴۰ وكسي كه از مردار آن بخورد جامّهاي خودرا بشويد و تا شام ناپاك
باشد وكسي كه مردار آنرا بردارد جامّهاي خودرا بشويد و تا شام
ناپاك باشد
۴۱ و همگي حشرات كه بر زمين نرم رو هست مكروه اند خورده نشوند
۴۲ هرچه بر شكم ميرود و هرچه بر دست و پا ميرود و از ميان حشرات
كه بر زمين نرم رو هست هرچه زياده پاها دارد مخوريد زيراكه
مكروه هستند
۴۳ خويشتن‌را از هر نوع حشرات منفور مسازيد و نه بوسيلهٔ آنها خودرا
ناپاك و ملوّث نمائيد
۴۴ زيراكه منم خداوند خداي شما بنابرين خودرا تقديس نمائيد
و مقدّس باشيد ازآنرو كه من مقدّس هستم و نمي‌بايد كه بهيچ
نوع از حشراتي كه بر زمين نرم رو هستند خودرا ملوّث نمائيد
۴۵ باعث آنكه منم خداوند كه شمارا از ديار مصر بيرون آوردم تا
خداي شما باشم ازآن سبب مقدّس باشيد زيرا كه من
قدوس هستم
۴۶ اينست قانون چهارپايان و پرندگان و هر نفس ذوحيات كه در
آب شنا ميكند و هر نفس ذوحيات كه بر زمين نرم رو است
۴۷ تا پاك از ناپاك و جانور ماكول از غير ماكول امتياز كرده شود

باب دوازدهم

۱ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت

۲ که بني اسرائيل‌را بگوي که چون زني حامله شود و پسري بزايد تا
هفت روز ناپاك باشد موافق مدّت جدائي حيض ناپاك باشد
۳ و در روز هشتم مولود مختون شود
۴ و بسبب خون نفاس تا سي‌وسه روز بنشيند چيزي مقدّس‌را مسّ
نكند و داخل مقدس نشود تا آنكه ايّام نفاس منقضي شود
۵ و اگر دختري بزايد تا مدت دو هفته مانند جدائي حيض ناپاك
باشد و تا شصت و شش روز بعلت خون نفاس بنشيند
۶ وچون ايّام تطهير وي چه براي پسر چه براي دختر برسد برهٔ
يكساله‌را براي قرباني سوختني و يك كبوتربچه يا فاختهٔ براي قرباني
عوض خطا بدروازهٔ خيمهٔ مجمع نزد كاهن برساند
۷ که او بحضور خداوند بگذراند و براي وي كفاره دهد تا از اراقهٔ خون
طاهر گردد اينست قانون زني که پسر يا دختر بزايد
۸ و اگر برهٔ اورا ميسّر نشود پس دو فاخته يا دو كبوتربچه بيارد يكي
براي قرباني سوختني و ديگري براي قرباني عوض خطا و كاهن در حق
وي كفاره دهد تا پاك شود

باب سيزدهم

۱ و خداوند موسي و اهرون‌را مخاطب ساخت و گفت
۲ چون آدمي‌را در جلد بدن برآمدگي يا قوبا يا وضح عارض شود که
در جلد بدنش مانند علّت برص نمايد اورا پيش اهرون كاهن يا
پيش يكي از اولادش که كاهنانند برسانند
۳ و كاهن آن علّت جلد بدنش‌را ملاحظه نمايد و هرگاه موي محل
آن علّت سفيد گرديده و نمايش آن علّت از سطح جلد عميق

باشد علّت برص است و کاهن اورا مشاهده کرده حکم بنـاپاکي او دهد

۴ اگر آن وضح در جلد بدنش سفید باشد و از سطح جلد عمیق ننماید و موي آنجا سفید نشده پس کاهن علیل‌را تا هفت روز محجوب دارد

٥ و کاهن در روز هفتم اورا ملاحظه کند و اینك اگر علّت در نظرش متوقف نماید یعني علّت در جلد عریض نشده پس کاهن تا هفت روز دیگر اورا محجوب دارد

٦ باز در روز هفتم کاهن اورا ملاحظه کند و اینك اگر آن علّت کمدي باشد و در جلد عریض نشده پس کاهن حکم بپاکي او دهد صرف قوبا است و او جامّهاي خودرا بشوید و پاك شود

۷ و اگر بعد از آن که کاهن وي‌را براي تطهیر ملاحظه نموده باشد قوبا در جلد بسیار عریض شود بار دیگر خودرا بکاهن نماید

۸ و اگر کاهن ببیند که قوبا در جلد عریض مي‌شود باید که کاهن بناپاکي او حکم دهد برص است ●

۹ وچون علّت برص آدمي‌را فراگیرد اورا پیش کاهن برسانند

۱۰ و کاهن ملاحظه بکند که اینك اگر برآمدگي در جلد سفید باشد وموي‌را نیز سفید گردانیده است و گوشت فاسد درآنجا باشد

۱۱ در جلد بدنش برص مزمن است و کاهن بناپاکي او حکم دهد ومحجوب ندارد زیراکه ناپاکست

۱۲ وهرگاه برص در جلد منتشر شود بنوعي که برص تمامي جلد علیل‌را ازسر تا پا فرا گیرد هرجاي که کاهن مشاهده کند

۱۳ پس کاهن تشخیص کند که اینك اگر برص عامهٔ بدن‌را فرا گرفته

باشد باید که بپاکي علیل حکم دهد بالتمام سفید گردید او پاکست
۱۴ امّا چون گوشت فاسد ظاهر شود نا پاك باشد
۱۵ و کاهن گوشت فاسدرا مشاهده کرده بناپاکي او حکم دهد زیرا که گوشت فاسد نا پاکست برص است
۱۶ و اگرگوشت فاسد باز تغدّیر یابد و سفید شود نزد کاهن بیاید
۱۷ و کاهن اورا ملاحظه کند که اینك اگر آن علّت سفید گردیده است پس کاهن بپاکي علیل حکم دهد پاکست
۱۸ هرگاه در جلد بدن دنبلي برآمد و اندمال یافت
۱۹ و در جاي دنبل برآمدگي سفید یا وضح سفید و مایل بسرخي عارض شود آن‌را بکاهن بنماید
۲۰ و چون کاهن مشاهده کند اگر از جلد عمیق نماید و موي آنجا سفید شده باشد پس کاهن بناپاکي او حکم دهد علّت برص است که از دنبل متفرّع شده
۲۱ امّا اگر کاهن ببیند که موي سفید برآن نیست واز سطح جلد عمیق نباشد فامّا کمدي نماید پس کاهن اورا تا هفت روز محجوب دارد
۲۲ و اگر در جلد بسیار عریض گردد پس کاهن بناپاکي او حکم دهد علّتي است
۲۳ و اگر آن وضح بحال خود باشد و عریض نشود دنبل سوزان است کاهن بپاکي او حکم دهد
۲۴ و هرگاه در جلد بدن جمرهٔ واقع شود و در گوشت فاسدِ آن جمره وضح مائل بسرخي یا سفید باشد
۲۵ پس کاهن اورا مشاهده کند که اینك اگر موي برآي وضح سفید

شده و از سطح جلد عمیق نماید برص است که از جمرهٔ متفرع شده و کاهن بناپاکي او حکم دهد علّت برص است

۲۶ اگر کاهن ببیند که بر وضح موي سفید نیست و از سطح جلد عمیق نباشد امّا کمدي نماید پس کاهن اورا تا هفت روز محجوب دارد

۲۷ و روز هفتم کاهن اورا مشاهده کند اگر در جلد عریض شده باشد کاهن بناپاکي او حکم دهد علّت برص است

۲۸ و اگر وضح متوقّف شود یعني در جلد عریض نشود امّا کمدي نماید کاهن بپاکي او حکم دهد ازآنروکه ظاهر شد که از جمرهٔ بر آمده است جمرهٔ شدید است

۲۹ اگر کسي‌را چه مرد و چه زن علّتي بر سر یا بر ریش عارض شود

۳۰ پس کاهن آن علّت‌را مشاهده کند که اینك اگر از عمیقتر نماید و موي اصهب و باریك درآن باشد کاهن بناپاکي او حکم دهد که سعفهٔ یابسه است یعني برصي بر سر و ریش عارض شده

۳۱ و کاهن اگر علّت سعفه‌را ببیند که از جلد عمیقتر ننماید و موي سیاه برآن نیست پس کاهن علیل سعفه‌را تا هفت روز محجوب دارد

۳۲ و کاهن در روز هفتم آن علّت‌را مشاهده کند که اینك اگر سعفه عریض نشده و برآن موي اصهب نباشد و سعفه از جلد عمیقتر ننماید

۳۳ پس موي اورا باید سترد امّا جاي سعفه سترده نشود و کاهن علیل سعفه‌را هفت روز دیگر محجوب نماید

۳۴ و در روز هفتم کاهن آن سعفه‌را مشاهده کند که اینك اگر سعفه

در جلد عریض نشده باشد و از سطح جلد عمیقتر ننماید پس کاهن بپاکي او حکم دهد و جامهاي خودرا شسته پاك باشد

۳۵ امّا اگر سعفه بعد از تطهیرش در جلد عریضتر شود

۳۶ پس کاهن اورا مشاهده کند که اینك اگر سعفه در جلد عریض شده باشد کاهن موي اصهبرا نجوید او ناپاکست

۳۷ امّا اگر سعفه در نظرش متوقّف باشد و موي سیاه درونش روئیده پس سعفه به شده است او پاکست و کاهن بپاکي او حکم دهد

۳۸ و اگر کسيرا چه مرد و چه زن در جلد بدن اوضاح یعني اوضاح سفید عارض شده

۳۹ کاهن مشاهده نماید که اینك اگر اوضاح در جلد بدنش کمدي باشد این بهق است که در جلد پدید شد او پاکست

۴۰ و هر مردي که موي سرش ریخته باشد او اقرع است امّا پاکست

۴۱ و کسي که موي سرش از طرف پیشاني ریخته باشد او اجلح است امّا پاکست

۴۲ و اگر در قرع و جلح علّتي سفید مائل بسرخي باشد برص است که در قرع و جلح ظاهر شد

۴۳ پس کاهن اورا مشاهده کند که اینك اگر برآمدگي علّت در قرع و جلح سفید مائل بسرخي باشد چنانچه برص در جلد بدن نمایان ميشود

۴۴ او ابرص و ناپاکست هرآینه کاهن بناپاکي او حکم دهد که بر سر علّتي دارد

۴۵ و شخصي که علیل برص است باید که جامهاي وي چاك کرده شود و سر برهنه و دهان خودرا پوشیده ندا کند که ناپاك ناپاك

٤٦ تا مدتیکه این علّت دراو باقیست ناپاك باشد ناپاکست تنها بماند و مسکن او بخارج لشکرگاه باشد

٤٧ لباسي نیزکه درآن علّت برص باشد چه لباس پشمینه چه لباس کرباسي

٤٨ خواه در تار خواه در پود باشد چه کرباسي چه پشمینه خواه در چرم خواه در چیزي که از چرم درست شده باشد

٤٩ و اگر علّت در لباس یا در چرم در تار یا در پود یا در هرچه از چرم درست شده اخضر یا احمر نماید علّت برص است باید که آنرا بکاهن بنماید

٥٠ و کاهن آن داغرا مشاهده کرده آن پارچهٔ داغيرا تا مدت هفت روز محجوب دارد

٥١ و در روز هفتم داغرا مشاهده کند اگر داغ در لباس خواه در تار خواه در پود یا در چرم و هرچه از چرم درست شده عریض گشته باشد این داغ برص ساعیه است که آن ناپاکست

٥٢ باید که آن لباسرا چه تار و چه پود خواه پشمینه خواه کرباسي یا چیزي که از چرم ساخته که داغ درآن باشد بسوزاند ازآنرو که برص ساعیه است باتش سوخته شود

٥٣ و اگر کاهن ببیند که داغ در لباس چه تار و چه پود یا در هرچه از چرم درست شده عریض نشده باشد

٥٤ پس کاهن بفرماید تا آن چیز داغدار را بشویند و تا هفت روز دیگر محجوب دارد

٥٥ و بعد از شستن کاهن آن داغرا مشاهده کند که اینك اگر در رنگ داغ تغیّیر افتاده و داغ عریض نشده باشد ناپاکست بآتش

بسوزان زیراکه درهرجا سوده نا سوده داغ اکالست
۵۶ واگر کاهن ببیند که بعد ازشستن آن داغ کمدي است پس از لباس یا ازچرم یا تار یا پود آنرا ببرد
۵۷ واگر باز در لباس چه تار و چه پود یا هرچه از چرم درست شده بنظر آید این داغي است که منتشر میشود هر چیزي که درآن داغ باشد باتش بسوزان
۵۸ ولباسي چه تار وچه پود یا هرچیزي که از چرم درست شده که آنرا شستي اگر داغ ازآن رفع شد پس بار دویم بشویند تا پاك شود
۵۹ اینست قانون داغ برص در لباس پشمینه یا کرباسي چه تار وچه پود یا هرچیز چرمي تا در پاکي وناپاکي آنها حکم داده شود

باب چهاردهم

۱ پس خداوند موسیرا مخاطب ساخت وگفت
۲ اینست قانون ابرص در روز تطهیرش ویرا نزد کاهن برسانند
۳ وکاهن ازلشکرگاه بیرون برود وکاهن مشاهده بکند که اینك اگر علت برص درآن ابرص به شده است
۴ پس کاهن بفرماید تا براي طالب تطهیر دو گنجشك زنده ازطیور پاك وچوب سروآزاد وقرمزي و زوفا بگیرند
۵ وکاهن بفرماید تا یك گنجشكرا در ظرف سفالین بر بالاي آب روان ذبح کنند
۶ وگنجشك زندهرا با چوب سروآزاد و قرمزي و زوفا بگیرد و اینهارا همراه گنجشك زنده در خون گنجشکي که بالاي آب روان ذبح شد بزند

٧ و بر طالب تطهير برص هفت مرتبه بپاشد و بپاكي او حكم دهد
و گنجشك زنده‌را در صحرا رها كند
٨ و طالب تطهير جامه‌هاي خودرا بشويد و تمامي موي خودرا بسترد
وبآب غسل كند تا پاك شود و بعد ازآن داخل لشكرگاه شده در
بيرون خيمه تا هفت روز اقامت نمايد
٩ و در روز هفتم تمامي موي سر و ريش و ابرورا بسترد يعني تمامي
مويهارا بايد سترد و جامه‌هاي خودرا بشويد وبآب غسل كند تا
پاك شود
١٠ و در روز هشتم دو برهٔ نر بي‌عيب و يك برهٔ مادهٔ يكساله
بي‌عيب و سه عشر آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني
و يك لوگ روغن بگيرد
١١ و كاهن طهارت دهنده طالب تطهيررا با اسباب بحضور خداوند
بدروازهٔ خيمهٔ مجمع برساند
١٢ و كاهن يك برهٔ نر گرفته براي قرباني عوض جرم بگذراند و آنرا با
لوگ روغن براي قرباني جنبانيدني بحضور خداوند بجنباند
١٣ و بره‌را در موضعي كه قرباني عوض خطا و قرباني سوختني‌را ذبح
ميكنند در جاي مقدّس ذبح نمايند زيرا كه قرباني عوض جرم مانند
قرباني عوض خطا است ازان كاهن است اقدس است
١٤ و كاهن از خون قرباني عوض جرم گرفته بر بناگوش راست و شست
دست راست و بر انگشت بزرگ پاي راست طالب
تطهير بمالد
١٥ و كاهن از لوگ روغن قدري گرفته بر كفدست چپ خود بريزد
١٦ و كاهن انگشت شهادت دست راست‌را در روغني كه در دست

چپ میباشد بزند و روغن‌را هفت مرتبه بحضور خداوند بانگشت
بپاشد
۱۷ و از روغني که در دست وي باقیست کاهن قدري بر بناگوش و بر
شست دست راست و بر انگشت بزرگ پاي راست طالب
تطهیر علاوهٔ خون قرباني عوض جرم بمالد
۱۸ و بقیهٔ روغني که در دست کاهن است بر سر طالب تطهیر بریزد
و کاهن براي وي بحضور خداوند کفاره دهد
۱۹ پس کاهن قرباني عوض خطارا گذرانیده در حق طالب تطهیر از
ناپاکي کفاره دهد و بعده قرباني سوختني‌را ذبح نماید
۲۰ و کاهن قرباني سوختني و خوردني‌را بر مذبح بگذراند و کاهن در حق
وي کفاره دهد تا پاك شود
۲۱ و اگر مفلس باشد که اورا این قدر میسر نشود پس یك بره براي
قرباني عوض جرم جنبانیدني بیآرد تا کفاره در حق وي کرده شود
و ده یك حصه آرد سفید بروغن آمیخته براي قرباني خوردني
و یك لوگ روغن
۲۲ و دو فاخته یا دو کبوتر بچه بنوعیکه دست رس گردد بیآرد که یکي
قرباني عوض خطا باشد و دیگري قرباني سوختني
۲۳ و در روز هشتم براي تطهیر نزد کاهن بدروازهٔ خیمهٔ مجمع بحضور
خداوند برساند
۲۴ و کاهن برّهٔ عوض خطا و لوگ روغن‌را گرفته براي قرباني جنبانیدني
بحضور خداوند بجنباند
۲۵ و برّهٔ قرباني عوض جرم‌را ذبح کند و کاهن قدري از خون قرباني
عوض جرم بگیرد و بر بناگوش راست و شست دست راست

و انگشت بزرگ پاي راست طالب تطهير بمالد
۲۶ و كاهن ازآن روغن درکفدست چپ خود بريزد
۲۷ و كاهن از روغني كه در دست چپ خود دارد قدري بانگشت راست هفت مرتبه بحضور خداوند بپاشد
۲۸ و كاهن از روغني كه در دست ويست بر بناگوش راست و بر شست دست راست و بر انگشت بزرگ پاي راست طالب تطهير علاوهٔ خون عوض جرم بمالد
۲۹ و بقيهٔ روغن كه در دست كاهنست بر سر طالب تطهير بريزد تا در حق وي بحضور خداوند كفاره دهد
۳۰ و از فاختگان يا كبوتر بچگان بنوعيكه اورا دست رس گردد يكي‌را بگذراند
۳۱ از هر كدام كه وي‌را دست رس شود يكي براي قرباني عوض خطا و ديگري براي قرباني سوختني همراهٔ خوردني بيارد پس كاهن بجهت طالب تطهير بحضور خداوند كفاره دهد
۳۲ اينست قانون ابرصي كه اسباب تطهيررا دست رس نداشته باشد
۳۳ و خداوند موسي و اهرون‌را مخاطب ساخت و گفت
۳۴ چون بديار كنعان كه ملكيت آنرا بشما ميدهم داخل شويد و علّت برص‌را بر خانهٔ از خانهاي مملوك شما نازل گردانم
۳۵ و صاحب‌خانه نزد كاهن آمده خبر دهد كه چيزي در خانه مي‌بينم گويا علّتي است
۳۶ پس كاهي بفرمايد تا خانه‌را خالي نمايند پيش ازآن كه كاهن بمشاهدهٔ علّت بيايد تا هر چه در خانه باشد نا پاك نگردد و بعد ازآن كاهن بديدن خانه داخل شود

۳۷ وعلّت‌را مشاهده کند که اینک اگر علّت بر دیوارهاي خانه خطوطهاي اخضر و احمر نمودار شده که از صفحهٔ دیوار عمیقتر مي‌نماید

۳۸ پس کاهن از خانه بیرون رفته بر در خانه بایستد وخانه‌را تا هفت روز بند کند

۳۹ وکاهن در روز هفتم مراجعت نموده مشاهده کند که اینک اگر علّت بر دیوارهاي خانه منتشر شده باشد

۴۰ پس کاهن بفرماید تا سنگهاي که علّت درآن اثر کرده بکنند ودر جاي ناپاك بخارج شهر بیندازند

۴۱ واندرون خانه‌را از هر طرف بخراشند وخاك خراشیده‌را بخارج شهر درجاي ناپاك بریزند

۴۲ وسنگهاي دیگر گرفته بجاي آن سنگها نصب کنند وگل نو گرفته خانه‌را گل اندود کنند

۴۳ واگر علّت درخانه سر زند بعد ازآنکه سنگهارا بر داشتند وخانه‌را خراشیدند واندود کردند

۴۴ پس کاهن باز آمده مشاهده کند که اینک اگر علّت در خانه منتشر شده باشد علّت برص ساعیه است درآن خانه نا پاکست

۴۵ وآن خانه‌را با سنگها وچوبها وتمامي گل خانه‌را خراب کند وبخارج شهر درجاي ناپاك ببرد

۴۶ ونیز هر کسي که درآن خانه تا مدتي که مسدود شد رفته باشد تا شام ناپاکست

۴۷ وکسي که درآن خانه بخوابد جامهاي خودرا بشوید وکسي که درآن خانه چیزي بخورد جامهاي خودرا بشوید

۴۸ و اگر کاهن داخل شده مشاهده کند که اینك علّت در خانه منتشر
نشده است بعد ازآنکه خانه‌را اندودند پس کاهن بپاکي آنخانه
حکم دهد ازآنرو که علّت رفع شده است

۴۹ و براي تطهیر خانه دو گنجشك و چوب سروآزاد وقرمزي و زوفا بگیرد

۵۰ ویك گنجشك‌را درظرف سفالین بالاي آب روان ذبح کند

۵۱ و چوب سروآزاد وزوفا و قرمزي وگنجشك زنده‌را گرفته در خون
گنجشك ذبیحه در آب روان بزند و بر خانه هفت
مرتبه بپاشد

۵۲ تا خانه‌را بخون گنجشك وبآب روان و بگنجشك زنده و بچوب
سروآزاد وبزوفا و بقرمزي پاك کند

۵۳ وگنجشك زنده‌را بخارج شهر در صحرا رها کند وبراي خانه کفاره
دهد تا پاك شود

۵۴ اینست قانون انواع علّت برص و سعفه

۵۵ و براي برصي که در جامه یا در خانه روي دهد

۵۶ و براي بر آمدگي وقوبا ووضح

۵۷ تا ایّام نا پاکي وپاکي معلوم شود اینست قانون برص

باب پانزدهم

۱ وخداوند موسی و اهرون‌را مخاطب ساخت وگفت

۲ که بني اسرائیل‌را چنین بفرمائید که اگر از بدن کسي جریان واقع
شود بسبب آن جریان ناپاکست

۳ اینست ناپاکي که نسبت بجریان دارد خواه جریان از بدنش
مسلسل باشد خواه بند شود سبب ناپاکي اوست

۴ بر هر بستري كه عليل جريان بخوابد ناپاكست و بر هر چيزي كه بنشيند ناپاكست

۵ و هر كسي كه بستر ويرا مسّ كند جامهاي خودرا بشويد و غسل نمايد و تا شام ناپاك باشد

۶ و بر هر چيزي كه عليل جريان نشسته بود هر كس كه برآن بنشيند جامهاي خودرا بشويد وغسل نمايد و تا شام ناپاك باشد

۷ وكسي كه بدن عليل جريان‌را مسّ كند جامهاي خودرا بشويد وغسل نمايد و تا شام ناپاك باشد

۸ و هر گاه عليل جريان بر شخصي پاك تف بيندازد او جامهاي خودرا بشويد وغسل نمايد وتا شام ناپاك باشد

۹ وبر هر زين كه عليل جريان سوار شود آن نيز ناپاكست

۱۰ وهر چيزي كه در زير وي بوده است كسيكه آنرا مسّ كند تا شام ناپاكست و كسي كه اين اسباب‌را بردارد جامهاي خودرا بشويد وغسل نمايد وتا شام ناپاك باشد

۱۱ وهرگاه عليل جريان دست خودرا نا شسته كسي‌را مسّ كند آنكس جامهاي خودرا بشويد وغسل نمايد و تا شام ناپاك باشد

۱۲ وهر ظرف سفالين‌را كه عليل جريان مسّ كند بايد شكست وهر ظرف چوبين‌را از آب بشويند

۱۳ وچون كه عليل از جريان پاك شود پس براي تطهير خود هفت روز بشمارد و جامهاي خودرا بشويد و در آب‌روان غسل كند تا پاك شود

۱۴ ودر روز هشتم دو فاخته يا دو كبوتر بچه بگيرد و بحضور خداوند بدروازهٔ خيمهٔ مجمع حاضر شده تسليم كاهن نمايد

۱۵ و کاهن هردورا بگذراند یکي براي قرباني عوض خطا و دیگري براي قرباني سوختني و کاهن براي وي در باب جریانش بحضور خداوند کفاره دهد

۱۶ واگر کسي‌را آب مني برآید تمامي بدن‌را بشوید و تا شام ناپاك باشد

۱۷ و هر لباسي و هرچرمي که مني برآن ریخته شود بشویند و تا شام ناپاك باشد

۱۸ چون مردي با زني هم بستر شده انزال کند هر دو غسل نمایند و تا شام ناپاك باشند

۱۹ و اگر زني حائض باشد یعني خون از رحمش جاري شود تا هفت روز گوشه نشین باشد و هر کسي که اورا مس کند تا شام ناپاك باشد

۲۰ و بر هرچیزي که در مدت گوشه نشیني بخوابد ناپاکست و بر هرچیزي که بنشیند ناپاکست

۲۱ و هر کسي که بستر وي‌را مس کند جامهاي خودرا بشوید و غسل نماید و تا شام ناپاك باشد

۲۲ و بر هرچیزي که نشسته بود هرکس که آنرا مس کند جامهاي خودرا بشوید و غسل نماید و تا شام نا پاك باشد

۲۳ و اگر بستر یا چیزي که برآن نشسته باشد مس کند تا شام نا پاك باشد

۲۴ و اگر کسي باوي هم‌بستر شود وقتي که حائض باشد تا هفت روز نا پاکست و تمامي بستري که برآن خوابیده بود نا پاکست

۲۵ و هرگاه زني‌را سیلان‌دم مدتي مدید نه در وقت حیض عارض شود

یا هرگاه ورای مدت حیض جاری باشد تمامی مدّت نا پاکی
وی چون مدّت حیض باشد ناپاکست
۲۶ - بر هر بستری که در ایّام سیلان‌دم بخوابد مانند بستر حیض باشد
۲۷ و بر هر چیزی که بنشیند مانند ناپاکی حیض ناپاك باشد
۲۸ و هر کسی که آن چیزهارا مسّ کند ناپاکست و جامهای خودرا
بشوید و غسل نماید و تا شام نا پاك باشد
۲۹ و اگر از سیلان‌دم پاك شود هفت روز بشمارد و بعده پاك شود
۳۰ و در روز هشتم دو فاخته یا دو کبوتر بچه گرفته نزد کاهن بدروازهٔ
خیمهٔ مجمع برساند
۳۱ که کاهن یکی ازآنهارا برای قربانی عوض خطا و دیگری‌را برای قربانی
سوختنی بگذراند و کاهن برای وی در باب ناپاکی سیلان‌دم بحضور
خداوند کفاره دهد
۳۲ بدین طریق بنی اسرائیل‌را از ناپاکی جدا نمائید مبادا که اگر مسکن
مرا که درمیان ایشان است پلید سازند در ناپاکی خود بمیرند
۳۳ اینست قانون علیل جریان و کسی که از جنابت پلید شده
۳۴ و حائض و هر کسی که جریان داشته باشد چه مرد و چه زن و مردی
که با زنی ناپاك همبستر شود

باب شانزدهم

۱ و خداوند بعد از فوت دو پسر اهرون که بحضور خداوند قربانی
گذرانیده وفات یافته بودند موسی‌را مخاطب ساخت
۲ و خداوند بموسی گفت که اهرون برادر خودرا بفرمای تا بجای
مقدّس اندرون حجاب پیش تخت مرحمت که بالای صندوقست

در همهٔ او قات داخل نشود مبادا که بمیرد زیرا که در ابر بالاي
تخت مرحمت ظاهر میشوم
۳ اهرون بجاي مقدّس همین سان داخل شود که گوسالهٔ براي
قرباني عوض خطا و قوچي براي قرباني سوختني بیآرد
۴ قباي کتان مقدّس‌را در برکند و زیر جامهٔ کتان بپوشد و کمربند
کتان بر میان بسته عمامهٔ کتان بر سر ببندد این لباسهاي مقدّس
اند لهذا بدن خودرا شسته بپوشد
۵ از جماعت بني اسرائیل دو بزغاله براي قرباني عوض خطا و یك
قوچ براي قرباني سوختني بگیرد
۶ و اهرون گوسالهٔ عوض خطاي خود بگذراند تا براي خود و اهل
خانهٔ خود کفاره دهد
۷ و دو بزرا گرفته بحضور خداوند بدروازهٔ خیمهٔ مجمع حاضر گرداند
۸ و اهرون برآن دو بز قرعه اندازد قرعهٔ براي خداوند و قرعهٔ دیگر
براي بز طلیقه
۹ و اهرون آن بزرا که قرعهٔ خداوند بنامش برآمد بیآرد و براي قرباني
عوض خطا بگذراند
۱۰ و بزي که برآن قرعهٔ بز طلیقه بنامش برآمد باید که زنده بحضور
خداوند حاضر گردانند تا از آن کفاره دهند و آنرا در بیابان سر
دهند تا بز طلیقه باشد
۱۱ و اهرون بزغالهٔ عوض خطاي خودرا حاضر سازد و در حق خود
و اهل خانهٔ خود کفاره دهد و بزغالهٔ عوض خطاي خودرا ذبح نماید
۱۲ و یك مجمر پر از اخگر از بالاي مذبحي که بحضور خداوند است
گرفته و دو مشت از بخور معطّر کوبیده اندرون حجاب برساند

١٣ و بخوررا بحضور خداوند بر آتش بنهد تا دود بخور تخت مرحمت را
که بر صندوق است فراگیرد مبادا که بمیرد
١٤ و از خون گوساله قدري گرفته بر تخت مرحمت بطرف مشرق
بانگشت خود بپاشد و در پیش تخت مرحمت خونرا بانگشت
خود هفت مرتبه بپاشد
١٥ پس آن بز عوض خطاي قوم‌را ذبح نموده خونش‌را اندرون حجاب
برساند و برسمي که خون گوساله‌را بکار برد این خون‌را نیز بعمل آرد
یعني بر تخت مرحمت و درپیش تخت مرحمت بپاشد
١٦ و بسبب ناپاکي بني اسرائیل و تقصیرات ایشان هر گناهي که
مرتکب شده‌اند بحق جاي مقدّس کفاره دهد و بدین نمط براي
خیمهٔ مجمع که با ایشان درمیان ناپاکي ایشان میماند بعمل آرد
١٧ و در وقتي که بجاي مقدّس براي کفاره دادن داخل شود هیچکس
در خیمهٔ مجمع نباشد تا آنکه براي خود و اهل خانهٔ خود و تمامي
جماعت بني اسرائیل کفاره داده بیرون آید
١٨ و بیرون آمده بمذبحي که بحضور خداوند است براي آن نیز کفاره
دهد و قدري از خون گوساله و از خون بز گرفته بر شاخهاي مذبح
از اطراف بمالد
١٩ و قدري از خون بانگشت خود هفت مرتبه برآن بپاشد تا آنرا از
ناپاکي بني اسرائیل پاك و مقدّس سازد
٢٠ وچون از کفارهٔ جاي مقدّس و خیمهٔ مجمع و مذبح فارغ شود بز
زنده‌را حاضر سازد
٢١ و اهرون هر دو دست خودرا برسر بز زنده گذاشته تمامي خبائث
بني اسرائیل و همگي تقصیرات ایشانرا و هر گناهي‌را که مرتکبش

شده‌اند اعتراف نماید و بر سر آن بز تسلیم کند و آنرا بوساطت
کسي که سزاوار اینکار باشد در بیابان سر دهد
٢٢ و آن بز تمامي خباثت ایشانرا برداشته بزمیني ویران برود و او بزرا
در بیابان سر دهد
٢٣ و اهرون بخیمهٔ مجمع در آمده لباسهاي کتان‌را که بوقت داخل
شدن بجاي مقدّس پوشیده بود خلع نموده درآنجا بگذارد
٢٤ و پر جاي مقدّس بدن خودرا شسته لباسهاي معتادهٔ خودرا
پوشیده بیرون آید و قرباني سوختني خودرا و قرباني سوختني قوم‌را
بگذراند و براي خود و براي قوم کفاره دهد
٢٥ و پیهٔ قرباني عوض خطارا بر مذبح بسوزاند
٢٦ و رها کنندهٔ بز طلیقه جامهاي خودرا بشوید و غسل نماید و بعد
ازآن بلشکرگاه درآید
٢٧ و گوسالهٔ عوض خطا و بز عوض خطا که خون آنهارا براي کفاره دادن
بجاي مقدّس آورده بودند بخارج لشکرگاه ببرند و پوست و گوشت
و فضلات آنهارا بسوزانند
٢٨ و سوزانندهٔ آنها جامهاي خودرا بشوید و غسل کند و بعد ازآن
داخل لشکرگاه شود
٢٩ و این قانون ابدي براي شما باشد که در روز دهم ماهٔ هفتم خودرا
مغموم سازید و بهیچ کار نپردازید نه متوطّن نه واردي که درمیان
شما مقیم باشد
٣٠ که درآن روز کاهن بجهت شما کفاره دهد تا شمارا پاك کند تا
شما از همه گناهان بحضور خداوند پاك باشید
٣١ این سبت آرام باشد براي شما و بقانون ابدي خودرا مغموم دارید

۳۲ و کاهني که ممسوح و متعيّن شود تا بجاي پدر خود کاهن باشد بايد
که اين کفاره‌را ادا کند و جامهاي کتان يعني البسه مقدسه بپوشد
۳۳ و در حق مقدس مقدّس کفاره دهد و براي خيمهٔ مجمع و مذبح
نيز کفاره دهد و براي کاهنان و تمامي حضّار مجلس کفاره دهد
۳۴ وهمين براي شما قانوني ابدي باشد تا در حق بني اسرائيل از
همه گناهان سالي يکدفعه کفاره داده شود پس چنانچه خداوند
موسی‌را فرمود بعمل آورد

باب هفدهم

۱ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۲ که اهرون و پسرانش و تمامي بني اسرائيل‌را بفرماي که اينست
امري که خداوند فرموده است
۳ هر کسي از خاندان اسرائيل که گاوي نر يا برّهٔ يا بزي در لشکرگاه
بکشد يا بيرون لشکرگاه بکشد
۴ و آنرا بدروازهٔ خيمهٔ مجمع نرساند تا قرباني خداوندرا پيش مسکن
خداوند بگذراند آن مرد محسوب بخوني شود زيراکه خون ريخته
است آن شخص از ميان قوم خود منقطع شود
۵ غرض آنکه بني اسرائيل ذبائح خودرا که در صحرا ذبح نمايند بحضور
خداوند بدروازهٔ خيمهٔ مجمع نزد کاهن برسانند و آنهارا بطريق
ذبائح سلامتي پيش خداوند ذبح نمايند
۶ و کاهن خونرا بر مذبح خداوند بدروازهٔ خيمهٔ مجمع بپاشد و پيه‌را
بسوزاند تا بوي خوشنودي براي خداوند باشد
۷ و بنام ديوها که بپيروي آنها زناکاري کرده‌اند من‌بعد ذبائح خودرا

نگذرانند این قانون ابدي طبقه بعد طبقه براي ایشان برقرار باشد
٨ وایشانرا بفرماي که از خاندان اسرائیل یا از غریباني که درمیان
شما مقیم باشند هرکسي که قرباني سوختني یا ذبیحهٔ بگذراند
٩ وآنرا بدروازهٔ خیمهٔ مجمع حاضر نکند تا بنام خداوند بگذراند
همان شخص از قوم خود منقطع شود
١٠ وهرکسي از خاندان بني اسرائیل یا از غریباني که درمیان شما مقیم
باشند بهر وجه که خون بخورد بدرستي که بسوي خورندهٔ خون
روي عتاب میگردانم واز میان قوم خودش منقطع مینمایم
١١ بسبب آنکه حیات تن خون است که آنرا بر مذبح بشما دادهام
تا در حق جانهاي شما کفاره داده شود زیراکه خون در حق جان
کفاره میدهد
١٢ بنابرین بني اسرائیلرا فرمودم که هیچکس از شما خون نخورد
وغریبي که درمیان شما مقیم باشد او نیز خون نخورد
١٣ وهرکسي از بني اسرائیل یا از غریباني که درمیان شما مقیم باشند
شکاریرا خواه بهائم خواه طیور که خوردن آن جائز است صید کند
باید که خونش ریخته درخاك پنهان سازد
١٤ زیراکه جان هر جاندار در خونست ازین سبب بني اسرائیلرا
فرمودم که خون هیچ جانداررا مخورید زیرا که حیات جاندار در
خونست هرکسي که آنرا بخورد هلاك خواهد شد
١٥ وهرکسي که میته یا دریدهٔ سباعرا بخورد خواه متوطّن خواه غریب
باشد جامهاي خودرا بشوید وغسل نماید وتا شام نا پاك ماند
وبعد ازآن پاك شود
١٦ اگر جامهاي خودرا نشوید وغسل نکند پس زیر بار گناه خود باشد

باب هجدهم

۱ و خداوند موسیٰ‌را مخاطب ساخت و گفت
۲ که بني اسرائيل‌را بدين مضمون بفرماي كه منم خداوند خداي شما
۳ برسوم ملك مصر كه درآنجا سكونت داشتيد عمل منمائيد و برسوم
ملك كنعان كه شمارا درآنجا مي‌رسانم عمل منمائيد و بطريق
قوانين ايشان سلوك مكنيد
۴ فرائض مرا بجا آريد و قوانين مرا مرعي داريد تا بدان موجب
رفتار نمائيد منم خداوند خداي شما
۵ ازاين سبب قوانين و فرائض مرا نگهداريد كه هركسي كه آنهارا
اطاعت كند موجب حيات او خواهد شد منم خداوند
۶ هيچكس از شما با اقرباي خود هم بستر نشود و كشف ستر وي
نكند منم خداوند
۷ كشف ستر پدر و مادر خود مكن كه او مادر تست كشف ستر او
نبايد كرد
۸ كشف ستر زن پدر خود مكن كه ستر پدر تست
۹ خواهر خودرا چه دختر پدر تو باشد وچه دختر مادر تو چه تولّدش
در خانه باشد چه بيرون كشف ستر ايشان مكن
۱۰ كشف ستر دختر پسر و دختر دختر خود مكن زيراكه ستر ايشان
چون ستر تست
۱۱ كشف ستر دختر زن پدر خود مكن كه فرزند پدر تست و خواهر
تست
۱۲ كشف ستر خواهر پدر خود مكن كه وي قرباي پدر تست
۱۳ كشف ستر خواهر مادر خود مكن كه وي قرباي مادر تست

١٤ کشف ستر برادر پدر خود مکن یعني با زن وي نزدیکي مکن
زیرا که زن عموي تست
١٥ کشف ستر زن پسر خود مکن که او منکوحهٔ پسر تست و جائز
نیست که کشف ستر او کني
١٦ کشف ستر زن برادر خود مکن که ستر برادر تست
١٧ کشف ستر زني و دختر آن زن مکن و نه کشف ستر دختر پسر او و نه
دختر دختر اورا زیراکه قرباي وي هستند این فجور المحرمات است
١٨ خواهر زن خودرا با زن خود تا در حیات باشد هو و مساز و از
مصاحبت دیگري ویرا اندوه مرسان
١٩ با زني که بسبب حیض گوشه نشین است همخلوت مشو و کشف
ستر ویرا مکن
٢٠ و با زن همسایهٔ خود همبستر مشو و از صحبت وي خبثي
حاصل مکن
٢١ و کسي از اولاد خودرا در راهٔ مُلَك مگذران و نام خداي خودرا
پلید مساز منم خداوند
٢٢ با مردان بقاعدهٔ زنان نزدیکي مکن زیراکه این فسق است
٢٣ با حیوانات جمع مشو و از صحبت آنها خبثي حاصل مکن و زني
پیش حیواني رفته بقصد نزدیکي نه ایستد زیرا که اختلاط
جنسیت است
٢٤ در امري ازاین امور خودرا ملوّث مکنید زیرا که قبائلي که در پیش
روي شما بدر میکنم درین همه افعال ملوّث شده اند
٢٥ و زمین هم ملوّث است و انتقام شرارتش از آن میگیرم بحدي که
زمین هم ساکنان خودرا قي کند

٢٦ لهذا قوانين و فرائض مرا مرعي‌دارید و هیچ یك ازین قبائح‌را
مرتکب مشوید چه متوطّن چه غریبي که درمیان شما
مقیم باشد
٢٧ که ساکنان آن زمین که پیش از شما بوده اند مرتکب اینهمه
قبائح گردیده‌اند بحدي که زمین نیز ملوّث شد
٢٨ مبادا که چون زمین‌را ملوّث کنید چنانچه اقوام پیشین‌را قي کرد
شمارا نیز قي کند
٢٩ زیرا که هرکسي که بیکي ازین قبائح ارتکاب نماید همان شخص که
مرتکب شود از قوم خود منقطع گردد
٣٠ لهذا اوامر مرا مرعي‌دارید تا بیکي ازین عادات قبیحه که پیش
از شما بعمل آوردند شما بعمل نیآرید و خودرا بدین افعال ملوّث
نسازید منم خداوند خداي شما

باب نوزدهم

١ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
٢ که تمامي جماعت بني اسرائیل‌را بدین مضمون بگوي که
مقدّس باشید زیراکه من خداوند خداي شما مقدّس هستم
٣ هریك از پدر و مادر خود بترسد و روزهاي سبت مرا عزیز دارید
منم خداوند خداي شما
٤ ببتان التفات منمائید معبودان ریخته براي خود مسازید منم
خداوند خداي شما
٥ و هرگاه ذبیحهٔ سلامتي در راهٔ خداوند ذبح نمائید با حسن ارادت
باید گذرانید

٦ در روزي كه ذبح مي‌شود يا در روز ديگر خورده شود و اگر چيزي تا
روز سيوم باقي ماند بآتش سوخته شود
٧ و اگر در روز سيوم ذرهٔ ازآن خورده شود مكروه است مقبول
نخواهد شد
٨ وخورندهٔ آن بسبب آنكه چيز مقدّس خداوندرا پليد كرده
است بگناهكاري منسوب باشد وهمان شخص ازقوم خود منقطع شود
٩ وچون حاصلات زمين خودرا بدروي گوشهاي مزرعه‌را بانتمام مدرو
خوشهاي پراگنده‌را مچين
١٠ انگورها از تاكستان خود نقير وقطمير جمع مكن چيزي براي فقرا
و غربا بگذار منم خداوند خداي شما
١١ دزدي مكنيد مكر و دروغ گوئي با يكديگر مورزيد
١٢ و سوگند دروغ بنام من مخوريد ونام خداي خودرا خوار مساز
منم خداوند
١٣ بر همسايهٔ خود ظلم مكن ازاو و غصب منماي و مزد مزدور تا صبح
پيش تو نماند
١٤ بر كر لعن مكن در راهٔ كور چيزي لغزاننده منه امّا از خداي خود
بترس منم خداوند
١٥ در قضا حيف مكن و طرف گيري محقّر مكن و موقّررا محترم مدار
امّا دعواي همسايهٔ خودرا از روي عدل فيصل كن
١٦ و گرد غمازي اقران خود مگرد و بخون همسايهٔ خود راضي مشو
منم خداوند
١٧ بر برادر خود در دل كينه مورز ملامت همسايهٔ تو بر تو لازمست
تا زيربار گناه نشوي

١٨ . از ابنای جنس خود انتقام مگیر و در کمین منشین همسایهٔ خودرا چون خود دوست دار منم خداوند

١٩ قوانین مرا مرعي‌دارید بهائم خودرا با غیر جنس گشن مکن در مزرعهٔ خود تخم آمیخته مکار و لباسي از پنبه و پشم بافته مپوش

٢٠ و اگر کسي با کنیزکي همبستر شود که او منسوب بشوهریست واورا باز نخریده و آزاد نکرده آن زن‌را تازیانه باید زد ایشانرا نباید کشت زیرا که او آزاد نیست

٢١ و مرد قرباني عوض جرم بحضور خداوند بدروازهٔ خیمهٔ مجمع یعني قوچي بعوض جرم برساند

٢٢ و کاهن از قوچ عوض جرم بحضور خداوند در حق وي نسبت بگناهي که مرتکب شده است کفاره دهد تا آن جرم که ارتکاب نموده عفو شود

٢٣ و چون داخل آن دیار شده انواع درختان‌را براي خورش نشانده باشید ثمر آنهارا چون نا مختون شمارید تا سه سال چون نا مختون براي شما باشد خورده نشود

٢٤ و در سال چهارم تمامي ثمراتش مقدس باشد تا اداي شکر خداوند کرده شود

٢٥ و در سال پنجم ثمراتش‌را تناول نمائید تا براي شما محصولات خود بدهد منم خداوند خداي شما

٢٦ چیزي با خون مخورید فال مگیرید و منجمي منمائید

٢٧ گوشهاي سر خودرا مدور متراشید و گوشهاي ریش‌را خراب مکن

٢٨ در ماتم اموات بدن خودرا مخراشید و وشم بر خود مکنید منم خداوند

٢٩ و دختر خودرا بي‌حرمت مكن و فاحشه مگردان مبادا كه اهل
زمين مرتكب زناكاري شوند و زمين پر از فجور گردد
٣٠ روزهاي سبت مرا مرعي‌داريد ومقدس مرا محترم داريد منم خداوند
٣١ با كسانيكه با جن آشنائي دارند توجّه منمائيد و از غيب گويان
استفسار مكنيد تا از ايشان پليد نشويد منم خداوند خداي شما
٣٢ در پيش ريش سفيد برخيز و ديدار سالخورده‌را محترم دار و از
خداي خود بترس منم خداوند
٣٣ هرگاه غريبي در وطن شما مقيم باشد اورا ميآزاريد
٣٤ غريبي كه با شما مقيم باشد در نظر شما چون متوطّن باشد و اورا
برابر خود دوست دار ازآنرو كه شما در ملك مصر غريب بوديد
منم خداوند خداي شما
٣٥ در قضا و در پيمايش و در وزن و در پيمانه. هيچ خساره مكن
٣٦ ترازوهاي درست و سنگهاي درست و ايفاي درست وهين درست
بداريد منم خداوند خداي شما كه شمارا از ملك مصر بيرون آوردم
٣٧ ازين سبب همه قوانين مرا وهمه فرائض مرا پاس داريد و بر
آنها عمل نمائيد منم خداوند

باب بيستم

١ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت
٢ كه بني اسرائيل‌را نيز چنين بفرماي كه هر شخصي از بني اسرائيل
يا از غريباني كه در اسرائيل مقيم باشند كسي كه يكي از نسل خود
پيشكش مُلَك گرداند لامحاله مقتول شود باشندگان آن نواحي
اورا سنگسار نمايند

۳ من روي عتاب بسوي آن شخص مي گردانم تا اورا از ميان قوم
خود منقطع سازم بنابران كه نسل خودرا پيشكش مُلَك گردانيده
مقدس مرا پليد كرده است ونام مقدّس مرا خوار نموده
۴ وهرگاه باشندگان آن نواحي از حال كسي كه نسل خودرا پيشكش
مُلَك نموده است چشم بپوشند وبقتل نرسانند
۵ من روي عتاب بسوي او وخاندانش ميگردانم تا اورا با همه
اشخاصي كه در زناكاري او شريك بودند يعني در عبادت مُلَك
زناكاري كردند ازميان قوم منقطع سازم
۶ وكسي كه بآشناي جن وبغيب گويان توجّه نمايد تا در پيروي
ايشان زناكاري كند بسوي آن شخص روي عتاب ميگردانم تا اورا
از ميان قوم منقطع سازم
۷ وحال آنكه خودرا تقديس نمائيد ومقدّس باشيد ازانرو كه منم
خداوند خداي شما
۸ واحكام مرا مرعي داريد وعمل نمائيد منم خداوند كه شمارا
تقديس نمايم
۹ هر كسي كه پدر يا مادر خودرا لعنت كند لامحاله مقتول شود
پدر يا مادر خودرا لعنت كرده است پس خون بر گردن اوست
۱۰ هرگاه كسي با زن غيري زنا كند يعني مرتكب زناكاري با زن همسايهٔ
خود گردد پس زاني وزانيه لامحاله مقتول شوند
۱۱ هرگاه كسي با زن پدر خود همبستر شود كشف ستر پدر خود كرده
است هر دو لامحاله مقتول شوند خون بر گردن ايشانست
۱۲ وهرگاه كسي با زن پسر خود همبستر شود هر دو لامحاله مقتول
شوند كه از فعل آنها تضييع انساب است وخون بر گردن ايشانست

۱۳ وهرگاه کسي با مردي بقاعدهٔ زنان نزديکي کند هر دو امر قبيح‌را ارتکاب نموده اند لامحاله مقتول شوند خون بر گردن ايشانست

۱۴ واگر کسي دختري ومادر آن دختررا بنکاح در آرد امر شنيع است هر سه بآتش سوخته شوند تا چنين امر شنيع در ميان شما نباشد

۱۵ واگر مردي با حيواني نزديکي کند او لامحاله مقتول شود وحيوان نيز کشته گردد

۱۶ واگر زني پيش حيواني رفته با آن نزديکي کند زن وحيوان‌را بايد کشت لامحاله مقتول شوند خون بر گردن ايشانست

۱۷ واگر کسي خواهر خودرا چه دختر پدر چه دختر مادرش باشد بخلوت برده اورا برهنه ببيند وهمچنين وي اورا برهنه ببيند امر بي‌حيائيست وبنظر اهل قوم منقطع گردند که او ستر خواهر خودرا کشف کرده زير بار گناه خود بماند

۱۸ واگر کسي با زني حائض همبستر شود وکشف ستر او کند مرد چشمهٔ زن‌را باز کرده است وزن چشمهٔ خون خودرا وانموده هر دو از ميان قوم خود منقطع شوند

۱۹ وکشف ستر خاله وعمهٔ خود مکن زيراکه مرتکب اين امر شده ستر اقرباي خودرا کشف کرده‌است زير بار گناه باشند

۲۰ واگر کسي با زن عموي خود همبستر شود کشف ستر عموي خود کرده است هر دو زير بار گناه باشند وبي‌اولاد خواهند مرد

۲۱ واگر کسي زن برادر خودرا بنکاح در آرد امري ناشايسته است کشف ستر برادر خود کرده است بي‌اولاد خواهند بود

۲۲ القصه همه قوانين وهمه فرائض مرا مرعي داريد وبعمل آريد مبادا

قوانين

که زمیني که شمارا درانجا مقیم میگردانم شمارا قي کند ٠
٢٣ و بقواعد اقوامي که در پیش روي شما اخراج مي‌نمائم سلوك
منمائید که ایشان مرتکب این همه امور شده‌اند و من از ایشان
متنفر شده‌ام.
٢٤ امّا شمارا گفتم که زمین ایشانرا بمیراث خواهید گرفت و من بشما
خواهم بخشید تا بتصرّف درآرید زمیني که فیضان شیر و شهد
در آن است منم خداوند خداي شما که شمارا از قبائل
ممتاز کردم
٢٥ لهذا درمیان بهائم پاك و نا پاك و درمیان طیّور پاك و ناپاك
تمئیز نمائید و خودرا بواسطهٔ بهائم و طیّور و انواع حشرات الارض
که آنهارا از شما بناپاکي جدا کرده‌ام متنفّر مگردانید
٢٦ و براي من مقدّس باشید زیرا که من خداوند قدوس هستم و شمارا
از قبائل ممتاز نموده‌ام تا ازان من باشید
٢٧ و هرکس چه مرد چه زن که آشناي جن یا غیب گو باشد لامحاله
مقتول شود ایشانرا سنگسار نمائید خون بر گردن ایشان است

باب بیست و یکم

١ و خداوند بموسي گفت که بدین مضمون کاهنان‌را از بني اهرون
بفرماي که هیچ کس در قوم خود بسبب میّت ناپاك نشود
٢ مگر بسبب خویشان که با وي نزدیکترند یعني مادر و پدر و پسر
و دختر و برادر خود
٣ و خواهر دوشیزهٔ خود که با وي قرابت دارد و شوهر نکرده بسبب
وي جائز است که ناپاك شود

۴ هرکس که در قوم بزرگست خودرا ناپاك نکند وخوار نسازد
۵ و سر خودرا بي موي نکنند و گوشهٔ ریش‌را نتراشند و بدن خودرا
تیغ نزنند
۶ براي خداي خود مقدّس باشند و نام خداي خودرا خوار نسازند
زیرا که هدیه‌هاي آتشین بخداوند و نان خداي خودرا میگذرانند
لهذا مقدّس باشند
۷ زني که فاحشه یا بیحرمت باشد بنکاح نیآرند و زني که از شوهر طلاق
یافته بنکاح نیآرند ازآنرو که کاهن براي خداي خود مقدّس است
۸ و بنابرین وي‌را تقدیس نماي که نان خداي ترا میگذراند نزد تو
مقدّس باشد بسبب آنکه منم خداوند قدّوس که شمارا تقدیس نمایم
۹ و دختر کاهن هرگاه خودرا بزنا بیحرمت سازد پدر خودرا نیز
بیحرمت ساخته است اورا بآتش بسوزانند
۱۰ و کاهني که از برادران خود بزرگست که بر سرش روغن مسح ریخته
شد و بپوشیدن لباسهاي خاص تعیّین یافته نمي باید که سر خودرا
برهنه کند و نه جامهاي خودرا چاك کند
۱۱ و نزد میّتي نرود و خودرا بسبب پدر و مادر خود ناپاك نسازد
۱۲ و از مقدس بیرون نرود و مقدس خداي خودرا خوار نسازد زیراکه
تاج روغن مسح خداي وي بر سرش هست منم خداوند
۱۳ و دوشیزهٔ را بنکاح خود درآرد
۱۴ زن بیوه و طلاق یافته و بیحرمت و فاحشه‌را نباید گرفت لیکن
دوشیزهٔ را از قوم خود بنکاح درآرد
۱۵ و اولاد خودرا درمیان قوم بیحرمت نسازد زیرا که منم خداوند که
اورا تقدیس مي نمایم

۱۶ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۱۷ که اهرون‌را چنین بفرماي که از نسل تو طبقه بعد طبقه هر کسي
که معیوب باشد براي گذرانیدن نان خداي خود حاضر نشود
۱۸ هر شخصي که معیوب باشد حاضر نگردد چه نابینا و چه لنگ چه
پهن بیني و چه زاید الاطراف
۱۹ یا کسي که شکسته پا یا شکسته دست باشد
۲۰ یا کوزپشت یا کوتاه قد یا کسي که گل چشم یا جرب یا حزازه
دارد یا مدقوق الخصیه باشد
۲۱ از اولاد اهرون کاهن کسي که معیوب باشد بگذرانیدن هدیه‌هاي
آتشین خداوند حاضر نشود چه معیوبست براي گذرانیدن نان
خداي خود نزدیك نیاید
۲۲ نان خداي خودرا چه اقدس و چه مقدّس تناول نماید
۲۳ لیکن داخل حجاب نشود و نزدیك مذبح نیاید بسبب آنکه
معیوبست الغرض مقدسهاي مرا خوار نسازد زیراکه منم خداوند
که ایشانرا تقدیس مي نمایم
۲۴ و موسی این معنی‌را باهرون و بپسرانش و بجمیع بني اسرائیل باز نمود

باب بیست و دوم

۱ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۲ که اهرون و پسرانش‌را بفرماي تا از مقدّسات بني اسرائیل که آنها
براي من تقدیس نمایند بپرهیزند و اسم مقدّس مرا خوار نسازند
منم خداوند
۳ ایشانرا بگوي که هر کسي از اولاد شما پشت در پشت که بوقت

ناپاکي نزديك بمقدّساتي كه بني اسرائيل آنهارا براي خداوند تقديس نمايند برسد همان شخص از حضور من منقطع خواهد شد منم خداوند

۴ هر كسي از اولاد اهرون كه ابرص يا عليل جريان باشد تا آنكه پاك نشود از مقدّسات چيزي نخورد و هر كسي چيزيرا كه از ميّت ناپاك شده است مسّ كند يا كسي كه آب مني از او برآيد

۵ يا كسي كه هر نوع حشرات كه موجب ناپاكي است يا آدمي كه ناپاكي وي هرچه باشد در او اثر كند مسّ نمايد

۶ شخصي كه اين نوع چيزي مسّ كند تا شام ناپاك باشد تا بدن‌را بآب نشويد از مقدّسات چيزي نخورد

۷ بوقت غروب آفتاب پاك شود و بعد ازآن از مقدّسات بخورد ازآنرو كه خوراك ويست

۸ ميته و دريدهٔ سباع‌را نخورد و از آن ناپاك نشود منم خداوند

۹ لاجرم قانون مرا مرعي‌دارند مبادا كه اگر خوار نمايند بدين سبب زيربار گناه شده بميرند منم خداوند كه ايشانرا تقديس مي نمايم

۱۰ هيچ غريبي چيز مقدّس‌را نخورد و كسي كه مهمان كاهن يا چاكر باشد چيز مقدّس‌را نخورد

۱۱ ليكن هر كسي كه زر خريدهٔ كاهن باشد از آن بخورد و نيز كسي كه خانه‌زاد او باشد اين هر دو با وي همخوراك باشند

۱۲ اگر دختر كاهن زن مرد غريبي باشد از هديهٔ مقدّسات نخورد

۱۳ امّا اگر دختر كاهن بيوه يا مطلقه باشد و فرزندي ندارد و بخانهٔ پدر خود مراجعت نموده مانند ايّام طفوليت با پدر خود همخوراك باشد ليكن هيچ كس غريب ازآن نخورد

۱۴ وهرگاه کسي از چيز مقدّس سهواً بخورد حصهٔ پنجمرا برآن اضافه
کرده با مقدار چيز مقدّس تسليم کاهن نمايد
۱۵ و مقدّسات بني اسرائيل‌را که براي خداوند ميگذرانند خوار نسازند
۱۶ و خودرا بخوردن مقدّسات مجرم نسازند زيرا که منم خداوند که
ايشان‌را تقديس مي نمايم
۱۷ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۱۸ که اهرون و پسرانش و جميع بني اسرائيل‌را چنين بفرماي که
هرکسي از خاندان اسرائيل و از غريباني که در ميان بني اسرائيل
سکونت دارند که قربانيي بگذرانند چه در انواع نذور و چه در انواع
تطوّعات که بحضور خداوند بقرباني سوختني ميگذرانند
۱۹ از گاو يا از ميش يا از بز نر بي‌عيب باشد تا مقبول شويد
۲۰ هر چيزي معيوب مگذرانيد زيرا که در حق شما مقبول
نخواهد شد
۲۱ و هرکسي که ذبيحهٔ سلامتي چه در اداي نذر و چه بر سبيل
تطوّع از گاو يا گوسفند بحضور خداوند بگذراند بي‌عيب باشد تا
مقبول گردد و درآن عيبي نباشد
۲۲ هرچه کور يا شکسته استخوان يا مقطوع الاطراف باشد يا صلع يا
جرب يا حزازه دارد اينهارا براي خداوند مگذرانيد و ازآنها هديهٔ
آتشين برمذبح بحضور خداوند منهيد
۲۳ گاوي و برهٔ که زايد الاطراف يا شيشله باشد جائز است که براي
تطوّع بگذراني امّا باداي نذر مقبول نخواهد شد
۲۴ هرچه خصيهٔ آن ماليده يا کوفته يا برآورده يا بريده باشد بحضور
خداوند مگذرانيد و نه در ولايت خود ذبح نمائيد

٢٥ و نان خداي خودرا با اين همه از دست بيگانه مگذرانيد ازآنرو كه
فاسد و معيوبند در حق شما مقبول نخواهد شد
٢٦ و خداوند موسيرا مخاطب ساخت و گفت
٢٧ چون بچهٔ گاو يا ميش يا بز زائيده شود تا هفت روز نزد مادر
خود بماند و از روز هشتم تا بقية العمر براي هديهٔ آتشين بحضور
خداوند مقبول مي‌شود
٢٨ و آنرا چه گاو چه ميش دريك روز با بچه ذبح نبايد كرد
٢٩ چون ذبيحهٔ شكرگذاري براي خداوند ذبح نمائيد بخلوص نيّت
بگذرانيد
٣٠ بهمانروز خورده شود تا روز ديگر هيچ مگذاريد منم خداوند
٣١ القصه احكام مرا مرعي‌داريد و عمل نمائيد منم خداوند
٣٢ و نام مقدس مرا خوار مسازيد كه در بني اسرائيل مقدّس خواهم
بود منم خداوند كه شمارا تقديس مي‌نمايم
٣٣ و شمارا از ملك مصر بيرون آوردم تا خداي شما باشم منم خداوند

باب بيست و سيوم

١ و خداوند موسيرا مخاطب ساخت و گفت
٢ كه بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه تفصيل عيدهاي خداوند كه
آنهارا بمجالس مقدّس منادي بايد كرد اينست
٣ شش روز هر نوع كاركرده شود امّا روز هفتم روز سبت استراحت
است براي مجلس مقدّس و بهيچ كار نبايد پرداخت كه اين
روز سبت خداوند است در هرجا كه سكونت ورزيد

۴ اينست عيدهاي خداوند يعني مجالس مقدّس كه هريكرا بوقت
معهود منادي بايد كرد
۵ در چهار دهم ماهٔ اوّل بوقت عصر فسح خداوند است
۶ و در روز پانزدهم آن ماه عيد فطيريست براي خداوند تا هفت
روز نان فطيري بخوريد
۷ و در روز اوّل مجلسي مقدّس بداريد و بهيچ صنعت شاقه اشتغال
منمائيد
۸ و تا هفت روز هديهٔ آتشين براي خداوند بگذرانيد روز هفتم
مجلسي مقدّس است بهيچ صنعت شاقه اشتغال منمائيد
۹ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت
۱۰ كه بني اسرائيل‌را چنين بفرماي چون بزميني كه من بشما مي
بخشم برسيد و حاصلاتش‌را بدرويد بايد كه يكدستهٔ نوباوهٔ حاصلات
خودرا نزد كاهن برسانيد
۱۱ كه آن دسته‌را بحضور خداوند بجنباند تا براي شما مقبول گردد
و فرداي روز سبت كاهن بجنباند
۱۲ و بروز جنبانيدن دسته برهٔ نر بي‌عيب يكساله‌را براي قرباني سوختني
پيش خداوند بگذرانيد
۱۳ و قرباني خوردني متعلّق آن ده دو آرد سفيد با روغن آميخته تا
هديهٔ آتشين پيش خداوند ببوي خشنودي باشد و قرباني
ريختني متعلّق آن از شراب مي‌بايد چهار يك ار هين
۱۴ و نان و دانهٔ برشته و خوشهاي نورسيده مخوريد تا روزيكه قرباني‌را
بحضور خداي خود رسانيده باشيد آئيني ابديست طبقه بعد طبقه
در هرجاي كه سكونت ورزيد

۱۵ و از فرداي روز سبت يعني از روزيكه دستهٔ جنبانيدني‌را رسانيديد
تا هفت هفته تمام بشماريد
۱۶ تا فرداي سبت هفتمي پنجاه روز بشماريد وقرباني خوردني تازه
پيش خداوند بگذرانيد
۱۷ دو نان جنبانيدني از ده دو آرد سفيد از مساكن خود بيرون آريد
خميري پخته شود اينست نوباوه براي خداوند
۱۸ و همراهٔ نان هفت برهٔ بي‌عيب يك ساله و دو قوچ بگذرانيد تا
قرباني سوختني براي خداوند مع قرباني خوردني و ريختني متعلق
آنها هديهٔ آتشين ببوي خشنودي براي خداوند باشد
۱۹ ويك بزغاله بعوض خطا و دو برهٔ يكساله براي ذبيحهٔ سلامتي ذبح نمائيد
۲۰ وكاهن آنهارا با نان نوباوه براي قرباني جنبانيدني بحضور خداوند
مع دو بره بجنباند در راهٔ خداوند بجهت كاهن مقدّس باشند
۲۱ و در همان روز منادي نمائيد تا مجلسي مقدّس براي شما باشد
بهيچ صنعت شاقه اشتغال منمائيد آئيني ابديست در هرجاي
كه سكونت ورزيد طبقه بعد طبقه
۲۲ وچون حاصلات زمين‌را بدرويد اطراف مزرعهٔ خودرا استيعاب
مكن و از حاصلات خود خوشه چيني منماي براي فقرا و غربا بگذار
منم خداوند خداي شما
۲۳ وخداوند موسى‌را مخاطب ساخت وگفت
۲۴ كه بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه در غرهٔ ماهٔ هفتم سبتي باشد
براي شما يادگاري كرنا نوازي مجلسي مقدّس
۲۵ بهيچ صنعت شاقه مپردازيد ليكن هديهٔ آتشين‌را پيش خداوند
بگذرانيد

۲۶ و خداوند موسیرا مخاطب ساخت و گفت
۲۷ و در روز دهم ماهٔ هفتم مذکور روز کفاره باشد مجلسي مقدّس
براي شما مي‌باید و خودرا مخموم سازید و هدیهٔ آتشین براي
خداوند بگذرانید
۲۸ و درآن روز بصنعتي اشتغال منمائید زیراکه روز کفاره است تا در
حق شما بحضور خداوند خداي شما اداي کفاره شود
۲۹ که هر شخصي که بهمان روز مغموم نباشد از قوم خود منقطع شود
۳۰ و هر شخصي که درآن روز بصنعتي اشتغال نماید آنکس‌را از میان
قوم خود هلاك خواهم نمود
۳۱ بهیچ نوع صنعتي مپردازید آئینیست ابدي طبقه بعد طبقه در
هرجاي که سکونت ورزید
۳۲ سبت تعطیل است براي شما تا خودرا مغموم سازید در نهم ماه
بوقت شام از شام تا شام همان سبت خودرا عزیز دارید
۳۳ و خداوند موسیرا مخاطب ساخت و گفت
۳۴ که بني‌اسرائیل‌را بفرماي که روز پانزدهم ماهٔ هفتم مذکور عید
کوشك بندان تا هفت روز براي خداوند باشد
۳۵ روز اوّل مجلسي مقدّس مي‌باید بهیچ صنعت شاقه اشتغال
منمائید
۳۶ هفت روز هدیهٔ آتشین پیش خداوند بگذرانید بروز هشتم مجلسي
مقدّس براي شما باشد و هدیهٔ آتشین پیش خداوند بگذرانید
که براي شما انجمن تنزّه است بهیچ صنعت شاقه مشغول مشوید
۳۷ اینست عیدهاي خداوند که درآنها نداي مجلس مقدّس باید کرد
تا هدیهٔ آتشین پیش خداوند و قرباني سوختني و خوردني و ذبیحه

و قربانیهاي ریختني هریك بروز معهود بگذرانید
۳۸ وعلاوهٔ سبتهاي خداوند و تصدّقات و نذور و انواع تطوّعات شما که
در راهٔ خداوند ادا مینمائید
۳۹ و در روز پانزدهم ماهٔ هفتم چون ماحصل زمین‌را جمع کرده باشید
مدت هفت روز عیدي براي خداوند عزیز دارید و سبتي در روز
اوّل و سبتي در روز هشتم باشد
۴۰ و در روز اوّل میوهاي درختان دلکشا و قُلْب نخیلات و شاخهاي
درختان سایه‌دار و بیدهاي جویباررا بدست گرفته بحضور خداوند
خداي خود تا هفت روز خوشحال باشید
۴۱ و آن عیدرا در سالي هفت روز براي خداوند مرعي دارید آئیني
ابدي است طبقه بعد طبقه آنرا در ماهٔ هفتم عزیز دارید
۴۲ تا هفت روز در کوشك‌بندان ساکن باشید هرکس از نسل بني
اسرائیل در کوشك‌بندان سکونت دارد
۴۳ تا اولاد شما طبقه بعد طبقه آگاه شوند که من بني اسرائیل‌را بوقتي
که از ملك مصر بیرون آوردم در کوشك‌بندان ساکن گردانیدم منم
خداوند خداي شما
۴۴ و موسی عیدهاي خداوندرا با بني اسرائیل بیان نمود

باب بیست وچهارم

۱ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۲ که بني اسرائیل‌را بفرماي تا زیتون‌را کـه کرده روغن خالص براي
روشنائي نزد تو بیآرند تا چراغهارا همواره روشن کنند
۳ بیرون حجاب عهد نامه در خیمهٔ مجمع اهرون از شام تا صبح

بحضور خداوند همواره بدرستي آن بپردازد آئيني ابدي است براي
شما طبقه بعد طبقه
۴ چراغهارا بر شمعدان طاهر بحضور خداوند همواره آراسته دارد
۵ و آرد سفيد گرفته دوازده کليچه بپز در هريك کليچه ده دو باشد
۶ و آنهارا دو قطار شش شش در هر قطار بر خوان پاك بحضور
خداوند بيارا‌ي
۷ و بر هر قطار لبان خالص بريز تا براي يادگاري بر سبيل هديهٔ آتشين
پيش خداوند بر نان باشد
۸ در هر روز سبت از بني اسرائيل گرفته بر حکم پيماني ابدي بحضور
خداوند بيارايد
۹ و ازان اهرون و اولادش باشد که تا آنرا بجاي مقدّس بخورند زيراکه
از هديه‌هاي آتشين خداوند بآئيني ابدي براي وي اقدس است
۱۰ آنگاه شخصي که مادرش اسرائيلي و پدرش مصري دخيل بني
اسرائيل بود درآمد و اين پسر زن اسرائيلي با مردي اسرائيلي در
لشکرگاه مشاجره نمود .
۱۱ و آن پسر زن اسرائيلي از روي کفر اسم اعظم‌را بر زبان آورد و لعنت
گفت پس اورا نزد موسي آوردند امّا نام مادرش سلوميت دختر
دبري از فرقهٔ دان بود
۱۲ و اورا محبوس داشتند تا آنکه حکم خداوند بر ايشان ظاهر گردد
۱۳ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت
۱۴ که آن لعنت گورا بخارج لشکرگاه بيرون آر و کساني که سخنهاي
ويرا شنيدند هردو دست خودرا بر سروي بگذارند و تمامي مجلس
اورا سنگسار نمايند

۱۵ و بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه هركسي كه خداي خودرا دشنام
گويد زبربار گناه باشد
۱۶ وكسي كه از روي كفر اسم خداوندرا بر زبان آرد لامحاله مقتول
شود و جميع مجلس اورا بي تامّل سنگسار نمايند چه غريب و چه
متوطّن هركه از روي كفر اسم اعظم‌را بر زبان آرد كشته گردد
۱۷ وكسي كه احدي‌را از بني آدم بكشد لامحاله مقتول شود
۱۸ وكسي كه چهارپائي‌را بكشد بدل آن تسليم كند جانوري عوض
جانوري
۱۹ وكسي كه همسايهٔ خودرا شيني رسانيده باشد موافق كردهٔ خود
سزا يابد
۲۰ كسر عوض كسر چشم عوض چشم دندان عوض دندان هر نوع
شيني كه بكسي رسانيده باشد همان طور باو برسد
۲۱ وكسي كه چهارپائي بكشد مثل آن تسليم كند وكسي كه آدمي‌را
بكشد مقتول شود
۲۲ براي غريب و براي متوطّن يك آئين باشد زيراكه منم خداوند
خداي شما
۲۳ پس موسي بني اسرائيل‌را فرمود تا آن كافررا بخارج لشكرگاه
آوردند و سنگسار نمودند و بني اسرائيل چنانچه خداوند موسي‌را
فرموده بود عمل نمودند

باب بيست و پنجم

۱ و خداوند موسي‌را بر جبل سيناي مخاطب ساخت و گفت
۲ كه بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه چون بزميني كه من بشما

مي‌دهم داخل شويد بايد كه زمين [illegible] سبت‌را براي خداوند
عزيز دارد
٣ تا شش سال در مزرعهٔ خود تخم بپاش و درين مدّت شش سال
تاكستانرا نيز بپيراي و حاصلاتش‌را جمع نماي
٤ فامّا در سال هفتم براي زمين سبت راحت باشد يعني سبتي
براي خداوند نه مزرعهٔ خودرا تخم بپاش و نه تاكستانرا بپيراي
٥ خودروئي كه لائق درو باشد مدرو و انگورهاي بخسي‌را جمع مكن
بنابرانكه زمين‌را سال راحت است
٦ و آن سبت زمين براي خوراك شما باشد براي تو و غلام و كنيز
و مزدور تو و غريبي كه با تو مقيم باشد
٧ و براي بهائم تو و هر جانوري كه در زمين تست تمامي حاصلات
آن سال خوراك باشد
٨ و هفت سبت سالها براي خود بشمار يعني هفت هفت سال كه
مدت آن هفت سبت سالها چهل و نه سال باشد
٩ پس در دهم ماهٔ هفتم كرناي بلند آواز بكش بروز كفاره در تمامي
سر زمين خود كرنا بكش
١٠ و سال پنجاهم‌را مقدّس داريد در تمامي سر زمين منادي نمائيد
تا جميع ساكنانش ازاد شوند يوبيل باشد براي شما تا هركس
بملك خود باز آيد و هركسي بخاندان خود مراجعت نمايد
١١ هرسال پنجاهم براي شما يوبيل است نه تخم بباشيد و نه
حاصلات خود رورا بدرويد و نه انگورهاي بخس‌را جمع كنيد
١٢ زيرا كه يوبيل است آنرا مقدّس داريد ماحصل آنسال از مزرعه
بخوريد

١٣ درین سال یوبیل هر کسي بملك خود مراجعت نماید
١٤ و اگر چیزي بهمسایهٔ خود بفروشي یا از همسایه بخري با یکدیگر دغا بازي مکنید
١٥ بعدد سالهاي که از یوبیل گذشته از همسایهٔ خود بخر و او بعدد سالها محصولات‌را بتو بفروشد
١٦ بکثرت سالها نرخش زیاده کن و بقلت سالها نرخش کمتر نماي زیرا که محصولات‌را بهمین حساب بتو مي‌فروشد
١٧ پس با یکدیگر دغابازي مکنید امّا از خداي خود بترس که منم خداوند خداي شما
١٨ لهذا قوانین مرا بجا آرید و فرائض مرا مرعي‌دارید و عمل نمائید تا بر زمین به امن و امان باشید
١٩ و زمین بار خودرا بر آرد و شما بقدر اشتها بخورید و درآنجا به امن و امان باشید
٢٠ و اگر بگوئید که بسال هفتم چه بخوریم که اینك نه تخم پاشیدن جائز است و نه جمع کردن محصولات
٢١ پس در سال ششم برکت خودرا بر شما نازل میگردانم بنوعي که زمین براي سه سال بار آورد
٢٢ و در سال هشتم تخم بپاشید و تا سال نهم از انبار پیشین بخورید تا وقتي که محصولاتش برسد از پیشین بخورید
٢٣ امّا زمین تا ابد الاباد فروخته نشود زیرا که زمین ازان منست بسبب آنکه شما نزد من غریب ومهمان هستید
٢٤ و در تمامي زمیني که بتصرّف شما درآید اختیار بازخریدن زمین باید داد

٢٥ هرگاه برادر تو تهي‌دست شده قطعهٔ مِلك خودرا فروخته باشد
و اگر كسي از خويشان وي بيايد تا آنرا باز خرد پس آنچه برادرش
فروخته بود جائز است كه باز بخرد
٢٦ و اگر كسي باز خرنده نباشد و خودش‌را باز خريدن ميسّر شود
٢٧ پس مدّت بيعش بشمارد و هرچه زياده باشد تسليم كسي كه
بدست او فروخته شد بكند تا بمِلك خود باز آيد
٢٨ و اگر تسليم آن ميسّر نشود پس زمين فروخته تا سال يوبيل در تصرّف
خريدار باشد و در يوبيل رها شود و مِلك بمالك خود باز گردد
٢٩ و اگر كسي خانه‌را در شهري با حصار بفروشد پس در مدت
يكسال بعد از فروختن جائز است كه باز خرد تا يكسال تمام نشود
باز خريدنش جائز است
٣٠ و اگر در مدت يكسال باز خريده نشود پس آن خانهٔ كه در شهر
با حصار است تا ابد الاباد طبقه بعد طبقه مال خريدار باشد در
يوبيل نيز رها نشود
٣١ فامّا خانهاي دهاتي كه حصارها ندارد مانند زمين صحرا شمرده شود
باز خريدن آنها جائز است و در يوبيل رها شود
٣٢ و ليكن شهرهاي بني ليوي يعني خانهاي كه در شهرهاي مملوك
ايشان باشد جائز است كه بني ليوي بهر وقت بازخرند
٣٣ و هر كسي از بني ليوي كه باز خرد خانهٔ فروخته و شهر مملوك او
در يوبيل رها شود بنابر آنكه خانهائي كه در شهرهاي بني ليوي
باشد مِلك ايشان است درميان بني اسرائيل
٣٤ امّا مزرعهٔ كه در حوالي شهرهاي ايشان است نبايد فروخت
زيرا كه مِلك ابدي ايشان است

٣٥ و هرگاه برادرت نزد تو تهي‌دست و بي‌نوا گردد اورا چون غريب
و مهمان دستگيري كن تا با تو زنده ماند
٣٦ سود و ربا از وي مگير و از خداي خود بترس تا برادرت با تو
زنده ماند
٣٧ زر خودرا براي سود بوي مده و خوراك براي ربا مده
٣٨ منم خداوند خداي شما كه شمارا از ملك مصر بيرون آوردم
تا خطهٔ كنعان‌را ببخشم و خداي شما باشم
٣٩ و هرگاه برادرت نزد تو تهي دست گرديده زر خريدهٔ تو شود با
او جبر مكن كه بكار غلامان مشغول شود
٤٠ چون مزدور يا چون مهمان با تو باشد و تا سال يوبيل نوكر تو باشد
٤١ آنگاه از نزد تو رخصت يابد و فرزندان خودرا همراه گرفته بخاندان
خود مراجعت نمايد و بملك آبا و اجداد باز برود
٤٢ ازآنرو كه بندگان من هستند كه ايشان‌را از ملك مصر بيرون آوردم
پس نبايد كه چون غلامان فروخته شوند
٤٣ با وي بسختي حكم‌راني مكن امّا از خداي خود بترس
٤٤ و غلامان و كنيزان مملوك تو از قبائل اطراف شما باشند از آنها
غلامان و كنيزان بخريد
٤٥ و از اولاد غريباني كه درميان شما مقيم باشند از ايشان نيز و از اهل
بيت ايشان كه با شما استقامت ورزند اشخاصي كه در ملك شما
متولّد شدند بخريد تا كه ايشان مملوك شما باشند
٤٦ و ايشان‌را براي ميراث اولاد و احفاد خود بگيريد تا ملك موروث
باشند و تا ابد الاباد حلقه‌بگوش شما باشند امّا با برادران خويش
بني اسرائيل نمي بايد كه بسختي حكم‌راني كنيد

٤٧ و اگر غريبي يا مهماني نزد تو توانگر گردد و برادر تو نزد وي تهي دست شود و خودرا بغريبي كه مهمان تست يا باهل بيتش بفروشد

٤٨ بعد از فروخته شدن باز خريدن وي جائز است كسي از برادرانش ويرا باز خرد

٤٩ يا عم يا پسر عم وي بازخرد يا هركس از اهل بيت كه با وي قرابت دارد ويرا باز خرد يا اگر دست رس يابد خودرا باز خرد

٥٠ و با خريدار از سالي كه بوي فروخته شد تا سال يوبيل حساب كند و نرخ بيعش موافق عدد سالها مقرر باشد موافق ايّام مزدوري با وي شمرده شود

٥١ اگر بسيار سالها باقي مانده است بعدد آنها از زر فروخت زر باز خريد خودرا بدهد

٥٢ و اگر سالهاي قليل تا سال يوبيل باقي مانده است با وي حساب كند و بعدد سالها زر باز خريد خودرا بدهد

٥٣ موافق مزدوري كه ساليانه مي‌يابد نزد وي باشد و در نظر تو نمي بايد كه با وي بسختي حكم‌راني كند

٥٤ و اگر درين مدت باز خريده نشود پس در سال يوبيل با فرزندان خود رها شود

٥٥ بسبب آنكه بني اسرائيل بندگان هستند يعني بندگان منند كه ايشانرا از ملك مصر بيرون آوردم منم خداوند خداي شما

باب بيست و ششم

١ بتان براي خود مسازيد و شكل تراشيده و ستون برپا مكنيد و تصوير

سنگي در ديار خود بقصد عبادت درست مكنيد ازآنرو كه منم
خداوند خداي شما ـ
۲ روزهاي سبت مرا عزيز داريد و مقدس مرا احترام نمائيد منم خداوند
۳ اگر موافق قوانين من رفتار نمائيد و احكام مرا مرعي داريد و عمل كنيد
۴ پس باران بوقت معهود بشما خواهم بخشيد و زمين حاصلات
خودرا خواهد برآورد و درختان باغ ثمرات خودرا خواهند داد
۵ هنگام كوفتن خرمن تا بچيدن انگور خواهد كشيد و چيدن انگور تا
بوقت زراعت و خوراك بقدر اشتها خورده درملك خود به امن
و امان سكونت خواهيد ورزيد
۶ و صلح در زمين خواهم داد تا بخوابيد و هيچ كس شمارا نترساند
و سباعرا ازآن سرحد معدوم خواهم ساخت و شمشير در ملك
شما گذر نخواهد كرد
۷ و دشمنان خودرا تعاقب خواهيد كرد تا در پيش شما بشمشير
كشته گردند
۸ و پنج كس از شما صد نفررا تعاقب نمايند و صد كس از شما ده
هزار نفررا منهزم سازند و دشمنان به پيش روي شما كشته گردند
۹ كه من بشما التفات خواهم نمود و شمارا كثير الذرية و موفور خواهم
گردانيد و عهد خودرا با شما قرار خواهم داد
۱۰ و انبار پارينه‌را خواهيد خورد و پارينه‌را بسبب نو بيرون خواهيد آورد
۱۱ و مسكن خودرا درميان شما جاي ميدهم و دل من از شما متنفر
نخواهد شد
۱۲ و درميان شما آمد و شد خواهم نمود تا خداي شما باشم و شما
نيز قوم من باشيد

۱۳ منم خداوند خداي شما که شمارا از ملك مصر از حال بندگي
بيرون آوردم و چوبهاي جوغ شمارا شکستم و راست قد گردانيدم
۱۴ ليکن اگر قول مرا نشنويد و اين همه احکامرا بجا نيآريد
۱۵ و اگر قوانين مرا ابا نمائيد يا آنکه دل شما از فرائض من متنفر
شود بحديکه بهيچ يك از احکام من عمل ننمائيد وعهد مرا
باطل سازيد
۱۶ من نيز با شما چنين سلوك خواهم نمود که خوف و سِلّ و تپ
محرقهرا بر شما مستولي خواهم گردانيد تا چشمهارا نابينا گردانند
و دلرا دردناك کنند و تخمرا بيفايده خواهيد پاشيد زيراکه دشمنان
شما آنرا خواهند خورد
۱۷ و روي عتاب بسوي شما خواهم گردانيد تا پيش روي دشمنان
کشته شويد و اعداء شما بر شما تسلّط يابند و باوجود آنکه هيچکس
تعاقب ننمايد بگريزيد
۱۸ و اگر با وجود اين همه واقعات بقول من گوش نکنيد پس هفت
چندان بعوض گناهان شمارا تنبيه خواهم کرد
۱۹ و تکبّر عزت شمارا منهدم خواهم ساخت و براي شما آسمانرا
مثل آهن و زمينرا مانند برنج خواهم گردانيد
۲۰ و قوت شما بيفايده صرف خواهد شد بحديکه زمين حاصلات
خودرا بر نيآرد و درختان زمين ثمرات خودرا ندهند
۲۱ و هر گاه بخلاف راي من رفتار کنيد و از قول من ابا نمائيد هفت
چند مطابق گناهان مصيبتهاي شمارا خواهم افزود
۲۲ و سباعرا نيز درميان شما خواهم فرستاد تا شمارا بي اولاد کنند
و بهائمرا هلاك نمايند و شمارا قليل گردانند بحديکه راهها ويران شوند

۲۳ و اگر ازین همه پیش من متنبه نشوید و بخلاف راي من رفتار نمائید
۲۴ من نیز بخلاف راي شما رفتار خواهم نمود و هفت چندان دیگر بعوض گناهان سزا خواهم داد
۲۵ و شمشیري بر شما خواهم کشید تا انتقام عهد خودرا بگیرم وچون در شهرهاي خود جمع شوید وبارا درمیان شما نازل خواهم کرد و در قبضهٔ دشمنان تسلیم خواهید شد
۲۶ و چونکه عصاي نان شمارا شکسته باشم ده زن نان شمارا در یک تنور خواهند پخت و نان‌را وزن کرده بازخواهند داد و از خوردن سیر نخواهید شد
۲۷ و اگر باوجود این همه قول مرا نشنوید وبخلاف راي من رفتار نمائید
۲۸ من نیز بخلاف راي شما از روي غضب رفتار خواهم نمود و من خود هفت چندان بعوض گناهان تنبیه خواهم کرد
۲۹ تا گوشت پسران و دختران خودرا بخورید
۳۰ و معابد کوهي شمارا خراب خواهم کرد و شمسات شمارا قطع خواهم نمود و لاشهاي شمارا بر لاشهاي بتان خواهم افگند و دل من از شما متنفر خواهد شد
۳۱ و شهرهاي شمارا منهدم خواهم گردانید و مقادس شمارا ویران خواهم کرد و بوي خشنودي شمارا استشمام نخواهم کرد
۳۲ و سرزمین‌را ویران خواهم ساخت و اعداي شما که درآن ساکن باشند ازاین حال متحیّر خواهند شد
۳۳ و شمارا درمیان قبائل پراگنده خواهم کرد و شمشیر کشیده تعاقب شما خواهم کرد تا زمین شما ویران باشد و شهرهاي شما خراب .
۳۴ آنگاه زمین از سبتهاي خود استراحت خواهد ورزید تا مدّتي که

ویران ماند و شما در ملك دشمنان باشید درآن مدّت زمین آرام
گیرد و از سبتهاي خود استراحت ورزد
٣٥ تا مدّتي که ویران ماند آرام خواهد گرفت بمکافات آنکه از سبتهاي
شما بهنگامي که درآنجا ساکن بودید آرام نیافت
٣٦ کسانیکه از شما باقي مانند در ملك دشمنان بضعف دل مبتلا
خواهم کرد بحدیکه آواز جنبش برگ ایشانرا منهزم سازد و چون
از ضرب شمشیر فرار نمایند و باوجود آنکه کسي تعاقب ننماید
بهلاك خواهند رسید
٣٧ و برروي یکدیگر چون از ضرب شمشیر خواهند غلطید اگرچه کسي
تعاقب نکند و شمارا جرأت مقابلهٔ دشمن نخواهد بود
٣٨ و درمیان قبائل هلاك خواهید شد و زمین دشمنان شمارا
فروخواهد برد
٣٩ و کسانیکه از شما باقي مانند درملك دشمنان بسبب خبائث
خود متعفن خواهند شد و بسبب خبائث آبا و اجداد درتعفّن
ایشان نیز شریك خواهند گشت
٤٠ هرگاه بخبث خود و بخبث آبا و اجداد اعتراف نمایند که از
راهٔ من اجتناب ورزیدند و بخلاف راي من رفتار نمودند
٤١ و آنکه من نیز بخلاف ایشان رفتار نمودم و ایشانرا بملك دشمنان
رسانیدم اگر درآن وقت دلهاي نامختون ایشان متواضع شوند
و بسزاي خبث خود راضي باشند
٤٢ پس از عهد خود که با یعقوب و نیز از عهدي که با اسحاق و نیز
از عهدي که با ابراهام قرار گرفت یاد خواهم آورد و آزآن زمین نیز
یاد خواهم کرد

۴۳ امّا زمین از ایشان تهي خواهد گشت وتا مدتي که بي ایشان
ویران ماند از سبتهاي خود استراحت خواهد یافت و ایشان
بسزاي خبثشا خود راضي خواهند بود بسبب همین که فرائض
مرا حقیر داشتند و آنکه دل ایشان از قوانین من متنفر بود
۴۴ لیکن باوجود این همه چون در ملک دشمنان باشند ایشانرا محروم
نخواهم کرد و متنفر نخواهم داشت بحدیکه معدوم سازم و عهد
خودرا که با ایشان قرار گرفت باطل گردانم ازآنرو که منم خداوند
خداي ایشان
۴۵ امّا درحق ایشان ازعهد بزرگان که ایشان‌را از ملک مصر در نظر
قبائل بیرون آوردم یاد خواهم آورد تا خداي ایشان باشم منم
خداوند
۴۶ اینست قوانین و فرائض و شریعتها که خداوند درمیان خود و بني
اسرائیل در جبل سیناي بوساطت موسیٰ مقرّر کرد

باب بیست و هفتم

۱ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت
۲ که بني اسرائیل‌را چنین بفرماي که هرگاه کسي نیّت نذر خاص
نماید اشخاص بنرخي که تو معیّن کني ازآن خداوند باشند
۳ ونرخ تو چنین باشد براي مذکّر از بیست سالگي تا شست
سالگي پنجاه مثقال سیم موافق مثقال مقدس نرخش مقرّر کن
۴ و اگر مونث باشد سي مثقال نرخش مقرّر کن
۵ واز پنج سالگي تا ببیست سالگي براي مذکّر بیست مثقال
و براي مؤنث ده مثقال نرخش مقرّر کن

۶ از یکماهه تا پنج ساله برای مذکر پنج مثقال سیم و برای مونث
مثقال سیم نرخش مقرر کن
۷ واگر از شست سال زیاده باشد برای مذکر پانزده مثقال و برای
مونث ده مثقال نرخش مقرر کن
۸ و اگر از ادای نرخ تو عاجز ماند پیش کاهن حاضر شود تا کاهن
نرخ اورا مقرر کند و بقدر حوصلهٔ نذر دهندهٔ کاهن نرخش‌را
مقرر نماید
۹ و اگر از بهائمی باشد که بقربانیها پیش خداوند میگذرانند هرچه
ازین قسم بدهد برای خداوند مقدس باشد
۱۰ بدل نکند و معاوضه ننماید نه خوبی بعوض بدی و نه‌بدی بعوض
خوبی و اگر بهیمه ببهیمهٔ دیگر بدل کرده شد پس آن وعوض
آن هردو مقدس باشند
۱۱ و اگر از بهائم ناپاکست که بقربانیها پیش خداوند نمیگذرانند آن
بهیمه‌را پیش کاهن برسانند
۱۲ و کاهن در خوبی و بدی آن اندیشه کرده نرخ آنرا مقرر کند هرچه
کاهن نرخش‌را مقرر کند همان باشد
۱۳ و اگر خواهد که باز خرد علاوهٔ نرخ تو پنج یك بدهد
۱۴ و هرگاه کسی خانهٔ خودرا تقدیس نماید تا برای خداوند مقدس
باشد پس کاهن در نیکی و بدی آن اندیشه کرده نرخش‌را مقرر
کند و هرچه کاهن نرخش‌را مقرر کند همان باشد
۱۵ واگر تقدیس کننده بخواهد که خانهٔ خودرا باز خرد پس علاوهٔ
قیمت تو پنج یك بدهد تا ازان وی شود
۱۶ و هرگاه کسی قطعهٔ زمین‌را از ملك خود برای خداوند تقدیس

نماید پس بحساب تخمي که درآن پاشیده مي شود نرخ آنرا
مقرّر کن هریك حومر تخم جو با پنجاه مثقال سیم برابر باشد
۱۷ اگر از سال یوبیل قطعهٔ خودرا تقدیس نماید بحساب نرخ تو
قرار گیرد
۱۸ امّا اگر قطعهٔ خودرا بعد از یوبیل تقدیس نماید پس کاهن بعدد
سالها که تا سال یوبیل باقي مانده است حساب مبلغ ویرا نماید
تا از نرخ تو تخفیف یابد
۱۹ و اگر تقدیس کننده قطعه بخواهد که باز خرد علاوهٔ قیمت معیّن
تو پنج یك بدهد تا بقبضهٔ وي درآید
۲۰ و اگر قطعه‌را نخواهد که باز خرد یا اگر قطعهٔ بکسي دیگر فروخته
باشد من‌بعد باز خریده نشود
۲۱ و آن قطعه چون در یوبیل رها شود براي خداوند چون قطعهٔ حرم
مقدّس باشد و بملکیت کاهن درآید
۲۲ هرگاه کسي قطعهٔ زرخریده که از زمین مملوك خود نباشد براي
خداوند تقدیس نماید
۲۳ پس کاهن جملهٔ نرخ معیّن‌را تا سال یوبیل بجهت وي حساب
کند و نرخ معیّن‌را مانند چیزیکه براي خداوند مقدّس است در
همان روز تسلیم نماید
۲۴ در سال یوبیل قطعهٔ زمین بشخصي که از او خریده شد باز گردد
یعني کسي که مالك زمین بود
۲۵ و همه نرخهاي تو موافق مثقال مقدس باشد امّا بیست گیره
یك مثقال است
۲۶ صرف نخست‌زادهٔ بهائم که بشرط نخست‌زادگي ازان خداوند

است آنرا کسي تقديس ننمايد چه گاو و چه گوسفند ازان
خداوند است
۲۷ واگر از بهائم نا پاکست پس بحساب نرخ معين تو باز خرد
وعلاوهٔ آن پنج يك بدهد واگر باز خريده نشود بحساب نرخ
معيّن تو فروخته شود
۲۸ فامّا چيزي حرم کرده شده که کسي در راهٔ خداوند حرم سازد
واز هرچه دارد چه انسان وچه بهائم وچه زمين مملوك وي نه
فروخته ونه باز خريده شود هرچيزي که حرم کرده شد براي
خداوند اقدس است
۲۹ هر يك از بني آدم که حرم کرده شود باز خريدن او جائز نيست
لامحاله مقتول شود
۳۰ وتمامي عشر زمين چه غلهٔ زمين وچه ميوهٔ درخت ازان
خداوند است براي خداوند مقدّس است
۳۱ وهرگاه کسي بخواهد که از اعشار خود چيزي باز خرد علاوهٔ آن
پنج يك بدهد
۳۲ وعشر گاو وگوسفند هرچه بعصاي چوپان شمرده مي‌شود هردهمي
براي خداوند مقدّس باشد
۳۳ در خوبي وبدي آن تفحّص ننمايد وبدل نکند وهرگاه بدل کند
پس آن وعوض آن نيز هردو مقدّس باشند باز خريدن آن جائز
نيست
۳۴ اينست احکامي که خداوند در حق بني اسرائيل در جبل
سيناي بموسي فرمود

رسالهٔ چهارم

از رسائل موسیٰ مسمّیٰ به اعداد

باب اول

۱ و در غرهٔ ماهٔ دویم سال دویم بعد خروج از ملک مصر خداوند در
دشت سینای در خیمهٔ مجمع موسیٰ‌را مخاطب ساخت و گفت
۲ که تمامی جماعت بني اسرائیل‌را بدودمانها بخانهاي آبا و اجداد
اسم هر مذکر جدا جدا شمرده جملگي حساب‌را جمع کن
۳ از بیست ساله و زیاده بران هر کسي از بني اسرائیل که قابلیت
جنگ دارد تو و اهرون ایشان‌را فوج بفوج بشمارید
۴ و از هر فرقه یك نفر که او سرور خاندان آبا و اجداد خود است
با شما همراه باشد
۵ اسماي کسانیکه با شما باشند اینست از رأوبن اَلیصُورِ بن شَدیئُور
۶ از سمعون سِلُومِئیل بن صُوریشَدای
۷ از یهودا نَحْشُون بن عَمِیناداب
۸ از یساکار نَتَنِئیل بن صُوعار
۹ از زبلون اَلیاب بن حِیلُون
۱۰ از اولاد یوسف از افرائیم اَلیساماع بن عَمِیهُود از منسي جَمْلِئیل
بن فِدا اَهْصُور

۱۱ از بنیامین اَبِیدان بن جِدعُونِي
۱۲ از دان اَحِیعَزَر بن عَمِیدَاي
۱۳ از آسیر فِجعِیئل بن عاکِرَان
۱۴ از جاد اَلْیاساف بن دَعُوئِیل
۱۵ از نفتالي اَحِیرَع بن عِینان
۱۶ این همه ناموران مجلس وامیران فرقه‌هاي آبا واجداد خود وسرداران هزاره در اسرائیل بودند
۱۷ پس موسي واهرون کسان مذکوررا همراه گرفتند
۱۸ و تمامي مجلس‌را در غرّهٔ ماهٔ دویم جمع کردند و هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هریك جدا جدا نسب خودرا بیان نمود
۱۹ چنانچه خداوند موسي‌را فرمود بهمان وجه در بیابان سینای ایشان‌را بشمرد
۲۰ و اولاد رأوبن نخست زادهٔ اسرائیل موافق نسب نامهٔ ایشان هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها هریك جدا جدا هرمذکّر از بیست ساله و زیاده برآن هرکسیکه قابلیت جنگ میداشت
۲۱ اشخاصي که بشمار درآمدند از فرقهٔ رأوبن چهل و شش هزار و پانصد کس بودند
۲۲ از اولاد سمعون بنسب نامهٔ ایشان هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد اشخاصي که از ایشان بشمار درآمدند بعدد اسمها هریك نفر جدا جدا هرمذکّر از بیست ساله و زیاده برآن هر کسیکه قابلیت جنگ میداشت

۲۳ اشخاصي كه از فرقهٔ سمعون بشمار درآمدند پنجاه و نه هزار و سه
صد بودند

۲۴ از اولاد جاد موافق نسب نامهٔ ايشان هريك بدودمان خود
بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بيست ساله و زياده برآن هر
كسيكه قابليت جنك ميداشت

۲۵ اشخاصي كه از فرقهٔ جاد بشمار درآمدند چهل و پنج هزار و ششصد
و پنجا بودند

۲۶ از اولاد يهودا موافق نسب نامهٔ ايشان هر يك بدودمان خود
بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بيست ساله و زياده برآن
هركسيكه قابليت جنگ ميداشت

۲۷ اشخاصي كه از فرقهٔ يهودا بشمار درآمدند هفتاد وچهار هزار
و ششصد بودند

۲۸ از اولاد يساكار موافق نسب نامهٔ ايشان هر يك بدودمان خود
بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بيست ساله وزياده برآن هر
كسيكه قابليت جنگ ميداشت

۲۹ اشخاصي كه از فرقهٔ يساكار بشمار درآمدند پنجاه وچهار هزار وچهار
صد بودند

۳۰ از اولاد زبلون موافق نسب‌نامهٔ ايشان هريك بدودمان خود
بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بيست ساله و زياده برآن هر
كسي كه قابليت جنگ ميداشت

۳۱ اشخاصي كه از فرقهٔ زبلون بشمار درآمدند پنجاه و هفت هزار
و چهار صد بودند

۳۲ از اولاد يوسف يعني از اولاد افرائيم موافق نسب‌نامهٔ ايشان

هریک بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت

۳۳ اشخاصي که از فرقهٔ افرائیم بشمار درآمدند چهل هزار و پانصد بودند

۳۴ از اولاد منشي موافق نسب‌نامهٔ ایشان هریک بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت

۳۵ اشخاصي که از فرقهٔ منشي بشمار درآمدند سي و دو هزار و دو صد بودند

۳۶ از اولاد بنیامین موافق نسب‌نامهٔ ایشان هریک بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت

۳۷ اشخاصي که از فرقهٔ بنیامین بشمار درآمدند سي و پنج هزار و چهار صد بودند

۳۸ از اولاد دان موافق نسب‌نامهٔ ایشان هریک بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت

۳۹ اشخاصي که از فرقهٔ دان بشمار درآمدند شصت و دو هزار و هفتصد بودند

۴۰ از اولاد آسیر موافق نسب‌نامهٔ ایشان هریک بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد آسمها از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت

۴۱ اشخاصي که از فرقهٔ آسیر بشمار درآمدند چهل و یک هزار و پانصد بودند

۴۲ از اولاد نفتالي موافق نسب‌نامهٔ ایشان هریك بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که قابلیت جنگ میداشت
۴۳ اشخاصي که از فرقهٔ نفتالي بشمار درآمدند پنجاه و سه هزار و چهار صد بودند
۴۴ اینند اشخاصي که بشمار درآمدند که ایشان‌را موسی و اهرون با امیران اسرائیل یعني آن دوازده کس که هریك بزرگ خاندان آبا و اجداد خود مي‌بود بشمار درآوردند
۴۵ في الجمله تمامي کسانیکه از بني اسرائیل بشمار درآمدند بخاندان آبا و اجداد خود از بیست ساله و زیاده برآن هرکسي که در اسرائیل قابلیت جنگ میداشت
۴۶ جملگي کسانیکه بشمار درآمدند ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه بودند
۴۷ ولیکن بني لیوي بفرقهٔ آبا و اجداد خود درمیان ایشان بشمار نیامدند
۴۸ زیراکه خداوند موسی‌را چنین فرموده بود
۴۹ که صرف آنکه فرقهٔ بني لیوي‌را بشمار میار و جملگي ایشانرا درمیان بني اسرائیل حساب مکن
۵۰ امّا بني لیوي‌را بکار مسکن شهادت و بتمامي اسباب و همه متعلّقات وي تعیّن کن که ایشان مسکن‌را مع تمامي اسبابش بردارند و خدمت آنرا بجا آرند و در اطراف مسکن خیمه زنند
۵۱ و چون وقت روانگي مسکن رسد بني لیوي آنرا از هم‌بکشایند و چون وقت برپا کردن مسکن رسد بني لیوي آنرا استاده کنند و غیري که نزدیك آید مقتول شود

۵۲ و بني اسرائيل هريك بلشكرگاه خود و هريك بزير علم خود فوج
بفوج خيمهاي خودرا بزنند
۵۳ و بني ليوي گرداگرد مسكن شهادت خيمه بزنند مبادا كه بر
جماعت بني اسرائيل غضب نازل شود و بني ليوي خدمت مامور
مسكن شهادترا بجا آرند
۵۴ و بني اسرائيل موافق هرآنچه خداوند موسيرا فرمود بهمان طور
عمل نمودند

باب دويم

۱ و خداوند موسي و اهرونرا مخاطب ساخت و گفت
۲ كه هركس از بني اسرائيل نزديك علم خود زير نشان خاندان آبا
و اجداد خود در اطراف و جوانب خيمهٔ مجمع خيمهاي خودرا
بزنند
۳ و بطرف مشرق بجانب طلوع آفتاب علم لشكر يهودا باشد فوج
بفوج و نحسون بن عميناداب امير بني يهودا باشد
۴ و فوج وي كه بشمار درآمدند هفتاد و چهار هزار و ششصد كس بودند
۵ و نزديك وي فرقهٔ يساكار خيمه بزنند و امير بني يساكار نتنئيل
بن صوعار باشد
۶ و فوج وي كه بشمار در آمدند پنجاه و چهار هزار و چهار صد كس
بودند
۷ بعد ازآن فرقهٔ زبلون و امير بني زبلون الياب بن حيلون باشد
۸ و فوج وي كه بشمار در آمدند پنجاه و هفت هزار و چهار صد
كس بودند
۹ جمله كسانيكه در لشكرگاه يهودا بشمار در آمدند يكصد و هشتاد

و شش هزار و چهار صد کس فوج بفوج بودند که ایشان پیش آهنگ لشکر باشند

۱۰ بطرف جنوب علم لشکر رأوبن باشد فوج بفوج و امیر بني رأوبن الیصور بن سدیئور باشد

۱۱ و فوج وي که بشمار در آمدند چهل و شش هزار و پانصد کس بودند

۱۲ و نزدیك وي فرقهٔ سمعون خیمه بزنند و امیر بني سمعون سلومئیل بن صوریسداي باشد

۱۳ و فوج وي که بشمار درآمدند پنجاه و نه هزار و سه صد کس بودند

۱۴ بعد ازآن فرقهٔ جاد و امیر بني جاد الیاساف بن رعوئیل باشد

۱۵ و فوج وي که بشمار درآمدند چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه کس بودند

۱۶ جمله کسانیکه در لشکرگاه رأوبن بشمار درآمدند یکصد و پنجاه و یك هزار و چهار صد و پنجاه کس بودند فوج بفوج و کوچ ایشان نوبت دویم باشد

۱۷ و خیمهٔ مجمع با لشکر بني لیوي در قلب لشکرها کوچ کند چنانکه خیمه زنند همچنان کوچ نمایند هر کس بجاي خود بزیر علم خود باشد

۱۸ بطرف مغرب علم لشکر افرائیم فوج بفوج و امیر بني افرائیم الیساماع بن عمیهود باشد

۱۹ و فوج وي که بشمار درآمدند چهل هزار و پانصد کس بودند

۲۰ و نزدیك وي فرقهٔ منسي و امیر بني منسي جملئیل بن فداهصور باشد

۲۱ و فوج وي كه بشمار درآمدند سي و دو هزار و دو صد كس بودند
۲۲ بعد ازآن فرقهٔ بنيامين و امير بني بنيامين ابيدان بن جدعوني باشد
۲۳ و فوج وي كه بشمار درآمدند سي و پنج هزار و چهار صد كس بودند
۲۴ جمله كسانيكه در لشكرگاه افرائيم بشمار درآمدند يكصد و هشت هزار و يكصد كس بودند فوج بفوج و كوچ ايشان نوبت سيوم باشد
۲۵ علم لشكريان دان بطرف شمال فوج بفوج باشد و امير بني دان احيعزر بن عميصداي باشد
۲۶ و فوج وي كه بشمار درآمدند شست و دو هزار و هفصد كس بودند
۲۷ و نزديك وي فرقهٔ آسير خيمه زنند و امير بني آسير فجعئيل بن عاقران باشد
۲۸ و فوج وي كه بشمار درآمدند چهل و يك هزار و پانصد كس بودند
۲۹ و بعد ازآن فرقهٔ نفتالي و امير بني نفتالي احيرع بن عينان باشد
۳۰ و فوج وي كه بشمار درآمدند پنجاه و سه هزار و چهار صد كس بودند
۳۱ جمله كسانيكه در لشكرگاه دان بشمار درآمدند يكصد و پنجاه و هفت هزار ششصد كس بودند و ايشان بنوبت اخير هريك با علم خود كوچ نمايد
۳۲ اينند كسانيكه از بني اسرائيل بخاندان آبا و اجداد خود بشمار درآمدند جملگي لشكريان فوج بفوج كه بشمار درآمدند ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه كس بودند
۳۳ امّا بني ليوي درميان بني اسرائيل بشمار نيامدند چنانچه خداوند موسي‌را فرموده بود

۳۴ و بني اسرائيل موافق هرآنچه خداوند فرموده بود بعمل آوردند
بهمان منوال هريك بزير علم خود خيمه زد وهمان منوال كوچ
نمود هريك بدودمان خود موافق خاندان آبا و اجداد

باب سيوم

۱ و اينست ذكر اولاد اهرون و موسي در روزيكه خداوند موسيرا در
جبل سيناي مخاطب ساخت
۲ اينست اسماي پسران اهرون نخستزاده ناداب و ديگر ابيهو
و العازار و ايثامار
۳ اينست اسماي پسران اهرون كاهنان ممسوح كه ايشان متعيّن
نمود تا كاهن باشند
۴ امّا ناداب و ابيهو پيش خداوند هلاك شدند درهنگاميكه آتش
اجنبي بحضور خداوند در بيابان سيناي گذرانيدند و ايشان بياولاد
بودند و العازار و ايثامار پيش اهرون پدرخود كار كهانت كردند
۵ وخداوند موسيرا مخاطب ساخت و گفت
۶ كه فرقهٔ ليويرا نزديك آورده پيش اهرون كاهن ايستاده كن تا
ويرا خدمت كنند
۷ و كار مفوّضهٔ وي و كار مفوّضهٔ تمامي جماعترا در پيش خيمهٔ
مجمع بانجام رسانند تا خدمت مسكنرا بجاآرند
۸ و تمامي اسباب خيمهٔ مجمعرا نگاه دارند وكار مفوضهٔ بني اسرائيلرا
بانجام رسانند تا خدمت مسكنرا بجاآرند
۹ و بني ليويرا باهرون و اولادش بده و ايشان از ميان بني اسرائيل
بالكل داده شده اند

١٠ واهرون واولادش‌را مخصوص کن تا لوازم کهانت خودرا نگاه دارند
وهر غیری که نزدیک آید مقتول شود
١١ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
١٢ که اینک من بنی لیوی‌را ازمیان بنی اسرائیل بعوض هر نخست
زاده کشاینده‌ٔ رحم درمیان بنی اسرائیل گرفته‌ام بنابران بنی لیوی
ازان من باشد
١٣ زیرا که همه نخست‌زادگان ازان من هستند در روزیکه جمیع
نخست‌زادگان اهل مصررا هلاک کردم جمیع نخست‌زادگان بنی
اسرائیل‌را چه انسان وچه بهائم برای خود تقدیس نمودم ازآن من
خواهند بود منم خداوند
١٤ وخداوند موسی‌را دربیابان سینای مخاطب ساخت وگفت
١٥ که بنی لیوی‌را بخاندان آبا واجداد هریک‌را بدودمانش بشمار هر
مذکررا ازیکماهه وزیاده بران بشمار
١٦ وموسی حسب الحکم خداوند چنانچه فرمان باو رسید ایشان‌را
بشمرد
١٧ واینست اسمای پسران لیوی جرسون وقهاث ومراری
١٨ واینست اسمای پسران جرسون هریک بدودمانش لبنی وسمعی
١٩ وپسران قهاث هریک بدودمان خود عَمْرام ویِصْهار وحِبْرُون
وعوزئیل
٢٠ وپسران مراری هریک بدودمان خود محلی وموسی ایننند
دودمانهای بنی لیوی بخاندان آبا واجداد
٢١ لزجرسون دودمان لبنی ودودمان سمعی برآمدند ایننند دودمانهای
بنی جرسون

۲۲ کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند بعدد هر مذکر از یکماهه و زیاده برآن هفت هزار و پانصد بودند
۲۳ دودمانهاي بني جرسون در پس مسکن بطرف مغرب خیمه زنند
۲۴ و امیر دودمان بني جرسون الیاساف بن لائیل
۲۵ اشیاي مفوّض بني جرسون در خیمهٔ مجمع مسکن و خیمه و پوشش آن و پردهٔ دروازهٔ خیمهٔ مجمع
۲۶ و پرده هاي صحن و پردهٔ دروازهٔ صحن که نزدیك مسکن و نزدیك مذبح از هرطرف باشد و طنابهاي که بهمواريِ آن بکار آید
۲۷ و از قهاث دودمان بني عمرام و دودمان بني یصهار و دودمان بني حبرون و دودمان بني عوزئیل برآمدند، ایننَد دودمانهاي بني قهاث
۲۸ همه مذکّران یکماهه و زیاده برآن هشت هزار و ششصد کس شمرده شدند که ایشان بکار مقدس مي‌پرداختند
۲۹ و دودمانهاي بني قهاث هریك بیکجانب مسکن بطرف جنوب خیمه زنند
۳۰ و امیر کبیر خاندان بني قهاث الیصافان بن عوزئیل
۳۱ واشیاي مفوّض ایشان صندوق و خوان و شمعدان و مذبحها و اسباب مقدّس که براي خدمت بکار آید و پرده و هر چیزي که از لوازم آنست
۳۲ و العازار بن اهرون کاهن امیر الامراي بني لیوي باشد فرمان فرماي نگهبانان مقدس
۳۳ از مراري دودمان محلي و دودمان موسي برآمدند ایننَد دودمانهاي مراري

۳۴ وکسانیکه از ایشان بشمار درآمدند عدد مذکران یکماهه و زیاده
برآن شش هزار و دو صد کس بودند
۳۵ و امیر کبیر خاندانهای مراری صوریئیل بن ابی حایل که اینها بیک
طرف مسکن بجانب شمال خیمه زنند
۳۶ واشیای مفوّضهٔ بنی مراری تختهای مسکن و پشتیبانها و ستونها
وخانها و تمامی اسباب وی و هرچه از لوازم آنست
۳۷ وستونهای اطراف صحن وخانها و میخها و طنابهای آنها
۳۸ امّا موسی و اهرون با اولادش که برای بنی اسرائیل کارگذار مقدس
اند پیش مسکن بطرف مشرق خیمه بزنند وهر غیری که نزدیك
آید مقتول شود
۳۹ جمله کسانیکه از بنی لیوی بشمار درآمدند که موسی و اهرون
حسب الحکم خداوند هریك را بدودمان خود بشمردند یعنی همه
مذکران یکماهه زیاده برآن بیست و دو هزار کس بودند
۴۰ و خداوند موسی را فرمود که جمیع نخست زادگان مذکّر از بنی
اسرائیل یکماهه و زیاده برآن بشمار و اسمهای ایشانرا جمع کن
۴۱ وبنی لیوی را از برای من بعوض نخست زادگان بنی اسرائیل بگیر
زیراکه منم خداوند و بهائم بنی لیوی را بعوض تمامی نخست زادگان
بهائم بنی اسرائیل بگیر
۴۲ پس موسی چنانچه خداوند ویرا فرمود تمامی نخست زادگان بنی
اسرائیل را بشمرد
۴۳ و جمله نخست زادگان مذکّر یکماهه و زیاده برآن که بشمار درآمدند
بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه کس بودند
۴۴ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۴۵ که بني ليوي‌را بعوض جميع نخست‌زادگان بني اسرائيل وبهائم
بني ليوي‌را بعوض بهائم ايشان بگير تا بني ليوي ازان من باشند
منم خداوند
۴۶ کسانيکه باز خريدن ايشان لازم است آن دويست وهفتاد وسه
کس از نخست‌زادگان بني اسرائيل که بر عدد بني ليوي زياده
بودند
۴۷ براي هر نفر پنج مثقال بگير موافق مثقال مقدس معيّن کن که
يك مثقال عبارتست از بيست گيره
۴۸ وکسانيکه از ايشان زائد اند فداي ايشانرا باهرون و اولادش بده
۴۹ پس موسي فداي کسانيکه از باز خريدگان بني ليوي زائد آمدند
بگرفت
۵۰ آن مبلغ‌را از نخست‌زادگان بني اسرائيل بگرفت يك هزار و سيصد
و شصت و پنج مثقال بحساب مثقال مقدس
۵۱ ومرسي مبلغ باز خريدگان‌را حسب حکم خداوند چنانچه خداوند
موسی‌را فرموده بود تسليم اهرون و اولادش کرد

باب چهارم

۱ وخداوند موسي و اهرون‌را مخاطب ساخت وگفت
۲ که حلمگي بني قهات‌را از ميان بني ليوي هريك‌را بدودمان خود
بخاندان آبا و اجداد حساب کن
۳ از سي ساله وزياده برآن تا به‌پنجاه ساله همه کسانيکه داخل فوج
شوند تا خدمت ماموررا در خيمهٔ مجمع بجا آرند
۴ اينست کار بني قهات در خيمهٔ مجمع در اشياي اقدس

٥ بوقت کوچ کردن لشکر اهرون با اولاد خرد بیاید وحجاب سانررا
پایین آورده صندوق عهد نامه‌را بپوشانند
٦ وبرآن پوشش پوستهاي نیلگونرا بگذارند وجامهٔ تمام کبودي از
بالا بگسترانند وچوبهارا ترتیب دهند
٧ وبر خوان نان تقدمه جامهٔ کبودي بگسترانند وبرآن طشتها
وکفگیرها وقدحها وبادیه‌ها براي باده ریختن بگذارو نان دائمي
برآن باشد
٨ وجامهٔ قرمزي بر آنها بگسترانند وآنرا از پوشش پوستهاي نیلگون
بپوشانند وچوبهارا ترتیب دهند
٩ وجامهٔ کبودي گرفته شمعدان روشنائي‌را با چراغها وگلگیرها
وظروف وسائر اواني روغن که از لوازم آنست بپوشانند
١٠ وآنرا با تمامي اسبابش در زیر پوشش پوستهاي نیلگون بگذارند
وبر چوبي ببندند
١١ وبر مذبح زرین جامهٔ کبودي‌را بگسترانند واز پوشش پوستهاي
نیلگون بپوشانند وچوبهارا ترتیب دهند
١٢ وتمامي اسباب خدمت‌را که براي خدمت مقدس بکار آید
برداشته در جامهٔ کبودي بگذارند واز پوشش پوستهاي نیلگون
بپوشانند وبر چوبي ببندند
١٣ ومذبح‌را از خاکستر خالي کرده جامهٔ ارغواني برآن بگسترانند
١٤ وتمامي اسبابي که از لوازم آنست یعني مجمرها وسانچها
وخاک‌اندازها ولگنها جمله اسباب مذبح‌را برآن بگذارند وپوششي
از پوستهاي نیلگون بگسترانند وچوبهارا ترتیب دهند
١٥ وچون اهرون واولادش از پوشانیدن مقدس وتمامي اسباب

مقدّس بوقت کوچ کردن لشکر فراغت یابند پس بني قهات
براي برداشتنش حاضر شوند امّا هیچیك از اشیاي مقدّس مسّ
نکنند مبادا که بمیرند اینست بار بني قهات در خیمهٔ مجمع
١٦ و روغن براي روشنائي و بخور معطّر و قرباني خوردني دائمي و روغن
مسح و کار فرمائي تمامي مسکن و هرچه درآن باشد چه مقدس
و چه اسبابش بالعازار بن اهرون کاهن محوّل باشد
١٧ و خداوند موسي و اهرون‌را مخاطب ساخت و گفت
١٨ که فرقهٔ دودمانهاي بني قهات‌را از میان بني لیوي منقطع
مکنید
١٩ امّا با ایشان چنان سلوك نمائید تا زنده مانند و هلاك نشوند
چون باشیاي اقدس نزدیك آیند اهرون و اولادش داخل شوند
و هریك‌را بکار و بار خود نامزد نمایند
٢٠ و ایشان بتماشاي مقدّسات تا یك طرفة العین داخل نشوند مبادا
که بمیرند
٢١ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
٢٢ جمله بني جرسون‌را نیز بخاندان آبا واجداد هریك‌را بدودمان
خود حساب کن
٢٣ از سي ساله و زیاده برآن تا به‌پنجاه ساله همه کسانیکه داخل فوج
شوند تا خدمت ماموررا در خیمهٔ مجمع بجا آرند
٢٤ خدمت دودمانهاي بني جرسون و کاروبار ایشان اینست
٢٥ که پردّهاي مسکن‌را و خیمهٔ مجمع با پوشش و پوشش پرستهاي
نیلگون که بر بالاي آنست و پردهٔ دروازهٔ خیمهٔ مجمع‌را بر دارند
٢٦ و پردّهاي صحن و پردهٔ دروازهٔ صحن که نزدیك مسکن و مذبح از

هرطرف با طنابها وتمامي اسبابي كه براي آنها بكار آيد وهرچه بآنها تعلّق دارد عهدهٔ ايشان همين است

۲۷ عهدهٔ بني جرسون هرباري كه بر دارند وهركاري كه بكنند حسب حكم اهرون واولادش باشد وشما هرباريرا براي ايشان معيّن ومقرر نمائيد

۲۸ اينست عهدهٔ دودمانهاي بني جرسون در خيمهٔ مجمع ومحكوم حكم ايثامار بن اهرون كاهن باشند

۲۹ بني مراري‌را هريك بدودمان خود بخاندان آبا واجداد بشمار

۳۰ از سي ساله وزياده برآن تا به پنجاه ساله همه كسانيكه داخل فوج شوند تا خدمت ماموررا درخيمهٔ مجمع بجاآرند

۳۱ وبارهاي محوّل ايشان عهدهٔ كه در خيمهٔ مجمع دارند اينست كه تختهاي مسكن مع پشتيبانها وستونها خانها

۳۲ وستونهاي اطراف صحن مع خانها وميخها وطنابها با همه اسباب آنها وهمه لوازم آن هرچيزي كه بار مامور ايشان است بتفصيل بسپاريد

۳۳ اينست عهدهٔ دودمانهاي بني مراري موافق عهدهٔ كه در خيمهٔ مجمع حسب الحكم ايثامار بن اهرون كاهن برايشان لازم است

۳۴ پس موسي واهرون امراي جماعت بني قهاث‌را هريك بدودمان خود بخاندان آبا واجداد شمردند

۳۵ ازسي ساله وزياده برآن تا به پنجاه ساله همه كسانيكه داخل فوج شوند تا خدمت ماموررا بجا آرند

۳۶ وكسانيكه از ايشان بشمار در آمدند هريك بدودمان خود دو هزار وهفصد وپنجاه كس بودند

٣٧ ایننـد کسانیکه از دودمانهای بنی قهات بشمار درآمدند
هر کسیکه لائق کار خیمهٔ مجمع بود که ایشان‌را موسی
و اهرون بشمردند حسب الحکم خداوند که بوساطت موسی
نفاذ یافت

٣٨ و کسانیکه از بنی جرسون هریك بدودمان خود و بخاندان آبا
و اجداد شمرده شدند

٣٩ از سی ساله و زیاده برآن تا به پنجاه ساله همه کسانیکه داخل فوج
شوند تا خدمت ماموررا در خیمهٔ مجمع بجا آرند

٤٠ کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند هریك بدودمان خود بخاندان
آبا و اجداد دو هزار و ششصد و سی کس بودند

٤١ ایننـد کسانیکه از دودمانهای بنی جرسون بشمار درآمدند هر کسیکه
لائق کار خیمهٔ مجمع بود که ایشان‌را موسی و اهرون حسب
الحکم خداوند بشمردند

٤٢ و کسانیکه از دودمانهای بنی مراری بشمار درآمدند هریك بدودمان
خود بخاندان آبا و اجداد

٤٣ از سی ساله و زیاده برآن تا به پنجاه ساله همه کسانیکه داخل فوج
شوند تا خدمت ماموررا در خیمهٔ مجمع بجا آرند

٤٤ کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند هریك بدودمان خود سه هزار
و دویست کس بودند

٤٥ ایننـد کسانیکه از دودمانهای بنی مراری بشمار درآمدند که ایشانرا
موسی و اهرون بشمردند حسب الحکم خداوند که بوساطت موسی
نفاذ یافت

٤٦ جمله کسانیکه از بنی لیوی بشمار درآمدند که ایشان‌را موسی

و اهرون با امراي اسرائيل هريكرا بدودمان خود بخاندان آبا
و اجداد بشمردند
٤٧ از سي ساله و زياده برآن تا به‌پنجاه ساله همه كسانيكه براي تقديم
خدمت مامور و براي كار و بار خيمهٔ مجمع حاضر گرديدند
٤٨ كسانيكه از ايشان بشمار درآمدند هشت هزار و پانصد و هشتاد
كس بودند
٤٩ حسب الحكم خداوند بوساطت موسى بشمار درآمدند هريك
موافق عهدهٔ كه داشت و باري كه برميداشت چنانچه خداوند
موسىرا فرمود شمرده شدند

باب پنجم

١ و خداوند موسىرا مخاطب ساخت و گفت
٢ كه بني اسرائيلرا بفرماي تا هريك ابرص و عليل جريان و هركسي
كه از مردار ناپاك شده از لشكرگاه بيرون كنند
٣ چه مرد و چه زن بيرون بايد كرد بخارج لشكرگاه برآيند مبادا كه
لشكرگاه‌هاي خودرا كه من درآن ميان سكونت ميدارم پليد سازند
٤ و بني اسرائيل چنين عمل نمودند و آن كسانرا بخارج لشكرگاه
راندند چنانچه خداوند موسىرا فرموده بود بهمان وجه بني اسرائيل
عمل نمودند
٥ و خداوند موسىرا مخاطب ساخت و گفت
٦ كه بني اسرائيلرا بفرماي كه هرگاه كسي چه مرد و چه زن يكي از
جرائم انسانيرا ارتكاب نمايد بنوعي كه گنهكار خداوند گردد
و مجرم شود

٧ پس بجرمي كه ارتكاب نمودند معترف شوند و مجرم بمكافات
جرم اصل‌را باز دهد وحصهٔ پنجم‌را نيز اضافه نموده بمظلوم باز دهد
٨ و اگر از قرابت وي كسي نباشد كه عوض‌را باو بدهند پس بايد كه
عوض گناه بخداوند يعني بكاهن داده شود علاوهٔ قوچ كفاره كه در
حق وي كفاره داده ميشود
٩ واز همهٔ مقدسات بني اسرائيل كه پيش كاهن برسانند هر قرباني
برداشتني ازان وي باشد
١٠ و مقدّسات هركس ازان وي باشد هركس هرچه بكاهن بدهد ازان
وي باشد
١١ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت
١٢ كه با بني اسرائيل چنين بفرماي كه هرگاه زني از مرد خود باغي
شود و با وي خيانتي روا دارد
١٣ و با مرد ديگر همبستر شود و اين حال از شوهرش پوشيده و پنهان
ماند و باوجود آنكه دامن وي ملوّث شد گواهي نباشد و در عين
كار گرفتار نشود
١٤ وخيال غيرت بخاطر مرد راه يافته نسبت بزن خود غيور شود در
حالي كه دامن وي ملوّث شد يا آنكه خيال غيرت بخاطرش راه
يافته نسبت بزن خود غيور شود در حالي كه دامن وي ملوّث
نگرديد
١٥ پس آن مرد زن خودرا پيش كاهن رسانيده قرباني براي وي ده
يك ايفاي آرد جو بگذراند و روغن برآن نريزد و لبان برآن ننهد
ازآنرو كه هديهٔ غيرتست هديهٔ يادگاري است تا از فسق
يادگاري باشد

١٦ و كاهن آن زنرا نزديك آرد و بحضور خداوند ايستاده كند
١٧ و كاهن آب مقدس‌را در ظرف سفالين بكند و از گردي كه بر زمين
مسكن باشد قدري گرفته بر آب بپاشد
١٨ و كاهن زنرا بحضور خداوند ايستاده كند و سر زنرا برهنه كند و هديهٔ
تذكره يعني هديهٔ غيرت بدست وي سپارد و كاهن آن آب تلخ‌را
كه موجب لعنت است در دست خود بدارد
١٩ و كاهن زنرا سوگندي بدهد بدين مضمون كه اگر كسي با تو همبستر
نشده و از طريق وفاداري با شوهر خود انحراف ننمودهٔ ازين آب
تلخ كه موجب لعنت است آزاد باش
٢٠ امّا اگر از طريق وفاداري با شوهر خود انحراف نمودهٔ و ملوّث
شدهٔ و غير شوهرت با تو همبستر شده
٢١ پس كاهن اورا بدين مضمون سوگند لعنت بدهد كه خداوند ترا
مورد لعن و سوگند درميان قوم خود بگرداند بنوعي كه خداوند ران
ترا متعفّن كند و شكم ترا منتفخ سازد
٢٢ و اين آب كه موجب لعنت است در رودهاي تو رفته شكم
منتفخ سازد و رانرا متعفّن كند و زن در جواب گويد آمين آمين
٢٣ پس كاهن اين لعنتهارا در طومار تحرير نموده از آب تلخ محو كند
٢٤ و آن آب تلخ كه موجب لعنت است زنرا بخوراند كه آن آب
كه موجب لعنت است در بطن او رفته تلخ خواهد گرديد
٢٥ پس كاهن هديهٔ غيرت‌را از دست زن بگيرد و آن هديه‌را بحضور
خداوند جنبانيده بر مذبح بگذراند
٢٦ و كاهن از هديه يكمشت گرفته براي يادگاري آن بر مذبح بسوزاند
و بعد از آن آب‌را بخورد زن دهد

٢٧ و چون آب‌را بوي خورانيده باشد چنين واقع خواهد شد كه اگر
دامن وي ملوث شده است و با شوهر خود خيانت كرده پس
آب كه موجب لعنت است در بطن او رفته تلخ گردد و شكم
وي منتفخ شود و رانش متعفّن گردد و زن درميان قوم خود مورد
لعن باشد

٢٨ و اگر دامن زن ملوّث نشده و پاك باشد پس آزاد خواهد بود
و آبستنه خواهد شد

٢٩ اينست قانونِ دربارهٔ غيرت چون زن با شوهر خود بيوفاي نموده
دامن خودرا ملوّث كند

٣٠ يا چون خيال غيرت بخاطر مرد راه يافته و بر زن خود غيّور شود
و زنرا بحضور خداوند ايستاه كند تا كاهن اين قانون‌را بعينه با وي
بعمل آرد

٣١ پس مرد از گنهگاري مبرّا شود و زن زيربار گناه خود بماند

باب ششم

١ و خداوند موسي‌را مخاطب شاخت و گفت

٢ كه بنئ اسرائيل‌را چنين بفرماي كه هرگاه كسي چه مرد و چه زن
نذر پرهيزگاري كند تا در راهٔ خداوند پرهيزگار باشد

٣ پس بايد كه از مي و مسكر بپرهيزد و سركه خواه از مي خواه از
مسكر نخورد و آب انگور ننوشد و انگور و موبز نخورد

٤ در همه ايام پرهيزگاري هرچه از درخت انگور بر مي‌آيد از هسته
تا بپوست چيزي نخورد

٥ در همه ايام نذر پرهيزگاري استره بر سرش نگذرد تا ايام پرهيزگاري

که در راهٔ خداوند اختیار نموده است سپري نشود امّا مقدّس
باشد و موي سر خودرا دراز و پریشان دارد
٦ در همه ایّامي که براي خداوند پرهیزگاري نماید نزدیك مردار نرود
٧ هرگاه پدر یا مادر یا برادر یا خواهر او بمیرد خودرا براي ایشان
ناپاك نسازد زیراکه نشان پرهیزگاري خداي خود بر سر دارد
٨ در همه ایّام پرهیزگاري براي خداوند مقدّس باشد
٩ و هرگاه کسي نزدیك وي بناگهاني بمیرد و سر پرهیزگاري خودرا
ناپاك سازد باید که در روز تطهیر سر خودرا بسترد یعني در روز
هفتم آنرا باید ستود
١٠ و در روز هشتم دو فاخته یا دو کبوتربچه نزد کاهن بدروازهٔ خیمهٔ
مجمع بیارد
١١ که کاهن یکي از آنهارا بعوض خطا و دیگري بقرباني سوختني بگذراند
و در حق وي در بارهٔ خطاي که نسبت بمردار واقع شد کفاره
دهد و در همان روز سرش‌را تقدیس کند
١٢ و ایّام پرهیزگاري خودرا براي خداوند از سر نو خاص کند و برّهٔ
یکساله براي قرباني عوض جرم بیارد امّا روزهاي گذشته در حساب
نیاید بنابر آنکه پرهیزگاري وي ضائع شد
١٣ و اینست رسم پرهیزگار چون پرهیزگاري وي منقضي شود خودرا
بدروازهٔ خیمهٔ مجمع برساند
١٤ و قرباني خودرا پیش خداوند بگذراند یك گوسفند یك سالهٔ
بي‌عیب براي قرباني سوختني و یك میش ماده یك سالهٔ
بي‌عیب بعوض خطا و یك قوچ بي‌عیب براي قربانیهاي سلامتي
١٥ و یك سبد پر از نان فطیري و گردهاي روغني از آرد سفید

وکلیچهاي فطيري با روغن چرب کرده مع قرباني خوردني و ريختني
۱۶ و کاهن بحضور خداوند رسانيده قرباني عوض خطا و قرباني سوختني را
بگذراند
۱۷ و قوچ را براي ذبيحهٔ سلامتي با سبد نان فطيري پيش خداوند
بگذراند و کاهن قرباني خوردني و ريختني ويرا نيز بگذراند
۱۸ و پرهيزگار موي پرهيزگاري خودرا بدروازهٔ خيمه مجمع بسترد و موي
پرهيزگاري خودرا گرفته در آتشي که زير ذبيحهٔ سلامتي است
بيندازد
۱۹ و کاهن دوش پختهٔ قوچ را با يك گرده فطيري در سبد و کليچهٔ
فطيري گرفته بدست پرهيزگار بگذارد بعد ازآنکه موي پرهيزگاري
خودرا سترده باشد
۲۰ و کاهن همچو قرباني جنبانيدني آنهارا بحضور خداوند بجنباند اين
قدر براي کاهن مقدّس است با سينهٔ جنبانيدني و دوش
برداشتني و بعد ازآن پرهيزگاررا خوردن مي جائز است
۲۱ اينست رسم پرهيزگاري که نذر قرباني پيش خداوند براي پرهيزگاري
خود کرده باشد علاوهٔ آنچه ميسّر شود موافق نذري که کرده است
رسم پرهيزگاري همچنين بجا آرد
۲۲ و خداوند موسى را مخاطب ساخت و گفت
۲۳ که اهرون و اولادش را چنين بفرمای که بدين مضمون بر بني
اسرائيل دعاي خير بخوانيد و بگوئيد
۲۴ که خداوند ترا برکت دهاد و محفوظ داراد
۲۵ خداوند نور وجوه خودرا بر تو افروزاد و با تو تلطّف کناد
۲۶ خداوند بر تو توجه نماياد و سلامت بر تو نازل کناد

۲۷ همچنین اسم مرا بر بني اسرائيل بخوانند ومن ايشانرا برکت
خواهم داد

باب هفتم

۱ و چنین واقع شد که در روزیکه موسی از برپا کردن مسکن فراغت
یافت و آنرا مسح نموده وتقدیس کرده بود مع تمامي اسبابش
ومذبح مع تمامي اسباب آن چونکه این همه‌را مسح و تقدیس
نموده بود
۲ که امیران اسرائیل یعني سرداران خاندان آبا واجداد که ایشان
امیران فرقه‌ها بوده بحکومت شمردگان نامزد گشتند هدیه‌ها
گذرانیدند
۳ وهدیهٔ خودرا بحضور خداوند رسانیدند شش ارابهٔ پرده دار
ودوازده گاو از هر دو امیر یك ارابه واز هریك امیر یك گاو
وآنهارا پیش مسکن آوردند
۴ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۵ که از ایشان بگیر تا براي لوازم خیمهٔ مجمع باشد وآنهارا موافق
عهدهٔ هرکس ببني لیوي بسپار
۶ وموسی ارابها وگاوهارا گرفته ببني لیوي سپرد
۷ دو ارابه و چهار گاو ببني جرسون موافق عهدهٔ ایشان داد
۸ وچهار ارابه وهشت گاو ببني مراري موافق عهدهٔ ایشان داد
محکوم حکم ایثامار بن اهرون کاهن
۹ امّا ببني قهات هیچ نداد بسبب آنکه عهدهٔ که ایشانرا در مقدس
مقرر بود باري بود که بر دوش بردارند

١٠ وامیران برای تقدیس مذبح در روزی که ممسوح شد هدیه‌های
خودرا پیش مذبح گذرانیدند
١١ وخداوند بموسی گفت که هر روز یك امیر هدیهٔ خودرا برای
تقدیس مذبح بگذراند
١٢ وکسی که روز اول هدیهٔ خودرا گذرانید نحسون بن عمیناداب
از فرقهٔ یهودا بود
١٣ و هدیهٔ وی یك لگن سیمین که وزن آن یکصد و سی مثقال بود
یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که
هریك ازآنها پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
١٤ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
١٥ یك گوساله یك قوچ یك برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
١٦ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا
١٧ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو پنج قوچ پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله
اینست هدیهٔ نحسون بن عمیناداب
١٨ روز دویم نتنئیل بن صوعار امیر بنی یسّاکار هدیهٔ خودرا گذرانید
١٩ و هدیهٔ وی یك لگن سیمین که وزن آن یکصد و سی مثقال بود
و یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که
هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
٢٠ و یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
٢١ یك گوساله یك قوچ یك برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
٢٢ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا
٢٣ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله
اینست هدیهٔ نتنئیل بن صوعار

۲۴ و روز سيوم الياب بن حيلون امير بني زبلون هديهٔ خودرا گذرانيد
۲۵ و هديهٔ وي يك لگن سيمين بوزن يكصد و سي مثقال و يك باديهٔ سيمين بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هريك پر از آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني
۲۶ يك چمچهٔ زرين بوزن ده مثقال پر از بخور
۲۷ يك گوساله يك قوچ يك برّهٔ يكساله براي قرباني سوختني
۲۸ يك بزغاله براي قرباني عوض خطا
۲۹ و براي ذبيحهٔ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر پنج برّهٔ يكساله اينست هديهٔ الياب بن حيلون
۳۰ و روز چهارم اليصور بن سديئور امير بني رأوبن هديهٔ خودرا گذرانيد
۳۱ و هديهٔ وي يك لگن سيمين بوزن يكصد و سي مثقال يك باديهٔ سيمين بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس كه هريك پر از آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني
۳۲ يك چمچهٔ زرين بوزن ده مثقال پر از بخور
۳۳ يك گوساله يك قوچ يك برّهٔ يكساله براي قرباني سوختني
۳۴ يك بزغاله براي قرباني عوض خطا
۳۵ و براي ذبيحهٔ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ يكساله اينست هديهٔ اليصور بن سديئور
۳۶ و روز پنجم سلوميئيل بن صوريشداي امير بني سمعون هديهٔ خودرا گذرانيد
۳۷ و هديهٔ وي يك لگن سيمين بوزن يكصد و سي مثقال يك باديهٔ سيمين بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس كه هريك پر از آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني

۳۸ یک چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
۳۹ یک گوساله یک قوچ یک برّهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
۴۰ یک بزغاله برای قربانی عوض خطا
۴۱ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله اینست هدیهٔ سلومئیل بن صوریشدای
۴۲ و روز ششم الیاساف بن دعوئیل امیر بنی جاد هدیهٔ خودرا گذرانید
۴۳ و هدیهٔ وی یک لگن سیمین بوزن یک صد و سی مثقال یک بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هریک پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
۴۴ یک چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
۴۵ یک گوساله یک قوچ یک برّهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
۴۶ یک بزغاله برای قربانی عوض خطا
۴۷ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله اینست هدیهٔ الیاساف بن دعوئیل
۴۸ و روز هفتم الیساماع بن عمیهود امیر بنی افرائیم هدیهٔ خودرا گذرانید
۴۹ و هدیهٔ وی یک لگن سیمین بوزن یکصد و سی مثقال یک بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هریک پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
۵۰ یک چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
۵۱ یک گوساله ویک قوچ و یک برّهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
۵۲ یک بزغاله برای قربانی عوض خطا
۵۳ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ یکساله اینست هدیهٔ الیساماع بن عمیهود

۵۴ و روز هشتم جملئيل بن فداهصور امير بني منشي هديهٔ خودرا گذرانيد
۵۵ وهديهٔ وي يك لگن سيمين بوزن يكصد و سي مثقال ويك باديهٔ سيمين بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هريك پر از آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني
۵۶ يك چمچهٔ زرين بوزن ده مثقال پر از بخور
۵۷ يك گوساله و يك قوچ و يك برهٔ يكساله براي قرباني سوختني
۵۸ يك بزغاله براي قرباني عوض خطا
۵۹ و براي ذبيحهٔ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ يكساله اينست هديهٔ جملئيل بن فداهصور
۶۰ و روز نهم ابيدان بن جدعوني امير بني بنيامين هديهٔ خودرا گذرانيد
۶۱ و هديهٔ وي يك لگن سيمين بوزن يكصد و سي مثقال و يك باديهٔ سيمين بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هريك پر از آرد سفيد بروغن اميخته براي قرباني خوردني
۶۲ و يك چمچهٔ زرين بوزن ده مثقال پر از بخور
۶۳ يك گوساله و يك قوچ و يك برّهٔ يكساله براي قرباني سوختني
۶۴ يك بزغاله براي قرباني عوض خطا
۶۵ و براي ذبيحهٔ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ يكساله اينست هديهٔ ابيدان بن جدعوني
۶۶ و روز دهم احيعزر بن عميسداي امير بني دان هديهٔ خودرا گذرانيد
۶۷ و هديهٔ وي يك لگن سيمين بوزن يكصد و سي مثقال و يك باديهٔ سيمين بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هريك پر از آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني

٦٨ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
٦٩ یك گوساله و یك قوچ و یك برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
٧٠ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا
٧١ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ یکساله اینست هدیهٔ احیعزر بن عمیشدای
٧٢ و روز یازدهم فجعئیل بن عاکران امیر بنی آشیر هدیهٔ خودرا گذرانید
٧٣ و هدیهٔ وی یك لگن سیمین بوزن یکصد و سی مثقال و یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
٧٤ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
٧٥ یك گوساله و یك قوچ و یك برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
٧٦ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا
٧٧ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ یکساله اینست هدیهٔ فجعئیل بن عاکران
٧٨ و روز دوازدهم احیرع بن عینان امیر بنی نفتالی هدیهٔ خودرا گذرانید
٧٩ و هدیهٔ وی یك لگن سیمین بوزن یکصد و سی مثقال و یك بادیهٔ سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هریك پر از آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
٨٠ یك چمچهٔ زرین بوزن ده مثقال پر از بخور
٨١ یك گوساله و یك قوچ و یك برهٔ یکساله برای قربانی سوختنی
٨٢ یك بزغاله برای قربانی عوض خطا

۸۳ وبراي ذبيحهٔ سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برّهٔ
يكساله اينست هديهٔ احيرع بن عينان
۸۴ چنين بود تقديس مذبح در روز مسح نمودنش از طرف اميران
اسرائيل دوازده لگن سيمين و دوازده باديهٔ سيمين و دوازده چمچهٔ زرين
۸۵ هريك لگن سيمين بوزن يك صد وسي مثقال و هر باديه بوزن
هفتاد مثقال بود جملگي ظروف سيمين دو هزار و چهار صد مثقال
موافق مثقال مقدس وزن داشت
۸۶ چمچهاي زرين دوازده بود پر از بخور هريك بوزن ده مثقال موافق
مثقال مقدس تمامي زر چمچها يك صد و بيست مثقال بود
۸۷ جملگي گاوها براي قرباني سوختني دوازده گوساله و قوچها دوازده
و برّهاي يكساله دوازده هريك مع قرباني خوردني و بزغالهها براي
قرباني عوض خطا دوازده بود
۸۸ و جملگي گاوها براي ذبيحه سلامتي بيست و چهار گوساله و شست
قوچ و شست بز نر و شست برّه يكساله چنين بود تقديس مذبح
بعد ازآنكه مسح نموده شد
۸۹ و چون موسى بخيمهٔ مجمع براي مخاطبه داخل شد پس آواز
تكلّم كننده از بالاي تخت مرحمت كه بر صندوق عهد نامه ميبود
از ميان دو كروبي بشنيد و باوي تكلّم نمود

باب هشتم

۱ و خداوند موسىرا مخاطب ساخت و گفت
۲ كه اهرونرا بفرماي كه چون چراغهارا ترتيب دهي بايد كه آن
هفت چراغ رو بروي شمعدان روشنائي دهد

۳ واهرون چنین عمل نمود که چراغهارا رو بروی شمعدان ترتیب
داد چنانچه خداوند موسیرا فرموده بود
۴ امّا صنعت شمعدان چنین بود که از زر کوفته درست شد پایه
وگلهاي آن ازکار کوفته بود موافق نمونهٔ که خداوند بموسی
نشان داده بود بهمان طور شمعدانرا ساخت
۵ وخداوند موسیرا مخاطب ساخت وگفت
۶ که بني ليويرا از ميان بني اسرائيل جدا كرده ايشانرا تطهير نماي
۷ و بدين طور بتطهير ايشان بپرداز آب رفع خطا برايشان بپاش
وموي بدن خودرا بسترند وجامهاي خودرا بشويند و خودرا
پاك كنند
۸ وگوسالهٔ مع قرباني خوردني يعني آرد سفيد بروغن آميخته بگيرند
و تو گوسالهٔ ديگر نيز براي قرباني عوض خطا بگير
۹ وبني ليويرا درپيش خيمهٔ مجمع برسان و از تمامي بني اسرائيل
مجلسي بياراي
۱۰ و بني ليويرا بحضور خداوند برسان و بني اسرائيل دستهاي خودرا بر
بني ليوي بگذارند
۱۱ و اهرون بني ليويرا بطريق هديه از جانب بني اسرائيل بحضور
خداوند بگذراند تا خدمت خداوندرا بجا آرند
۱۲ وبني ليوي دستهاي خودرا بر سر گوسالها بگذارند و يكيرا براي
قرباني عوض خطا و ديگري براي قرباني سوختني پيش خداوند
بگذران تا درحق بني ليوي كفاره دهي
۱۳ وبني ليويرا پيش اهرون و اولادش ايستاده كرده ايشانرا بطريق
هديه براي خداوند بگذران

۱۴ بدین قسم بني ليوي‌را از میان بني اسرائيل جدا کن تا بني ليوي
ازان من باشند
۱۵ و بعد ازآن بني ليوي باداي خدمت درخيمهٔ مجمع داخل شوند
امّا باید که ایشان‌را تطهیر نموده بطریق هدیه بگذراني
۱۶ ازآنرو که ایشان از میان بني اسرائيل بالکل بمن داده شده‌اند
بعوض هر کشایندهٔ رحم یعني بعوض نخست‌زادگان همگي بني
اسرائيل ایشان‌را براي خود گرفته‌ام
۱۷ زیراکه همه نخست‌زادگان بني اسرائيل چه انسان و چه بهائم
ازان من هستند در روزیکه هر نخست‌زادهٔ ملك مصررا مقتول
کردم ایشانرا براي خود تقدیس نمودم
۱۸ و بني ليوي‌را بعوض جمیع نخست‌زادگان بني اسرائيل
گرفته‌ام
۱۹ و از میان بني اسرائيل بني ليوي‌را باهرون و اولادش عطا کرده‌ام تا
بکار و بار بني اسرائيل در خيمهٔ مجمع بپردازند و براي بني اسرائيل
کفاره دهند مبادا که چون بني اسرائيل نزدیك بمقدس آیند قهر
الهي بر بني اسرائيل نازل شود
۲۰ پس موسی و اهرون و تمامي جماعت بني اسرائيل با بني ليوي
عمل نمودند موافق هرآنچه خداوند در حق بني ليوي موسی‌را
فرمود بهمان طور بني اسرائيل با ایشان رفتار نمودند
۲۱ و بني ليوي تطهیر یافتند و جامهاي خودرا شستند و اهرون ایشانرا
بطریق هدیه بحضور خداوند گذرانید و اهرون براي تطهیر ایشان
کفاره داد
۲۲ و بعد ازآن بني ليوي داخل شدند تا پیش اهرون و اولادش در

خیمهٔ مجمع بکار خود بپردازند چنانچه خداوند در حق بني ليوي
موسیرا فرموده بود بهمان طور با ایشان عمل نمودند
٢٣ و خداوند موسیرا مخاطب ساخت و گفت
٢٤ که اینست کار بني ليوي از بیست و پنج ساله و زیاده برآن هرکس
که داخل فوج شود تا بکار خیمهٔ مجمع بپردازد
٢٥ و چون به‌پنجاه سالگي رسد از کار سخت فارغ شود و بار دیگر
آنکار نکند
٢٦ امّا با برادران خود در خدمت خیمهٔ مجمع شریك باشد تا
هرچه محوّل ایشان شود نگاه دارند وبکار سخت نپردازند همچنین
با بني ليوي نسبت بعهدهٔ ایشان سلوك نماي

باب نهم

١ و در ماهٔ اوّل سال دویم بعد از خروج ایشان از ملك مصر خداوند
موسیرا در بیابان سیناي مخاطب ساخت و گفت
٢ که بني اسرائیل عید فصحرا بوقت موعود عزیز دارند
٣ روز چهاردهم آنماه بوقت عصر بهنگام موعود موافق همهٔ قوانین
و تمامي فرائضي که واجب است عزیز دارید
٤ پس موسی بني اسرائیلرا فرمود تا عید فصح بکنند
٥ و در روز چهارم ماهٔ اوّل بوقت عصر در بیابان سیناي عید فصح
کردند موافق هرآنچه خداوند موسیرا فرمود بهمان طور بني اسرائیل
عمل نمودند
٦ و قضارا تني چند از میّت ناپاك شده نتوانستند که درآن روز عید
فصح نمایند و پیش موسی و اهرون بهمان روز حاضر شدند

۷ و خود عرض کردند که ما از میّت ناپاك شده‌ایم سبب چیست
که ما درمیان بني اسرائیل از گذرانیدن هدیهٔ خداوند بوقت موعود
محروم شویم
۸ و موسی ایشان‌را فرمود که شما باشید تا بشنوم که خداوند درحق
شما چه حکم میفرماید
۹ پس خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۱۰ که بني اسرائیل‌را چنین بفرماي که هرگاه کسي از شما یا از اولاد
شما بسبب میت ناپاك شود یا آنکه در سفر دور باشد امّا لازم
است که عید فصح‌را براي خداوند عزیز دارد
۱۱ در روز چهاردهم ماه دویم بوقت عصر عید نمایند و با نان فطیري
و سبزیهاي تلخ بخورند
۱۲ تا صبح هیچ باقي نگذارند و استخواني نشکنند موافق تمامي قوانین
فصح عید نمایند
۱۳ و لیکن کسي که پاك باشد و در سفر نباشد و از عید فصح باز ماند
آنکس از قوم خود منقطع شود بنابر آنکه قرباني خداوندرا بوقت
موعود نگذرانید آن شخص زیربار گناه خود باشد
۱۴ و اگر غریبي درمیان شما مقام گرفته بخواهد که عید فصح‌را براي
خداوند عزیز دارد باید که موافق قانون فصح و رسمش عمل نماید
براي غریب و متوطّن یك قانون باشد
۱۵ و در روزي که مسکن‌را برپاکردند آن ابر مسکن خیمهٔ مجمع‌را پوشانید
و از شام تا بصبح نمودار چیزي مانند آتش بالاي مسکن مي‌بود
۱۶ دائم الایّام چنین بود که در روز ابر و در شب نمودار آتش آنرا
مي‌پوشانید

۱۷ وچونکه ابر از بالاي مسکن برميخواست بعد ازآن بني اسرائيل
کوچ ميکردند و بهر موضع که ابر از حرکت باز ماند درآنجا بني
اسرائيل خيمه زدند
۱۸ حسب الحکم خداوند بني اسرائيل کوچ ميکردند و حسب الحکم
خداوند خيمه مي‌زدند و تا مدتي که آبر بالاي مسکن مي‌بود
اقامت ميداشتند
۱۹ وچون ابر بالاي مسکن تا مدت مديد مي‌ماند بني اسرائيل
بخدمت مامور خداوند مشغول بوده کوچ نميکردند
۲۰ وچون ابر تا روز چند بالاي مسکن مي‌بود حسب الحکم خداوند
اقامت مي‌داشتند و حسب الحکم خداوند کوچ ميکردند
۲۱ وچون ابر از شام تا صبح مي‌بود و صبح برميخواست کوچ ميکردند
چه روز وچه شب هرگاه ابر برميخواست کوچ مي‌نمودند
۲۲ چه دو روز چه يك ماه چه مدّتي متمادي که ابر بالاي مسکن
مي‌ماند وبرآن ساکن مي‌بود بني اسرائيل اقامت مي ورزيدند
وکوچ نمي کردند امّا چون برميخواست کوچ مي‌نمودند
۲۳ حسب الحکم خداوند اقامت مي‌ورزيدند و حسب الحم خداوند
کوچ ميکردند حسب الحکم خداوند بوساطت موسي خدمت
مامور خداوندرا بجا آوردند

باب دهم

۱ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت
۲ دو نفير سيمين بجهت خود بساز از کار کوفته درست کن تا ترا
براي نداي جماعت وکوچ لشکر بکار آيد

۳ وچون آنهارا بنوازند تمامي جمعيت پيش تو بدروازهٔ خيمهٔ
مجمع اجتماع نمايند
۴ واگر يکيرا بنوازند امراي که سرداران هزارهٔ بني اسرائيل هستند
پيش تو مجتمع شوند
۵ چون پست وبلند بنوازيد افواجي که بطرف مشرق جادارند کوچ
کنند
۶ چون بار دويم پست وبلند بنوازيد افواجي که بطرف جنوب
جادارند کوچ کنند بوقت کوچ کردن پست وبلند بنوازند
۷ امّا براي فراهم آوردن مجلس بنوازيد نه بآواز پست وبلند
۸ واولاد اهرون که کاهنانند نفير بنوازند اين رسم براي شما آئيني
ابدي طبقه بعد طبقه مقرّر باشد
۹ وچون در ملک خود بر دشمناني که با شما تعدي ميکنند
عزم جنگ کنيد نفيرها بآواز پست وبلند بنوازيد وخداوند
خداي شما از شما ياد خواهد کرد واز دشمنان نجات خواهيد
يافت
۱۰ ودر روز خوشحالي ودر عيدها ودر آوائل ماهها بوقت گذرانيدن
قربانيهاي سوختني وذبائح سلامتي نفيرها بنوازيد تا براي شما
يادگاري بحضور خداي شما باشد منم خداوند خداي شما
۱۱ وچنين واقع شد که روز بيستم ماهٔ دويم سالِ دويم ابر از بالاي
مسکن عهد نامه برخاست
۱۲ وبني اسرائيل از بيابان سيناي نهضت نمودند وابر در بيابان فاران
جا گرفت
۱۳ وهمچنين حسب الحکم خداوند بوساطت موسی کوچ کردند

۱۴ اوّل علم لشکر بني يهودا فوج بفوج روانه شد و سپه سالار ايشان نحسون بن عميناداب
۱۵ و سپه سالار فرقهٔ بني يسّاكار نتنئيل بن صوعار
۱۶ و سپه سالار فرقهٔ بني زبلون الياب بن حيلون
۱۷ و مسکن‌را ازهم کشادلد و بني جرسون و بني مراري مسکن‌را برداشته روانه شدند
۱۸ پس علم لشکر رأوبن فوج بفوج روانه شد و سپه سالار ايشان اليصور بن سديئور
۱۹ و سپه سالار فرقهٔ بني سمعون سلومئيل بن صوريسداي
۲۰ و سپه سالار فرقهٔ بني جاد الياساف بن دعوئيل
۲۱ و بني قهات مقدس‌را برداشته روانه شدند تا بوقت رسيدن ايشان مسکن برپا شد
۲۲ پس علم لشکر بني افرائيم فوج بفوج روانه شد و سپه سالار ايشان اليساماع بن عميهود
۲۳ و سپه سالار فرقهٔ بني منسّي جملئيل بن فداهصور
۲۴ و سپه سالار فرقهٔ بني بنيامين ابيدان بن جدعوني
۲۵ پس علم لشکر بني دان در عقب تمامي لشکرها فوج بفوج روانه شد و سپه سالار ايشان احيعزر بن عميسداي
۲۶ و سپه سالار فرقهٔ بني آسير فجعئيل بن عاکران
۲۷ و سپه سالار فرقهٔ بني نفتالي احيرع بن عينان
۲۸ و بني اسرائيل هرگاه کوچ مي‌نمودند برين قاعده فوج بفوج روانه ميشدند
۲۹ و موسي بحباب پسر رعوئيل مدياني پدر زن خود گفت که ما

بموضعي روانه میشویم که خداوند وعده کرده است که بشما
میدهم تو همراهٔ ما شو که با تو نیکي خواهیم کرد زیراکه خداوند
در بارهٔ بني اسرائیل وعدههاي نیکو فرموده است
۳۰ او گفت که نخواهم رفت بلکه بوطن و نزد خویشان خود مراجعت
خواهم کرد
۳۱ گفت التماس آنکه از ما جدا نشوي ازآنرو که خود میداني که در
بیابان خیمه ميزنیم و تو بجاي چشمان ما هستي
۳۲ و اگر همراهٔ ما بیائي هر نیکي که خداوند با ما کند ما نیز همان
با تو خواهیم کرد
۳۳ پس از جبل خداوند سه روز راه رفتند و صندوق عهد نامهٔ
خداوند درآن سه روز راه پیش ایشان میرفت تا منزلي براي ایشان
تفحّص کند
۳۴ و در روز چون از لشکرگاه کوچ مينمودند ابر خداوند بالاي سر
ایشان ميبود
۳۵ و چون صندوق روانه ميشد موسی میگفت که اي خداوند
برخیز تا دشمنان تو پراگنده شوند و اعداي تو از پیش روي تو
بگریزند
۳۶ و چون فرود ميآمد میگفت که اي خداوند بطرف هزاران هزار
بني اسرائیل رجوع نماي

باب یازدهم

۱ امّا آن قوم واویلا کرده خداوندرا ناپسند آمد و خداوند استماع
این حال نموده غضب وي مشتعل گردید و آتش خداوند

درمیان ایشان افروخته شده کسانیرا که در اطراف لشکرگاه بودند
تلف نمود
۲ پس قوم نزد موسی فریاد بر آوردند و موسی پیش خداوند
استدعا نمود تا آتش فرو نشست
۳ و آن موضعرا تبعیره نام نهاد بسبب آنکه آتش خداوند درمیان
ایشان افروخته شد
۴ وگروهٔ مختلفه که درآن میان بودند حریص شدند و بني اسرائیل
نیز باز بگریه در آمده گفتند که آیا کیست که مارا گوشت
بخوراند
۵ از ماهي که در مصر مفت میخوردیم و از خیارها و خربزها وگندناها
و پیازها و سیرها مارا یاد آمده است
۶ و حال آنکه جان ما خشك شده و جز این مان در نظر ما چیزي
نیست
۷ امّا آن مان چون تخم کشنیز و رنگش بعینه رنگ مروارید بود
۸ ومردمان بهر طرف رفته جمع میکردند و در دست آس
مي‌سائیدند یا در جوغن میکوبیدند و در دیگ جوش داده
کلیچها مي‌پختند ومزه آن چون روغن تازه بود
۹ وچون شبنم در لشکرگاه بوقت شب مي‌افتاد من نیز بالاي آن
مي‌ریخت
۱۰ پس موسي استماع نمود که قوم خانه بخانه هر کس بدروازهٔ
خیمهٔ خود میگریند وخشم خداوند بی نهایت التهاب یافت
وموسي‌را نیز ناپسند آمد
۱۱ وموسی خداوندرا گفت سبب چیست که بندهٔ خودرا آزردهٔ

وبراي چه در نظر تو مقبول نشده‌ام که بار این همه قوم بر من
گذاري.
۱۲ آیا من باین همه قوم حامله شده‌ام آیا من پدر ایشان هستم که
بمن بگوئي که ایشان‌را بکنار گیر چون لالا طفل شیر خواره‌را بکنار
مي گیرد تا بزمیني که به آبا واجداد ایشان بسوگندي وعده کرده‌
۱۳ گوشت ازکجا بهم رسانم که تمامي این قوم‌را بدهم که نزد من
مي‌گریند که گوشت بما بده تا بخوریم
۱۴ من بتنهائي طاقت برداشتن همگي این قوم ندارم بلکه براي من
سنگین است
۱۵ واکرچنین با من سلوك نمائي التماس آنکه اگر در نظر تو مقبول
شده‌ام في الفور مرا هلاك سازي تا این زحمت‌را نبینم
۱۶ وخداوند موسی‌را فرمود که ازمشائخ بني اسرائیل هفتاد نفر پیش
من جمع کن که بداني مشائخ ومنصب داران ایشانند وایشانرا
بخیمهٔ مجمع برسان تا آنجا با تو حاضر باشند
۱۷ که من فرود آمده با تو درآنجا تکلّم مینمایم وازآن روح که در
تست ایشانرا بهره‌مند میسازم تا ایشان با تو بار این قوم‌را بردارند
تا خود بتنهائي بر نداري
۱۸ وقوم‌را بفرماي که خودرا تا فردا تقدیس نمائید که گوشت
خواهید خورد که زاري شما بسمع خداوند رسید که کیست مارا
گوشت بخوراند که در مصر حال ما خوش بود لهذا خداوند
گوشت بشما میدهد تا بخورید
۱۹ نه یك روز نه دو روز نه پنج روز نه ده روز نه بیست روز
خواهید خورد

٢٠ بلکه تمامي ماه تا بحديکه از بيني شما بيرون آيد و ازآن متنفّر
شويد بنابران که خداوند که در ميان شماست حقير دانسته ايد
و پيش وي زاري نموده‌ايد که چرا از مصر بيرون آمديم
٢١ و موسى گفت که اين قوم که من در ميان ايشانم شش صد هزار
پياده هستند و گفتي که ايشانرا گوشت ميدهم تا يك ماه تمام
بخورند
٢٢ آيا گاوان يا گوسپندان براي ايشان کشته شود تا کفائت کند يا
آنکه تمامي ماهي دريا براي ايشان جمع شود تا کفائت کند
٢٣ وخداوند بموسى گفت که آيا دست خداوند کوتاه گرديد الحال
خواهي ديد که گفتهٔ من بوقوع مي پيوندد يا نه
٢٤ پس موسي بيرون رفته کلمات خداوندرا بقوم باز نمود و هفتاد
کس از مشائخ قوم جمع کرده در اطراف خيمه حاضر گردانيد
٢٥ وخداوند در ابر نزول فرموده با وي تکلّم نمود و از روحي که دراو
مي بود هفتاد شيخرا بهره‌مند ساخت و چنين واقع شد که چون روح
درايشان جا گرفت از روي نبوّت سخنها گفتند وخاموش نماندند
٢٦ امّا دو نفر که نام يکي الداد بود و نام ديگري ميداد در لشکرگاه باز
مانده بودند و روح نيز درايشان جا گرفت و اين دو کس از آنانند
که در دفاتر مندرج شدند امّا در خيمه نرفتند در لشکرگاه بالهام
سخنها گفتند
٢٧ وجواني دويده موسىرا خبر داد وگفت الداد و ميداد در لشکرگاه
بالهام سخنها ميگويند
٢٨ و يهوشوع بن نون خادم موسى که يکي از مختصان وي بود گفت
اي مخدوم من موسى ايشانرا منع کن

۲۹ موسی باو گفت که آیا بسبب من حسد می‌بری کاش‌که همگی
قوم خدا نبي شوند و خداوند روح خودرا بر ایشان نازل گرداند
۳۰ و موسی با مشائخ بني اسرائیل بلشکرگاه مراجعت نمود
۳۱ و بادي از حضور خداوند وزیدن گرفت و سمانیات‌را از دریا بیاورد
و در حوالي لشکرگاه تخمیناً یك روز راه این طرف و یك روز راه
آن طرف در اطراف لشکرگاه تخمیناً برابر دو ذراع بر سطح زمین
بینداخت
۳۲ و قوم برخاسته تمامي آن روز و تمامي شب و تمامي روز دیگر
سمانیات‌را جمع کردند و کسي که کم جمع کرد ده حومر بود
و باطراف لشکرگاه بجهت خود پهن کردند
۳۳ و هنوز گوشت در زیر دندان ایشان نرفته بود و نه‌خائیده بودند که
غضب خداوند بر ایشان التهاب یافت و خداوند قوم‌را بمصیبتي
عظیم مبتلا ساخت
۳۴ و آن موضع‌را قبروت حتاوه نام نهاد زیراکه درآنجا حریصانرا دفن
کردند
۳۵ و قوم از قبروت حتاوه تا بحصیروت طي منازل نمودند و در
حصیروت مقام کردند

باب دوازدهم

۱ پس مریم و اهرون بر موسی در بارهٔ زن حبشي که بنکاح درآورده
بود اعتراض کردند زیراکه زن حبشي‌را گرفته بود
۲ و گفتند آیا خداوند فقط بوساطت موسی فرموده است بوساطت
ما نیز نفرموده است و خداوند این حال‌را استماع نمود

۳ امّا موسی بیشتر از همه بني آدم که بر روي زمین مي‌بودند حلیم بود

۴ پس خداوند بناگهاني موسی و اهرون و مریمرا مخاطب ساخت که شما هر سه بخیمهٔ مجمع بیائید و آن سه نفر رفتند

۵ و خداوند در ستون ابر فرود آمده بدروازهٔ خیمه ایستاده و اهرون و مریمرا طلب داشت و هر دو بیرون آمدند

۶ وگفت که سخنان مرا بشنوید اگر کسي از شما نبي باشد من که خداوندم خودرا در عالم رؤیا بر روي آشکارا مینمایم و ویرا در خواب مخاطب میسازم

۷ بندهٔ من موسی چنین کسي نیست او در تمامي خاندان من امین است

۸ با وي بالمشافه صراحةً تکلّم مینمایم نه باشاره و تجلّي خداوندرا مشاهده میکند پس چرا از اعتراض بر بندهٔ من موسی نترسیدید

۹ و خشم خداوند بر ایشان مشتعل گردید و مراجعت نمود

۱۰ و ابر از بالاي خیمه برخاست و اینک مریم بعلت برص چون برف سفید گردید و چون اهرون بمریم نگریست اینک ابرص شده است

۱۱ پس اهرون بموسی گفت که اي مالك من ملتمس آنکه بار این گناه برما ننهي که از روي نا داني مرتکب آن شده‌ایم

۱۲ مانند مرداري نباشد و چون افگانهٔ که از رحم مادر مي‌افتد و نصف بدنش تلف شده باشد

۱۳ و موسی پیش خداوند فریاد برآورد و گفت که یا بار الله ویرا از روي لطف شفا به بخش

۱۴ وخداوند بموسی گفت که اگر پدر وي آب دهن بر رویش مي
انداخت آیا تا هفت روز شرمنده نمي بود تا هفت روز از
لشکرگاه خارج شود و بعد ازآن داخل آید
۱۵ ومریم تا هفت روز بخارج لشکرگاه ماند وقوم تا آنکه مریم داخل
نشد کوچ ننمودند

باب سیزدهم

۱ و بعد ازآن قوم از حصیروت کوچ کرده در بیابان فاران خیمه زدند
۲ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۳ که تني چندرا بفرست تا زمین کنعان‌را که ببني اسرائیل مي‌بخشم
تجسّس نمایند و از هر فرقهٔ آبا و اجداد یك نفر که امیر ایشان
باشد بفرستید
۴ وموسی حسب الحکم خداوند ایشانرا از دشت فاران روانه کرد
و آنجمله سرداران بني اسرائیل بودند
۵ و اینست اسمهاي ایشان از فرقهٔ رأوبن سموع بن زکّور
۶ از فرقهٔ سمعون سافاط بن حوري
۷ از فرقهٔ یهودا کالیب بن یِفُنّي
۸ از فرقهٔ یسّاکار یجاُل بن یوسف
۹ از فرقهٔ افرائیم هوشیع بن نون
۱۰ از فرقهٔ بنیامین فلطي بن رافوٌ
۱۱ از فرقهٔ زبولُن جدئیل بن سودي
۱۲ از فرقهٔ یوسف یعني از فرقهٔ منسّي جدّي بن سوسي
۱۳ از فرقهٔ دان عَمیِّیل بن جِمَلي
۱۴ از فرقهٔ آسیر ستور بن میکائیل

۱۵ از فرقهٔ نفتالي نَحْبِي بن وَافْسِي
۱۶ از فرقهٔ جاد جئوئيل بن ماكي
۱۷ اينست نامهاي كسانيكه موسى براي تجسّس زمين فرستاد و موسى هوشيع بن نون‌را يهوشوع نام نهاد
۱۸ و موسى ايشانرا بتجسّس زمين كنعان ارسال داشت و فرمود كه بدين سمت متوجهٔ جنوب شويد و بكوهستان برويد
۱۹ و آن زمين‌را ملاحظه نمائيد كه چه قسم است و قومي كه درآن سكونت دارد قوي اند يا ضعيف قليل اند يا كثير
۲۰ و زميني كه درآن اقامت دارند نيك است يا بد و شهرهاي كه درآن ميباشند چه قسم است در لشكرگاه مي مانند يا در حصار
۲۱ چه نوع زمين است چربست يا شوره و درختها دارد يا نه و شما دلير باشيد و از ثمر زمين قدري بياريد امّا درآنوقت موسم نوباوهٔ انگور بود
۲۲ پس ايشان روانه شده زمين‌را از دشت صين تا به رحوب در راه حمات تجسّس كردند
۲۳ و متوجهٔ جنوب شده بحبرون رسيدند جائيكه احيمان و سيساي و تلماي اولاد عناق مي بودند امّا حبرون هفت سال قبل از صعان كه در مصر است بنا كرده شد
۲۴ و بوادي اسكول رسيدند و ازآنجا يك شاخ با خوشهٔ انگور بريده بر چوبي بدوش دو كس بردند و انارها و انجيرها نيز گرفتند
۲۵ آن موضع‌را وادي اسكول خواندند بسبب خوشهٔ كه بني اسرائيل ازانجا بريدند
۲۶ و از تجسّس زمين بعد از چهل روز مراجعت نمودند

۲۷ و طي منازل نموده پيش موسي و اهرون و تمامي جماعت بني
اسرائيل در دشت فاران بقاديس رسيدند و ايشان‌را و تمامي
جماعت‌را خبر دادند و ثمر زمين‌را بايشان نمودند
۲۸ و كيفيّت حال باو باز گفتند بزميني كه مارا فرستادي رسيديم و يقين
كه فيضان شير و شهد درآنست و ثمرش اينست
۲۹ فامّا سكنهٔ آن زمين قومي قوي است و شهرهاي محصور و بسيار
بزرگ و اولاد عناق‌را نيز درآنجا ديديم
۳۰ بني عماليق ساكن خطهٔ جنوب اند و حتّيان و يبوسيان و اموريان
بكوهستان سكونت ميدارند و كنعانيان بكنار دريا و بر ساحل يردين
۳۱ و كاليب قوم‌را از مشاجرهٔ موسي باز داشت و گفت كه بيكبارگي
حمله نمائيم و آنرا بتصرّف درآريم زيراكه قدرت تسخيرش ميداريم
۳۲ امّا كسانيكه همراهٔ وي بودند گفتند كه بمقاومت آن قوم قادر
نيستيم زيراكه از ما قويترند
۳۳ همچنين زميني‌را كه تجسّس نمودند خبر بد ازآن ببني اسرائيل
رسانيدند كه زميني كه براي تجسّس آن گذر كرديم زميني است
كه ساكنانرا تلف ميكنند و هر قومي‌را كه درآنجا ديديم بلند بالا
بودند
۳۴ و درآنجا قدآوران ديديم يعني بني عناق‌را از اولاد قدآوران پيشين
و ما در نظر خود مانند ملخ مي‌نموديم و همچنين در نظر ايشان نيز

باب چهاردهم

۱ انگاه تمامي جماعت بآواز بلند فرياد برآوردند و قوم درآن شب
نالان بود

۲ و همگي بني اسرائيل بر موسى و اهرون گله كردند و تمامي جماعت
بايشان گفتند كاش كه در ملك مصر مرده بوديم يا كاش كه درين
دشت مي مرديم
۳ و خداوند مارا از بهر چه درين مرزبوم رسانيده است تا بشمشير
كشته شويم زنان و اطفال ما به اسيري خواهند رفت آيا صلاح ما
درآن نيست كه بمصر مراجعت نمائيم
۴ و بايكديگر گفتند كه سرداري‌را نامزد كرده باز بمصر روانه شويم
۵ پس موسى و اهرون پيش تمامي جماعت بني اسرائيل بر رو
افتادند
۶ و يهوشوع بن نون و كاليب بن يفُنّي كه از جملهٔ جاسوسان زمين
بودند جامَهاي خودرا چاك زدند
۷ و تمامي جماعت بني اسرائيل‌را گفتند زميني كه به تجسّس آن
گذر كرديم بي‌نهايت خوب زمينيست
۸ اگر خداوند از ما راضي شود مارا درآن زمين مي‌رساند و آنرا بما
مي‌بخشد زميني كه درآن فيضان شير و شهد است
۹ زينهار از خداوند تمرّد مكنيد و از اهالي زمين مترسيد كه خوراك
ما هستند سلامت از ايشان برخاست وخداوند با ماست از ايشان
خوفناك مشويد
۱۰ امّا تمامي جماعت برآن بودند كه ايشان‌را سنگسار نمايند پس
جلال خداوند در خيمهٔ مجمع بر همگي بني اسرائيل متجلّي شد
۱۱ و خداوند بموسى گفت كه اين قوم تا كي غضب مرا مشتعل
خواهند كرد باوجود اين همه آيات كه درميان ايشان ظاهر كردم
اعتقاد نمي آرند

١٢ ايشانرا بوبا مبتلا خواهم ساخت و محروم خواهم کرد و ترا قومي
بزرگتر و قوي‌تر از ايشان خواهم گردانيد
١٣ و موسي بخداوند گفت که اهل مصر اين ماجرارا خواهند شنيد
زيراکه اين قوم‌را باقتدار خود از ميان ايشان بيرون آوردي
١٤ و بسکنهٔ اين ديار باز خواهند نمود و حال آنکه شنيده‌اند که تو
اي خداوند درميان اين قوم هستي و آنکه تو اي خداوند معاين
و مشاهد شدهٔ و ابر تو بر ايشان سايه افکن است و آنکه
تو پيش ايشان روز در ستون ابر و شب در ستون آتش رفتار
مي‌نمائي
١٥ اکنون اگر اين قوم‌را چون يک نفر هلاک سازي پس قبائلي که
آوازهٔ ترا شنيده‌اند چنين گفت و گو خواهند کرد
١٦ که بسبب آنکه خداوند برسانيدن اين قوم در زميني که بسوگندي
وعده کرده بود قادر نبود لهذا ايشانرا در بيابان کشته است
١٧ اکنون التماس آنکه عظمت خداوند من متجلّي شود مطابق
آنچه فرمودي
١٨ که خداوند ديرخشم و کثير الاحسان است و بخشندهٔ خبث
و بزه‌کاري امّا مجرمانرا بهيچ وجه بيگناه نخواهد شمرد و بخبث
پدران سزا دهندهٔ پسران تا سيوم و چهارم طبقه است
١٩ التماس آنکه خبث اين قوم‌را ببخشي موافق کثرت احسان خود
چنانچه اين قوم‌را از حدود مصر تا اينجا بخشيدهٔ
٢٠ و خداوند گفت بشفاعت تو عفو نمودم
٢١ امّا بحيات خود که تمامي زمين از جلال خداوند پر خواهد گرديد
٢٢ بنابر آنکه اين همه کسان که جلال مرا بآياتي که در مصر و در بيابان

ظاهر کردم مشاهده نمودند و ده بار امتحان من کردند و قول مرا
نشنیدند
۲۳ یقیناً زمینی‌را که به آبا و اجداد ایشان بسوگندی وعده کردم
نخواهند دید هرکس که خشم مرا مشتعل گردانید آنرا نخواهد دید
۲۴ امّا بندهٔ من کالیب بمکافات آنکه روح دیگر با وی بود و بحد
کمال اطاعت من نمود اورا بزمینی که داخل شده است خواهم
رسانید و آنرا نسل وی بمیراث خواهند گرفت
۲۵ (امّا باید دانست که بنی عمالیق و کنعانیان در وادی سکونت
داشتند) فردا روی گردانیده بسوی بیابان از راه بحر قلزم روانه شوید
۲۶ و خداوند موسی و اهرون‌را مخاطب ساخت و گفت
۲۷ با این جماعت شریر که از من گله میکنند تا کی شکیبائی ورزم
گله‌های که بنی اسرائیل از من میکنند استماع نموده‌ام
۲۸ ایشانرا بگوی که خداوند چنین میفرماید سوگند بحیات خود
موافق گفتار شما که بسمع من رسید بهمان طور با شما خواهم کرد
۲۹ لاشهای شما درین بیابان خواهد افتاد و جملگی شما کسانیکه بشمار
درآمدند از بیست ساله و زیاده برآن که از من گله‌مند شده‌اند
۳۰ بدرستی که در زمینی که برای اقامت شما بسوگندی مقرّر کردم
بجز کالیب بن یفنّی و یهوشوع بن نون کسی دیگر از شما داخل
نخواهد شد
۳۱ لیکن اطفال شمارا که از اسیری ایشان میترسیدید داخل خواهم
گردانید تا بزمینی که شما حقیر دانستید رسیده الفت گیرند
۳۲ امّا لاشهای شما درین بیابان خواهد افتاد
۳۳ و فرزندان شما در بیابان تا چهل سال سرگردان بوده بار زناکاری

شمارا خواهند کشید تا آنکه لاشهاي شما در بيابان منهدم گردد
۳۴ بعدد روزهاي که تجسس زمين ميکرديد چهل روز يعني هريك
روزرا يکسال يعني تا چهل سال بار گناهانرا خواهيد کشيد و نقض
عهد مرا دريافت خواهيد کرد
۳۵ منکه خداوند هستم چنين گفته‌ام که با اين همه جماعت شرير که
بمخالفت من اجتماع نموده‌اند في الحقيقت اين امررا ظاهر ميکنم
درين بيابان برباد خواهند شد و بهمين جا خواهند مرد
۳۶ و کسانيکه موسی به‌تجسس زمين فرستاده بود و مراجعت نموده
تمامي جماعت‌را بگلهٔ مندي برانگيختند و خبر بد در بارهٔ زمين
شهرت دادند
۳۷ همان کسانيکه زمين‌را ببدنامي شهرت دادند در حضور خداوند
بقهر الهي مردند
۳۸ امّا يهوشوع بن نون و کاليب بن يفُنّي از آناني که براي تجسّس
زمين رفتند جان بر شدند
۳۹ و موسی کيفيّت اين حال با بني اسرائيل باز نمود و آن قوم
بي‌نهايت غمگين شدند
۴۰ و اوّل دم صبح برخاسته بر سر کوه رفتند و گفتند اينك حاضريم تا
بموضعي که خداوند فرموده است روانه شويم زيراکه گناهکار شده‌ايم
۴۱ و موسی گفت براي چه از حکم خداوند عدول مي‌نمائيد که
بخيريّت نخواهد انجاميد
۴۲ روانه مشويد زيراکه خداوند درميان شما نيست مبادا که پيش
دشمنان منهزم گرديد
۴۳ که بني عماليق و کنعانيان درآنجا مقابل شما هستند و بشمشير

کشته خواهید شد بنابران که از اطاعت خداوند انحراف نموده اید
لهذا خداوند با شما نخواهد بود
٤٤ لیکن از روي تکبّر بر سر کوه رفتند امّا صندوق عهد خداوند و موسی
از قلب لشکرگاه بیرون نرفتند
٤٥ پس بني عمالیق و کنعانیان که دران کوه سکونت داشتند هجوم
آورده آنهارا مغلوب نمودند و تا حارمه منهزم ساختند

باب پانزدهم

١ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
٢ که بني اسرائیل‌را چنین بفرماي که چون بزمین نشیمن خود که
من بشما مي‌بخشم داخل شوید
٣ وهدیهٔ آتشین براي خداوند بگذرانید چه قرباني سوختني و چه
ذبیحهٔ باداي نذر خواه از روي تطوّع خواه هر عیدها تا بوي
خشنودي براي خداوند باشد چه گاو و چه گوسفند
٤ هر کسي که قرباني‌را براي خداوند بگذراند باید که قرباني
خوردني ده یک آرد سفید با چهار یک هین روغن آمیخته
بیاورد
٥ و براي قرباني ریختني چهار یک هین شراب بر قرباني سوختني
یا ذبیحه اگر برهٔ باشد بریزان
٦ و اگر قوچ باشد براي قرباني خوردني ده دو آردرا با سه یک هین
روغن آمیخته برسان
٧ و براي قرباني ریختني سه یک هین شراب بگذران تا بوي خشنودي
براي خداوند باشد

۸ و هرگاه گوسالهٔ برای قربانی سوختنی یا ذبیحهٔ باداي نذر یا بهدیهٔ
سلامتی برای خداوند بگذرانی
۹ باید که قربانی خوردنی ده سه آردرا با نصف هین روغن آمیخته
همراهٔ گوساله بیارد
۱۰ و برای قربانی ریختنی نصف هین شراب بیار تا هدیهٔ آتشین
ببوی خشنودی برای خداوند باشد
۱۱ بدین قسم برای یک گوساله یا برای یک قوچ یا برهٔ یا بزغالهٔ
عمل نمائید
۱۲ بعدد قربانیهای که گذرانیده شود بدین قسم برای هریک عمل
نمائید
۱۳ هر متوطنی که هدیهٔ آتشین ببوی خشنودی برای خداوند
بگذراند این اوامررا بجا آرد
۱۴ هر غریبی که درمیان شما اقامت دارد وهر کسی که درمیان شما
بتعاقب ادوار مقیم باشد هرگاه هدیهٔ آتشین‌را ببوی خشنودی
برای خداوند بگذراند چنانچه شما عمل مینمائید او نیز بعمل آرد
۱۵ یک آئین برای شما که اهل جماعت هستید و برای غریبی نیز
که با شما اقامت ورزد بآئینی ابدی بتعاقب ادوار باشد حال
شما با حال غریب بحضور خداوند یکسان باشد
۱۶ از برای شما و غریبی که با شما اقامت دارد یک شرع و یک رسم
باشد
۱۷ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۱۸ که بنی اسرائیل‌را چنین بفرمای که چون بزمینی که من شمارا
درآنجا میرسانم داخل شوید

۱۹ چون که نان آن زمین‌را بخورید هدیهٔ برداشتنی برای خداوند
بگذرانید
۲۰ واز آرد سرشتهٔ اوّلین یك کلیچه بطریق قربانی برداشتنی بگذرانید
برسم قربانی برداشتنی که از خرمن میشود این‌را نیز بهمان طور
بردارید
۲۱ از آرد سرشته اوّلین خود قربانی برداشتنی‌را بتعاقب ادوار برای
خداوند ادا نمائید
۲۲ اگر از روی نادانی تمامی احکامی که خداوند بموسی فرموده است
عمل ننمائید
۲۳ یعنی هرچه خداوند شمارا بوساطت موسی فرموده است از روزی
که خداوند حکم داد و فی ما بعد بتعاقب ادوار
۲۴ اگر از روی نادانی بی خبر جماعت خطائی سرزند می‌باید که
تمامی جماعت یك گوساله‌را بطریق قربانی سوختنی ببوی
خشنودی برای خداوند مع قربانی خوردنی و ریختنی برسم مامور
و یك بزغاله‌را بعوض خطا بگذرانند
۲۵ و کاهن در حق تمامی جماعت بنی اسرائیل کفاره دهد تا عفو
شود بنابر آنکه از نادانی بود و ایشان قربانی خودرا هدیهٔ آتشین
برای خداوند و قربانی عوض خطا پیش خداوند در باب نادانی
خود بگذرانند
۲۶ وتمامی جماعت بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان مقیم
باشد آمرزیده خواهند شد زیراکه همگی از روی نادانی خطا نمودند
۲۷ و هرگاه کسی از روی نادانی خطائی نماید یك بز مادهٔ یکساله‌را
بعوض خطا بگذراند

۲۸ و کاهن در حق شخص نادان کفاره دهد هرگاه پیش خداوند از روي
نادانی خطائي نماید تا کفاره در حق وي داده شود و آمرزیده گردد
۲۹ شرع خطاکار بنادانی براي بني اسرائیل و غریبي که درمیان ایشان
مقیم است یکي باشد
۳۰ امّا شخصي که عمداً گناهي کند خواه متوطّن خواه غریب او
هتك حرمت خداوند نموده است آن شخص از میان قوم
منقطع گردد
۳۱ بسبب آنکه گفتهٔ خداوندرا حقیر شمرده از حکم وي سر پیچید
آن شخص لامحاله مقتول شود بار خبث وي بر گردنش باشد
۳۲ امّا در ایّامي که بني اسرائیل در بیابان مي‌بودند کسي‌را یافتند
که در روز سبت هیزم جمع میکرد
۳۳ و کسانیکه اورا در جمع کردن هیزم یافتند اورا پیش موسي و اهرون
و تمامي جماعت رسانیدند
۳۴ و اورا محبوس کردند زیراکه دربارهٔ وي حکمي نفاذ نیافته بود که
چه باید کرد
۳۵ و خداوند بموسي فرمود که این کس لامحاله مقتول شود تمامي
جماعت ویرا بخارج لشکرگاه سنگسار نمایند
۳۶ پس تمامي جماعت اورا بخارج لشکرگاه برده سنگسار نمودند
تاهلاك شد چنانچه خداوند موسي‌را فرموده بود
۳۷ و خداوند موسي‌را مخاطب ساخت و گفت
۳۸ که بني اسرائیل‌را چنین بفرماي که بر کنار جامه‌هاي خود گلهاي
منقّش سازند بتعاقب ادوار و فتیلهٔ کبودي بر گل منقّش کنارها
نصب کنند

۳۹ تا براي شما گل منقّش باشد که آنرا دیده از همه احکام خداوند
یاد آرید وعمل نمائید ومقصود دل ودیدهٔ خودرا که در آنها
زناکاري میکنید تفحّص ننمائید
۴۰ تا همه احکام‌مرا یاد کرده بعمل آرید و براي خداي خود مقدّس
باشید
منم خداوند خداي شما که شمارا از ملك مصر بیرون آوردم تا
خداي شما باشم منم خداوند خداي شما

باب شانزدهم

۱ بعد ازآن قورح بن یصحار بن قهات بن لیوي و داثان و ابیرام
پسران الیاب و اون بن فَلَت بني رأوبن تني چند همراه گرفتند
۲ و با معدود چند از بني اسرائیل دویست و پنجاه نفر امراي
جماعت و بزرگان مجمع که نامدار بودند بمقابلهٔ موسی
برخاستند
۳ وباعتراض موسی و اهرون مجتمع شده گفتند این مرتبه براي شما
بسیار است زیراکه تمامي جماعت بالکل مقدّس هستند وخداوند
درمیان ایشان است پس خودرا بچه سبب بر مجلس خداوند
سر بلند نمائید
۴ وموسی این سخن‌را شنیده بر رو افتاد
۵ و قورح و تمامي جماعت وي‌را مخاطب ساخت وگفت که فردا
صبح خداوند اعلام خواهد داد که چه کس ازان وي و چه کس
مقدّس است و اورا نزدیك خود خواهد رسانید و هر کسي‌را که
برگزیده است قربت خواهد بخشید

۶ چنین عمل نمائید ای قورح تو و تمامی جماعت تو مجمرها برای
خود بگیرید
۷ و درآنها آتش کرده فردا صبح بحضور خداوند بخور بر آنها بریزید
و چنین شود که هرکس که برگزیدهٔ خداوند است مقدس شود
برای شما ای بنی لیوی این مرتبه بسیار است
۸ و موسی بقورح گفت بشنوید ای بنی لیوی
۹ آیا برای شما مقتصر است که خدای اسرائیل شمارا از جماعت
اسرائیل ممتاز گردانیده است و شمارا نزد خود قربت بخشیده تا
عهدهٔ مسکن خداوندرا ادا نمائید و آنکه پیش جماعت ایستاده
برای ایشان خدمت نمائید
۱۰ و ترا مع تمامی خویشانت بنی لیوی قربت بخشیده است
و دعوای کهانت نیز میکنید
۱۱ بنابرین تو و این همه جماعت تو بمخالفت خداوند اجتماع
نموده‌اید و اهرون چه نوع کس است که از گله وی نمائید
۱۲ پس موسی فرستاده داثان و ابیرام پسران الیاب‌را طلب داشت
ایشان گفتند نخواهیم آمد
۱۳ و اینکه مارا از زمینی که فیضان شیر و شهد درآنست بیرون آوردی
تا در بیابان بقتل رسانی آیا برای تو کافی نیست تا خودرا بر ما
مستقل نگردانی
۱۴ و نیز بزمینی که فیضان شیر و شهد درآنست نرسانیدهٔ و چمنها
و تاکستانها بمیراث ندادهٔ آیا چشمهای این کسان‌را خواهی کند
نخواهیم آمد
۱۵ و موسی بغایت خشمناك شده خداوندرا گفت که بهدیهٔ ایشان

التفات منماي يك خررا از ايشان نگرفته ام ويكي از ايشان‌را
زياني نرسانيده‌ام
۱۶ وموسى بقورح گفت كه تو با تمامي جماعت خود واهرون
بحضور خداوند فردا حاضر شو
۱۷ وهر كس مجمر خودرا بگيرد وبخور در آنها بريزيد وهركس مجمر
خودرا دويست وپنجاه مجمر وتو نيز واهرون هريك مجمر خودرا
بحضور خداوند بيارد
۱۸ وهركس مجمر خودرا گرفته وآتش در آنها كرده وبخور برآنها
پاشيده بدروازهٔ خيمهٔ مجمع با موسى واهرون ايستادند
۱۹ وقورح تمامي جماعت‌را بدروازهٔ خيمهٔ مجمع مقابل آنها جمع
نمود وجلال خداوند بر تمامي جماعت متجلّي گشت
۲۰ وخداوند موسى واهرون‌را مخاطب ساخت وگفت
۲۱ كه خودرا ازميان اين جماعت دور نمائيد تا ايشان‌را بيك لحظه
هلاك سازم
۲۲ پس ايشان بر رو افتاده گفتند كه اي خدا خداي ارواح كافهٔ
بشر آيا يك كس خطا كند وآتش خشم تو بر تمامي جماعت
مشتعل گردد
۲۳ وخداوند موسى‌را مخاطب ساخت وگفت
۲۴ كه جماعت‌را چنين بفرماي كه از اطراف مسكن قورح وداثان
وابيرام دور شويد
۲۵ وموسى برخاسته نزد داثان وابيرام رفت ومشايخ اسرائيل در
عقب وي رفتند
۲۶ وآن جماعت‌را مخاطب ساخت وگفت كه از خيمه‌هاي اين

بد گهران دور شوید و بچیزی که ازان ایشان باشد نزدیك مروید
مبادا که در همه جرائم ایشان هلاك گردید
۲۷ و از مسکن قورح و داثان و ابیرام از هر طرف برخاستند و داثان
و ابیرام با زنان و پسران و اطفال خود بیرون آمده بدروازهٔ خیمه
ها ایستادند
۲۸ و موسی گفت که بدین حجت یقین خواهید دانست که خداوند
مرا ارسال داشته است تا این همه اموررا ظاهر نمایم و آنکه از عقل
خود نکردم
۲۹ اگر این کسان چون جمیع بني آدم بمیرند و اگر چیزي از قضا و قدر
بر ایشان نازل شود که بر عامهٔ ناس نیز میشود پس خداوند مرا
مبعوث نکرده است
۳۰ لیکن اگر خداوند امري بدیع‌را ابداع نماید که زمین دهان خودرا
کشاده ایشانرا و هرچه از ایشان باشد فروبرد تا زنده در گور شوند
پس یقین بدانید که این کسان خداوندرا خشمناك گردانیده‌اند
۳۱ و چنین واقع شد که چون این همه سخنان‌را باتمام رسانید زمیني
که در زیر ایشان بود بشگافت
۳۲ و زمین دهن خودرا کشاده ایشان‌را با خانها و جمله متعلّقان قورح
و تمامي اموال ایشان‌را فروبرد
۳۳ ایشان و هرکسي که با ایشان تعلّق داشت زنده در گور فرو رفتند
و زمین بر ایشان بهم بپیوست چنانچه از میان جماعت ناپدید
گشتند
۳۴ و مجموع بني اسرائیل که در حوالي ایشان بودند از استماع نالهٔ
ایشان گریختند که میگفتند مبادا که زمین مارا نیز فرو برد

۳۵ و آتشي از پيش خداوند برآمده آن دويست و پنجاه كس كه
بخور گذرانيده بودند هلاك كرد
۳۶ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۳۷ كه العاذار بن اهرون كاهن‌را بفرماي تا مجمرهارا از ميان شعله‌ها
بردارد و تو آتش‌را دور بپاش زيراكه آنها مقدّس شده‌اند
۳۸ از مجمرهاي اين ظالمان نفس خود تختهاي پهن براي پوشش مذبح
بساز بنابر آنكه آنهارا بحضور خداوند گذرانيدند و مقدّس شده
بودند تا علامتي براي بني اسرائيل باشد
۳۹ پس العاذار كاهن مجمرهاي برنجين كه آن سوختگان گذرانيده
بودند برداشت و آنهارا براي پوشش مذبح پهن كردند
۴۰ تا بني اسرائيل‌را يادگاري باشد بر اينكه هر غيري كه از اولاد اهرون
نباشد براي گذرانيدن بخور بحضور خداوند نزديك نيايد مبادا كه
چون قورح و جماعتش گردد چنانچه خداوند ويرا بوساطت موسی
گفته بود
۴۱ و روز ديگر تمامي جماعت بني اسرائيل از موسی و اهرون گله‌مند
شدند كه شما قوم خداوندرا كشته‌ايد
۴۲ و چون جماعت بمقاومت موسی و اهرون اجتماع نمودند سوي
خيمهٔ مجمع جماعت نگاه كردند كه اينك ابر آنرا فراگرفت
و جلال خداوند متجلّي گشت
۴۳ و موسی و اهرون پيش خيمهٔ مجمع حاضر شدند
۴۴ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۴۵ كه از ميان اين جماعت دور شويد تا ايشانرا بيكبارگي هلاك سازم
پس ايشان بر رو افتادند

۴۶ و موسی اهرون‌را فرمود که مجمریرا بگیر و آتشی از مذبح دآن کرده
بخور بریز و نزد جماعت بشتاب و در حق ایشان کفاره بده که
غضب از حضور خداوند برآمده است وقهر الهي شروع شد
۴۷ پس اهرون چنانچه موسي فرمود بگرفت و درمیان جماعت بدوید
و اینک قهر الهي درمیان قوم شروع شده بود و بخور ریخته در حق
قوم کفاره داد
۴۸ و درمیان مردگان و زندگان ایستاد تا قهر الهي رفع شد
۴۹ عدد کسانیکه از قهر الهي مردند چهارده هزار و هفصد بودند سواي
آناني که در امر قورح هلاك شدند
پس اهرون نزد موسي بدروازهٔ خیمهٔ مجمع بازآمد وقهر الهي
رفع شد

باب هفدهم

۱ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۲ که بني اسرائیل‌را مخاطب ساز و از هریك خاندان آبا و اجداد
عصاي بگیر از جمیع امراي ایشان بهریك خاندان آبا و اجداد یعني
دوازده عصا و نام هریك‌را بر عصاي وي بنویس
۳ و نام اهرون‌را بر عصاي لیوي بنویس زیراکه سردار خاندان آبا
و اجدادرا عصاي میباید
۴ و آنهارا در خیمهٔ مجمع درپیس عهدنامه که درآنجا با شما ملاقات
میکنم بنه
۵ و کسي که برگزیدهٔ من است عصایش تنجه خواهد زد و گله‌هاي
که بني اسرائیل از شما میکنند از پیش خود رفع خواهم کرد
۶ و موسی بني اسرائیل‌را فرمود تا هریك از امراي ایشان عصاي داد

هر اميري يك عصا موافق خاندان آبا و اجداد. يعني دوازده عصا
وعصاي اهرون درميان عصاهاي ايشان بود
۷ وموسى آن عصاهارا بحضور خداوند در خيمهٔ عهدنامه بنهاد
۸ و روز ديگر موسى در خيمهٔ عهدنامه داخل شده اينك عصاي
اهرون بنام دودمان ليوي شگفته كه تنچه زده و شكوفه بر آورده
وبادام بار داده است
۹ و موسي همه عصاهارا از حضور خداوند نزد جمعيت بني اسرائيل
بيرون آورد و نگاه كردند و هريك عصاي خودرا گرفت
۱۰ و خداوند موسى‌را فرمود كه عصاي اهرون‌را باز درپيش عهدنامه
بيار تا از عاصيان علامتي محفوظ باشد و گله‌هاي ايشان‌را از پيش
من بالكل دفع كن تا نميرند
۱۱ وموسي بفعل آورد چنانچه خداوند اورا فرموده بود بهمان طور
عمل نمود
۱۲ و بني اسرائيل بموسى گفتند كه اينك بجان آمده‌ايم هلاك ميشويم
ما همه هلاك ميشويم
۱۳ هركسي كه بمسكن خداوند ذرهٔ نزديك آيد مي‌ميرد آيا بالتمام
تلف شويم

باب هجدهم

۱ وخداوند اهرون‌را گفت كه تو با اولاد و خاندان پدر خود بار گناه
مقدس‌را خواهيد برداشت بلكه تو با اولاد خود بار گنه‌گاري
كهانت‌را خواهيد برداشت
۲ و برادران خود نيز از فرقهٔ ليوي يعني فرقهٔ پدر خودرا با خود
مقرّب ساز تا با تو ملحق شده خدمت ترا بجا آرند امّا تو با اولاد

خود درپیش خیمهٔ عهدنامه اداي خدمت نماي
۳ امر ترا و جمیع امور خیمه‌را محفوظ دارند و صرف آنکه بظروف
مقدس و مذبح نزدیك نیایند تا که ایشان و شما نیز هلاك نشوید
۴ و با تو متفق شوند تا امور خیمهٔ مجمع و تمامي لوازم خیمه‌را
محفوظ دارند و مرد غیري نزدیك بشما نرسد
۵ و پاسباني مقدس و پاسباني مذبح‌را نگاه دارید تا دیگر غضب بر
بني اسرائیل نازل نگردد
۶ و من اینك برادران شما بني لیوي‌را از میان بني اسرائیل بر
گرفته‌ام بشما معطي براي خداوند شده‌اند تا لوازم خیمهٔ مجمع‌را
بجا آرند
۷ امّا تو با اولاد خود عهدهٔ کهانت خودرا نگاه دارید در هرکار مذبح
و درون حجاب بکار خود بپردازید که شمارا عهدهٔ کهانت معطي
کرده‌ام و هر غیري که نزدیك آید مقتول شود
۸ و خداوند اهرون‌را فرمود من اینك قربانیهاي برداشتني از همه
مقدّسات بني اسرائیل محوّل بتو کرده‌ام ترا بواسطهٔ مسح و اولاد
ترا بطریق آئیني ابدي بخشیده‌ام
۹ این قدر از چیزهاي اقدس که از آتش باقي ماند ازان تو باشد
هر قرباني ایشان چه خوردني و چه بعوض خطا و چه بعوض جرم
که پیش من بگذرانند براي تو و اولاد تو اقدس است
۱۰ آنرا در جاي قدس المقدس بخور هر مذکررا جائز است که
آنرا بخورد براي تو مقدّس است
۱۱ این هم تراست قرباني برداشتني از هدیهٔ ایشان با تمامي قربانیهاي
جنبانیدني بني اسرائیل اینهارا بتو و بپسران و دختران تو بآئیني

ابدي بخشيده‌ام هركسي كه درخانهٔ تو پاك باشد اين‌را بخورد
۱۲ تمامي بهترين روغن وتمامي بهترين مي وگندم هر قرباني اوّلين
كه پيش خداوند بگذرانند بتو بخشيده‌ام
۱۳ هر نوباوهٔ زمين كه نزد خداوند مي آرند ازان تو باشد هركسي
كه درخانهٔ تو پاك باشد بخورد
۱۴ هر چيز حرم كرده در اسرائيل ازان تو باشد
۱۵ هركشايندهٔ رحم از هر قسم حيوانات كه پيش خداوند مي‌آوند
چه انسان وچه بهائم ازان تو باشد فامّا لازم است كه نخست
زادهٔ انسان‌را بازخري ونخست زادهٔ بهائم ناپاك‌را باز بايد خريد
۱۶ وشرع باز خريدنش اينست طفل يكماهه‌را بنرخ معيّن يعني پنج
مثقال بمثقال مقدس كه عبارتست از بيست گيره باز بايد خريد
۱۷ امّا نخست زادهٔ گاو ونخست زادهٔ ميش ونخست زادهٔ بزرا
باز نبايد خريد مقدّس هستند خون اينهارا بر مذبح بپاش وپيه‌را
بسوزان تا هديهٔ آتشين ببوي خشنودي براي خداوند باشد
۱۸ وگوشت اينها ازان تو باشد مانند سينهٔ جنبانيدني ودوش راست
ازان تست
۱۹ جمله قربانيهاي برداشتني از مقدّساتي كه بني اسرائيل پيش
خداوند بر ميدارند بتو وبپسران ودختران تو بآئيني ابدي
بخشيده‌ام تا ابد الاباد بحضور خداوند براي تو وبراي اولاد تو
پيماني نمكي است
۲۰ وخداوند اهرون‌را فرمود كه در ديار ايشان ميراثي نخواهي گرفت
وبهرهٔ درميان ايشان نخواهي يافت درميان بني اسرائيل بهره
وميراث تو من هستم

۲۱ وایلک ببني لیوي تمامي عشور بني اسرائیل‌را در عوض عهدهٔ
ایشان یعني عهدهٔ خیمهٔ مجمع که بجا مي آرند بطریق میراث
بخشیده‌ام
۲۲ وبني اسرائیل بار دیگر نزدیک بخیمهٔ مجمع نیایند مبادا که
زیربار گناه شده بمیرند
۲۳ امّا بني لیوي خود لوازم خیمهٔ مجمع‌را بجا آرند و بار گناه‌را بردارند
آئیني ابدي است بتعاقب ادوار تا درمیان بني اسرائیل
میراثي نگیرند
۲۴ لیکن عشور بني اسرائیل که بطریق قرباني برداشتني براي خداوند
برمیدارند بمیراث بني لیوي بخشیده‌ام بدین سبب ایشان‌را گفتم
که درمیان بني اسرائیل میراثي نباید گرفت
۲۵ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۲۶ که بني لیوي‌را چنین بفرماي که چون عشور بني اسرائیل که
بمیراث شما از مال ایشان بخشیده‌ام بگیرید پس قرباني برداشتني
براي خداوند عشر عشیر ازآن میان بردارید
۲۷ که این قرباني برداشتني براي شما چون غلهٔ خرمن و چون لبریزي
حوض مي محسوب خواهد شد
۲۸ همچنین شما نیز از جملهٔ عشوري که از بني اسرائیل میگیرید
قرباني برداشتني براي خداوند بردارید وازآن میان قرباني برداشتني
خداوند باهرون کاهن بدهید
۲۹ از انواع هدیه‌ها هرچه بهترین آن باشد یعني هرچه درآن میان
تقدیس یافته قرباني برداشتني براي خداوند بردارید
۳۰ وایشان‌را بفرماي که چون بهترین آنرا برداشته باشید پس براي

بني ليوي چون محصول خرمن و چون محصول حوض مي بحساب
خواهد آمد
۳۱ وآنرا در هر جا با اهل بيت بخوريد زيراكه اجر شماست عوض
عهدهٔ كه در خيمهٔ مجمع بجا آريد
۳۲ وبسبب اين منسوب بگناه نخواهيد شد چون بهترين آنرا ازآن
ميان برداشتيد ومقدسات بني اسرائيلرا خوار مساريد مبادا
كه بميريد

باب نوزدهم

۱ وخداوند موسى و اهرونرا مخاطب ساخت وگفت
۲ كه اينست قانون شرعي كه خداوند فرموده است كه بني اسرائيلرا
بگوي تا گوسالهٔ مادهٔ سرخ بي عيبرا نزد تو بيارند كه داغ دار
نباشد و بر گردن او جوغ نرسيده
۳ آنرا تسليم العاذار كاهن بكنيد تا بخارج لشكرگاه ببرد وآنرا پيش
روي وي ذبح نمايند
۴ والعاذار كاهن قدري از خون وي بانگشت خود بگيرد وآن خونرا
رو بروي خيمهٔ مجمع هفت مرتبه بپاشد
۵ وگوسالهرا در نظر وي بسوزانند يعني پوست وگوشت و فضلات
آنرا بسوزانند
۶ وكاهن چوب سروآزاد و زوفا وقرمزيرا گرفته درميان گوسالهٔ كه
مي‌سوزد بيندازد
۷ پس كاهن جامهاي خودرا بشويد وخويشتنرا بآب غسل دهد
وبعد ازآن بلشكرگاه درآيد وكاهن تا شام ناپاك باشد
۸ وسوزانندهٔ آن جامهاي خودرا بشويد و خويشتنرا بآب غسل دهد
و تا شام ناپاك باشد

۹ وشخصي که پاك باشد خاکستر گوساله‌را جمع کرده بخارج لشکرگاه
در جاي پاکيزه ذخيره نهد تا جماعت بني اسرائيل براي آب
تنزيه محفوظ دارند که موجب رفع خطاست
۱۰ وجمع کنندهٔ خاکستر گوساله جامهاي خودرا بشويد و تا شام ناپاك
باشد وبراي بني اسرائيل وهر غريبي که درميان ايشان مقيم باشد
بآييني ابدي قرار گيرد
۱۱ هر کسي که مردار انسان‌را مسّ کند تا هفت روز ناپاك باشد
۱۲ در روز سيوم ازآن آب تنزيه رفع خطاي خود نمايد ودر روز هفتم
پاك شود ليکن اگر در روز سيوم رفع خطا نکرده باشد روز هفتم
پاك نشود
۱۳ هر کسي که مردار مسّ کند وخطاي خودرا رفع ننمايد او مسکن
خداوندرا پليد مي‌سازد وآن شخص از بني اسرائيل منقطع گردد
بنابر آنکه آب تنزيه براو پاشيده نشد ناپاك باشد وناپاکي وي تا
حال براو ثابت است
۱۴ اينست حکم شرع هرگاه کسي درخيمهٔ بميرد هر وارد خيمه
وهرچه درخيمه باشد تا هفت روز ناپاك باشد
۱۵ وهر ظرفي سروازکه پارچهٔ برآن نبسته ناپاکست
۱۶ وهر کسي که کشتهٔ شمشير درصحرا يا مرداريا استخوان آدمي
يا قبررا مسّ کند تا هفت روز ناپاك باشد
۱۷ وبراي شخص ناپاك قدري از خاکستر گوسالهٔ که بعوض خطا
سوخته شد بگيرند وآب زنده درظرفي برآن بريزند
۱۸ وشخصي پاك زوفا گرفته درآب بزند وبرخيمه وبرهمه ظروف
وبرکساني که درآنجا بودند وبرشخصي که استخوان يا کشته يا مردار
يا قبررا مسّ کرده بود بپاشد

۱۹ وشخص پاك بر شخص ناپاك در روز سیوم و در روز هفتم آب
بپاشد ودر روز هفتم رفع خطا نموده وجامهاي خودرا شسته
وخويشتن‌را غسل داده بوقت شام پاك گردد
۲۰ وکسي که ناپاك شده رفع خطاي خود ننمايد آن شخص
از ميان جماعت منقطع گردد بسبب آنکه مقدس خداوندرا
پليد ساخته است وآب تنزيه براو باشيده نشد لهذا ناپاك
است
۲۱ آئين ابدي براي ايشان باشد که پاشندهٔ آب تنزيه جامهاي خودرا
بشويد ومسّ کنندهٔ آب تنزيه تا شام ناپاك باشد
۲۲ هر چيزي‌را که شخص ناپاك مسّ کند ناپاك باشد وهرکسي که
آنرا مسّ کند تا شام ناپاك ماند

باب بيستم

۱ پس تمامي جماعت بني اسرائيل در بيابان صين در ماهٔ اوّل
رسيدند وآن قوم در قاديس مقام گرفتند ومريم درآنجا وفات
يافت ودرآنجا مدفون شد
۲ وبسبب آنکه براي جماعت آب نبود برموسي واهرون اجتماع
نمودند
۳ وقوم با موسي منازعت کردند وگفتند کاشکه چون برادران ما
بحضور خداوند هلاك شدند ما نيز هلاك ميشديم
۴ وتمامي مجلس خداوندرا چرا درين بيابان رسانيديد تا ما با بهائم
خود درينجا بميريم
۵ ومارا ازمصر چرا بيرون آورديد تا درين جاي ناخوش داخل کنيد

۵ که جاي زراعت و انجیر و تاك و انار نیست و آب نیز نیست
که بخوریم
۶ پس موسی و اهرون از پیش مجلس بدروازهٔ خیمهٔ مجمع رفته
بر رو افتادند وجلال خداوند بر ایشان متجلي شد
۷ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۸ که عصارا بگیر و تو با برادر خود اهرون جماعت‌را جمع کن و در نظر
ایشان این سنگ‌را خطاب نمائید که آن سنگ آب خودرا
خواهد بخشید همچنین بجهت ایشان آب ازآن سنگ بیرون
مي‌آري تا جماعت‌را مع بهائم ایشان سیراب کني
۹ پس موسی عصارا از حضور خداوند چنانچه فرمود بگرفت
۱۰ وموسی واهرون جماعت‌را رو بروي آن سنگ جمع کرده موسی
ایشان‌را گفت که اي متمردان بشنوید آیا آب بجهت شما ازین
سنگ برآریم
۱۱ وموسي دست خودرا بلند کرده عصارا برآن سنگ دو مرتبه زد
که آب فراوان برآمد و جماعت مع بهائم سیراب شدند
۱۲ و خداوند موسی و اهرون‌را مخاطب ساخت و گفت که بسبب
آنکه برمن اعتقاد ننمودید تا مرا در نظر بني اسرائیل مقدّس
دارید لهذا این جماعت‌را بزمیني که ایشانرا بخشیدم نخواهید رسانید
۱۳ اینست آب مریبه که درآنجا بني اسرائیل با خداوند منازعت
نمودند که او در ایشان خودرا مقدّس نمود
۱۴ پس موسی از قادیس نزد ملك ایدوم ایلچیان فرستاد که برادرتو
اسرائیل چنین میگوید که هرچه از انواع مشقت بما راه یافته است
خود میداني

۱۵ که بزرگان ما در مصر رفتند و مدت مدید ما در مصر اقامت
داشتیم و اهل مصر مارا و بزرگان مارا آزاردند
۱۶ و چون بخداوند فریاد نمودیم آواز مارا بشنید و فرشته‌ٔرا فرستاده از
مصر بیرون آورد اینک در قادیس شهري باقصاي حدود تو هستیم
۱۷ اجازت بده تا میان ملك تو بگذریم و در مزارع و تاکستانها نخواهیم
گذشت و آب چاه‌ها نخواهیم خورد از شاه‌راه خواهیم رفت بسوي
راست و چپ انحراف نخواهیم کرد تا آنکه از حدود تو نگذریم
۱۸ و ایدوم در جواب او گفت در حدود من گذر نباید کرد و الّا تیغ
در دست بر تو خروج کنم
۱۹ و بني اسرائیل باو گفتند که از شارع خواهیم رفت و هرگاه آبهاي
ترا بخوریم چه من و چه بهائم من قیمت آن خواهم داد فقط
پیاده میگذرم دگر هیچ
۲۰ او گفت که نخواهي گذشت و ایدوم با گروهي انبوه ونیروي بازو
براو خروج نمود
۲۱ همچنین ایدوم اجازت نداد که میان حدودش اسرائیل بگذرد
لاجرم بني اسرائیل از طرف وي انحراف نمودند
۲۲ پس تمامي جماعت بني اسرائیل از قادیس کوچ کرده بجبل هور
رسیدند
۲۳ وخداوند در جبل هور بر سرحد خطهٔ ایدوم موسی واهرونرا مخاطب
ساخت وگفت
۲۴ که اهرون بخویشان خود خواهد پیوست ازآنرو بزمیني که بني
اسرائیلرا بخشیده‌ام داخل نخواهد شد بنابرآنکه بو آب مریبه از
حکم من طغیان نمودید

۲۵ و اهرون و العاذار پسرش‌را گرفته بر جبل هور فراز آر
۲۶ و لباسهارا از اهرون بیرون آورده بر العاذار پسرش بپوشان و اهرون
درآنجا وفات یافته بخویشان خود خواهد پیوست
۲۷ وموسی چنانچه خداوند فرمود بعمل آورد که هر دو در نظر تمامی
جماعت بجبل هور فراز رفتند
۲۸ و موسی لباسهارا از بر اهرون بیرون آورده العاذار پسرش‌را پوشانید
و اهرون درآنجا بر سر جبل وفات یافت وموسی و العاذار از جبل
بنشیب آمدند
۲۹ و تمامی جماعت چون دیدند که اهرون جان تسلیم کرده است
مجموع خاندان بني اسرائیل در بارهٔ اهرون مدت سي روز ماتم
داشتند

باب بیست و یکم

۱ امّا عراد ملك کنعاني که بطرف جنوب سکونت میداشت چون
اطلاع یافت که بني اسرائیل از راهٔ جاسوسان رسیده اند با اسرائیل
جنگ کرد ومعدودي چند باسیري گرفت
۲ پس بني اسرائیل با خداوند نذر کردند که اگر این قوم‌را بدست
من بسپاري پس بلاد آنهارا حرم خواهم گردانید
۳ پس خداوند دعاي بني اسرئیل‌را اجابت نمود و اهل کنعانرا
بایشان سپرد و آنها و بلاد آنهارا حرم نمودند و آن موضع‌را حارمه
نام نهاد
۴ پس از جبل هور کوچ کرده بسمت بحر قلزم روانه شدند تا گرد
ملك ایدوم بگردند و آن قوم‌را در اثناي راه دل‌تنگي روي نمود
۵ و قوم بر خداوند و موسی زبان گشادند که چرا مارا از ملك مصر

بیرون آوردید تا در بیابان بمیریم زیراکه نان نیست وآب هم
نیست وطبع ما ازین نان غیر مقوي نا خوش است
۶ آنگاه خداوند مارهاي آتش آسا درمیان قوم پدید آورد که قوم‌را
گزیدند وبسیاري از بني اسرائیل هلاك شدند
۷ پس قوم نزد موسی آمده گفتند که گناه کردیم درین که بر خداوند
و بر تو زبان کشادیم پیش خداوند استدعا نماي تا مارهارا از ما دفع
کند وموسی در حق قوم. استدعا نمود
۸ وخداوند موسی‌را فرمود که یك مار آتش رنگ بساز و بر سر
نیزهٔ نصب کن و چنین واقع خواهد شد که هرکسي مار گزیده
که برآن نظر افگند زنده ماند
۹ وموسی ماري از برنج ساخته بر سر نیزهٔ نصب کرد و چنین اتّفاق
افتاد که هرکسي‌را که مار گزیده بود بمجرّد نگاه کردن برآن مار
برنجي جان‌بر شد
۱۰ و بني اسرائیل کوچ کرده در اوبوث خیمه زدند
۱۱ و از اوبوث روانه شده بر پشتّهاي عباریم در بیاباني که روبروي
موابست بطرف مشرق خیمه زدند
۱۲ و ازآنجا کوچ نموده در وادي زارد خیمه زدند
۱۳ و ازآنجا کوچ کرده برآن طرف ارنون در بیاباني که از حدود اموریان
منشعب است خیمه زدند چه ارنون سرحد مواب است
درمیان مواب و اموریان
۱۴ ازین سبب در کتاب حروب خداوند ذکر مي‌شود چنانچه واقع
شد در بحر قلزم و در رودهاي ارنون
۱۵ و بمجمع رودها که مائل است بمساکن عارو متصل بسرحد مواب

اعداد

۱۶ و ازآنجا به بعر رفتند این است چاهي که در بارهٔ آن خداوند
موسی‌را فرمود که قوم‌را جمع کن تا ایشانرا آب بدهم
۱۷ انگاه بني اسرائیل این شعررا سرائیدند که

ای چشمه بجوش   شما جوابش بگوئید
۱۸ این چاه‌را امرا کندند   آنرا شرفاي قوم کندند
حسب الحکم شارع   بعصاهاي خود

بعده ازآن بیابان بمتّانه رفتند
۱۹ و از متّانه بنحلئیل و از نحلئیل بباموت
۲۰ و از باموت که درهٔ در اطراف موابست بسر فسجه رفتند که
بجانب یسیمون مُشرِف است
۲۱ و بني اسرائیل نزد سیحون ملك اموریان ایلچیان فرستادند
و درخواست کردند
۲۲ که میان ملك تو بگذریم بسوي مزرع و تاکستان انحراف نخواهیم
ورزید و از آب چاه نخواهیم نوشید امّا از شاه‌راه خواهیم رفت تا
آنکه از سرحد تو بگذریم
۲۳ و سیحون بني اسرائیل‌را اجازت نداد تا در حدود او بگذرند امّا
سیحون تمامي متابعان خودرا جمع نموده در بیابان بمقاومت بني
اسرائیل بیرون رفت وبه یاهص رسیده با بني اسرائیل جنگ نمود
۲۴ و بني اسرائیل اورا بدم شمشیر منهزم ساختند و زمین ویرا از ارنون
تا به یبّوق و تا ببني عمون بتصرّف در آوردند چه سرحد بني عمون
مستحکم بود
۲۵ و بني اسرائیل این همه بلادرا بگرفتند تا بني اسرائیل در تمامي بلاد
اموریان در حسبون و در همه تعلّقاتش اقامت نمودند

۲۶ زيراكه حسبون دار السلطنت سيحون ملك اموريان بود كه او بر ملك پيشين مواب جنگ كرده* وتمامي سرزمينش تا به ارنون از دستش گرفته بود

۲۷ بنابرين بضرب المثل ميگويند كه

۲۸ بحسبون داخل شويد تا آباد گردد و معمور شود دارالسلطنت سيحون
كه آتشي ازحسبون برآمده است شعلهٔ از حصن سيحون

۲۹ عارِ موابي‌را سوزانيد و كدخدايان مواضع رفيع ارنون‌را
واي بر تو اي مواب اي پرستندگان كموس هلاك شديد
پسران خودرا كه جان‌بر شدند و دختران‌را ببندگي سيحون ملك اموريان داد

۳۰ چراغ ايشان از حسبون تا به ديبون خاموش شد
و تا به نوفح كه متصل بهميدباست ويران ساختيم

۳۱ همچنين بني اسرائيل در زمين اموريان ساكن شدند

۳۲ وموسى تلى چند براي تجسّس يعذير فرستاد ومتعلّقاتش‌را بتصرّف درآوردند و اموريان‌را كه درآنجا بودند بدر كردند

۳۳ و رو گردانيده متوجهٔ باسان شدند وعوج ملك باسان با همه متابعان خود بمقاومت ايشان بر زمگاه ادرعي بيرون آمد

۳۴ وخداوند موسي‌را گفت كه ازاو.مترس كه اورا با تمامي متابعان و سر زمين وي بتو تسليم كرده‌ام وچنانچه با سيحون ملك اموريان كه ساكن حسبون بود رفتار نمودي با اين نيز خواهي نمود

۳۵ پس اورا با اولاد وهمگي متابعانش مقتول ساختند بحديكه كسي ازاو باقي نماند وملك وي‌را بتصرّف در آوردند

باب بیست ودوم

۱ و بني اسرائیل کوچ کرده در میدان مواب بدین طرف یردین در
حوالي یریحو خیمه زدند
۲ وبالاق بن صفور هرچه بني اسرائیل با اموریان کردند مشاهده نمود
۳ وبني مواب ازآن قوم بسبب کثرت ایشان بغایت خوفناك
شدند و بني موابرا در بارهٔ بني اسرائیل دل‌تنگي روي داد
۴ وبني مواب بمشائخ مدیان گفتند که این جمعیت اطراف
و جوانب مارا خواهند لیسید چنانکه گاو سبزهٔ چمن‌را امّا بالاق
بن صفور دران زمان ملك بني مواب بود
۵ لاجرم رسولان چند پیش بلعام بن بعور بفثور موضعي که بر کنار
رود ولایت قوم وي است فرستاد تا اورا طلب دارند که اینك
قومي از مصر بیرون آمده است اینك سطح زمین‌را فرا گرفته‌اند
و رو بروي من مقام دارند
۶ اکنون التماس آنکه بیائي و براي من این قوم‌را لعن بکني زیراکه
ازمن تواناتر هستند شاید که غالب آیم تا آنکه ایشانرا منهزم
ساخته از مملکت بدر کنم که یقین میدانم که در حق
هرکسي که تو برکت بخواهي متبرکست وبر هر که لعن بکني
ملعونست
۷ ومشائخ بني مواب ومشائخ مدیان حلوان در دست گرفته روانه
شدند و ببلعام رسیده اقوال بالاق‌را با وي بیان نمودند
۸ ایشانرا گفت که شب دراینجا مقام بگیرید تا هرچه خداوند بمن
حکم فرماید با شما درمیان آرم و امراي بني مواب نزد بلعام
مقام گرفتند

۹ و خدا نزد بلعام آمده گفت که ایشان کیستند که با تو میباشند
۱۰ و بلعام خدارا گفت که بالاق بن صفور ملك بني مواب پیش من
پیغام فرستاده است
۱۱ که اینك قومي از مصر بیرون آمده سطح زمین‌را فرا گرفته‌اند
اکنون بیاي براي من بر ایشان لعن کن شاید که در محاربه غالب
آمده ایشانرا بدر کنم
۱۲ وخدا بلعام‌را فرمود که همراهٔ ایشان مرو این قوم‌را لعن مکن زیراکه
متبرك هستند
۱۳ و بلعام صبح برخاسته امیران بالاق‌را گفت که راهٔ ملك خود بگیرید
زیراکه خداوند مرا اجازت نمیدهد تا با شما همراه شوم
۱۴ و امراي بني مواب برخاسته نزد بالاق مراجعت نمودند وگفتند
که از همراهي ما انکار نمود
۱۵ و بالاق امیران دیگر زیاده وشریفتر از ایشان ارسال داشت
۱۶ که ببلعام رسیده گفتند که بالاق بن صفور چنین میفرماید که از
آمدن نزد من بهیچ ممتنع مشو
۱۷ که ترا بمرتبهٔ بلند سرفراز خواهم گردانید وهرچه از من درخواست
نمائي خواهم کرد اکنون بیاي این قوم‌را لعن بکن
۱۸ و بلعام ملازمان بالاق‌را در جواب گفت که اگر بالاق خانهٔ خودرا پر
از سیم وزر بمن بخشد نمیتوانم که از حکم خداوند خداي خود
بسوي کمي یا بیشي تجاوز کنم
۱۹ پس التماس آنکه امشب نیز دراینجا بمانید تابدانم که خداوند
بمن زیاده ازین چه حکم خواهد فرمود
۲۰ وخدا بوقت شب نزد بلعام آمده گفت که هرگاه این کسان

بطلب تو بیایند برخیز و با ایشان برو ولیکن بجز سخني که با تو
درمیان آرم هیچ مکن
۲۱ وبلعام صبح برخاسته پالان بر مادهٔ خري نهاده با امراي مواب
همراه شد
۲۲ وبسبب روانه شدن او غضب خدا مشتعل گشت وفرشتهٔ
خداوند بمقاومتش بر سر راه ایستاد که او بر خر خود سوار مي بود
و دو جوان همراه داشت
۲۳ وخر فرشتهٔ خداوندرا دید که بر سر راه ایستاده تیغ برهنه در
دست دارد وخر از راه انحراف نموده بمزرع رفت وبلعام خررا
زد تا درراه باز آرد
۲۴ وفرشتهٔ خداوند در راهٔ تاکستانها ایستاد که از هر دو طرف
دیواري بود
۲۵ وچون نظر خر بر فرشتهٔ خداوند افتاد خودرا بدیوار چسبانیده پاي
بلعامرا بدیوار تنگ افشرد چنانچه بار دیگر اورا زد
۲۶ وفرشتهٔ خداوند پیش رفته درجاي تنگ ایستاد که جاي میل
بچپ وراست نبود
۲۷ وخر فرشتهٔ خداوندرا دیده در زیر بلعام افتاد وخشم بلعام بحرکت
آمده خررا از چوب بزد
۲۸ پس خداوند زبان خررا بکشاد که او ببلعام گفت که با تو چه
کرده ام که اینك سه مرتبه مرا زدهٔ
۲۹ بلعام خررا گفت ازآنرو که با من شوخي میکني کاش در دست
من شمشیري مي بود که الحال ترا میکشتم
۳۰ خر بلعامرا گفت آیا من خر تو نیستم که از طفولیت تا امروز بر

من سوار بودهٔ آیا از من نسبت بتو گاهي چنین عادت سر زد
گفت که خیر
۳۱ پس خداوند پرده از چشم بلعام برداشت تا فرشتهٔ خداوندرا دید
که بر سر راه ایستاده تیغ برهنه در دست دارد و سجده بجا آورده
بر رو افتاد
۳۲ و فرشتهٔ خداوند ویرا گفت که تو خر خودرا براي چه سه بار زدهٔ
اینک من بمقاومت تو بیرون آمدم زیراکه رفتار تو در نظر من
کج مینماید
۳۳ و خر چون مرا دید سه مرتبه رو بگردانید اگر از من رو نمیگردانید
یقین که ترا میکشتم و اورا زنده میداشتم
۳۴ و بلعام فرشتهٔ خداوندرا گفت که گناهي کردم ازآنرو که واقف
نبودم که تو بر سر راه بمخالفت من ایستادي اکنون اگر بنظر تو
ناپسند است مراجعت خواهم نمود
۳۵ و فرشتهٔ خداوند بلعام‌را گفت همراهٔ ایشان برو صرف آنچه با تو
میگویم تو همان بگوي پس بلعام با امراي بالاق شد
۳۶ و بالاق از رسیدن بلعام آگاهي یافته تابیکي از شهرهاي بني مواب
که بر سرحد ارنون در اقصاي حدود است باستقبال وي بیرون رفت
۳۷ و بالاق بلعام‌را گفت آیا باشتیاق تمام ترا نطلبیدم چرا نزد من
نیآمدي آیا في الحقیقت بسرفرازي تو قادر نیستم
۳۸ و بلعام بالاق‌را گفت اینک نزد تو رسیده‌ام آیا در اقتدار من است
که چیزي بگویم هر امري که خدا بزبان من ودیعت کند
همان‌را میگویم
۳۹ و بلعام همراهٔ بالاق شده هر دو بقریهٔ حصوت رسیدند

۴۰ و بالاق گاوان و گوسفندان ذبح نموده نزد بلعام و امراي كه با وي
بودند فرستاد
۴۱ و روز ديگر بالاق بلعام‌را همراه گرفته بمعابد كوهي بعل برد تا درآنجا
اقصاي قوم‌را مشاهده كند

باب بيست و سيوم

۱ و بلعام بالاق‌را گفت كه براي من درينجا هفت مذبح بنا كن
و هفت گوساله و هفت قوچ آماده دار
۲ و بالاق چنانچه بلعام گفت بعمل آورد و بالاق و بلعام بر هريك
مذبح گوسالهٔ و قوچي گذرانيدند
۳ و بلعام بالاق‌را گفت كه تو بر سر قرباني سوختني خود باش تا من
روانه شوم شايد كه خداوند با من ملاقات كند و از هرچه مرا اعلام
دهد با تو درميان مي‌آرم پس بسوي بلندي روانه شد
۴ و خدا با بلعام ملاقات كرد او گفت كه هفت مذبح ترتيب داده‌ام
و بر هر مذبحي گوسالهٔ و كوچي گذرانيده
۵ و خداوند بزبان بلعام كلمات چند وديعت كرد و گفت بسوي
بالاق باز برو و اين معني‌را بيان نماي
۶ پس بنزد وي باز آمد كه اينك بر سر قرباني سوختني خود با
تمامي امراي بني مواب ايستاده است
۷ پس زبان‌را بتمثيل كشاد و گفت كه بالاق ملك مواب مرا ازارام
ازكوهستان مشرق آورده است كه بيآي براي من يعقوب‌را لعن
بكن و بيآي بني اسرائيل‌را مذمت كن
۸ كساني‌را كه خداوند ملعون نكرده است من چگونه لعن كنم

و آنانيرا که خداوند مذمت نکرده من چگونه مذمت کنم
۹ که اورا از بالاي سنگها مي‌بينم و از کوهها معائنه مينمايم اينست
آن قوم بتنهاي سکونت خواهند داشت ودرميان قبائل محسوب
نخواهند شد
۱۰ گرد يعقوب و چهار يك بني اسرائيل‌را که شمارد من نيز چون
نيکوکاران جان سپارم و عاقبت من مثل آنها باشد
۱۱ پس بالاق بلعام‌را گفت با من چه کار کردهٔ ترا براي لعن کردن
دشمنان خود طلبيدم و اينك تو ايشانرا ببرکت متوافر ياد کردهٔ
۱۲ او در جواب گفت آيا هر آنچه خداوند بزبان من وديعت کرد
گفتنش‌را بر خود لازم نکنم
۱۳ پس بالاق ويرا گفت که بموضعي ديگر با من بيآي تا ازآنجا بر
ايشان نظر اندازي فقط اقصاي ايشانرا خواهي ديد و تمامي بنظر
تو نخواهند آمد باري ازآنجا ايشانرا لعن کن
۱۴ و اورا در صحراي صوفيم تا بسر فسجه همراه برده هفت مذبح
ساخت و بر هر مذبحي گوسالهٔ و قوچي گذرانيد
۱۵ او بالاق‌را گفت که تو اينجا بر سر قرباني سوختني خود ايستاده باش
که من براي ملاقات پيشتر ميروم
۱۶ و خداوند با بلعام ملاقات کرد و کلمهٔ بزبانش وديعت کرد و فرمود
که نزد بالاق باز رفته چنين بگوي
۱۷ و نزد وي آمده ديد که بر سر قرباني خود با امراي بني مواب
ايستاده است و بالاق ازاو پرسيد که خداوند چه گفته است
۱۸ پس زبان‌را بتمثيل کشاد و گفت که اي بالاق برخيز و بشنو اي
بن صفور گفتهٔ مرا گوش کن

۱۹ خدا انسان نیست که دروغ گوید و نه از بني آدم که عهد شکن باشد
آنچه گفته است آیا بفعل نخواهد آورد و آنچه فرموده است
بکمال نخواهد رسانید
۲۰ اینك بمتبرك خواندن ایشان حکم بمن رسید که او متبرك
ساخته است ومن قادر ببطلانش نیستم
۲۱ در یعقوب خبثي ندیده است و در اسرائیل عصیاني مشاهده نکرده
خداوند خداي وي با وي است ودبدبهٔ پادشاهي درآن میان است
۲۲ خدا ایشانرا از مصر بیرون آورد تو گفتي که نیروي کرگدن دارد
۲۳ یقین که افسون بر بني یعقوب کارگر نخواهد شد وجادوگري در بني
اسرائیل اثر نخواهد کرد نسبت بدین ایّام دربارهٔ یعقوب و اسرائیل
خواهند گفت که حق‌تعالی چه طور کاري کاده است
۲۴ اینك آن قوم چو شیر بر مي‌خیزد مانند هژبر خودرا مي‌انگیزد
تا صیدرا نخورد و خون کشته‌را نیاشامد نمي‌خسپد
۲۵ و بالاق بلعام‌را گفت که مطلقاً درحق وي نه لعن بکن نه‌برکت بخواه
۲۶ بلعام درجواب بالاق گفت آیا ترا نگفتم که هرآنچه خداوند بفرماید
لازم است که همان‌را بفعل آرم
۲۷ و بالاق بلعام‌را گفت که اکنون بیاي ترا بجاي دیگر میبرم شاید که
بنظر خداوند پسندیده آید که از آنجا ایشان‌را لعن بکني
۲۸ و بالاق بلعام‌را برسر فغور که مُشرِف به یسیمون است همراه برد
۲۹ و بلعام بالاق‌را گفت که درینجا هفت مذبح براي من بساز و هفت
گوساله و هفت قوچ درینجا آماده کن
۳۰ و بالاق چنانچه بلعام فرمود بجا آورد و گوسالهٔ و قوچي برهرمذبحي
گذرانید

باب بیست و چهارم

۱ و بلعام چون دید که متبرك کردن اسرائیل منظور نظر خداوند
است بطور پیشین بطلب افسونها نرفت لیکن بسوی بیابان
روی نهاد
۲ و بلعام نگاه کرده بنی اسرائیل‌را دید که فرقه بفرقه مقام گرفته‌اند
و روح خدا براو نازل شد
۳ و زبان‌را بتمثیل کشاد و گفت اینست مقال بلعام بن بعور اینست
مقال مرد پوشیده چشم
۴ اینست مقال کسی که سخنان خدارا شنید که بیخود افتاده
و چشم بازکرده رؤیای قادر مطلق‌را مشاهده نمود
۵ چه زیباست خیمه‌های تو ای یعقوب و مساکن تو ای اسرائیل
۶ چون وادیها وسعة دارد مانند باغها برلب انهار مثل درختان عود
که خداوند نشانیده بمثال سروها که برکنار جو ببارست
۷ آب از دلوهای وی جاری میشود و تخم او در آبهای فراوان خواهد
بود و پادشاهٔ وی از آجاج رفیع الشان خواهد بود و سلطنتش
متعالی
۸ خدا از مصرش بیرون آورد تو گفتی که نیروی کرگدن دارد قبائل
دشمنان خودرا خواهد خورد و استخوانهای ایشان‌را خواهد شکست
و بتیرهای خود آنهارا سوراخ خواهد کرد
۹ مانند هژبر و چون شیر سر بر دو دست گذاشت وخسپید کیست
که اورا برانگیزد متبرکست که بر تو برکت بخواند و ملعونست
که بر تو لعن کند
۱۰ و خشم بالاق بر بلعام مشتعل گشته دست برهم زد و بالاق بلعام‌را

گفت که ترا براي لعن کردن دشمنان خود طلبیدم و اینک سه
مرتبه ایشان‌را ببرکت متوافر یاد کردهٔ
۱۱ اکنون بمکان خود بگریز باعزاز و اکرام تو وعده کرده بودم و اینک
خداوند ترا از عزّة باز داشته است
۱۲ و بلعام بالاق‌را گفت آیا برسولان تو نیز که نزد من فرستادي نگفتم
۱۳ که اگر بالاق خانهٔ خودرا پر از سیم و زر بمن بخشد نمیتوانم که از
حکم خداوند خداي خود تجاوز کرده بارادهٔ خویش نیک و بد
بعمل آرم هرچه خداوند بفرماید همان‌را خواهم گفت
۱۴ و حال اینک بنزد خویشان خود میروم بیاي که ترا آگاه میسازم
که این قوم با قوم تو در ایّام آخرین چه خواهند کرد
۱۵ پس زبان بتمثیل کشاد و گفت که اینست مقال بلعام بن بعور
و اینست مقال مرد پوشیده چشم
۱۶ اینست مقال کسي که سخنان خدارا شنید و از معرفة حق‌تعالی
آگاه بود که بیخود افتاده و چشم باز کرده رؤیاي قادر مطلق‌را دید
۱۷ اورا خواهم دید امّا نه الحال اورا معاٸنه خواهم کرد امّا نه عنقریب
ستارهٔ از یعقوب طلوع خواهد کرد و جرید شاهي از اسراٸیل پیدا
خواهد شد که نواحي بني مواب‌را منهدم خواهد ساخت و جمیع
بني سیت‌را مستاصل خواهد کرد
۱۸ و ادوم مملوك خواهد شد و سعیر نیز مملوك دشمنان خواهد شد
و اسراٸیل دلاوري خواهد نمود
۱۹ و یکي از اولاد یعقوب سلطنت خواهد کرد و باقي ماندگان شهررا
هلاك خواهد کرد
۲۰ و بني عمالیق‌را نگاه کرده زبان بتمثیل کشاد و گفت که عمالیق

اوّلین اقوام است امّا عاقبتش منجر بهلاك خواهد گشت
۲۱ و بر قینیان نگاه کرده زبان‌را بتمثیل کشاد و گفت که ماواي تو
مستحکم است و آشیانهٔ خودرا در شگاف سنگي نهادهٔ
۲۲ فامّا قینیان تلف خواهند شد تا وقتیکه آسور ترا گرفتار کند
۲۳ وزبان‌را بتمثیل کشاد و گفت افسوس در ایّامي که باریتعالی این
امررا بوقوع رساند چه کس زنده خواهد بود
۲۴ وجهازها از جانب کتّیم رسیده آسوررا زیان خواهند رسانید
وعبررا نیز زیان خواهند رسانید واو نیز منجر بهلاك خواهد شد
۲۵ پس بلعام برخاسته روانه شد و بمکان خود مراجعت نمود وبالاق
نیز راهٔ خود پیش گرفت

باب بیست وپنجم

۱ و بني اسرائیل در سطّیم ساکن شدند وآن قوم با دختران مواب
شروع بزناکاري نمودند
۲ که ایشان آن قوم‌را بسوي ذبائح معبودان خود دعوت نمودند پس
آن قوم طعام خورده معبودان ایشان‌را سجده کردند
۳ چنانچه بني اسرائیل ببعل فغور ملحق گردیدند وخشم خداوند بر
بني اسرائیل شعله گرفت
۴ وخداوند موسی‌را فرمود که همه سرداران قوم‌را بحضور خداوند
روبروي آفتاب بردار بکش تا حرارهٔ غضب خداوند از بني اسرائیل
مندفع گردد
۵ وموسی حاکمان بني اسرائیل‌را فرمود که هرکس متابعان خودرا
آناني که به بعل فغور ملحق شدند بکشد

۶ و اینک یکي از بني اسرائیل درآمده در نظر موسی و در نظر تمامي
جماعت بني اسرائیل که بدروازهٔ خیمهٔ مجمع گریه میکردند زني
مدیاني‌را نزد برادران خود رسانید
۷ و فینحاس بن العاذار بن اهرون کاهن مشاهدهٔ این حال کرده از
میان جماعت برخاست و نیزهٔ در دست گرفت
۸ و در عقب مرد اسرائیلي داخل خلوتگاه شده نیزه‌را بر هر دو از
پشت مرد اسرائیلي تا بشکم زن فرو کرد پس قهرالهي از بني
اسرائیل رفع گردید
۹ امّا کسانیکه ازین قهر الهي مردند بیست وچهار هزار نفر بودند
۱۰ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۱۱ که فینحاس بن العاذار بن اهرون کاهن غضب مرا از بني اسرائیل
مندفع ساخته است که درآن میان غیرت من در خاطرش بجوش
آمده بود تا من از روي غیرت بني اسرائیل‌را مستاصل نساختم
۱۲ بنابرین ویرا بگوي که اینک پیمان صلحي که مي بندم تسلیم
وي میکنم
۱۳ و پیمان کهانت ابدي ازان وي وبعد از وي ازان اولادش خواهد
بود در مکافات آنکه براي خداي خود غیّور شده در حق بني
اسرائیل کفاره داد
۱۴ امّا نام مرد اسرائیلي که کشته شد یعني که با زن مدیاني بقتل
رسید زِمْري بن سالوٗ که در بني سمعون امیر کبیر بود
۱۵ ونام زن مدیاني که مقتول شد کازبي دختر صور بود که او در بني
مدیان سردار قبیله و امیر کبیر بود
۱۶ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت

۱۷ که بني مديان‌را بيازاريد و بزنيد
۱۸ زيراکه ايشان شمارا آزارده اند که در امر فغور و در امر کازبي دختر
امير مديلغي خواهر ايشان که در روز نزول قهر الهي بسبب فغور
کشته گرديد شمارا به نيرنگهاي خود فريب دادند

باب بيست و ششم

۱ وبعد از قهر الهي خداوند موسی و العاذار بن اهرون کاهن‌را
مخاطب ساخت و گفت
۲ که تمامي جماعت بني اسرائيل از بيست ساله وزياده برآن
بخاندان آبا واجداد هر کس از بني اسرائيل که قابليّة جنگ
دارد جملگي حساب‌را جمع کنيد
۳ پس موسی و العاذار کاهن در ميدان مواب بر کنار يردين نزديک
يريحو ايشان‌را فرمان دادند
۴ که از بيست ساله و زياده برآن بشمار آئيد چنانچه خداوند موسی
و بني اسرائيل‌را که از ملک مصر بيرون آمدند حکم فرمود
۵ راؤبن پسر نخست زادهٔ اسرائيل ايشند پسران راؤبن حنوک که از
او دودمان بني حنوک صادر شد و از فلّوٴ دودمان بني فلّوٴ
۶ از حَصْرون دودمان بني حصرون از کَرْمي دودمان بني کرمي
۷ ايشند دودمانهاي بني راؤبن وکسانيکه از ايشان بشمار درآمدند
چهل و سه هزار و هفصد و سي نفر بودند
۸ و پسر فلّوٴ الياب
۹ و پسران الياب نموئيل و داثان و ابيرام که اين داثان و ابيرام همان
کسان بودند که در جماعت نامدار شده با جمعيت قورح در

مشاجرهٔ موسی و اهرون شریك بودند بهنگامی که بر خداوند
مشاجره کردند
۱۰ که زمین دهان خودرا باز کرده ایشان‌را با قورح فرو برد بوقت
هلاك شدنِ آن گروه که آتش دو صد و پنجاه کس‌را سوزانید تا
موجب عبرت گردیدند
۱۱ فامّا فرزندان قورح هلاك نشدند
۱۲ پسران سمعون هر یك بدودمان خود از نموئیل دودمان بنی نموئیل
از یامین دودمان بنی یامین از یاکین دودمان بنی یاکین
۱۳ از زرح دودمان بنی زرح از ساؤل دودمان بنی ساؤل
۱۴ اینند دودمانهای بنی سمعون بیست و دو هزار و دو صد نفر
۱۵ پسران جاد هر یك بدودمان خود از صفون دودمان بنی صفون از
حَجّی دودمان بنی حجی از سونی دودمان بنی سونی
۱۶ از آزنی دودمان بنی آزنی از عِیری دودمان بنی عیری
۱۷ از ارود دودمان بنی ارود از ارئیلی دودمان بنی ارئیلی
۱۸ اینند دودمانهای بنی جاد کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند چهل
هزار و پانصد نفر بودند
۱۹ پسران یهودا عیر و اونان که عیر و اونان در ملك کنعان مردند
۲۰ و اینند پسران یهودا هریك بدودمان خود از سیله دودمان بنی
سیله از فَرَص دودمان بنی فرص از زرح دودمان بنی زرح
۲۱ و اینند پسران فرص از حصرون دودمان بنی حصرون از حامول
دودمان بنی حامول
۲۲ اینند دودمانهای بنی یهودا کسانیکه بشمار درآمدند هفتاد و شش
هزار و پانصد نفر بودند

۲۳ و پسران یشّاکار هریك بدودمان خود از تولاع دودمان بني تولاع از
فوواه دودمان بني فوواه
۲۴ از یاسوب دودمان بني یاسوب از سمرون دودمان بني سمرون
۲۵ ایند دودمانهاي یشّاکار و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند
شست و چهار هزار و سیصد نفر بودند
۲۶ پسران زبولن هریك بدودمان خود از سَرَد دودمان بني سرد از
ایلون دودمان بني ایلون از یحلئیل دودمان بني یحلئیل
۲۷ ایند دودمانهاي بني زبولن و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند
شست هزار و پانصد نفر بودند
۲۸ پسران یوسف هریك بدودمان خود منسّي و افرائیم
۲۹ ایند پسران منسّي از ماکیر دودمان بني ماکیر و ماکیر پدر جلعاد
بود و از جلعاد دودمان بني جلعاد
۳۰ ایند پسران جلعاد از ایعزر دودمان بني ایعزر و از حیلق دودمان
بني حیلق
۳۱ و از اسرئیل دودمان بني اسرئیل و از سکم دودمان بني سکم
۳۲ و از سمیداع دودمان بني سمیداع از حیفر دودمان بني حیفر
۳۳ و صلافحاد بن حیفر پسري نداشت بلکه دختران و نامهاي دختران
صلافحاد مهله و نوعه و حاجله و ملکه و ترصه بودند
۳۴ ایند دودمانهاي منسّي و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند پنجاه
و دو هزار و هفصد نفر بودند
۳۵ ایند پسران افرائیم هر یك بدودمان خود از سوتلح دودمان بني
سوتلح از بکر دودمان بني بکر از تحن دودمان بني تحن
۳۶ و ایند پسران سوتلح از عیران دودمان بني عیراي

۳۷ ایند دودمانهای بني افرائیم کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند سي و دو هزار و پانصد نفر بودند ایند اولاد یوسف هریك بدودمان خود

۳۸ پسران بنیامین از بلع دودمان بني بلع از اسبیل دودمان بني اسبیل از احیرام دودمان بني احیرام

۳۹ از سوفام دودمان بني سوفام از حوفام دودمان بني حوفام

۴۰ و اولاد بلع ارد و نعمان که از ارد دودمان بني ارد و از نعمان دودمان بني نعمان

۴۱ ایند بني بنیامین هریك بدودمان خود و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند چهل و پنجهزار و شش صد نفر بودند

۴۲ ایند پسران دان هریك بدودمان خود از سوحام دودمان بني سوحام ایند دودمانهای دان هریك بدودمان خود

۴۳ جملگي دودمانهای بني سوحام کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند شست و چهار هزار و چهار صد نفر بودند

۴۴ پسران آسیر هریك بدودمان خود از یمنه دودمان بني یمنه از یشوي دودمان بني یسوي از بریعه دودمان بني بریعه

۴۵ اولاد بریعه حیبر از حیبر دودمان بني حیبر از ملکئیل دودمان بني ملکئیل

۴۶ و نام دختر آسیر سارح بود

۴۷ ایند دودمانهای بني آسیر کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند پنجاه و سه هزار و چهار صد نفر بودند

۴۸ پسران نفتالي هریك بدودمان خود از یحصئیل دودمان بني یحصئیل از جوني دودمان بني جوني

۴۹ از یصّر دودمان بني يصر از سليم دودمان بني سليم
۵۰ ایند دودمانهاي نفتالي هريك بدودمان خود وكسانيكه از ايشان
بشمار درآمدند چهل و پنج هزار و چهار صد نفر بودند
۵۱ ایند جملگي بني اسرائيل كه بشمار درآمدند ششصد ويك‌هزار
و هفصد و سيٰ نفر
۵۲ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۵۳ كه اين زمين‌را براي ايشان بطريق ميراث بعدد نامها قسمت
بايد كرد
۵۴ گروهي كثيررا زيادة ميراثي بدة وقليل‌را ميراثي كم بدة ميراث
هر كس موافق شمردگان دادة شود
۵۵ فامّا سر زمين بقرعة تقسيم شود بنامهاي فرقه‌هاي پدران خود
ميراث بگيرند
۵۶ بحكم قرعة درميان كثير و قليل تقسيم شود
۵۷ و ایند كسانيكه از بني ليوي بشمار درآمدند هريك بدودمان خود
از جرسون دودمان بني جرسون از قهاث دودمان بني قهاث از
مراري دودمان بني مراري
۵۸ ایند دودمانهاي بني ليوي دودمان بني لبني دودمان بني حبرون
دودمان بني محلي دودمان بني موسي دودمان بني كارحي و قهاث
پدر عمرام بود
۵۹ ونام زن عمرام يوكبد دختر ليوي كه او براي ليوي در مصر تولّد
يافت كه او براي عمرام اهرون و موسی و مريم خواهر ايشان‌را زائيد
۶۰ و اهرون پدر ناداب و ابيهو و العاذار و ايثامار بود
۶۱ و ناداب و ابيهو بوقت گذرانيدن آتش بيگانه بحضور خداوند مردند

۶۲ و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند هر مذکر از یکماهه و زیاده برآن
بیست و سه هزار نفر بودند زیرا که ایشان درمیان بني اسرائیل
شمرده نشدند بنابر آنکه درمیان بني اسرائیل میراث نیافتند
۶۳ اینست عدد کسانیکه بوساطت موسی و العاذار کاهن بشمار
درآمدند که بني اسرائیل‌را در میدان مواب بر کنار یردین نزدیک
به یریحو شمردند .
۶۴ امّا درآن‌میان کسي نبود که موسی و اهرون کاهن بشمار درآوردند
بوقتي که بني اسرائیل‌را در بیابان سیناي شمردند
۶۵ ازآنرو که خداوند در حق ایشان فرموده بود که لامحاله در بیابان
خواهند مرد چنانچه کسي از ایشان زنده نماند بجز کالیب بن
یفُني و یهوشوع بن نون

باب بیست و هفتم

۱ آنگاه دختران صلافحاد بن حیفر بن جلعاد بن ماکیر بن منشي از
دودمانهاي منشي بن یوسف حاضر شدند امّا اسماي دخترانش
اینست مَحْلَه و نُوعَه و حاجلَه و مِلکَه و تِرصَه
۲ وپیش موسی و پیش العاذار کاهن و پیش امرا و تمامي جماعت
بدروازهٔ خیمهٔ مجمع ایستاده گفتند
۳ که پدر ما در بیابان وفات یافت امّا در حلقهٔ ایشان نبود که با
جماعت قورح بمخالفت خداوند اجتماع نمودند لیکن بواسطهٔ
گناهٔ خود مرد و پسري نداشت
۴ نام پدر ما بسبب آنکه پسري نداشت چرا درمیان دودمان خود
ضائع گردد مارا درمیان برادران پدر ملکي بده

۵ وموسی دعواي ایشانرا بحضور خداوند معروض داشت
۶ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۷ که دختران صلافحاد راست میگویند لازم است که ایشانرا درمیان
برادران پدر خود میراثي بدهي و میراث پدررا بایشان مفروض کن
۸ وبني اسرائیل‌را چنین بفرماي که هرگاه کسي بمیرد و پسري
ندارد پس میراث وي بدخترش مفروض کنید
۹ واگر دختري ندارد پس میراث ویرا ببرادرانش بدهید
۱۰ واگر برادري ندارد پس میراث ویرا ببرادران پدرش مفروض کنید
۱۱ واگر پدر وي برادري ندارد پس میراث ویرا بنزدیکترین عصبه
بدهید تا او مالك آن گردد و این براي بني اسرائیل آئین فرائض
باشد چنانچه خداوند موسی‌را فرمود
۱۲ وخداوند موسی‌را فرمود که بالاي این کوهٔ عباریم برو و سرزمیني
که ببني اسرائیل بخشیده‌ام ملاحظه کن
۱۳ وبعد از ملاحظه تو نیز بخویشان خود خواهي پیوست چنانچه
اهرون برادر تو بپیوست
۱۴ زیرا که در بیابان صین بمنازعت جماعت تمرّد حکم من نمودید
چنانچه بنظر ایشان بر کنار آب تقدیس یافتم که همانست آب
مریبه در قادیس در بیابان صین
۱۵ وموسی بخداوند عرض نمود وگفت
۱۶ که خداوند خداي ارواح همه مخلوقات کسي‌را بحکومت این
جماعت نامزد بفرماید
۱۷ که او به آمد ورفت پیشواي ایشان باشد وایشانرا بخروج ودخول
رهنماي کند تا جماعت خداوند چون گلهٔ بي چوپان نباشند

۱۸ و خداوند موسی‌را فرمود که یهوشوع بن نون‌را مردی که دراو روح
میباشد بگیر و دست خودرا براو بگذار
۱۹ و اورا پیش العاذار کاهن و تمامي جماعت حاضر کن و در نظر
ایشان اورا وصیت کن
۲۰ و اورا از عزت خود بهره‌ور گردان تا تمامي جماعت بني اسرائیل
اطاعت اورا بجا آرند
۲۱ و پیش العاذار کاهن بایستد که او در حق وي بحکم اوریم بحضور
خداوند استشاره نماید و خودش با تمامي بني اسرائیل وهمگي
جماعت حسب الحکمش خروج و دخول نمایند
۲۲ وموسی چنانچه خداوند ویرا فرمود بعمل آورد و یهوشوع‌را گرفته
پیش العاذار کاهن و پیش تمامي جماعت حاضر ساخت
۲۳ و دستهاي خودرا بر وي گذاشته وصیّت نمود چنانچه خداوند
بوساطت موسی فرموده بود

باب بیست و هشتم

۱ وخداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۲ که بني اسرائیل‌را چنین امر کن که قرباني مرا ونان مرا براي
هدیه‌هاي آتشین ببوي خشنودي من احتیاط کنید تا بوقت
موعود بگذرانید
۳ و ایشانرا بگوي که اینست هدیهٔ آتشین که براي خداوند
باید گذرانید دو برهٔ یکسالهٔ بي عیب روز بروز براي قرباني
سوختني دائمي
۴ برهٔ بوقت صبح و برّهٔ دیگر بوقت عصر ذبح کن

۵ و ده یك از ایفای آرد سفید برای قربانی خوردنی آمیخته به چهار
یك از هین روغن خالص
۶ اینست قربانی سوختنی دائمی که در جبل سینای ببوی خشنودی
هدیهٔ آتشین برای خداوند معیّن شد
۷ و قربانی ریختنی متعلّق آن چهار یك از هین با یك برّه باشد که
آن مسکررا در جای مقدّس برای خداوند بر سبیل قربانی
ریختنی بریزان
۸ و برّهٔ دیگررا بوقت عصر ذبح نمای برسم قربانی خوردنی صبحگاهی
و برسم قربانی ریختنی متعلّق آن باید گذرانید هدیهٔ آتشین ببوی
خشنودی برای خداوند است
۹ و در روز سبت دو برّهٔ یکسالهٔ بی عیب و ده دو آرد سفید
برای قربانی خوردنی بروغن آمیخته و قربانی ریختنی متعلّق آن
۱۰ اینست قربانی سوختنی هر روز سبت سوای قربانی سوختنی دائمی
و قربانی ریختنی متعلّق آن
۱۱ و در اوائل ماهها باید که قربانی خوردنی برای خداوند بگذرانید دو
گوساله و یك قوچ و هفت برّهٔ یکسالهٔ بی‌عیب
۱۲ و ده سه آرد سفید برای قربانی خوردنی بروغن آمیخته با هریك
گوساله و ده دو آرد سفید برای قربانی خوردنی بروغن آمیخته با
هریك قوچ
۱۳ و ده یك آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی با هریك
برّه تا قربانی سوختنی ببوی خشنودی هدیهٔ آتشین برای
خداوند باشد
۱۴ و قربانیهای ریختنی متعلّق آن نصف هین می با یك گوساله

و سه یک ازهین با یک قوچ و چهاریک هین با یک برّه اینست قربانی سوختنی ماهیانه در تمامی ماههای سال

۱۵ و سوای قربانی سوختنی دائمی یک بزغاله برای قربانی عوض خطا با قربانی ریختنی متعلّق آن برای خداوند بگذرانند

۱۶ و در روز چهاردهم ماهٔ اوّل فصح خداوند است

۱۷ و در روز پانزدهم آن ماه عید است. تا هفت روز نان فطیری باید خورد

۱۸ روز اوّل مجلسی مقدّس باشد و بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید

۱۹ لیکن هدیهٔ آتشین بطریق قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانید دو گوساله و یک قوچ و هفت برّهٔ یکساله و بر شما لازم است که بی‌عیب باشند

۲۰ و قربانی خوردنی متعلّق آن از آرد سفید بروغن آمیخته باشد با هریک گوساله ده سه و با هریک قوچ ده دو بگذرانید

۲۱ با هر یک ازآن هفت برّه ده یک بگذران

۲۲ و یک قوچ برای عوض خطا تا در حق شما کفاره داده شود

۲۳ اینهارا علاوهٔ قربانیٔ سوختنی صبحگاهی که آن قربانی سوختنی دائمی است بگذرانید

۲۴ بدین طور روزانه تا هفت روز خوراك هدیهٔ آتشین ببوی خشنودی برای خداوند بگذرانید علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی ریختنی متعلّق آن باید گذرانید

۲۵ و در روز هفتم مجلسی مقدّس بدارید بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید

۲۶ و در روز نوباوه چون در انقضای هفته‌های موعود قربانی خوردنی تازه

براي خداوند بگذرانيد مجلسي مقدّس بداريد و بهيچ صنعت شاقه اشتغال منمائيد

۲۷ امّا قرباني سوختني‌را ببوي خشنودي براي خداوند بگذرانيد يعني دو گوساله و يك قوچ و هفت برّهٔ يكساله

۲۸ و قرباني خوردني متعلّق آنها از آرد سفيد بروغن آميخته ده سه با هر گوسالهٔ و ده دو با هر قوچي

۲۹ ده يك با هريك ازآن هفت برّه

۳۰ و يك بزغاله نيزتا براي شما كفاره داده شود

۳۱ و علاوهٔ قرباني سوختني دائمي و قرباني خوردني متعلّق آن اينهارا با قرباني ريختني متعلّق هريك بگذرانيد و بر شما لازم است كه بي‌عيب باشند

باب بيست و نهم

۱ و در غرهٔ ماهٔ هفتم مجلسي مقدّس بداريد بهيچ صنعت شاقه اشتغال منمائيد روز كرناكشي است براي شما

۲ و قرباني سوختني ببوي خشنودي براي خداوند يك گوساله و يك قوچ و هفت برّهٔ يكسالهٔ بي‌عيب بگذرانيد

۳ و قرباني خوردني متعلّق آنها از آرد سفيد بروغن آميخته با هر گوسالهٔ ده سه و با هر قوچي ده دو

۴ و با هريك ازآن هفت برّه ده يك

۵ و يك بزغاله بقرباني عوض خطا تا درحق شما كفاره داده شود

۶ علاوه قرباني سوختني ماهيانه و قرباني خوردني متعلّق آن و قرباني سوختني دائمي و قرباني خوردني متعلّق آن و قربانيهاي ريختني

متعلّق آنها هریك برسم خود ببوي خشنودي هديهٔ آتشين براي خداوند است

۷ و در روز دهم همان ماهٔ هفتم مجلسي مقدّس باشد و خودرا مغموم داريد بهيچ كار مپردازيد

۸ امّا قرباني سوختني براي خداوند ببوي خشنودي يك گوساله و يك قوچ و هفت برّهٔ يكساله بگذرانيد بر شما لازم است كه بي‌عيب باشند

۹ و قرباني خوردني متعلّق آنها از آرد سفيد بروغن آميخته با هر گوسالهٔ ده سه و با هر قوچي ده دو

۱۰ و با هريك از آن هفت برّه ده يك

۱۱ يك بزغاله بقرباني عوض خطا علاوهٔ قرباني عوض خطا كه براي كفارة مي‌آيد و قرباني سوختني دائمي و قرباني خوردني و قربانيهاي ريختني متعلّق آنها

۱۲ و در روز پانزدهم ماهٔ هفتم مجلسي مقدّس بداريد و بهيچ صنعت شاقه اشتغال منمائيد و عيدي تا هفت روز براي خداوند عزيز داريد

۱۳ و قرباني سوختني هديهٔ آتشين ببوي خشنودي براي خداوند سيزده گوساله و دو قوچ و چهارده برّهٔ يكساله بگذرانيد بي‌عيب باشند

۱۴ و قرباني خوردني متعلّق آنها از آرد سفيد بروغن آميخته با هريك از آن سيزده گوساله ده سه و با هريك از آن دو قوچ ده دو

۱۵ و با هريك از آن چهارده برّه ده يك

۱۶ و يك بزغاله بقرباني عوض خطا علاوهٔ قرباني سوختني دائمي با قرباني خوردني و ريختني متعلّق آن

۱۷ و روز دویم دوازده گوساله و دو قوچ و چهارده برّهٔ یکسالهٔ بی‌عیب
۱۸ و قربانی خوردنی و ریختنلی متعلّق آن با گوسالها و قوچها و برّه‌ها موافق عدد آنها باشد برسم معمول
۱۹ و یك بزغاله بقربانی عوض خطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آن
۲۰ و روز سیوم یازده گوساله و دو قوچ و چهارده برّهٔ یکسالهٔ بی‌عیب
۲۱ و قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آنها با گوسالها و قوچها و برّه‌ها موافق عدد آنها باشد باشد برسم معمول
۲۲ و یك بز بقربانی عوض خطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنی متعلّق آن
۲۳ و روز چهارم ده گوساله و دو قوچ و چهارده برّه یکساله بی‌عیب
۲۴ و قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آنها با گوسالها و قوچها و برّه‌ها مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
۲۵ و یك بزغاله بقربانی عوض حطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنی متعلق آن
۲۶ و روز پنجم نه گوساله و دو قوچ و چهارده برّهٔ یکسالهٔ بی عیب
۲۷ و قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آنها با گوسالها و قوچها و برّه‌ها مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
۲۸ و یك بز بقربانی عوض خطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنی متعلّق آن
۲۹ و روز ششم هشت گوساله و دو قوچ و چهارده برّهٔ یکسالهٔ بی‌عیب
۳۰ و قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آنها با گوسالها و قوچها و برّه‌ها مطابق عدد آنها باشد برسم معمول

۳۱ ویك بز بقربانی عوض خطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی
خوردنی و ریختنی متعلّق آن
۳۲ و روز هفتم هفت گوساله و دو قوچ و چهارده برّهٔ یکسالهٔ بیعیب
۳۳ و قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آنها با گوسالها و قوچها و برّهها
مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
۳۴ ویك بز بقربانی عوض خطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی
خوردنی و ریختنی متعلّق آن
۳۵ روز هشتم اجتماع اذین بدارید بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید
۳۶ امّا قربانی سوختنی هدیهٔ آتشین ببوی خشنودی برای خداوند
یك گوساله ویك قوچ وهفت برّهٔ یکسالهٔ بیعیب بگذرانید
۳۷ قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلّق آن با گوساله و قوچ و برّهها
مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
۳۸ ویك بز بقربانی عوض خطا علاوهٔ قربانی سوختنی دائمی با قربانی
خوردنی و ریختنی متعلّق آن
۳۹ این همهرا علاوهٔ نذرها و تطوّعات بر سبیل قربانیهای سوختنی
و خوردنی و ریختنی و سلامتی در اعیاد معهود برای خداوند
بگذرانید

باب سیم

۱ پس هرآنچه خداوند بموسی فرموده بود موسی با بنی اسرائیل
بیان نمود
۲ وموسی سرداران فرقهای بنی اسرائیلرا گفت امری که خداوند
فرمود اینست
۳ که هرگاه مردی نذری بنام خداوند نماید یا سوگندی یاد کرده

خودرا مقيّد سازد پس فسخ عهد خود نكند موافق هرآنچه بر زبان آورد عمل نمايد

۴ وهرگاه زني در خانهٔ پدر خود در ايّام خردسالگي نذري براي خداوند كرده خودرا مقيد آن سازد

۵ اگر پدر وي نذري وعهدي كه خودرا بدان مقيّد ساخته است بشنود وخاموش ماند پس تمامي نذرهايش قائم باشد و بهر عهدي كه خودرا مقيّد ساخت ثابت باشد

۶ ليكن اگر پدر بوقت شنيدن ويرا مانع آيد پس هر نذري كه كرده و بهر عهدي كه خودرا مقيّد ساخته است ثابت نباشد وخداوند اورا خواهد بخشيد بسبب آنكه پدرش ويرا مانع آمد

۷ و اگر شوهردار باشد وقتيكه نذر كند و شرطي بزبان آورده خودرا بدان مقيّد سازد

۸ اگرشوهرش بشنود و دروقت شنيدن خاموش ماند پس نذرهايش ثابت باشد و بهر عهدي كه خودرا مقيّد ساخت ثابت باشد

۹ ليكن اگر شوهرش در وقت شنيدن اورا مانع آيد نذري كه ازاو صادر شد و آنچه بر زبانش گذشت كه خودرا بدان مقيّد ساخت باطل گرداند وخداوند اورا خواهد بخشيد

۱۰ امّا زن بيوه يا مطلّقه بهر نذري كه خودرا مقيّد سازد ثابت باشد

۱۱ واگر در خانهٔ شوهر خود نذر نموده يا خودرا بسوگندي مقيد ساخت

۱۲ و شوهرش شنيده خاموش ماند و اورا مانع نيايد پس تمامي نذرهايش ثابت باشد وبهر عهدي كه خودرا مقيّد ساخت ثابت باشد

۱۳ لیکن اگر شوهرش در وقت شنیدن آنهارا باطل گردانید پس هرچه
از نذر وعهد بر زبانش گذشت ثابت نباشد شوهرش آنهارا باطل
گردانیده است و خداوند اورا خواهد بخشید
۱۴ هر نذري و هر عهدي كه بتكليف ذات خود بسوگندي موكّد سازد
پس شوهرش به ابطال و اثبات آن مختار است
۱۵ لیکن اگر شوهرش روز بروز با وي هيچ نگويد في الواقع تمامي نذرها
و تمامي عهدها كه او بر خود قرار داده ثابت نموده است
بسبب آنكه در وقت شنیدن خاموش ماند آنهارا ثابت گردانیده
است
۱۶ وهرگاه بعد شنیدن بنوعي باطل گرداند بار گناه ويرا بردارد
۱۷ اينست قوانيني كه خداوند موسيرا فرمود درميان مرد وزن
و درميان پدر و دختري كه در ايّام خردسالگي درخانهٔ پدر خود
باشد

باب سي ويكم

۱ وخداوند موسیرا مخاطب ساخت وگفت
۲ كه انتقام بني اسرائيل از بني مديان بگير بعد ازآن بخويشان خود
خواهي پيوست
۳ وموسی آن قومرا فرمود كه از ميان خود معدودي چند مستعد
جنگ نمائيد تا بربني مديان حمله كنند تا انتقام خداوند از
مديان بگيرند
۴ از هريك فرقهٔ بني اسرائيل هزار نفر فرقه بفرقه برزم بفرستيد
۵ پس از هر فرقهٔ هزار نفر يعني دوازده هزار كس مستعد جنگ از
هزاران بني اسرائيل معيّن شدند

۶ وموسی ایشان‌را با فینحاس بن العاذار کاهن بجنگ فرستاد از هر
فرقهٔ هزار نفر و اسباب مقدّس وکرناها برای نواختن بدستش
سپرده متوجهٔ جنگ ساخت
۷ وبا بني مدیان چنانچه خداوند موسی‌را فرمود جنگ کردند هر
مذکررا بقتل رسانیدند
۸ و سوای قتل‌عام ملوک مدیان‌را یعني اوي و رقم وصور وحور و ربع
پنج ملك مدیان‌را کشتند وبلعام بن بعوررا نیز بضرب شمشیر
مقتول ساختند
۹ وبني اسرائیل زنان واطفال بني مدیان‌را اسیر کردند وتمامي
بهائم وغنائم وتمامي اسباب ایشانرا بغارت بردند
۱۰ وهمه شهرهارا هرجا که سکونت داشتند وهمه ارگهای ایشانرا بآتش
سوزانیدند
۱۱ وهمگي غنائم وهمگي پروه چه انسان وچه بهائم همراه گرفتند
۱۲ واسیران وپروه وغنیمت‌را پیش موسی والعاذار کاهن وپیش
جماعت بني اسرائیل بلشکرگاه در میدان مواب بر کنار یردین در
حوالي یریحو رسانیدند
۱۳ وموسی والعاذار کاهن با همگي امیران جماعت بخارج لشکرگاه
باستقبال ایشان بیرون رفتند
۱۴ وموسی بر امیران فوج سرداران هزاره و سرداران صده که از کارزار
باز آمدند خشمناك گردید
۱۵ وموسی بایشان گفت که آیا همگي زنانرا زنده گذاشتید
۱۶ اینك ایشان بقول بلعام باعث طغیان بني اسرائیل بر خداوند
در امر فغور شدند چنانچه قهر الهي برجماعت خداوند نازل شد

۱۷ اکنون هر طفلي نرینه‌را بکشید و هر زني که با مرد همبستر شده
باشد بقتل رسانید
۱۸ فامّا هر دختري خورد که با مرد همبستر نشده براي خود زنده
دارید
۱۹ و شما خود بخارج لشکرگاه تا هفت روز مقام نمائید هر کسي که
شخصي‌را مقتول ساخته و هرکسي که کشته‌را مسّ نموده در روز
سیوم و در روز هفتم خویشتن‌را با اسیران خود پاك نمائید
۲۰ و همه لباسها و همه اسباب چرمي و هرچه ازپشم بز درست شده
باشد و همه اسباب چوبي‌را پاك نمائید
۲۱ و العاذار کاهن مردان جنگي که برزم رفته بودند گفت که اینست
حکم شرعي که خداوند بموسی فرمود
۲۲ فامّا زر و سیم و برنج و آهن و ارزیز و سرب
۲۳ هر چیزي که در آتش توان انداخت از آتش بگذرانید تا پاك
شود فامّا از آب تنزیه طاهر گردد و هرچه در آتش نتوان انداخت
از آب بگذرانید
۲۴ وجامّهاي خودرا در روز هفتم بشوئید تا پاك گردید بعده در
لشکرگاه داخل شوید
۲۵ و خداوند موسی‌را امر نمود و گفت
۲۶ که تو با العاذار کاهن وبزرگان جماعت جملگي پروه که بدست
افتاد چه انسان وچه بهائم حساب کنید
۲۷ و پروه‌را درمیان کسانیکه بقصد جنگ بمعرکه رفتند وتمامي
جماعت دو حصه نمائید
۲۸ واز مردان جنگي که بمعرکه رفتند غرامتي براي خداوند از

هر پانصد یکي بگیرید چه انسان و چه گاو و چه خر و چه گوسفند

۲۹ از حصهٔ ایشان گرفته بطریق قرباني برداشتني براي خداوند تسلیم العاذار کاهن نمائید

۳۰ و از حصهٔ بني اسرائیل از هر پنجاه یکي بگیر چه انسان و چه گاو و چه خر و چه گوسفند و هر قسم بهائم ببني لیوي که بخدمت مامور مسکن خداوند مي‌پردازند تسلیم نمائید

۳۱ و موسي و العاذار کاهن چنانچه خداوند موسي‌را فرمود عمل نمودند

۳۲ و باقي غنیمت که مردان جنگي بتاراج گرفته بودند ششصد و هفتاد و پنج هزار گوسفند

۳۳ و هفتاد و دو هزار گاو

۳۴ و شصت و یك‌هزار خر

۳۵ و از انسان جملگي زنان که با مرد همبستر نشده بودند سي و دو هزار کس بودند

۳۶ و نصفي که قسمت جنگیان شد سیصد و سي و هفت هزار و پانصد گوسفند بود

۳۷ و غرامتي براي خداوند از گوسفندان ششصد و هفتاد و پنج بود

۳۸ و گاو سي و شش هزار که ازآن جمله غرامتي براي خداوند هفتاد و دو بود

۳۹ و خر سي هزار و پانصد که ازآن جمله غرامتي براي خداوند شصت و یك بود

۴۰ و انسان شانزده هزار که ازآن جمله غرامتي براي خداوند سي و دو نفر بود

۴۱ و آن غرامتي كه قرباني برداشتني خداوند بود موسی بالعاذار كاهن
تسليم كرد چنانچه خداوند موسی‌را فرمود
۴۲ وحصهٔ نصفي بني اسرائيل‌را كه موسی از غازيان گرفت
۴۳ (فاما حصهٔ نصفي جماعت اين قدر بود سيصد وسي وهفت
هزار و پانصد گوسفند
۴۴ وسي و شش هزار گاو
۴۵ و سي هزار و پانصد خر
۴۶ وانسان شانزده هزار كس)
۴۷ وموسی از اين حصهٔ نصفي بني اسرائيل از هر پنجاه يكي
چه انسان وچه بهائم گرفته ببني ليوي كه بخدمت مامور
مسكن خداوند مي‌پرداختند تسليم كرد چنانچه خداوند موسی‌را
فرمود
۴۸ واميران افواج لشكر يعني سرداران هزاره وصده پيش موسی
حاضر شدند
۴۹ وموسی‌را گفتند كه بندگان لشكريانرا كه در اطاعت ما هستند
سان ديده هيچيك ازما غائب نيست
۵۰ لاجرم هديهٔ براي خداوند از زيورهاي زرين آنچه هر كس‌را بدست
آمد زنجيرها ودست برنجن‌ها وانگشترها وگوشوارها وتميمها
آورده‌ايم تا بحضور خداوند براي جان خود كفاره دهيم
۵۱ وموسی والعاذار كاهن زر آن زيورهاي منقشه‌را گرفتند
۵۲ وزر آن هديهٔ كه سرداران هزاره وصده بر سبيل قرباني برداشتني
براي خداوند گذرانيدند بشانزده هزار و هفصد و پنجاه مثقال رسيد
۵۳ زيراكه هريك از غازيان چيزي براي خود يغما آورده بود

۵۴ وموسی و العاذار کاهن زررا از سرداران هزاره و صده گرفته درخیمهٔ
مجمع براي ياد گاري بني اسرائيل بحضور خداوند رسانيدند

باب سي و دوم

۱ امّا بني راؤبن و بني جادرا مواشي متوافر و متکاثر بود و سرزمين يعزير
و سرزمين جلعادرا مشاهده کردند که اين موضع لائق مواشي است
۲ و بني جاد و بني راؤبن پيش موسی و العاذار کاهن و اميران جماعت
آمده معروض داشتند
۳ که عطاروت و ديبون و يعزير و نمرة و حسبون و العالي وسبام و نبو و بعون
۴ سرزميني که خداوند بتسخير جماعت بني اسرائيل درآورد
زمينيست لائق مواشي و بندگانرا مواشي هست
۵ و گفتند اگر در نظر تو مقبول شديم اين زمين بملکيت بندگان
درآيد و مارا بانطرف يردين روانه مکن
۶ وموسی بني جاد و بني راؤبنرا گفت که آخر برادران شما توجهٔ
جنگ نمايند و شما درينجا نشينيد
۷ چرا بني اسرائيلرا دلگير مينمائيد تا بزميني که خداوند ايشانرا
بخشيده است عبور نکنند
۸ برين منوال پدران شما عمل نمودند در حيني که ايشانرا براي
ديدن زمين از قادينس برنيع فرستادم
۹ و تا بوادي اسکول طي کرده زمينرا ملاحظه نموده بني اسرائيلرا
دلگير ساختند بحدي که از رفتن زميني که خداوند ايشانرا بخشيده
بود ابا نمودند
۱۰ وبهمان روز خشم خداوند مشتعل گشته سوگندي بدين مضمون ياد کرده

۱۱ که اشخاصي که از مصر بيرون آمدند از بيست ساله و زيادهٔ برآن
زميني‌را که بابراهام و اسحاق و يعقوب بسوگندي وعدهٔ کردم نخواهند
ديد بنابر آنکه در اطاعت من کامل نبودند
۱۲ سواي کاليب بن يفنّي مرد قنيزي و يهوشوع بن نون که ايشان در
اطاعت خداوند کامل بودند
۱۳ و غضب خداوند بر بني اسرائيل مشتعل گشته ايشانرا تا چهل
سال در بيابان سرگردان نمود تا وقتي که آن طبقهٔ که در نظر
خداوند عمل ناشايسته نمودند تلف شدند
۱۴ و اينک شما در عوض پدران خود بوجود آمده‌ايد تا عدد عاصيان‌را
بيفزائيد و حرارت غضب خداوندرا بر اسرائيل زياده کنيد
۱۵ که اگر از اطاعتش رو بگردانيد ايشانرا نوبت ديگر در بيابان خواهد
گذاشت و شما تمامي اين قوم‌را هلاک خواهيد کرد
۱۶ پس نزديک وي آمده گفتند که درينجا گله دانها براي غنائم
و شهرها براي اطفال بنا ميکنيم
۱۷ و ما خود مستعد شده پيش روي بني اسرائيل خواهيم شتافت
تا آنکه ايشانرا بمقصد برسانيم و اطفال ما در شهرهاي محصون بسبب
ساکنان زمين بمانند
۱۸ تا هر يک از بني اسرائيل ميراث خودرا نگيرند ما بخانهاي خود
مراجعت نخواهيم کرد
۱۹ زيراکه ميراثي با ايشان درآنطرف يردين وماوراي آن نخواهيم
گرفت که ميراث ما درين طرف يردين بسمت مشرق بما رسيد
۲۰ و موسی بايشان گفت اگر چنين عمل نمائيد که خودرا پيش
روي خداوند مستعد جنگ سازيد

۲۱ وهریکي از شما مستعد جنگ شده پیش روي خداوند عبورٌ
نماید تا آنکه دشمنانرا از پیش خود اخراج کند
۲۲ و سر زمین پیش خداوند مسخّر گردد پس بعد ازآن مراجعت
نموده بحضور خداوند و پیش بني اسرائیل بیگناه خواهید بود و این
زمین مملوك شما بحضور خداوند خواهد بود
۲۳ لیکن اگر چنین عمل ننمائید اینك گنه گار خداوند هستید ویقین
بدانید که گناه شما بشما رجوع خواهد نمود
۲۴ شهرها براي اطفال خود و گلهدانها براي گوسفندان بناکنید و آنچه
برزبان شما گذشت بعمل آرید
۲۵ وبني جاد وبني راؤبن بموسی گفتند که بندگان حسب الحکم
جناب عمل خواهیم نمود
۲۶ اطفال و زنان و گلها و تمامي مواشي ما همین جا در شهرهاي
جلعاد بمانند
۲۷ و بندگان همه مستعد جنگ شده پیش خداوند حسب حکم
جناب بقصد کارزار عبور خواهیم نمود
۲۸ پس موسي درباب ایشان العاذار کاهن ویهوشوع بن نون و امراي
کبیر فرقهاي بني اسرائیلرا حکم فرمود
۲۹ وموسی ایشانرا گفت که اگر بني جاد و بني راؤبن هر یکي مستعد
رزم شده باشما بحضور خداوند از یردین عبور نمایند تا آن
دیار بتصرّف شما درآید باید که زمین جلعادرا مملوك ایشان
بگردانید
۳۰ واگر با شما مستعد جنگ شده عبور ننمایند پس در خطهٔ کنعان
با شما املاك بگیرند

۳۱ وبني جاد وبني راؤبن درجواب گفتند كه چنانچه خداوند بندگان‌را
فرموده است بهمان طريق رفتار خواهيم نمود
۳۲ پيش خداوند بديار كنعان مستعد جنگ شده عبور خواهيم نمود
وميراث ما باين طرف يردين بملكيّت ما درآمد
۳۳ وموسى مملكت سيحون ملك اموريان ومملكت عوج ملك
باسان سر زمين‌را با شهرهائي كه درآن حدود موضوع بود يعني
شهرهاي اطراف وجوانب ببني جاد وببني راؤبن وبنصف فرقهٔ
منسّي بن يوسف بخشيد
۳۴ وبني جاد ديبون وعطاروت وعروعير
۳۵ وعطروت وسوفان ويعزير وياجبهه
۳۶ بيت نمرة وبيت هاران‌را شهرهاي محصون وگلهٔ دانها براي گوسفند
بنا كردند
۳۷ وبني راؤبن حبون والعالي وقرياثايم
۳۸ ونبو وبعل معون نامهارا تبديل كرده وسبمه‌را بنا كردند وهر
شهريرا كه بنا كردند بنام ديگر موسوم نمودند
۳۹ وبني ماكير بن منسّي متوجهٔ جلعاد شده آنرا بتصرّف در آوردند
واموريان‌را كه درآنجا بودند اخراج كردند
۴۰ وموسى جلعادرا بماكير بن منسّي داد تا درانجا ساكن شد
۴۱ وياثير بن منسّي قصد دهات آنها كرده بتصرّف در آورد وآنهارا
حوّوت ياثير نام نهاد
۴۲ ونوبح متوجهٔ قنث ومتعلقات آن شده بتصرّف درآورد وبنام
خود نوبح موسوم گردانيد

باب سي و سيم

۱ ايست ذكر منازل بني اسرائيل كه از ملك مصر فوج بفوج بهدايهٔ
موسي و اهرون خروج نمودند

۲ كه موسي حسب الحكم خداوند سفر ايشان‌را منزل بمنزل بتحرير
درآورد و منزلهاي سفر ايشان چنين مذكور مي شود

۳ در ماهٔ اول يعني روز پانزدهم ماهٔ اوّل از رعمسيس كوچ كردند
بفرداي روز فسح بني اسرائيل ببلند دستي در نظر تمامي اهل
مصر خروج نمودند

۴ كه اهل مصر همگي نخست زادگان‌را كه خداوند آنهارا كشته بود
مدفون مي كردند و خداوند از معبودان ايشان نيز انتقام گرفت

۵ و بني اسرائيل از رعمسيس كوچ كرده در سكوت خيمه زدند

۶ و از سكوت كوچ كرده در ايثام كه در اقصاي بيابان است
خيمه زدند

۷ و از ايثام كوچ كرده بسوي فيهحيروت كه روبروي بعل صفون است
معاودة نموده در پيش مِجدُول خيمه زدند

۸ و از پيش فيهحيروت كوچ كرده درميان دريا بسوي بيابان عبور
نمودند و سه روز راه در بيابان ايثام رفته در مارة خيمه زدند

۹ و از مارة كوچ كرده بايليم رسيدند كه در ايليم دوازده چشمهٔ آب
و هفتاد نخل بود و درآنجا خيمه زدند

۱۰ و از ايليم كوچ كرده بر كنار بحر قلزم خيمه زدند

۱۱ و از بحر قلزم كوچ كرده در بيابان سين خيمه زدند

۱۲ و از بيابان سين كوچ كرده در دافقه خيمه زدند

۱۳ و از دافقه كوچ كرده در آلوس خيمه زدند

۱۴ و از آلوس کوچ کرده در رفیدیم خیمه زدند که درآنجا قوم‌را آب
خوردن نبود
۱۵ و از رفیدیم کوچ کرده در بیابان سینای خیمه زدند
۱٦ و از بیابان سینای کوچ کرده در قبروت حتاوه خیمه زدند
۱۷ و از قبروت حتاوه کوچ کرده در حصیروت خیمه زدند
۱۸ و از حصیروت کوچ کرده در رثمه خیمه زدند
۱۹ و از رثمه کوچ کرده در رمّون فارص خیمه زدند
۲۰ و از رمّون فارص کوچ کرده در لبنه خیمه زدند
۲۱ و از لبنه کوچ کرده در رسّه خیمه زدند
۲۲ و از رسّه کوچ کرده در قهیلاثه خیمه زدند
۲۳ و از قهیلاثه کوچ کرده در کوه‌سافر خیمه زدند
۲۴ و از کوه‌سافر کوچ کرده در حراده خیمه زدند
۲۵ و از حراده کوچ کرده در مقهیلوت خیمه زدند
۲٦ و از مقهیلوت کوچ کرده در تاحث خیمه زدند
۲۷ و از تاحث کوچ کرده در تارح خیمه زدند
۲۸ و از تارح کوچ کرده در مثقه خیمه زدند
۲۹ و از مثقه کوچ کرده در حسمونه خیمه زدند
۳۰ و از حسمونه کوچ کرده در موسیروت خیمه زدند
۳۱ و از موسیروت کوچ کرده دربنی یعقان خیمه زدند
۳۲ و از بنی‌یعقان کوچ کرده در حور جدجاد خیمه زدند
۳۳ و از حور جدجاد کوچ کرده در یاطباثه خیمه زدند
۳۴ و از یاطباثه کوچ کرده در عبرونه خیمه زدند
۳۵ و از عبرونه کوچ کرده در عصیون‌جابر خیمه زدند

۳۶ و از عصیون‌جابر کوچ کرده در بیابان صِن که عبارت از قادیس
است خیمه زدند
۳۷ و از قادیس کوچ کرده در کوهٔ هور بر سرحد ملک ادوم خیمه زدند
۳۸ و اهرون کاهن حسب الحکم خداوند بفراز کوهٔ هور رفته در سال
چهلم بعد از خروج بني اسرائیل از ملک مصر در غرّهٔ ماهٔ پنجم
درآنجا وفات یافت
۳۹ امّا اهرون یکصد و بیست و سه ساله بود که در کوهٔ هور وفات نمود
۴۰ وملک عراد کنعاني که بطرف جنوب در دیار کنعان سکونت
داشت از آمدن بني اسرائیل اطّلاع یافت
۴۱ و از کوهٔ هور کوچ کرده در صلمونه خیمه زدند
۴۲ و از صلمونه کوچ کرده در فونون خیمه زدند
۴۳ و از فونون کوچ کرده در اُبوت خیمه زدند
۴۴ و از اُبوت کوچ کرده در عییّي عباریم بر حدود مواب خیمه زدند
۴۵ و از عییِّم کوچ کرده در دیبون‌جاد خیمه زدند
۴۶ و از دیبون‌جاد کوچ کرده در علمون دبلاثایم خیمه زدند
۴۷ واز علمون دبلاثایم کوچ کرده در کوهستان عباریم روبروي نبو
خیمه زدند
۴۸ و از کوهستان عباریم کوچ کرده در میدان مواب برلب یردین
نزدیک یریحو خیمه زدند
۴۹ و برلب یردین از بیت یَسِموت تا به‌آبیل سِطّیم در میدان مواب
خیمه زدند
۵۰ و خداوند در میدان مواب برلب یردین نزدیک یریحو موسی را
مخاطب ساخت و گفت

۵۱ ، که بني اسرائيل‌را چنين بفرماي که شما چون از يردين عبور کرده
داخل زمين کنعان شويد
۵۲ پس همه ساکنان زمين‌را ازپيش خود اخراج کنيد وتمامي دمبه‌هاي
ايشان‌را خراب کنيد وهمه انصاب ريخته‌را بشکنيد وهمه معابد
کوهي ايشانرا مستاصل نمائيد
۵۳ و زمين‌را از ساکنان خالي کرده درآنجا سکونت ورزيد که آن زمين‌را
بشما بخشيده‌ام تا بميراث بگيريد
۵۴ و زمين‌را بحکم قرعه درميان دودمانهاي خود بميراث تقسيم نمائيد
جمع کثيررا زياده ميراث بدهيد و قليل‌را کم قرعه هرجا بنام کسي
برآيد ميراث وي همان باشد موافق فرقهاي آبا واجداد ميراث
بگيريد
۵۵ ليکن اگر ساکنان زمين‌را پيش خود اخراج ننمائيد چنين اتفاق
خواهد افتاد که هرکرا از ايشان زنده داريد شمارا چون ميخها در
چشم و خارها درپهلو خواهند بود و شمارا در زميني که سکونت
داريد خواهند رنجانيد
۵۶ و ديگر آنکه چنانچه با ايشان اراده کردم با شما بعمل خواهم آورد

باب سي و چهارم

۱ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت وگفت
۲ که بني اسرائيل‌را چنين بفرماي که چون در زمين کنعان داخل
شويد (که آن ديار کنعان با حدود معيّن زميني است که بطريق
ميراث بشما خواهد رسيد)
۳ خطهٔ شما بطرف جنوب از بيابان صِن متصل بملک ادوم باشد

سرحد جنوب شما از انتهاي درياي شور بطرف مشرق باشد
۴ و سرحد شما از جنوب بفرازگاه عقربيم مائل شده تا به صِن كشيده
شود و سمت آن از جنوب تا بقاديس برنيع ميل كرده و از حصر
ادار گذشته بعصمون برسد
۵ و خط سرحد از عصمون تا به نهر مصر بگردد و انتهايش
دريا باشد
۶ وبطرف مغرب درياي عظيم سرحد شما باشد سرحد مغرب
همين است
۷ و سرحد شمال شما چنين مي بايد از درياي عظيم كوهٔ هوررا
بجهت خود معيّن كنيد
۸ از كوه هور تا بمدخل حمات معيّن كنيد و سمت سرحد مائل
بصداد باشد
۹ و خط سرحد از زفرون گذشته انتهايش بحصرعينان باشد سرحد
شمال شما همين است
۱۰ و سرحد مشرق‌را از حصرعينان تا بسفام معيّن كنيد
۱۱ و خط سرحد ازسفام تا ربله بجانب مشرق عاين ميل دارد و سرحد
منحرف شده تا بكنار درياي كنرت بطرف مشرق برسد
۱۲ و سرحد بيردين ممتد و انتهايش بدرياي شور باشد سر زمين شما
با حدود معيّن از اطراف و جوانب همين است
۱۳ پس موسى بني اسرائيل‌را فرمود كه اينست زميني كه بحكم قرعه
بميراث خواهيد گرفت كه خداوند حكم فرموده است تا آنرا به
نه و نيم فرقه تسليم نمائيم
۱۴ از آنرو كه فرقهٔ بني راؤبن بدودمان آبا و اجداد و فرقهٔ بني جاد

بدودمان آبا و اجداد حصهٔ خودرا گرفته‌اند و نصف فرقهٔ منسي
نیز میراث خودرا یافته اند
۱۵ آن دو و نیم فرقه دربن طرف یردین در حوالي یریحو بطرف
مشرق بجانب طلوع آفتاب میراث خودرا گرفته اند
۱۶ و خداوند موسی‌را مخاطب ساخت و گفت
۱۷ که اینست اسماي کسانیکه زمین‌را براي شما تقسیم نمایند العاذار
کاهن و یهوشوع بن نون
۱۸ و از هریك فرقه یك امیر بگیرید تا زمین‌را بمیراث تقسیم نمایند
۱۹ و اینست اسماي ایشان از فرقهٔ یهودا کالیب بن یفُنّي
۲۰ و از فرقهٔ بني سمعون سموئیل بن عمیهود
۲۱ و از فرقهٔ بنیامین الیداد بن کسلون
۲۲ و امیر فرقهٔ بني دان بُقّی بن یاجلي
۲۳ و امیر بني یوسف براي فرقهٔ بني منسّي حنّئیل بن ایفود
۲۴ و امیر فرقهٔ بني افرائیم قِموئیل بن سفطان
۲۵ و امیر فرقهٔ بني زبولن الیصافان بن فرناك
۲۶ و امیر فرقهٔ بني یسّاکار فلطئیل بن عزان
۲۷ و امیر فرقهٔ بني آسیر احیهود بن سلومي
۲۸ و امیر فرقهٔ بني نفتالي فدهئیل بن عمیهود
۲۹ ایشند کسانیکه خداوند حکم فرموده تا میراث بني اسرائیل‌را درملك
کنعان تقسیم نمایند

باب سي و پنجم

۱ و خداوند در میدان مواب بر لب یردین نزدیك بریحو موسی‌را
مخاطب ساخت و گفت

۲ که بني اسرائيل‌را بفرماي تا از ميراث مملوك خود شهري چند
براي سكونت ببني ليوي بدهند و نواحي آن شهرهارا نيز از هر
طرف ببني ليوي ببخشند
۳ وآن شهرها ايشان‌را جاي سكونت باشد ونواحي آنها براي بهائم
واموال و سائر حيوانات ايشان
۴ ونواحي شهرها كه ببني ليوي بايد داد بيرون از حصار شهر يكهزار
ذراع بهر طرف باشد
۵ وبيرون شهر بطرف مشرق دو هزار ذراع وبطرف جنوب دو هزار
ذراع وبطرف مغرب دو هزار ذراع وبطرف شمال دو هزار ذراع
بپيمائيد كه شهر درميان باشد نواحي شهرها اين قدر ازان ايشان باشد
٦ و از شهرهاي كه ببني ليوي ميدهيد شش شهر مختص به‌ملجاء
باشد براي خوني تا درآنجا بگريزد وعلاوهٔ آنها چهل ودو شهر بدهيد
۷ چنانچه عدد شهرهاي كه ببني ليوي بايد داد چهل وهشت
باشد هريك‌را مع نواحي بدهيد
۸ وشهرهاي كه ميدهيد از املاك بني اسرائيل باشد واز جماعتي
كثير زياده بگيريد واز قليل كم بگيريد هركس از شهرهاي خود
بمقدار ميراثي كه گرفته است ببني ليوي بدهد
۹ وخداوند موسي‌را مخاطب ساخت وگفت
۱۰ كه بني اسرائيل‌را چنين بفرماي كه چون از يردين عبور نموده
داخل ملك كنعان شويد
۱۱ شهري چند براي خود مختص بشهرهاي ملجأ مقرر كنيد تا خوني
كه شخصي‌را خطاً كشته باشد درآنجا بگريزد
۱۲ كه اين شهرها براي شما از ولي مقتول ملجأ باشد تا خوني

قبل ازآنکه براي انصاف پيش جماعت حاضر شود کشته نگردد
۱۳ وازآن شهرهاي که ميدهيد شش شهر ملجاي شما باشد
۱۴ سه شهر درين طرف يردين مقرر کنيد وسه شهر در ملک کنعان که اين شهرها ملجا باشند
۱۵ آن شش شهر براي بني اسرائيل وبراي غريب وکسي که درميان ايشان اقامت ورزد ملجا باشند تا هر کسي که خطا خون کرده باشد درآنجا بگريزد
۱۶ و اگر اورا به‌آلت آهنين بزند بنوعي که بميرد قاتل متعمد است وقاتل متعمد لامحاله مقتول شود
۱۷ واگربسنگي که موجب قتل باشد بزند بنوعي که بميرد قاتل متعمد است و قاتل متعمد لامحاله مقتول شود
۱۸ و اگر اورا بچوب دستي که موجب قتل باشد بزند بنوعي که بميرد قاتل متعمد است قاتل متعمد لامحاله مقتول شود
۱۹ ولي مقتول قاتل متعمدرا بکشد وهرگاه با وي دو چار شود بکشد
۲۰ واگر از روي عداوت براو حمله کند يا از کمين‌گاه چيزي بر وي بيفگند بنوعي که بميرد
۲۱ يا آنکه از روي کينه بدست خود بزند بنوعي که بميرد پس زننده لامحاله مقتول شود زيرا که قاتل متعمد است ولي مقتول هرگاه با قاتل متعمد دوچار شود بکشد
۲۲ ليکن اگر بناگهاني بي عداوت براو حمله کند يا درکمين نا نشسته چيزي بر وي افگند
۲۳ يا اورا نا ديده سنگي که موجب قتل باشد بطرف او بيندازد بنوعي که بميرد و با وي دشمني نداشت و بدخواه نبود

۲۴ پس جماعت درمیان خوني و ولي مقتول موافق این قوانین
فیصله کنند
۲۵ و جماعت خوني‌را از دست ولي مقتول رهاي بدهند و جماعت
ویرا بشهري که درآنجا گریخته بود باز فرستند ودرآنجا تا
وفات کاهني بزرگ که بروغن مقدّس ممسوح شده است
اقامت ورزد
۲۶ امّا اگرخوني گاهي از حدود شهر ملجاء که درآنجا گریخته بود
بیرون آید
۲۷ و اگر ولي مقتول در بیرون حدود شهر ملجاء ویرا بیابد وولي مقتول
خوني‌را بکشد خون او هدر است
۲۸ بسبب آنکه مي‌بایست که در شهر ملجاء تا وفات کاهن بزرگ
بماند امّا بعد از وفات کاهن بزرگ خوني بزمین مملوك خود
مراجعت کند
۲۹ و این کلمات‌را بقانون فتوی طبقه بعد طبقه هرجا که سکونت
ورزید مرعیدارید
۳۰ هر گاه کسي خون کند بگواهي شاهدان مقتول شود فامّا شهادهٔ
یك نفر بقتل کسي درست نیست
۳۱ وبراي جان قاتل متعمد خون بها نباید گرفت چراکه لائق قصاص
است لامحاله مقتول گردد
۳۲ و براي کسي که در شهري که ملجاي وي بود گریخته است خون
بها نباید گرفت تا بوطن مالوف مراجعت نماید تا وقتي که کاهن
وفات یابد
۳۳ بدین طور زمیني که درآن سکونت دارید پلید مسازید زیرا که

خون زمین‌را پلید میسازد و زمین از خونی که برآن ریخته شد
تکفیر نپذیرد الا بخون خونریز
۳۴ پس آن زمین‌را که درآنجا اقامت نمائید ومن نیز درآن
سکونت ورزم ناپاك منمائید زیراکه منم خداوند که درمیان بني
اسرائیل سکونت میدارم

باب سي وششم

۱ و امیران کبیر بني جلعاد بن ماکیر بن منسي از دودمانهاي بني
یوسف نزدیك آمده پیش موسی و اعیان یعني امیران
کبیر بني اسرائیل معروض داشتند
۲ که خداوند جناب‌را فرمود تا سرزمین‌را بحکم قرعه ببني اسرائیل
بدهد و امر خداوند بجناب رسید تا میراث صلافحاد برادر مارا
بدخترانش بدهد
۳ واگریا یکي از اولاد فرقهاي دیگر بني اسرائیل بنکاح درآیند باید که
میراث ایشان از میراث پدران ما منقطع شده بمیراث آن فرقهٔ
که ملحق گشتند مضاف گردد بدین طور از حصهٔ میراث ما
منقطع خواهد شد
۴ وچون بني اسرائیل‌را یوبیل برسد میراث ایشان بمیراث فرقهٔ که
ملحق شدند مضاف خواهد شد بدین وجه میراث ایشان ازمیراث
پدران ما منقطع خواهد شد
۵ پس موسی بني اسرائیل‌را حسب الحکم خداوند فرمود که فرقهٔ
بني یوسف راست میگویند
۶ اینست امر خداوند دربارهٔ دختران صلافحاد هر که بر نظر ایشان

پسندیده آید بنکاح او درآیند فقط با دودمان فرقهٔ پدر خود ازدواج نمایند

۷ بدین طور میراث بني اسرائیل فرقه بفرقه منتقل نخواهد شد که هرکس از بني اسرائیل بمیراث فرقهٔ آبا واجداد خود ملحق خواهد شد

۸ و هر دختري که در فرقهٔ از فرقهاي بني اسرائیل میراثي دارد زوجهٔ کسي گردد که از دودمان فرقهٔ پدر خود باشد غرض آنکه هرکس از بني اسرائیل میراث آبا واجداد خودرا قابض باشد

۹ ومیارث از فرقهٔ بفرقهٔ دیگر نگردد لیکن هر کس از فرقهاي بني اسرائیل بمیراث خود ملحق باشد

۱۰ چنانچه خداوند موسی‌را فرمود بهمان‌طور دختران صلافحاد عمل نمودند

۱۱ که محله و ترصه و حاجله و ملکه ونوعه دختران صلافحاد با بني عمام خود بنکاح در آمدند

۱۲ با اولاد دودمانهاي بني منسّی بن یوسف ازدواج نموده میراث ایشان درتعلّق فرقهٔ دودمان پدر خود ماند

۱۳ اینست احکام و فرائض که خداوند درمیدان مواب بر لب یردین نزدیک یریحو بني اسرائیل‌را بوساطت موسی فرمود

رسالهٔ پنجم

از رسائل موسی مسمی به‌استثنا

باب اول

۱ اینست کلماتي که موسی بدین طرف یردین در بیابان بمیداني که مقابل سوف است درمیان فاران و توفل و لابان و حصیروت و دیزاهاب با تمامي بني اسرائیل بر زبان آورد

۲ امّا از حوریب از راهٔ کوهٔ سعیر تا بقادیس برنیع یازده روز راه است

۳ وچنین اتفاق افتاد که در غرهٔ ماهٔ یازدهم سال چهلم موسی هر آنچه خداوند در بارهٔ ایشان فرموده بود با بني اسرائیل بیان نمود

۴ بعد از کشتن سیحون ملک اموریان که ساکن حسبون بود و عوج ملک باسان‌را که در عستاروت در ادرعي سکونت داشت

۵ بدین طرف یردین در زمین مواب موسی بیان کردن این شریعت‌را پیش نهاد همت ساخته چنین فرمود

۶ خداوند خداي ما در حوریب مارا مخاطب ساخت و گفت مدتي که درین کوه اقامت ورزیده‌اید کافیست

۷ بازگشت نمائید وطي منازل کرده بکوهٔ اموریان و بهر موضعي که نزدیک آن باشد درصحرا درکوه و هامون بطرف جنوب و بکنار

دریا بسرزمین کنعانیان و به لبانون تا به نهر عظیم یعني نهر فرات
توجه نمائید
۸ اینک سرزمین‌را پیش شما گذاشته ام داخل شوید و زمینی‌را که
خداوند بپدران شما ابراهام اسحاق و یعقوب بسوگندي وعده نموده
که بایشان و بعد ایشان به نسل ایشان بدهد الحال بتصرّف خود
در آرید
۹ و درآن هنگام بشما گفتم که بتنهاي طاقت برداشتن بار شمارا ندارم
۱۰ خداوند خداي شما شمارا افزوني داده است که اینک امروز
چون ستارگان آسمان کثرت یافته اید
۱۱ خداوند خداي پدران شما عدد شمارا هزار چندان بگرداناد و چنانچه
فرموده است شمارا برکت بخشاد
۱۲ این محنت و بار و منازعت شمارا من بتنهاي چگونه تحمّل نمایم
۱۳ کسي چند که صاحب خرد و فراست و در میان فرقها نامور باشند
ممتاز نمائید تا ایشان‌را بسروري شما نامزد کنم
۱۴ و شما مرا بجواب گفتید که سخني که تو گفتي واجب العمل است
۱۵ پس از بزرگان فرقهاي شما مردان خردمند و نامور امتیاز کرده
بسروري شما نامزد نمودم تا امیران هزاره و امیران صده و امیران
پنجاهه و امیران دهه و منصب داران فرقها باشند
۱۶ و منصفان شمارا بهمان وقت تاکید کردم که دعواي برادران خودرا
بشنوید و دعواي هر کس‌را با برادر خود و با غریبي که با وي باشد
از روي عدل فیصل کنید
۱۷ در انصاف ظاهر بیني مکنید ماجراي اعلی و ادنی‌را بیک طریق
بشنوید و از انسان مترسید زیراکه انصاف از طرف خداست و هر

امریکه بر شما متعسّر شود نزد من مرافعه نمائید که من خواهم شنید
۱۸ و بهمان وقت هر عملي که بر شما لازم بود شمارا حکم دادم
۱۹ و از حوریب کوچ کرده آن بیابان عظیم و هولناكرا که بسمت کوهٔ اموریان شمارا بنظر آمد چنانچه خداوند خداي ما حکم فرمود بالتمام طي کردیم تا آنکه بقادیس برنیع رسیدیم
۲۰ و شمارا گفتم که بکوهٔ اموریان که خداوند خداي ما بما ارزاني میدارد رسیدهاید
۲۱ اینك خداوند خداي تو سر زمینرا در پیش تو گذاشته است چنانچه خداوند خداي آبا واجداد تو ترا فرموده است برو بتصرّف درآر خوفناك ومضطرب مشو
۲۲ وجملگي شما نزدیك من آمده گفتیدکه تني چند پیش روي خود بفرستیم تا براي ما تفحّص زمین کرده خبر بیآرند که از کدام راه برویم و بکدامین شهرها داخل شویم
۲۳ و آن سخن مرا پسند آمد و دوازده نفر از شما از هر فرقهٔ یك کس ممتاز نمودم
۲۴ که ایشان روي بکوهستان نهاده روانه شدند وبوادي اسکول رسیده استخبار نمودند
۲۵ و از ثمر آن دیار چیزي بدست خود گرفته نزد ما آوردند و خبر رسانیدند که زمیني که خداوند خداي ما بما ارزاني میدارد نیك است
۲۶ فامّا از رفتن ابا نمودید و تمرّد حکم خداوند خداي خود کردید
۲۷ و در خیمهاي خود نشسته بدین مضمون زمزمه نمودید که از آنرو

که خداوند مارا مبغوض داشت از ملك مصر بیرون آورده است
تا بدست اموریان سپرده بهلاکت رساند
۲۸ ما کجا برویم که اخوان ما بدین نوع سخنان دل مارا گداختند که
آن قوم از ما بزرگتر و بلندبالاتر هستند شهرهاست عظیم و تا به
آسمان محصون و نیز بني عناقیان‌را درآنجا دیدیم
۲۹ ومن بشما گفتم که هراسان مشوید و از ایشان مترسید
۳۰ خداوند خداي شما که پیش شما میرود او از طرف شما جنگ
خواهد کرد موافق هر آنچه در مصر بنظر شما دربارهٔ شما
بعمل آورد
۳۱ و در بیابان نیز خود مشاهدهٔ این حال کردهٔ که خداوند خداي
تو بنوعي که آدمي طفل خودرا برمیدارد در تمامي راهي که تا
رسیدن اینجا طي نمودید شمارا برداشت
۳۲ امّا درین امر بر خداوند خداي خود ایمان نیاوردید
۳۳ که او پیش شما ره‌نورد بود تا جاي خیمه زدن براي شما تفحّص
کند شب در آتش و روز در ابر تا راهي که مي بایست رفت
بشما بنماید
۳۴ و خداوند گفتهاي شمارا استماع نموده غضبناك گردید و سوگندي
یاد کرد
۳۵ که از مردم این طبقهٔ بد آن زمین نیکورا که بپدران شما بسوگندي
وعده کردم کسي نخواهد دید
۳۶ بجز کالیب بن یفنّي که او خواهد دید و در زمیني که قدم نهاد
بوي و بفرزندان وي ارزاني میدارم در مکافات آنکه در اطاعت
خداوند کامل بود

۳۷ و بر من نیز خداوند در بارهٔ شما خشمناک گردید و گفت که تو
نیز درآنجا داخل نخواهي شد
۳۸ یهوشوع بن نون که در پیش تو حاضر است او درآنجا داخل
خواهد شد اورا دل قوي دار که او بني اسرائیل‌را بمیراث خواهد
رسانید
۳۹ لیکن اطفال شما که از اسیري ایشان مي ترسیدید و فرزندان شما
که در آنروز از خیر و شر واقف نبودند ایشان درآنجا داخل خواهند
شد که آنرا بایشان ارزاني میدارم تا بمیراث بگیرند
۴۰ و شما بازگشت کرده در بیابان بطرف بحر قلزم طي منازل نمائید
۴۱ پس در جواب من گفتید گنهگار خداوند هستیم متوجهٔ جنگ
خواهیم شد موافق هرآنچه خداوند خداي ما حکم فرمود و هرکس
آلات جنگ بر خود راست کرده بفراز رفتن کوه مستعد شدید
۴۲ و خداوند مرا فرمود که ایشان‌را بگوي که بالا مروید و جنگ منمائید
زیراکه من در میان شما نیستم مبادا که پیش دشمنان خود
مقتول شوید
۴۳ و من با شما تکلّم نمودم امّا مستمع نشدید و تمرّد حکم خداوند
نموده و مغرور شده بالاي کوه رفتید
۴۴ و اموریان که ساکن آن کوه بودند بر شما هجوم آورده مانند زنبوران
شمارا تعاقب کردند و در سعیر تا به حارمه بهلاکت رسانیدند
۴۵ و بازگشت نموده بحضور خداوند بگریه در آمدید امّا خداوند فریاد
شمارا استماع ننمود و بسوي شما گوش نکرد
۴۶ لهذا در قادیس تا مدتي مدید سکونت ورزیدید بشمار روزهاي که
درآنجا ماندید

باب دويم

۱ وروي گردانيديم وراهٔ بحر قلزم گرفتيم چنانچه خداوند مرا فرمود
ومتوجهٔ بيابان شديم وگرداگرد جبل سعير تا مدتي چند
ميگشتيم
۲ وخداوند مرا فرمود
۳ كه اين مدتي كه گرداگرد اين جبل ميگرديد كافيست بطرف
شمال توجه نمائيد
۴ وتو اين قومرا چنين حكم بده كه سرحد برادران خود بني عيساو
كه در سعير سكونت دارند گذرگاهٔ شماست وايشان از شما
خوفناك خواهند شد لهذا نيك احتياط نمائيد
۵ با ايشان لجاج مورزيد زيراكه از ملك ايشان بشما جاي يك قدم
نخواهم داد بسبب آنكه جبل سعيررا بطريق ميراث بعيساو ارزاني
داشته‌ام
۶ وماكولات از ايشان بقيمت بگيريد تا تناول نمائيد وآب نيز از
ايشان بقيمت بگيريد تا بنوشيد
۷ زيراكه خداوند خداي تو در هر كاري كه از دست تو برآيد بركت
بخشيده است واز سفر تو درين دشت عظيم واقف است كه
مدت چهل سال خداوند خداي تو با تو بوده است بچيزي
محتاج نشدي
۸ وچونكه از حد برادران خود بني عيساو كه ساكن سعير ميبودند
براهٔ ميدان از ايلث وعصيون جابر گذشتيم وروي تافته براهٔ دشت
مواب گذر كرديم
۹ وخداوند مرا فرمود كه بني موابرا ايذا مرسان وبا ايشان محاربه

مکن زیراکه از ملك ایشان میراثي بتو نخواهم داد بسبب آنکه
عاررا ببني لوط بطریق میراث بخشیده ام
۱۰ در ایّام قدیم ایمیان درآنجا سکونت داشتند قومي عظیم و کثیر
و بلند قامت مثل بني عناق
۱۱ آنها نیز چون بني عناق بقدآوران محسوب گشتند فامّا بني مواب
ایشانرا ایمیان میخوانند
۱۲ ودرعهد سابق حوریان در سعیر سکونة داشتند و بني عیساو ایشان‌را
اخراج نمودند و از پیش خود ناپدید ساخته بجاي ایشان مقام
گرفتند بنوعي که بني اسرائیل بسرزمین موروث خود که خداوند
بایشان بخشید
۱۳ اکنون برخیزید و از رود زارد عبور نمائید پس از رود زارد عبور نمودیم
۱۴ ومدت رفتن ما از قادیس برنیع تا عبور نمودن از رود زارد سي
و هشت سال بود تا آنکه طبقهٔ مردان جنگي از میان لشکر بالکل
ناپدید شدند چنانچه خداوند با ایشان بسوگندي وعید کرده بود
۱۵ و یقین که دست خداوند مخالف ایشان بود تا ایشانرا از میان
لشکر بالتمام هلاك سازد
۱۶ و چنین واقع شد که چون تمامي مردان جنگي وفات یافته از
میان قوم ناپدید شدند
۱۷ پس خداوند مرا مخاطب ساخت و گفت
۱۸ که تو امروز از عار که سرحد مواب است میگذري
۱۹ وچون رو بروي بني عمون رسیده باشي با ایشان بدسلوکي منماي
و ستیزه مکن زیراکه از ملك بني عمون میراثي بتو نخواهم داد
بسبب آنکه ببني لوط بطریق میراث بخشیده‌ام

۲۰ آن نیز بزمین قدآوران مشهور است در زمان سابق قدآوران در
آنجا بودند که بني عمون زَمْزُمّیان میخوانند
۲۱ قومي عظیم وکثیر و بلند قامت مثل بني عناق لیکن خداوند آنهارا
پیش روي ایشان بهلاکت رسانید تا آنکه اخراج نموده خود بجاي
ایشان اقامت نمودند
۲۲ بهمان طور که با بني عیساو که ساکن سعیر بودند رفتار نمود چون
که حوریانرا پیش ایشان مستهلك گردانید تا آنکه اخراج نموده
بجاي ایشان تا حال اقامت دارند
۲۳ و کفتوریان از کفتور بیرون آمده عِوّیان‌را که در حصیریم تا به غزه
سکونت داشتند هلاك ساخته بجاي ایشان اقامت نمودند
۲۴ برخیزید و براه درآمده از رود ارنون عبور نمائید اینك سیحون
اموريِ ملك حسبون و سرزمینش‌را بدست تو سپرده‌ام بتصرفش
شروع نموده با وي بجنگ درآي
۲۵ از امروز خوف و دهشت ترا در دل اقوامي که در زیر آسمان
میباشند خواهم انداخت که آوازهٔ ترا شنیده دربارهٔ تو مضطر
و مضطرب خواهند شد
۲۶ پس ایلچیان‌را از دشت قدیموت نزد سیحون ملك حسبون با
کلمات صلح آمیز فرستادم
۲۷ که میان ملك تو بگذرم بر شاه‌راه خواهم رفت بچپ و راست
انحراف نخواهم ورزید
۲۸ و ماکولات بقیمت بمن بفروش تا بخورم و آب نیز بقیمت بمن
بده تا بنوشم پیاده میگذرم و بس
۲۹ بنوعیکه بني عیساو ساکن سعیر و بني مواب ساکن عار با من رفتار

نمودند تا آنکه از یردین عبور نموده بزمینی که خداوند خدای ما
بما ارزانی میدارد برسم
۳۰ لیکن سیحون ملك حسبون اجازت گذشتن از سرحد خود نداد
زیراکه خداوند خدای تو دلش‌را سخت گردانید وطبیعتش‌را قوی
تا اورا بدست تو باز دهد چنانچه امروز بوقوع پیوست
۳۱ و خداوند مرا فرمود که اینك سیحون و سرزمینش‌را تسلیم تو کردن
گرفتم بتصرّفش شروع نمای تا زمینش‌را بمیراث بگیری
۳۲ پس سیحون با تمامی قوم خود در یاهص بمخالفت ما برای
جنگ بیرون آمد
۳۳ وخداوند خدای ما اورا تسلیم ما نمود ما اورا با اولاد و تمامی
قومش‌را مقتول ساختیم
۳۴ ودرآن ایام تمامی شهرهای ویرا گرفتیم ومردان و زنان و اطفال هر
شهررا حرم کردیم هیچیك‌را زنده نگذاشتیم
۳۵ صرف بهائم‌را برای خود غارت کردیم وغنائم شهرهای که بتصرّف
در آوردیم
۳۶ از عروعیر که برلب رود ارنون است واز شهری که بر کنار رود
است تا بجلعاد شهری نماند که بمخالفت ما مغرور بود خداوند
خدای ما همگی‌را بما سپرد
۳۷ صرف در زمین بنی عمون داخل نشدی ونه باطراف رود یبوق
ونه بشهرهای کوهستان ونه هرجا که خداوند خدای ما منع
کرده بود

باب سیوم

۱ پس روي گردانیده راهٔ باسان گرفتیم وعوج ملك باسان با تمامي
قوم خود در ادرعي بقصد جنگ بمقابلهٔ ما بیرون آمد
۲ و خداوند مرا فرمود که از او مترس زیراکه اورا با تمامي قوم و سر
زمینش در قبضهٔ تو خواهم سپرد تا بنوعي که با سیحون ملك
اموریان که ساکن حسبون بود رفتار نمودي باوي نیز رفتار نمائي
۳ بدین طور خداوند خداي ما عوج ملك باسانرا نیز با تمامي
قومش در قبضهٔ ما سپرد وما اورا منهزم کردیم بحدیکه یکي از
براي او باقي نماند
۴ ودرآن ایّام همه مدائن ویرا متصرّف شدیم شهري نبود که از
ایشان نگرفتیم تا شست شهر یعني تمامي سرحد ارجوب مملکت
عوج که در باسان بود
۵ این همه شهرها بدیوارهاي مرتفع ودرها وکلونها محصون بودند
سواي شهرهاي موفور که حصاري نداشتند
۶ آنهارا استیصال نمودیم چنانچه با سیحون ملك حسبون سلوك
نمودیم که مردان وزنان واطفال هر شهریرا استیصال کردیم
۷ وتمامي بهائم وغنائم شهرهارا براي خود غارت کردیم
۸ درآن هنگام سر زمیني که بدین طرف یردین است از رود ارنون
تا بکوهٔ حرمون از قبضهٔ دو ملك اموریان گرفتیم
۹ امّا صیدونیان حرمونرا سریون مي نامند واموریان سنیر
۱۰ جملگي شهرهاي میدان تمامي جلعاد وتمامي باسان تا به سَلْکَه
وادرعي که شهرهاي مملکت عوج در باسان است بگرفتیم
۱۱ چه از قدآوران عوج ملك باسان باقيماند وبس اینك بستر وي

که بستر آهنین است آیا در ربت شهر بني عمون نیست طولش
نه ذراع و عرضش چهار ذراع به پیمایش ذراع مرد
۱۲ واین سر زمین‌را که درآن وقت بمیراث گرفتیم از عروعیر که بر
کنار رود ارنون است و نصف کوهٔ جلعاد با شهرهاي وي ببني
راؤبن وبني جاد دادم
۱۳ و بقیهٔ جلعاد و تمامي باسان که مملکت عوج است بنصف
فرقهٔ بني منشي دادم یعني تمامي سرحد ارجوب با تمامي باسان
که بزمین قدآوران مشهور است
۱۴ یائیر بن منشي تمامي سرحد ارجوب‌را تا به حدود جسوري
و معکاتي گرفته بنام خود باسان حووت یائیر تا امروز آنهارا
نام نهاد
۱۵ و جلعادرا بماکیر دادم
۱۶ و از جلعاد تا برود ارنون نصف وادي و سرحد تا برود یبوق که حد
بني عمون است ببني راؤبن و بني جاد دادم
۱۷ و میدان و یردین و سرحدش‌را از کنرت تا بدریاي میدان یعني
دریاي شور به نشیب اسدوت فِشجه بطرف مشرق
۱۸ و شمارا درآن هنگام فرمودم که خداوند خداي شما این زمین‌را
بشما داده است تا بمیراث بگیرید پس پیش برادران خود بني
اسرائیل همه مردان کاري مستعد جنگ بگذرید
۱۹ امّا زنان و اطفال و بهائم شما در شهرهاي که بشما داده‌ام بمانند
زیرا که میدانم که شمارا بهائم بسیار فراهم آمده است
۲۰ تا وقتي که خداوند برادران شمارا آرام دهد چنانچه شمارا داده
است و ایشان نیز سر زمیني‌را که خداوند خداي شما بآن طرف

یردین بایشان ارزانی داشته است بمیراث بگیرند بعده هر کس
بمیراث خود که من بشما بخشیده‌ام مراجعت نمائید

۲۱ و یهوشوع‌را درآن ایام فرمودم که هرچه خداوند خدای تو با این دو
ملك بعمل آورده خود معاینه کردهٔ همان طور خداوند با تمامی
ممالك که درآنجا بگذری خواهد کرد

۲۲ از آنها خوفناك مشوید زیرا که خداوند خدای شما خود برای شما
جنگ می‌کند

۲۳ در همان وقت پیش خداوند تضرع نمودم و گفتم

۲۴ که ای پروردگار خداوند اینقدر جلال و زوربازوی خودرا ببندهٔ نمودهٔ
زیراکه در آسمان و زمین معبودی دیگر کیست که موافق افعال
و توانائی تو فعلی بعمل آرد

۲۵ اجازت بده تا عبور نموده آن زمین نیکورا که بآن طرف یردین
است آن کوهٔ خوشنما یعنی لبانون‌را مشاهده کنم

۲۶ لیکن خداوند در بارهٔ شما بر من غضبناك شده اجابت ننمود
و خداوند مرا گفت که قانع باش و درین امر دیگربا من حرف مزن

۲۷ بفراز فسجه برو و بطرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق نظر انداز
و برای العین ببین زیراکه ازین یردین عبور نخواهی کرد

۲۸ فامّا یهوشوع‌را وصیّت کن و خاطر جمع و دل قوی دار زیراکه او
پیش این قوم عبور نموده زمینی‌را که تو مشاهده میکنی او ایشان‌را
بمیراث خواهد داد

۲۹ پس در وادی روبروی بیت فغور اقامت ورزیدیم

باب چهارم

۱ الحال اي بني اسرائيل قوانين و فرائضي را كه من بشما تعليم
ميدهم استماع نموده بعمل آريد تا زنده مانيد و در زميني كه
خداوند خداي پدران شما بشما ارزاني ميدارد داخل شده بميراث
بگيريد

۲ در كلامي كه من شمارا ميفرمايم كم و بيش مكنيد تا احكام خداوند
خداي خودرا كه من بشما ميفرمايم مرعيداريد

۳ آنچه خداوند در امر بعل فغور بعمل آورد بنظر خود معاينه
كرديد و هر كسي كه پيروي بعل فغور نمود خداوند خداي تو اورا
از ميان تو معدوم ساخت

۴ و شما كه بخداوند خداي خود معتصم بوديد امروز همه زنده
هستيد

۵ اينك آئينها و فرائض را بشما تعليم نمودم بنوعي كه خداوند خداي
من مرا حكم فرمود تا برآن منوال در زميني كه بميراث گرفتن آن
روانه ميشويد بعمل آريد

۶ پس آنهارا نگاهداشته بفعل آريد كه حكمت و دانشمندي شما در
نظر قبائل همين خواهد بود كه اين همه فرائض را شنيده بگويند
بدرستي كه اين قبيلهٔ عظيم الشان قومي دانا و خردمند است

۷ زيراكه كدامين قوم اينقدر عظيم است كه معبود ايشان چون
خداوند خداي ما بهرآنچه استدعا مينمائيم قريب است

۸ و كدامين قوم اينقدر عظيم است كه قوانين و فرائض ايشان چون
همگي اين شريعت كه بشما امروز بيان ميكنم معدلت آيات
است

۹ پس خودرا نگاهدار و دل خودرا نیك محافظت نماي مبادا
وقائعي كه معاينه كردي فراموش كني و تا در تمامي عمر از
خاطر تو محو نشود بلكه بفرزندان و نبيرگان خود تعليم نماي
۱۰ علي الخصوص روزيكه در حوريب بحضور خداوند خداي خود
حاضر بودي كه خداوند مرا فرمود كه اين قومرا پيش من جمع
نماي تا كلمات خودرا بسمع ايشان برسانم تا آنكه در تمامي ايّامي
كه بر روي زمين زنده مانند خوف من در خاطر ايشان راه يابد
و خاطرنشين فرزندان خود نيز بكنند
۱۱ و شما نزديك آمده بر دامن كوه ايستاديد و كوه تا باوج فلك به
آتش مي سوخت با ظلمت و غمام دجيّت
۱۲ و خداوند از ميان آتش با شما تكلّم نمود صداي كلماترا شنيديد
و شبيهيرا نديديد بلكه صداي بود و بس
۱۳ پس عهد خودرا كه بعملش امر فرمود يعني ده كلمه با شما در
ميان آورد و بر دو لوح سنگين تحرير نمود
۱۴ وخداوند در همان وقت مرا فرمود تا كه قوانين و فرائضرا بشما
تعليم دهم تا در زمينيْ كه بتصرّف آن گذر مينمائيد آنهارا بعمل آريد
۱۵ پس خودرا نيك محافظت نمائيد زيراكه در روزي كه خداوند در
حوريب از ميان آتش با شما تكلّم فرمود هيچ نوع شبهه مشاهده
ننموديد
۱۶ مبادا كه خودرا خراب نمائيد و شكلي براي خود بتراشيد شبهٔ
هر صنمي مثال مذكر يا مثال مونث
۱۷ مثال هر چارپائي كه بر زمين باشد مثال هر پرندهٔ كه در هوا
مي پرد

۱۸ مثال هر نوع حشرات الارض مثال هر ماهي كه زير زمين در
آب باشد
۱۹ ومبادا كه بسوي آسمان نگران شده آفتاب و ماه و ستارگان يعني
تمامي افواج آسمانرا ملاحظه نمائي وبسجده و عبادت كردن آنها
برغلانيده شوي كه خداوند خداي توآنهارا براي تمامي اقوام تحت
السماء موضوع ساخته است
۲۰ فامّا خداوند شمارا برگزيده ازكورهٔ آهنين يعني از مصر بيرون
آورد تا قومي بر سبيل ميراث براي وي باشيد چنانچه امروز
واقع شد
۲۱ وخداوند نيز بر من در باب شما خشمناك شده سوگندي ياد كرد
كه از يردين عبور ننمايم و به آن زمين نيكو كه خداوند خداي تو
ترا بميراث مي بخشد داخل نشوم
۲۲ كه من درين ملك مي ميرم و از يردين عبور نمي كنم ليكن شما
عبور نموده آن زمين نيكورا متصرّف خواهيد شد
۲۳ خودرا نگاهداريد مبادا كه عهد خداوند خداي خودرا كه با شما قرار
داد فراموش كرده شكلي بتراشيد شبهٔ چيزي كه خداوند خداي
تو ترا نهي فرمود
۲۴ زيراكه خداوند خداي تو آتشيست سوزنده و خدائي غيّور
۲۵ چونكه فرزندان و نبيرگان از تو بوجود آيند و مدتي در زمين اقامت
نموده خودرا خراب كني بحدي كه شكلي بمشابهٔ چيزي بتراشي
وعملي كه در نظر خداوند خداي تو نا پسند آيد و موجب
غضب وي باشد بفعل آري
۲۶ آسمان و زمين‌را امروز بر شما گواه ميگردانم كه از زميني كه بتصرّف

آن از یردین عبور میذمائید زود هلاك خواهید شد طویل العمر در
آن نخواهید ماند بلکه بالکل بهلاکت خواهید رسید
۲۷ و خداوند شمارا در میان اقوام پراگنده خواهد کرد و در قبائلی که
خداوند شمارا درآنجا میبرد قلیل العدد خواهید ماند
۲۸ و درآنجا معبودان ساختهٔ بنی آدم چوبی و سنگی که نمی شنوند
و نمی بینند و نمیخورند و نمی بویند آنهارا عبادت خواهید کرد
۲۹ لیکن هرگاه درآنجا خداوند خدای خودرا جست وجو نمائی
بشرطیکه درجستن وی بالکل دل و جانرا صرف کنی خواهی یافت
۳۰ در ایام واپسین چون ترا عسرهٔ روی دهد و این همه حوادث بر تو
نازل شود اگر باز بخداوند خدای خود رجوع کنی و کلماتش‌را
اصغا نمائی
۳۱ (چه خداوند خدای تو خدای رحیم است) ترا باز نخواهد
گذاشت و هلاك نخواهد کرد و عهدی که با پدران تو بسوگندی
موکّد کرده است فراموش نخواهد کرد
۳۲ که ازعهد گذشته و ایام سابق از روزی که خدا آدمرا بر روی زمین
آفرید استفسار نمای از یك افق آسمان تا به افق دیگر آیا بدین
نوع امری عظیم واقع شده یا بدین قسم مسموع گردیده
۳۳ آیا آواز خدارا که از میان آتش تکلّم نمود بنوعی که تو شنیدی
قومی دیگر بشنید و زنده ماند
۳۴ یا اینکه خدا گاهی عزیمت چنین امر نمود که قومی از میان
قومی دیگر بگیرد بواسطهٔ امتحانها و آیات و معجزات و جنگ
و دست قوی و بازوی افراشته و اعجوبهای مهیب موافق هر آنچه
خداوند خدای شما از برای شما در مصر بظهور آورد

۳۵ بر تو ظاهر شد تا بداني كه خداوند همان خداست وبجز او
ديگري نيست
۳۶ از آسمان آواز خودرا بگوش تو رسانيد تا ترا هدايت كند وبر
زمين آتش عظيم خودرا برتو ظاهر كرد وسخنهاي ويرا از ميان
آتش شنيدي
۳۷ وبسبب آنكه پدران ترا دوست ميداشت نسل ايشان‌را بعد از
ايشان برگزيد وترا منظور نظر خود داشته بقوت عظيم از مصر
بيرون آورد
۳۸ تا اقوامي‌را كه تواناتر وقوي‌تر ازتو باشند بيرون كرده ترا داخل
گرداند تا زمين ايشان‌را بطريق ميراث بتو بخشد چنانچه امروز
مي شود
۳۹ پس امروز بدان ودردل انديشه كن كه خداوند همان خداست
چه درآسمان عليا وچه بر زمين سفلي وديگري نيست
۴۰ لهذا قوانين واحكام ويرا كه من امروز بشما تاكيد ميكنم نگهداريد
تا تو وفرزندان تو بعد از تو كامياب شويد وتا آنكه در زميني
كه خداوند خداي تو بتو ارزاني ميدارد تا ابد الاباد طويل
العمر باشي
۴۱ پس موسى سه شهر بدان طرف يردين بسوي مشرق جدا كرد
۴۲ غرض آنكه خوني كه خطاً همسايهٔ خودرا كشته باشد ودر ايّام
سابق با او عداوتي نداشته درآنجا بگريزد ودر يكي ازآن شهرها
گريخته جان بر شود
۴۳ بصر در بيابان در دشت هموار براي بني راؤبن وراموت در جلعاد
براي بني جاد وجُولان در باسان براي بني منسّي

۴۴ وایِنست شریعتي که موسی پیش بني اسرائیل بیان نمود
۴۵ اینست شواهد وقوانین و فرائضي که موسی با بني اسرائیل در
هنگامیکه از مصر خروج نمودند درمیان آورد
۴۶ بدین طرف یردین در وادي که روبروي بیت فغور است در
زمین سیحون ملک اموریان که در حسبون سکونت داشت که
اورا موسی و بني اسرائیل در هنگامیکه از مصر خروج کردند مغلوب
ساختند
۴۷ و ملک ویرا و ملک عوج ملک باسان‌را که این دو ملک اموریان
بدین طرف یردین بسمت مشرق بودند بتصرّف در آوردند
۴۸ از عروعیر که بر لب رود ارنون است تا به جبل سِیوُن که مراد
از حرمون است
۴۹ وتمامي دشت‌را بدین طرف یردین بسمت مشرق تا بدریای
دشت به نشیب چشمهای فِسْجَه

باب پنجم

۱ پس موسی مجموع بني اسرائیل‌را طلب داشته ایشان‌را گفت که
اي بني اسرائیل قوانین و فرائضي‌را که امروز بسمع شما میرسانم
بشنوید و بیاموزید و محفوظ دارید تا عمل نمائید
۲ خداوند خداي‌ما در حوریب عهدي با ما بست
۳ خداوند این عهدرا با پدران ما نه بست بلکه با ما خود که همگي
امروز در حیات هستیم
خداوند در جبل از میان آتش با شما روبروي مکالمه کرد
۵ من در آن هنگام میان خداوند و شما ایستاده بودم تا کلام خداوندرا

بشما ظاهر کنم زیراکه از هیبت آتش خوفناك شدید و بفراز جبل
نرفتید و مضمون کلام اینست
۲ منم خداوند خداي تو که ترا از ملك مصر از دار الحبس
بیرون آوردم
۳ بغیر از من ترا معبودان دیگر نباشند
۴ و نه شکلي تراشیده و نه از هر آنچه در آسمان علیا و در زمین
سفلی و نه در آبي که زیر زمین است هیچ شبیهي براي خود
درست کن
۵ پیش آنها سجده مکن و آنهارا عبادت منماي از آنرو که من
خداوند خداي تو خدائي غیّور هستم انتقام گیرندهٔ گناهان پدران
از اولاد تا سیوم و چهارم طبقهٔ کسانیکه مرا دشمن دارند
۱۰ و رحمت کننده بر هزاران از کساني که مرا دوست دارند و احکام
مرا ادا نمایند
۱۱ اسم خداوند خداي خودرا باطلاً بر زبان میآر ازآنرو که هرکس که
اسمش را باطلاً بر زبان آرد خداوند ویرا بیگناه نخواهد دانست
۱۲ روز سبت را مرعیدار تا آنرا مقدّس نمائي چنانچه خداوند خداي
تو ترا فرموده است
۱۳ شش روز جد و جهد کن و بتمامي کار خود مشغول باش
۱۴ فامّا روز هفتم سبت خداوند خداي تست هیچ کاري نباید کرد
نه تو و نه پسر تو و نه دختر تو و نه غلام تو و نه کنیز تو و نه گاو
تو و نه خر تو و نه هیچیك از بهائم تو و نه غریب الوطني که
داخل دروازهٔ تو باشد تا غلام و کنیز تو همچو تو آرام یابند
۱۵ یاد آر ازآنکه در ملك مصر غلام بودي و خداوند خداي تو از آنجا

بوسیلهٔ دست قوي و بازوي افراشته ترا بیرون آورد بنابرین
خداوند خداي تو ترا فرمود که روز سبت‌را مرعیدار
۱۶ پدر و مادر خودرا احترام نماي چنانچه خداوند خداي تو ترا
فرموده تا در زمیني که خداوند خداي تو بتو ارزاني مي‌دارد طویل
العمر گردي و کامیاب باشي
۱۷ قتل مکن
۱۸ و زنا مکن
۱۹ و دزدي مکن
۲۰ و بر همسایهٔ خود گواهي دروغ مده
۲۱ و بر زن همسایهٔ خود طمع مدار و بر خانهٔ همسایهٔ خود و مزرع
و غلام و کنیز و گاو و خر وي و هرچه ازان همسایهٔ تو باشد حریص
مباش
۲۲ این کلمات‌را خداوند پیش تمامي مجلس شما در جبل از میان
آتش و ابر و دجیّت به آواز بلند بر زبان آورد و دیگر هیچ و آنهارا
بر دو لوح سنگي تحریر نموده بمن سپرد
۲۳ و شما چون آن آوازرا ازمیان ظلمت استماع نمودید (چه جبل
از آتش مي سوخت) سرداران فرقها و مشائخ شما نزدیك من
آمدند
۲۴ وگفتید اینست خداوند خداي ما جلال و بزرگواري خودرا بر ما
ظاهر کرده است و آوازش‌را از میان آتش شنیده‌ایم امروز بر ما
ظاهر شد که خدا با انسان تکلّم نماید و او زنده ماند
۲۵ اکنون چرا بمیریم که آتش شدید مارا هلاك خواهد کرد اگر آواز
خداوند خداي خودرا دیگر بشنویم خواهیم مرد

۲۶ زیرا که کیست از نوع بشر که آواز خداي حي‌را از میان آتش
چون ما استماع نماید و زنده ماند
۲۷ تو نزدیك برو وهرچه خداوند خداي ما بگوید بشنو وهرچه
خداوند خداي ما بتو فرماید با ما بیان کن و ما استماع نموده
بعمل خواهیم آورد
۲۸ پس خداوند آواز سخنانی که شما بمن گفتید استماع نمود و خداوند
مرا گفت که آواز سخنهاي که این قوم بتو گفتند شنیده‌ام هرچه
گفتند نیکوست
۲۹ کاش در دل ایشان چنین اراده مي بود که از من بترسند و تمامي
احکام مرا در همه اوقات مرعیدارند تا ایشان و اولاد ایشان تا ابد
الاباد کامیاب باشند
۳۰ برو و ایشان‌را بفرماي که بخیمه‌هاي خود باز گردید
۳۱ و تو اینجا پیش من ایستاده باش تا از همه احکام و قوانین
و فرائضي که ایشان‌را تعلیم باید داد ترا آگاه سازم بقصد آنکه در
زمیني که من بطریق میراث بایشان مي‌بخشم بعمل آرند
۳۲ لهذا احتیاط نمائید تا مطابق حکم خداوند خداي خود عمل
نمائید و نه بطرف چپ و نه بطرف راست انحراف ورزید
۳۳ در هر راهي که خداوند خداي شما هدایت فرموده است مسلوك
دارید تا زنده مانید و بختیار شوید و در زمیني که بمیراث خواهید
گرفت طویل العمر گردید

باب ششم

۱ و اینست احکام و قوانین و فرائضي که خداوند خداي شما مرا به

تعلیم دادن شما حکم فرمود تا در زمینی که بتصرّف آن روانه می
شوید بعمل آرید
۲ غرض آنکه از خداوند خدای خود بترسی تا همه قوانین و احکامش‌را
که من بتو میفرمایم خود با فرزند و نبیرهٔ خود در تمامی عمر
مرعیداری و آنکه طویل العمر گردی
۳ پس بشنو ای اسرائیل و محافظت نموده بعمل‌آر تا کامیاب
شوی و در زمینی که فیضان شیر و شهد است چنانچه خداوند
خدای پدران تو بتو وعده نموده است بسیار متوافر گردی
۴ بشنو ای اسرائیل خداوند خدای ما خداوندیست واحد
۵ و بهمگی دل و بهمگی جان و بهمگی قوت خداوند خدای خودرا
دوست دار
۶ و این کلماتی که من امروز بتو میفرمایم در دل توباشد
۷ و آنهارا خاطر نشین فرزندان خود بکن خواه در خانه نشسته خواه
سالك راه شده چه خسپیده و چه برخاسته از آنها گفت‌وگو نمای
۸ و آنهارا برای نشان بر دست خود ببند و مانند تیتّها ما بین
چشمان تو باشد
۹ و آنهارا بر باهوهای در و بر دروازهٔ خانهٔ خود بنویس
۱۰ و بعد از آنکه خداوند خدای تو بزمینی که بپدران تو ابراهام و اسحاق
و یعقوب بسوگندی وعده فرمود ترا رسانیده باشد و شهرهای بزرگ
و نیکو که تو خود بنا نساختهٔ بتو به بخشد
۱۱ و خانها پر از انواع نعمت‌ها که تو خود پر نکردی و چاههای کندیده
که تو خود نکندی تاکستانها و درختهای زیتون که تو خود نه نشاندی
چون از آنها بر خورده سیر شوی

۱۲ با حذرباش تا خداوندي‌را که ترا از ملك مصر بدارالحبس بيرون آورد فراموش نکني
۱۳ از خداوند خداي خود بترس و اورا عبادت نماي و باسم وي سوگند ياد کن
۱۴ پيروي معبودان ديگر نبايد کرد از معبودان اقوامي که در اطراف شما باشند
۱۵ بسبب آنکه خداوند خداي تو در ميان شما خداي غيّور است مبادا که خشم خداوند خداي تو بر تو مشتعل شده از روي زمين ترا مستاصل سازد
۱۶ خداوند خداي خودرا امتحان مکنيد چنانچه در مسّه امتحان کرديد
۱۷ احکام خداوند خداي خودرا و شواهد و قوانيني که بتو فرموده است نيك محافظت کنيد
۱۸ وهر عملي که بنظر خداوند راست نمايد و پسنديده باشد بجا آريد تا کامياب شويد و تا به آن زمين نيکو که خداوند با پدران تو بسوگندي وعده فرمود داخل شده بميراث بگيري
۱۹ تا همه دشمنان ترا از پيش تو بدر کند چنانکه خداوند فرمود
۲۰ چون فرزند تو در ايّام مستقبل از تو استفسار نمايد که از شواهد وقوانين و فرائضي که خداوند خداي ما بشما فرموده است مراد چيست
۲۱ پس فرزند خودرا بگوي که ما در ملك مصر بندگان فرعون مي بوديم وخداوند مارا از مصر با دست قوي بيرون آورد
۲۲ و خداوند آيات واعجوبهاي شديد وهولناك در مصر بر فرعون و تمامي اهل بيتش بنظر ما ظاهر کرد

۲۳ ومارا از آنجا بیرون آورد تا بزمینی که با پدران ما بسوگندی وعده
فرموده بود داخل گردانیده بما ارزانی دارد
۲۴ وخداوند مارا فرمود تا مطابق این همه قوانین عمل کنیم واز
خداوند خدای خود بترسیم تا در همه اوقات موجب خیریت ما
باشد وتا مارا زنده دارد چنانکه امروز واقع است
۲۵ وصلاح ما در این است که این همه احکام‌را پیش خداوند خدای
خود چنانکه حکم فرمود نگاهداشته بعمل آریم

باب هفتم

۱ چون خداوند خدای تو ترا بزمینی که بتصرّف آن روانه می شوی
رسانیده باشد واز روی تو بسیاری قبائل یعنی حتّیان وجرجاسیان
واموریان وکنعانیان وفریزیان وحویان ویبوسیان هفت قبیله که
اکثر واقوی از تو باشند بیرون کرده
۲ وچونکه خداوند خدای تو ایشانرا بدست تو بسپارد ایشانرا منهزم
ساخته بالکل مستاصل کن با ایشان عهدی مبند ورحمت مورز
۳ وبا ایشان مناکحه مکن دختر خودرا به پسرش مده ودخترش‌را
برای پسر خود مگیر
۴ زیراکه اولاد ترا بعبادت معبودان دیگر از پیروی من گمراه
خواهند کرد وخشم خداوند بر شما مشتعل شده ترا بزودی هلاك
خواهد ساخت
۵ امّا با ایشان چنین رفتار نمائید مذبحهارا خراب کنید وانصاب‌را
بشکنید وغلبهارا ببرید واشکال تراشیده‌را به آتش بسوزانید
۶ ازآنرو که تو برای خداوند خدای خود قومی مقدّس هستی

خداوند خداي تو ترا برگزيده است تا از همهٔ اقوامي كه بر روي
زمين اند قومي مخصوص وي باشيد
۷ نه بسبب آنكه از همهٔ اقوام افزون بوديد خداوند شمارا بكمال
اتحاد برگزيد (چه از همهٔ اقوام كمتر بوديد)
۸ بلكه بسبب آنكه خداوند شمارا دوست مي داشت وآنكه
سوگنديرا كه با پدران شما ياد كرده بود محفوظ داشت خداوند
شمارا بدست قوي بيرون آورد واز دار الحبس از قبضهٔ فرعون
پادشاهٔ مصر باز خريد
۹ پس بدان كه خداوند خداي تو همين است خدا خداي نيك
عهد با كسانيكه ويرا دوست داشته احكامش‌را بجا آرند تا هزاران
طبقه پيمان ورحمت‌را مرعي ميدارد
۱۰ وكسانيكه اورا دشمن دارند ايشان‌را دست بدست سزا ميدهد
تا هلاك سازد با كسي كه اورا دشمن دارد تاخير نخواهد كرد بلكه
اورا دست بدست سزا ميدهد
۱۱ بنابرين احكام وقوانين وفرائضي‌را كه من امروز بشما ميفرمايم
نگاهداريد تا بعمل آريد
۱۲ وهرگاه اين فرائض‌را استماع نموده مرعيداريد وعمل كنيد خداوند
خداي تو بجزاي اين پيمان ورحمت‌را كه با پدران تو بسوگندي
موكّد فرمود رعايت خواهد داشت
۱۳ وترا دوست داشته وبركت فرموده افزوني خواهد بخشيد وازبراي
تو ثمر رحم وثمر زمين وغله ومي وروغن زيتون ونسل گاوها
وگلّهاي گوسفندان در زميني كه بدادن آن با پدران تو سوگندي
ياد كرده بود بركت خواهد بخشيد

۱۴ زیاده از همه اقوام مبارك خواهي شد و هیچیك از شما و از بهائم
شما خواه نر خواه ماده عقیم نخواهد بود
۱۵ و خداوند هر نوع بیماریرا از تو دور خواهد کرد از امراض هولناك
مصر که تو واقف هستي هیچ یکي‌را بر تو نازل نخواهد کرد بلکه بر
همه دشمنان تو عارض میگرداند
۱۶ وهمگي اقوام‌را که خداوند خداي تو بتو بسپارد معدوم ساز چشم
تو بر ایشان رحمت نورزد ومعبودان ایشانرا عبادت مکن که این
امر دامیست براي تو
۱۷ اگر با خود بگوئي که این اقوام از من افزون‌تر اند چگونه ایشانرا
اخراج کنم
۱۸ از ایشان نباید ترسید نیك یاد دار از آنچه خداوند خداي تو با
فرعون و تمامي اهل مصر بعمل آورد
۱۹ تجربهاي عظیم‌را که خود معاینه کردي و آیات ومعجزات و دست
قوي و بازوي افراشته که بوسیلهٔ آنها خداوند خداي تو ترا بیرون
آورد بهمین طور خداوند خداي تو با همه اقوامي که از آنها مي
ترسي رفتار خواهد نمود
۲۰ و خداوند خداي تو خرگزرا نیز درمیان ایشان خواهد فرستاد تا
مابقي آنها که از روي تو پنهان شدند هلاك شوند
۲۱ از ایشان خوفناك مگردید زیرا که خداوند خداي تو درمیان
شماست خداي قادر ذوالجلال
۲۲ وخداوند خداي تو آن اقوام‌را بتدریج از پیش تو قلع و قمع خواهد
کرد جائز نیست که بیك بارگي کار ایشان‌را باتمام رساني مبادا
که دواب دشتي بر شما کثرت یابند

۲۳ لیکن خداوند خدای تو ایشانرا بتو خواهد سپرد و ایشانرا بصدمهٔ
شدید پاره پاره خواهد ساخت تا آنکه معدوم شوند
۲۴ و ملوك ایشانرا بدست تو خواهد سپرد و اسم ایشانرا از تحت
آسمان محو خواهی کرد هیچکس‌را با شما طاقت مقاومت نخواهد
بود بحدی که آنهارا منهدم سازی
۲۵ شکلهای تراشیدهٔ معبودان ایشان‌را به آتش بسوزان به سیم و زری
که بر آنها باشد حرص مکن و برای خود مگیر مبادا که گرفتار دام
شوی ازآنرو که نزد خداوند خدای تو مکروه است
۲۶ و در خانهٔ خود چیزی که مکروه باشد داخل مکن مبادا که تو نیز
مانند آن حرم شوی باید که آنرا بدل و جان منفور و مبغوض داری
زیرا که حرم است

باب هشتم

۱ همه احکامی که من امروز بتو میفرمایم نگاه داشته بعمل آرید تا
زنده مانید و کثرت یابید و زمینی‌را که خداوند با پدران شما
بسوگندی وعده فرمود داخل شده بتصرّف در آرید
۲ و یاد دار تمامی طریقی‌را که خداوند خدای تو ترا درین چهل
سال در بیابان رهبری نمود غرض آنکه ترا فروتن گرداند و امتحان
نماید و مافی الضمیر تو دریافت کند که احکامش‌را مرعی می‌داری
یا نه
۳ و ترا فروتن گردانید وگرسنه کرد و بعده مان خورانید که ازآن نه تو
و نه پدران تو واقف بودید تا بر تو ظاهر کند که انسان نه بخوردن
نان زنده ماند و بس بلکه بهر کلمه که از زبان خداوند صادر گردد
انسان زنده می ماند

۴ لباس در بر تو کهنه نگردید وپاي تو درين چهل سال نه
آماسيد

۵ و در خاطر خود انديشه کن که چون انسان فرزند خودرا تاديب
مي‌کند بهمين طور خداوند خداي تو ترا تاديب مي نمايد

۶ پس احکام خداوند خداي خودرا مرعيدار تا بطريقهاي وي رفتار
نمائي و ازاو بترسي

۷ که خداوند خداي تو ترا بزميني نيکو ميرساند زميني که در آن
جويهاي آب وچشمها و انهار که از واديها و از کوهها بر مي آيد

۸ زميني که در آن گندم وجو و تاکها و درختهاي انجير و انار زميني
پر از روغن زيتون و شهد

۹ زميني که در آن بفقر وفاقه نان نخوري و بچيزي محتاج نشوي
زميني که سنگهايش آهنست واز کوههايش مس خواهي کند

۱۰ چونکه بر خورده سير شوي خداوند خداي خودرا بجهت زمين
نيکو که بتو بخشيده است ستايش کن

۱۱ زينهار خداوند خداي خودرا فراموش مکن بحدي که احکام
و قوانين و فرائضي‌را که من امروز بتو ميفرمايم مرعي نداري

۱۲ مبادا که چون بر خورده سير شوي وخانهاي پاکيزه بنا ساخته
ساکن گردي

۱۳ وچون رمها و گلهاي تو افزوني يابد و سيم و زر تو بسيار شود وهرچه
ازان تو باشد موفور گردد

۱۴ پس دل تو مغرور شود وخداوند خداي خودرا فراموش کني که
ترا از ملك مصر از دار الحبس بيرون آورد

۱۵ که ترا در آن بيابان وسيع و هولناك رهبري نمود که درآنجا مارهاي

آتش‌آسا و عقارب و خشك‌سالي كه آب يافت نمي شد و آب
از براي تو از سنگ خارا بيرون آورد
۱۶ كه ترا در بيابان مان خورانيد كه پدران شما از آن واقف نبودند
غرض آنكه ترا فروتن گرداند و امتحان نمايد تا در ايام واپسين ترا
كامياب كند
۱۷ و مبادا كه در دل خود انديشه كني كه توانائي و قدرت دست
من اين اموال‌را براي من فراهم آورده است
۱۸ امّا از خداوند خداي خود ياد دار كه او توانائي آن مي بخشد
كه اموال‌را فراهم آري بقصد آنكه عهد خودرا كه با پدران شما
بسوگندي قرار داد چون امروز واقع شده است محكم كند
۱۹ و چنين خواهد شد كه هرگاه خداوند خداي خودرا بالتمام
فراموش كني و معبودان ديگررا پيروي كرده آنهارا عبادت و سجده
نمائي من امروز بر شما گواهي ميدهم كه بي محابا هلاك
خواهيد شد ٠
۲۰ بمثال اقوامي كه خداوند در پيش شما بهلاكت ميرساند بهمين
طور هلاك خواهيد شد بسزاي آنكه قول خداوند خداي خودرا
استماع نكرديد

باب نهم

۱ بشنو اي اسرائيل تو امروز از يردين عبور مي نمائي تا داخل شده
اقوامي‌را كه زياده از تو قدرت و توانائي دارند و شهرهاي بزرگ كه
حصار آنها تا بفلك رسيده بتصرّف در آري
۲ قومي عظيم و طويل القامت بني عناقيان كه تو از ايشان آگاه

هستي و شنیده باشي که چه کس با بني عناق مقاومت
خواهد کرد
۳ پس امروز اندیشه کن که خداوند خداي تو خود چون آتش
سوزاننده پیش تو میگذرد او ایشانرا پیش شما منهدم خواهد
ساخت و او به پستي خواهد افگند بنوعي که اخراج نموده زود
هلاك سازید چنانچه خداوند بتو فرموده است
۴ چون خداوند خداي تو ایشانرا از پیش تو اخراج نماید در دل
خود مگوي که بجزاي نیکوکاري من مرا داخل گردانیده است تا
این سرزمین‌را بمیراث بگیرم بلکه بسزاي شرارت این اقوام خداوند
ایشانرا از پیش تو اخراج میکند
۵ نه بسبب نیکوکاري و صدق دل خود روانه مي‌شوي تا سرزمین
ایشانرا بمیراث بگیري امّا بسبب شرارت این اقوام خداوند
خداي تو ایشانرا از پیش تو بدر میکند و بغرض آنکه خداوند وعدهٔ
که با پدران شما ابراهام و اسحاق و یعقوب بسوگندي قرار داد
وفا کند
۶ پس بدان که خداوند خداي تو نه بسبب نیکوکاري تو ترا
وارث این سرزمین نیکو میگرداند چراکه تو قومي گردن‌کش
هستي
۷ یاد دار فراموش مکن که خداوند خداي خودرا چه طور در بیابان
غضبناك کردي از روزي که از ملك مصر بیرون آمدي تا رسیدن
شما درینجا از خداوند متمرّد بودید
۸ و در حوریب خداوندرا غضبناك کردید بحدیکه خداوند از روي
خشم ارادهٔ استیصال شما کرد

۹ بهنگامي که بفراز جبل رفته بودم براي گرفتن لوحهاي سنگي يعني
لوحهاي عهدنامهٔ که خداوند با شما قرار داد تا چهل روز و چهل
شب در جبل ساکن بودم نه نان خوردم و نه آب نوشيدم
۱۰ و خداوند دو لوح سنگي که به انگشت خدا مکتوب شده بمن
سپرد و تمامي کلماتي که خداوند با شما در جبل از ميان آتش
در روز مجلس بر زبان آورد بر آنها تحرير يافت
۱۱ و چون چهل روز و چهل شب منقضي شد خداوند دو لوح سنگي
يعني لوحهاي عهدنامه‌را بمن داد
۱۲ و خداوند مرا فرمود که برخيز و زود از اينجا نشيب برو زيراکه آن
قوم تو که از مصر بيرون آوردي مفسد شدند و از طريقي که ايشانرا
فرمودم بزودي انحراف ورزيده بتي براي خود ريخته اند
۱۳ و نيز خداوند مرا گفت که اين قوم‌را ملاحظه نموده‌ام و اينك
قومي گردن‌کش است
۱۴ دست از من بدار تا ايشانرا مستاصل کنم و نام ايشانرا از زير آسمان
محو نمايم و ترا قومي عظيم و بزرك‌تر از ايشان خواهم گردانيد
۱۵ پس رو برتافته از جبل فرود آمدم و جبل از آتش مي‌سوخت
و دو لوح عهدنامه در دو دست من بود
۱۶ و نگاه کرده ديدم که بر خداوند خداي خود گناهکار شده گوسالهٔ
براي خود ريخته بوديد از طريقي که خداوند شمارا فرموده بود
بزودي انحراف ورزيديد
۱۷ پس دو لوح‌را گرفته و از دو دست خود افکنده در نظر شما شکستم
۱۸ و باز بحضور خداوند چون در ابتداء بر رو افتاده تا چهل روز و چهل
شب نه نان خوردم و نه آب نوشيدم بسبب آن همه گناهاني که

شما ارتکاب نمودید که کارهاي ناشایسته پیش خداوند عمل نموده
اورا غضبناك کردید
۱۹ زیراکه از غضب و حرارت خشم خداوند که ارادهٔ استیصال شما
میکرد ترسیدم فامّا خداوند آن مرتبه نیز دعاي مرا مستجاب نمود
۲۰ و بر اهرون نیز خداوند بسیار خشمناك گردیده خواست که اورا
بهلاك رساند و درآن هنگام در بارهٔ اهرون نیز شفاعت کردم
۲۱ وخطاي شمارا یعني گوسالهٔ که ساخته بودید گرفته به آتش
سوزانیدم وکوفته و صلایه کرده و باریك کرده چون غبار آن غباررا
در آبي که از جبل جاري مي‌بود ریختم
۲۲ در تبعیره و در مسّه و در قبروت حتاوه خداوندرا غضبناك
گردانیدید
۲۳ وچون خداوند شمارا از قادیس‌برنیع روانه ساخت و فرمود که رو
براه آورده زمیني‌را که بشما بخشیدم بتصرّف درآرید آنگاه نیز تمرّد
حکم خداوند خداي خود کرده نه بر او ایمان آوردید و نه کلماتش‌را
استماع نمودید
۲۴ از روزي که شمارا شناختم بر خداوند متمرّد هستید
۲۵ پس تا چهل روز و چهل شب بطور سابق بحضور خداوند خدا بر
روي افتادم بسبب آنکه خداوند بهلاك شما تهدید فرموده بود
۲۶ لهذا پیش خداوند بدین مضمون شفیع شدم که اي خداوند خدا
قوم خودرا یعني میراثي که بعزت خود باز خریدي که بدست قوي
از مصر بیرون آوردي مستاصل مکن
۲۷ بندگان خود ابراهام و اسحاق و یعقوب‌را بخاطر آر بعناد و شرارت
و گناه این قوم التفات مکن

۲۸ مبادا که اهل آنزمین که مارا از آنجا بیرون آوردی چنین بگویند
بسبب آنکه خداوند نتوانست که ایشانرا بزمینی که وعده فرمود
داخل گرداند و بجهت آنکه با ایشان عداوت داشت بیرون برد
تا در بیابان بکشد
۲۹ فامّا ایشان قوم تو و میراث تو هستند که بقدرت عظیم و باروی
افراشته بیرون آوردی

باب دهم

۱ درآن هنگام خداوند مرا فرمود که دو لوح سنگی موافق اوّلین برای
خود تراشیده بفراز جبل نزد من بیار و صندوقی چوبی برای
خود بساز
۲ و کلماتی که بر لوحهای اوّلین که تو شکستی تحریر یافته بود باز برین
لوحها خواهم نوشت و آنهارا در آن صندوق بگذار
۳ پس صندوقی از چوب سطیم درست کرده و دو لوح سنگی موافق
اوّلین تراشیده بفراز جبل رفتم و آن دو لوح در دست من بود
۴ و موافق کتابت اوّلین ده کلمهٔ که خداوند در جبل از میان آتش
بروز مجلس. با شما بر زبان آورد برآن دو لوح نوشت و خداوند
آنهارا بمن سپرد
۵ و بازگشته از جبل نشیب آمدم و لوحهارا در صندوقی که درست
کرده بودم بگذاشتم و درآنجا حسب الحکم خداوند موجود است
۶ پس بنی اسرائیل از بئروت که مقام بنی یعقان است کوچ کرده
بموسیره رسیدند که اهرون درآنجا وفات یافت و همانجا مدفون
شد و العاذار پسرش بمنصب کهانت جانشین وی شد

۷ از آنجا روانه شده بجودجده رسیدند و از جدجده به یاطبات
زمینی که در آن نهرها موفور است
۸ در آن ایام خداوند فرقهٔ لیوی‌را ممتاز نمود تا صندوق عهدنامهٔ
خداوندرا بردارند و بحضور خداوند ایستاده ویرا خدمت نمایند
و بنام وی دعای خیر بخوانند چنانچه تا امروز مروّج است
۹ لهذا لیوی‌را با برادران خود نه حصه ایست نه میراثی میراث وی
۱۰ خداوند است چنانچه خداوند خدای تو با وی وعده فرمود
۱۰ و در جبل مطابق ایام اوّلین تا چهل روز و چهل شب ایستاده
بودم و خداوند در آنوقت نیز دعای مرا اجابت نمود و خداوند
از سر استهلاك تو بگذشت
۱۱ و خداوند مرا فرمود که برخیز و پیش این قوم روانه شو تا زمینی‌را
که بدادن آن با پدران ایشان بسوگندی وعده کردم داخل گردیده
بتصرّف درآرند
۱۲ اکنون ای اسرائیل چیست که خداوند خدا از تو مطالبه میکند
بجز اینکه از خداوند خدای خود بترسی و در تمامی طریقهای وی
سلوك نمائی و اورا دوست داری و خداوند خدای خودرا بهمگی
دل و بهمگی جان عبادت کنی
۱۳ و احکام و قوانین خداوندرا که من امروز برای کامیابی تو میفرمایم
مرعیداری
۱۴ اینك آسمان بلکه فلك الافلاك و کرهٔ زمین و هرچه در آن باشد
ازان خداوند خدای تست
۱۵ امّا خداوند پدران ترا بکمال اتّحاد دوست میداشت و بعد از ایشان
نسل ایشان یعنی شمارا از همه اقوام برگزید چون امروز واقع است

۱۶ پس قلفت دل خودرا مختون نمائید و دیگر گردن‌کشي مکنید
۱۷ زیراکه خداوند خداي شما خداي معبودانست و رب الاربابست
خداي عظیم و قادر و ذوالجلال که طرف گیري نمیکند و رشوت‌را
مقبول نمیدارد
۱۸ داد یتیم و بیوه‌را میدهد غریب‌را دوست داشته خوراك و لباس
مي‌بخشد
۱۹ پس شما نیز غریب‌را دوست دارید ازآنرو که خود در ملك مصر
غریب بودید
۲۰ از خداوند خداي خود بترس و اورا اطاعت کن و با وي ملحق
باش و باسم وي سوگندي یاد کن
۲۱ همین است محمود و معبود تو که این همه اعمال عظیم و مهیب
که خود معاینه کردهٔ براي تو ظاهر نمود
۲۲ پدران تو با هفتاد نفر روانهٔ مصر شدند و اکنون خداوند خداي
تو مانند ستارگان آسمان ترا کثرت بخشیده است

باب یازدهم

۱ پس خداوند خداي خودرا دوست‌دار و اوامر و قوانین و فوائض
و احکامش‌را در همه اوقات رعایت کن
۲ و امروز بیندیشید زیرا که فرزندان شمارا مخاطب نمي‌سازم که
واقف نیستند و معاینه نکردند تنبیهٔ خداوند خداي شمارا و نه
عظمتش و نه دست قوي و نه بازوي افراشته
۳ و نه معجزات و نه اعمالي که درمیان مصر با فرعون پادشاهٔ مصر
و با تمامي اهل ملکش بظهور آورد

٤ و آنچه با لشکر مصر با اسپها و ارابهای ایشان عمل نمود که چون
شمارا تعاقب میکردند آب بحر قلزم‌را بغرق ایشان سیلان گردانید
و خداوند ایشان‌را تا امروز نا پدید ساخته است
٥ و آنچه با شما در بیابان تا رسیدن دریناجا بعمل آورد
٦ و آنچه با داثان و ابیرام پسران الیاب بن راؤبن عمل نمود که زمین
دهان خودرا بازکرده ایشانرا با اهل بیت و خیمه‌ها و همه اسبابی
که فراهم آورده بودند درمیان مجموع بني اسرائیل بلع نمود
٧ لیکن شما همگي اعمال عظیم که خداوند ظاهر کرد بنظر خود
معاینه کردید
٨ لهذا تمامي احکامي که من امروز بشما میفرمایم مرعیدارید تا دلاور
شده زمیني‌را که بتصرّف آن روانه مي شوید داخل گردیده بتصرّف
در آرید
٩ و تا در زمیني که خداوند با پدران شما بسوگندي وعده فرمود که
بشما و بنسل شما خواهم داد زمیني که فیضان شیر و شهد درآنست
طویل العمر باشید
١٠ چراکه زمیني که بتصرّف آن روانه مي شوي چون زمین مصر نیست
که ازآن خروج نمودید که درآنجا تخم پاشیدي و چون سبزي زاررا
بپاي خود آب دادي
١١ امّا زمیني که بتصرّف آن روانه مي‌شوید زمینیست مشتمل بر
کوهها و وادیها و از بارش آسمان سیراب مي‌شود
١٢ زمیني که خداوند خداي تو برآن التفات مي نماید چشمهاي
خداوند خداي تو علي الدوام از ابتداء تا انتهاي سال برآن
نگران است

١٣ وچنین خواهد شد که هرگاه احکامي‌را که من امروز بشما میفرمایم
بسمع قبول بشنوید تا خداوند خداي خودرا دوست دارید و بهمگي
دل و بهمگي جان عبادت کنید
١٤ پس باراني که لائق زمین شما باشد بفصل معتاد خواهم بخشید
یعني بارش اوّلین و آخرین تا غلـه و مي و روغن زیتـون خودرا
جمع نمائي
١٥ و در مزرعها علف براي ستوران خواهم رویانید تا برخورده سیر شوي
١٦ خودرا نگاهدارید تا دل شما فریفته نشود بنوعي که انحراف ورزیده
معبودان دیگررا عبادت کنید و سجده بجاآرید
١٧ و آنگاه خشم خداوند بر شما مشتعل شده ابواب آسمان‌را مسدود
سازد تا باران نبارد و زمین حاصلات خودرا ندهد و شما از زمین
نیکو که خداوند بشما ارزاني میدارد بزودي ناپدید شوید
١٨ پس این کلمات مرا در دل و جان خود جاي دهیـد و آنـهارا
براي نشان بر دست خود به بندید تا چون تیتّها مابین چشمهاي
شما باشد
١٩ و آنهارا بفرزندان خود تعلیم دهید و از آنها چون در خانه باشي
یا سالك راه شوي چه خسپیده و چه برخاسته گفتگو نماي
٢٠ و آنهارا بر باهوهاي در خانه و بر دروازهٔ خود بنویس
٢١ تا ایّام عمر تو و عمر اولاد تو در زمیـني کـه خداوند بدادن آن با
پدران شما بسوگـنـدي وعده فرمود چون ایّام آسمان بر زمـین
طویل گردد
٢٢ کـه هرگاه این همـه احکامي کـه من بـشـما میفرمایم بجد وجهد
مرعیدارید تا عمل کنید وخداوند خداي خودرا دوست دارید

ودر همه طریقهای وي سلوك نمائید وبوي معتصم باشید
٢٣ پس خداوند این همه اقوام‌را از پیش شما اخراج خواهد نمود تا
اقوامي‌را که از شما عظیمتر و تواناتر هستند وارث گردید
٢٤ بر هر موضعي که کف پاي شما برسد ازان شما خواهد بود از بیابان
ولبانون از نهر یعني نهر فرات تا بدریاي غربي حدود شما خواهد بود
٢٥ هیچکس طاقت مقاومت شما نخواهد داشت خداوند شما
خوف ودهشت شمارا بر تمامي زمیني که درآن قدم نهید نازل
میگرداند چنانچه با شما وعده کرد
٢٦ اینك برکت ولعنت‌را امروز پیش شما میگذارم
٢٧ برکت بشرطیکه احکام خداوند خداي خودرا که من امروز بشما
میفرمایم اطاعت نمائید
٢٨ ولعنت بشرطیکه احکام خداوند خداي خودرا اطاعت نکنید
واز راهي که امروز بشما مي‌نمایم انحراف ورزید تا معبودان
دیگررا که تا حال از ایشان مطلع نیستید پیروي نمائید
٢٩ وچون خداوند خداي تو ترا بزمیني که بتصرف آن روانه مي‌شوید
داخل گردانیده باشد این برکت‌را بر کوهٔ جریزیم وآن لعنت‌را
بر کوهٔ عیبال جاي‌ده
٣٠ آیا این هر دو بآن طرف یردین نیست بسمت غروب آفتاب
در ملك کنعانیان که در میدان روبروي جلجال در حوالي میدان
موره سکونت میدارند
٣١ زیرا که شما از یردین عبور مي نمائید تا زمیني که خداوند خداي
شما بشما مي بخشد داخل شده بتصرف در آرید وحال آنکه
متصرف آن شده سکونت خواهید داشت

٣٢ و تمامي قوانين و فرائضي كه امروز با شما درميان مي آرم
نگاهداشته بعمل آريد

باب دوازدهم

١ اينست قوانين و فرائضي كه در زميني كه خداوند خداي پدران
تو آنرا بطريق ميراث بتو مي بخشد تا تمامي ايّامي كه بر روي
زمين زنده باشيد بر شما لازم است كه بعمل آريد
٢ اين اقوامي كه شما وارث ايشان مي‌شويد در هر جائي كه معبودان
خودرا عبادت مي‌كردند بر جبلهاي مرتفع و كوهها و زير هر درخت
شاداب آن موضعرا منهدم سازيد
٣ ومذبحهاي ايشانرا خراب كنيد و انصابرا بشكنيد وغلبهارا به
آتش بسوزانيد و شكلهاي تراشيدهٔ معبودان ايشانرا منقطع گردانيده
نام آنهارا از آن مكان ناپديد سازيد
٤ بدين طور با خداوند خداي خود رفتار منمائيد
٥ امّا موضعي‌را كه خداوند خداي شما از جميع فرقهاي شما ممتاز
نمايد تا درآنجا نام خودرا جاي دهد متوجهٔ مسكن وي بشويد
ودرآنجا برويد
٦ و قربانيهاي سوختني و ذبائح و عشور و قربانيهاي برداشتني كه
ميگذرانيد ونذرها وتطوّعات و نخست زادگان گاوان وگوسپندان
در آنجا بگذرانيد
٧ ودر آنجا بحضور خداوند خداي خود تناول نمائيد وبهر كاري كه
رجوع نمائيد با اهل وعيال كه خداوند خداي شما عنايت فرموده
است شادمان باشيد

٨ موافق کرداري که امروز درينجا رسم ماست که هرکس آنچه بنظر
خود پسند آيد عمل ميکند بدين قسم رفتار منمائيد
٩ که تا حال بآن آرام وميرائي که خداوند خداي شما بشما ارزاني
ميدارد نرسيده ايد
١٠ امّا چون ازيردين عبور نموده در زميني که خداوند خداي شما
بطريق ميراث بشما ميدهد ساکن گرديد وچون شمارا از جميع
دشمنان در اطراف و جوانب آرام بخشد تا در امن و آمان باشيد
١١ انگاه موضعي خواهد بود که خداوند خداي شما امتياز نمايد تا
محل اسم خود گرداند هر آنچه من بشما ميفرمايم درآنجا حاضر
کنيد قربانيهاي سوختني وذبائح و عشور و قربانيهاي برداشتني که
مي گذرانيد وهمه نفائسي که براي خداوند نذر ميکنيد
١٢ وبحضور خداوند خداي خود شادمان باشيد با فرزندان و دختران
وغلامان وکنيزان وبني ليوي که ساکن بلد تو باشند چه ايشان در
ميان شما نه حصهٔ و نه ميراثي دارند
١٣ قربانيهاي سوختني خودرا در هرجاي که منظور نظر تو باشد
زينهار مگذران
١٤ ليکن در موضعي که خداوند در يکي از فرقهاي شما ممتاز نمايد
در همانجا قربانيهاي سوختنيرا بگذران و همانجا هرآنچه بتو
ميفرمايم بجا آر
١٥ فامّا جائز است که در هر بلدي از بلاد خود هر آنچه دل تو
خواهش دارد ذبح نمائي وگوشت بخوري موافق برکتي که خداوند
بتو عنايت کرده است پاك وناپاك ازآن بخورند چون آهو
و گوزن

١٦ امّا خون مخورید بلکه مثل آب بر زمین بریزید
١٧ عشر غله ومي وروغن زیتون ونخست زادگان گاوها وگوسپندان
وهر چیزیرا که نذر کرده باشي وتطوّعات وقرباني برداشتني که
بگذراني جائز نیست که در بلاد خود بخوري
١٨ بلکه آنهارا بحضور خداوند خداي خود در مکاني که خداوند خداي
تو ممتاز نماید لازمست که با پسر ودختر وکنیز وغلام خود وبا
بني لیوي که ساکن بلد تو باشند تناول نمائي وبحضور خداوند
خداي خود بهرکاري که رجوع نمائي شادمان باش
١٩ با حذر باش که تا همه ایّامي که ساکن زمین خود باشي بني
لیوي‌را فرو نگذاري
٢٠ چون خداوند خداي تو حدود ترا وسعت دهد چنانچه بتو وعده
فرموده است وبگوئي که گوشت خواهم خورد ازآنرو که نفس تو
بگوشت خوردن راغب است جائز است که گوشت بخوري
بهرچه نفس تو رغبت کند
٢١ اگر موضعي که خداوند خداي تو ممتاز نماید تا نام خودرا در آنجا
جاي دهد. از تو دور باشد پس از گاو وگوسپند خود که خداوند
بتو عنایت کرده چنانچه ترا فرموده‌ام ذبح نماي وبهرچه نفس
تو رغبت کند در بلد خود بخور
٢٢ چون آهو وگوزن خورده مي‌شود بهمان قسم نیز آنهارا بخور پاك
وناپاك بر یك منوال تناول نمایند
٢٣ امّا نیك بپرهیز که خون نخوري سبب آنکه خون جان است
وجائز نیست که جانرا با گوشت بخوري
٢٤ آنرا نباید خورد مانند آب بر زمین بریز

٢٥ آنرا نباید خورد تا تو و اولاد تو بعد از تو کامیاب شوید چون
کارهاي پسندیدهٔ خداوندرا بجاآوري
٢٦ فقط آنکه چیزهاي مقدّس که ترا باشد و نذرهاي خودرا گرفته
بمکاني که خداوند ممتاز کند روانه شو
٢٧ و قربانیهاي سوختني یعني گوشت و خونرا بر مذبح خداوند خداي
خود بگذران که خون ذبائح تو بر مذبح خداوند خداي تو ریخته
شود و تو خود گوشترا بخور
٢٨ این همه کلماترا که من بتو ميفرمایم نگاه دار و اطاعت کن تا
تو و اولاد تو بعد از تو تا ابد الاباد کامیابشوید بشرط آنکه کاري
که بنظر خداوند نیکو و صالح نماید بعمل آري
٢٩ چون خداوند خداي تو اقواميرا که بمیراث گرفتن آنها روانه
میشوي پیش تو قطع کند و تو جانشین ایشان شده ساکن زمین
گردي
٣٠ چون پیش تو منهدم شوند با حذر باش تا از پیروي آنها بدام
نافتي مبادا که در بارهٔ معبودان ایشان استفسار نمائي که این اقوام
بچه منوال معبودان خودرا عبادت کردند که من نیز بدین قسم
خواهم کرد
٣١ با خداوند خداي خود بدین طور رفتار منمائید زیرا که هرچه خداوند
مبغوض و منفور دارد ایشان با معبودان خود عمل نمودهاند که
پسران و دختران خودرا نیز در راهٔ معبودان خود به آتش
سوزانیده اند
٣٢ هر کلمهٔ که من بشما ميفرمایم بعمل آر و چیزي بر آن کم
و بیش مکن

باب سیزدهم

١ واگر کسي متنبي يا خواب‌بين درميان شما پديد آيد وآيتي يا
خارق العادتي با تو درميان آرد
٢ وآن آيتي يا خارق العادتي که بتو گفته بود بوقوع پيوندد وبگويد
که معبودان ديگر (که تو از آنها اطلاع نداري) پيروي کنيم وعبادت
آنها بجا آريم
٣ سخنان آن متنبي يا آن خواب‌بين‌را گوش مکن از آنروکه
خداوند خداي شما شمارا امتحان مي نمايد تا دريافت کند که
آيا خداوند خداي خودرا با تمامي دل وجان دوست داريد
يا نه
٤ خداوند خداي خودرا اتباع نمائيد واز او بترسيد واحکام ويرا
مرعيداريد وقول ويرا بشنويد واورا عبادت کنيد وباو معتصم باشيد
٥ وآن متنبي يا خواب‌بين مقتول شود بجزاي آنکه سخني گفته
است که باعث انحراف شما باشد از خداوند خداي خود که
شمارا از ملك مصر بيرون آورده واز دار الحبس باز خريد غرض
آنکه ترا از طريقي که خداوند خداي تو ترا هدايت فرمود گمراه
گرداند بدين طور شررا از ميان خود دور کن
٦ هرگاه برادر تو که از فرزندان مادر تو باشد يا پسر يا دختر تو يا زن
هم‌آغوش يا دوستي که با جان برابر است ترا در خلا اغوا کند که
بيائي تا معبودان ديگررا عبادت کنيم که از آنها نه ترا نه پدران
ترا اطلاع بود
٧ يعني از معبودان اقوامي که در اطراف تو باشند چه نزديك وچه
دور از ابتدا تا بانتهاي زمين

٨ اورا قبول مکن و استماع منماي و چشم تو بروي رحم ننماید و بروي
شفقت منماي و اورا پنهان مدار
٩ لیکن اورا بي محابا بقتل برسان نخستین دست تو بقتلش دراز
شود و بعده دست تمامي قوم
١٠ و اورا سنگسار نماي تا هلاك شود بسبب آنکه اراده داشت که
ترا از خداوند خداي تو که از ملك مصر از دارالحبس بیرون آورد
دور کند
١١ وتمامي بني اسرائیل از استماع این حال هراسان خواهند شد تا
دیگر چنین امر قبیحرا در میان شما ارتکاب نکنند
١٢ هرگاه در یکي از شهرهاي که خداوند خداي تو براي سکونت
ارزاني دارد بشنوي
١٣ که تني چند از بني بلیعل از میان شما بیرون رفته ساکنان شهر
خودرا چنین اغوا کرده اند که بیائید و معبودان دیگررا که تا حال
از آنها واقف نبودید عبادت کنید
١٤ پس بتفحص و تجسس این حال بپرداز و نیك استفسار نماي
و اگر راست و یقیني باشد که چنین امر شنیع در میان شما سرزده
است ٠
١٥ بر تو لازم است که ساکنان آن شهررا بدم شمشیر بکشي و آنرا با
هرچه در آن باشد مع بهائم بدم شمشیر بالکل منهدم سازي
١٦ وتمامي غنائم آنرا درمیان کوچه جمع کرده هم شهررا و هم تمامي
غنائمرا بالکل در راهٔ خداوند خداي خود به آتش بسوزان و تا
ابد الاباد تل باشد از سر نو بنا نشود
١٧ و اثري از آن چیز حرم کرده شده در دست تو نماند تا خداوند

از حرارت غضب خود در گذشته بر تو رحمت و شفقت فرماید
و ترا کثیر گرداند چنانچه با پدران تو بسوگندي وعده فرموده
است

١٨ بشرطیکه قول خداوند خداي خودرا استماع نموده همه احکامش را
که من امروز بشما میفرمایم مرعیداري و هرکاري که بنظر خداوند
خداي تو پسند آید بعمل آري

باب چهاردهم

١ شما فرزندان خداوند خداي خود هستید براي اموات خودرا
مخراشید و موي پیشاني خودرا نزع مکنید
٢ زیراکه تو براي خداوند خداي خود قومي مقدّسي و خداوند ترا
از همه اقوام که بر روي زمین هستند ممتاز گردانیده است تا
قومي مخصوص وي باشید
٣ چیزي که مکروه باشد مخور
٤ اینست جانوراني که خوردن آنها جائز است گاو و گوسپند و بز
٥ گوّزن و آهو و یحمور و آهوبره و ریم و بقرالوحش و بز کوهي
٦ و از بهائم هر بهیمهٔ که ذي ظلف یعني شگافته سم بدونیم باشد
و نشخوار میکند خوردن آن جائز است
٧ فامّا از نشخوار کنندگان یا شگافته‌سمان اینهارا نباید خورد مثل
شتر و خرگوش و ونك که اینها نشخوار میکنند و شگافته سم نیستند
از براي شما نا پاکند
٨ و خوك باوجودیکه شگافته سم است لیکن نشخوار نمیکند براي شما
ناپاکست از گوشت آنها مخورید و دست بر مردار آنها مرسانید

٩ از جمله آنها که در آب میباشد خوردن اینها جائز است یعني
هرچه فلس و پر دارد بخورید
١٠ امّا هرچه فلس و پر ندارد جائز نیست که بخورید براي شما نا
پاك است
١١ هرپرندهٔ پاك‌را بخورید
١٢ واینست که خوردن آنها جائز نیست عقاب واستخوان‌خوار
ونسر بحر
١٣ وغلیواز وباز وکرکس قسم بقسم
١٤ هر نوع زاغ قسم بقسم
١٥ و شتر مرغ و چغد و قاز و شاهین قسم بقسم
١٦ وبوم وبوتیمار ومرغابي
١٧ وام‌جعران ورخم واسفرود
١٨ لقلق وکلنگ قسم بقسم وهدهد وشبپره
١٩ وهر دبیب پرنده براي شما ناپاك است آنهارا نباید خورد
٢٠ لیکن از همه پرندگان پاك جائز است که بخورید
٢١ میته‌را نباید خورد بغریب الوطني که ساکن بلدهٔ تو باشد بده تا
بخورد یا بمرد بیگانه بفروش از آنرو که تو براي خداوند خداي
خود قوم مقدّسي بزغاله‌را در شیر مادرش نباید جوشانید
٢٢ از محصولات زراعت خود که سال بسال از زمین حاصل مي‌شود
بي تامل عشر بده
٢٣ و بحضور خداوند خداي خود در موضعي که ممتاز نماید تا محل
نام خود گرداند عشر غله ومي و روغن و نخست زادگان گاو
و گوسپندرا بخور تا خوف دائم خداوند خداي خودرا بیاموزي

٢٤ هرگاه راه این قدر دراز باشد که طاقت برداشتن آن بار نداري که
آن مکاني که خداوند خداي تو براي محل نام خود ممتاز نماید
دور از تو باشد چون خداوند خداي تو بر تو برکت فرموده است
٢٥ پس باید که آنهارا بزر معاوضه نموده و نقدرا در دست خود
گرفته بمکاني که خداوند خداي تو ممتاز نماید روانه شوي
٢٦ و از آن نقد هرچه دل تو خواهش دارد از گاو و گوسپند و مي
و مسکر یا هرچیزي که دل تو بخواهد خریده درآنجا بحضور خداوند
خداي خود تناول کن و با اهل‌بیت خود شادمان باش
٢٧ و کسي‌را از بني لیوي که ساکن بلاد تو باشد فرو مگذار بنابر آنکه
اورا حصهٔ و میراثي با تو نیست
٢٨ بعد از انقضاي سه سال تمامي عشر محصولات خودرا همان سال
بیرون آورده در بلاد خود ذخیره بنه
٢٩ و بني لیوي بجهت آنکه حصهٔ و میراثي با تو ندارند و غریب
الوطن و یتیم و بیوه که ساکن بلاد تو باشند بیایند و بخورند و سیر
شوند تا خداوند خداي تو در هر کاري که از دست تو برآید ترا
برکت بخشد

باب پانزدهم

١ بعد انقضاي هر هفت سال ابرا نماي
٢ و مسلهٔ ابرا اینست هر دائني که بهمسایهٔ خود قرضي داده باشد
ابرا کند از همسایه و از برادر خود مطالبه نکند ازآنروکه ابرا براي
خداوند خوانده مي شود
٣ از مرد بیگانه مطالبه جائز است امّا هرچه از مال تو نزد برادر تو
باشد ابراي آن بکن

۴ بقصد آنکه مسکینی در میان شما نباشد زیراکه در زمینی که خداوند
خدای تو بر سبیل میراث در تصرّف تو می آرد خداوند ترا
برکت موفور خواهد بخشید
۵ امّا بشرطیکه با احتیاط تمام قول خداوند خدای خودرا گوش کنی
تا تمامی این احکام‌را که من امروز بتو میفرمایم بجا آری
۶ زیراکه خداوند خدای تو بر وفق وعدهٔ خود ترا برکت می بخشد
و ببسیاری قبائل قرض خواهی داد امّا تو قرض دار نخواهی شد و تو
بر بسیاری تسلّط خواهی داشت و ایشان بر تو متسلّط نخواهند شد
۷ هرگاه در قوم تو کسی از برداران تو مسکین باشد در بلدی از بلاد
تو در زمینی که خداوند خدای تو بتو عنایت میکند از برادر
مسکین خود دل خودرا سخت مگردان و دست بسته مدار
۸ امّا باوی دست خودرا بیدریغ کشاده دار و بقدر احتیاج هرچه
ضرور باشد بی تکلّف قرضش بده
۹ زینهار در دل بداندیش تو چنین اندیشه راه نیابد که سال هفتم
یعنی سال ابرا قریب است و چشم تو بر برادر مسکین خود بیرحم
شده چیزی باو ندهی و از تو بحضور خداوند فریاد برآورد و بزهٔ این
بر تو نوشته شود
۱۰ اورا بی تکلّف بده و از دادنش آزرده دل مباش زیراکه بسبب
این امر خداوند خدای تو ترا در هر کاری و صنعتی که رجوع نمائی
برکت می بخشد
۱۱ که مساکین گاهی از سرزمین ناپدید نخواهند شد بنابرین ترا
میفرمایم که دست خودرا برای برادر محتاج و مسکین که در زمین
تو باشد نیک کشاده دار

١٢ اگر کسي از برادران تو چه مرد عبري و چه زن عبري بتو فروخته
شود و تا شش سال غلام تو باشد پس در سال هفتم اورا آزاد
کرده از نزد خود رخصت بده
١٣ وچون اورا آزاد کرده از نزد خود رخصت دهي تهي دست روانه مکن
١٤ اورا از گله و انبار و حوض مي خود عطاها ببخش از هر چه خداوند
خداي تو ترا برکت فرموده است بلو چيزي بده
١٥ وياد آر که تو نيز در ملک مصر غلام بودي وخداوند خداي تو ترا
باز خريد بنابرين من امروز بدين امر ترا تاکيد ميکنم
١٦ وهرگاه ترا بگويد که از نزد تو نخواهم رفت (بسبب آنکه در
خدمت تو بهره‌مند شده ترا واهل بيت ترا دوست ميدارد)
١٧ پس درفشي گرفته در گوشش تا بدر فرو کن وتا تمامي عمر غلام
تو باشد وبا کنيز خود نيز چنين رفتار نماي
١٨ چون اورا آزاد کرده از نزد خود رخصت دهي رنجيده خاطر مشو
از آنرو که دو چند خدمت مزدور از او حاصل کردي تا شش سال
غلام تو مي‌بود وخداوند خداي تو در هر کاري که رجوع نمائي
برکت خواهد بخشيد
١٩ هر نر نخست زاده از گاو وگوسپند خود براي خداوند خداي خود
مقدس دار گوساله نخست زاده‌را بعمل خود ميار گوسفند نخست
زاده‌را پشم مبر
٢٠ آنرا در موضعي که خداوند ممتاز نمايد با اهل بيت خود سال
بسال بحضور خداوند خود بخور
٢١ وهرگاه در آن عيبي باشد مثلا اگر لنگ باشد يا کور يا هر قسم عيب
ناخوش در راه خداوند خداي خود ذبح مکن

٢٢ آنرا در بلد خود بخور پاك و ناپاك هر دو بخورند چون
گوزن و آهو
٢٣ فقط خونش‌را مخور مثل آب بر زمین بریز

باب شانزدهم

١ ماهٔ آبیب‌را محترم دار و برای خداوند خدای خود عید فصح بکن
بسبب آنکه خداوند خدای تو در ماهٔ آبیب ترا از مصر بوقت
شب بیرون آورد
٢ لهذا قربانیهای فصح‌را برای خداوند خدای خود از گوسپند و گاو در
موضعی که خداوند بمحل نام خود ممتاز کند ذبح نمای
٣ و نان خمیری با آن مخور تا هفت روز فطیری‌را که نان سوگواریست
بخور زیرا که بتعجیل از ملك مصر خروج نمودی غرض آنکه روز
خروج از ملك مصررا تا تمامی عمر یاد داری
٤ و مدت هفت روز در تمامی سرحد تو خمیر یافته نشود و آنچه
در روز اوّل بوقت شب ذبح نمائید چیزی از گوشت آن شب
مانده نشود
٥ قربانی فصح‌را جائز نیست که در هریك از بلاد خود که خداوند
خدای تو بتو ارزانی می‌دارد ذبح نمائی
٦ بلکه در موضعی که خداوند خدای تو بمحل نام خود ممتاز کند
در آنجا قربانی فصح‌را بهنگام شام بوقت غروب آفتاب بحینی که
از مصر بیرون آمدی ذبح نمای
٧ و در موضعی که خداوند خدای تو ممتاز نماید آنرا کباب کرده
بخور و علی الصباح روگردانیده بخیمهٔ خود روانه شو

٨ تا شش روز نان فطيري‌را بخور و در روز هفتم انجمن تنزه براي
خداوند خداي تو باشد و بهيچ كاري مشغول مشو
٩ هفت هفته براي خود بشمار و شمردن اين هفت هفته از اوايل
درو زراعت شروع بايد كرد
١٠ و عيد هفتگان‌را براي خداوند خداي خود بگذرانيدن قرباني بر
سبيل تطوّع بقدري كه خداوند خداي تو بركت فرموده است
محترم دار
١١ و بحضور خداوند خداي تو با پسر و دختر و غلام و كنيز خود
و هركسي از بني ليوي كه ساكن بلد تو باشد و غريب الوطن
و يتيم و بيوه كه درميان تو باشند در موضعي كه خداوند خداي
تو بمحل نام خود ممتاز نمايد شادمان باش
١٢ و ياد آر كه تو خود در مصر غلام بودي و اين همه قوانين‌را رعايت
كن و بعمل آر
١٣ عيد كوشك بندان‌را بعد از جمع كردن خرمن و مي تا هفت
روز مرعيدار
١٤ و خود با پسر و دختر و غلام و كنيز خود و بني ليوي و غريب
الوطن و يتيم و بيوه كه در بلد تو اقامت دارند عيد كنان
شادمان باش
١٥ عيدي براي خداوند خداي خود در موضعي كه خداوند ممتاز
نمايد تا هفت روز مرعيدار بسبب آنكه خداوند خداي تو در همه
محصولات و در هر كاري كه از دست تو بعمل آيد بركت مي
بخشد لهذا بر تو واجب است كه شادمان باشي
١٦ در سالي سه دفعه هر مذكر از قوم تو بحضور خداوند خداي تو در

موضعي كه ممتاز نمايد حاضر شود يعني در عيد فطيري و در عيد هفتگان و در عيد كوشك بندان تهي دست بحضور خداوند حاضر نبايد شد

١٧ هركس مطابق دسترس خود موافق بركتي كه خداوند خداي تو ترا عنايت فرموده باشد هديه بيارد

١٨ در هر بلدي كه خداوند خداي تو به هريك فرقه ارزاني ميدارد حاكمان و منصب داران تعين نماي تا عادلانه بانصاف قوم بپردازند

١٩ در قضا حيف مكن ظاهر بيني مكن مرتشي مشو زيراكه رشوت اهل بصارت‌را نابينا ميكند و گفتهاي عادلان‌را تغيير ميدهد

٢٠ اتباع محض حق بكن تا زنده ماني و زميني‌را كه خداوند خداي تو بتو مي بخشد بميراث بگيري

٢١ نزديك بمذبح خداوند خداي خود كه براي خود بنا كني از هيچيك نوع درخت غلب نبايد نشاند

٢٢ و انصاب برپا مكن چه خداوند خداي تو آنهارا مبغوض دارد

باب هفدهم

١ گاوي و گوسپندي كه در آن عيبي يا هر نوع زشتي باشد براي خداوند خداي خود ذبح مكن زيراكه مكروهٔ خداوند خداي تست

٢ هرگاه در بلدي از بلادي كه خداوند خداي تو ترا ارزاني دارد كسي در ميان شما باشد چه مرد و چه زن كه در نظر خداوند خداي تو كاري ناشايسته‌را ارتكاب نموده از عهد وي تجاوز كند

٣ و باطاعت و سجدهٔ معبودان ديگر يعني آفتاب يا ماه يا هريك از افواج آسمان كه من عبادت آنهارا منع نموده‌ام متوجه شود

۴ و اگر ازین خبر اطلاع یافته و نیك تفحّص کرده در یافت کني که
راست است و ثابت گردد که این امر مکروه در اسرائیل واقع شد
۵ پس آن مرد یا زن که مرتکب این عمل شنیع شده بدروازهٔ
بلد خود بیرون برده اورا چه مرد و چه زن سنگسار نماي تا بمیرد
۶ شخصي که لائق کشتن است از زبان دو سه گواه کشته شود امّا
بشهادت یك کس کشته نگردد
۷ نخستین دست گواهان بقتلش دراز شود و بعده دست تمامي
قوم بدین قسم شررا ازمیان خود دور کن
۸ اگر امري از امور منازعت در بلاد تو در تمییز خون یا دعوي یا
زخم واقع گردد که حل آن بر تو مشکل باشد پس برخاسته بموضعي
که خداوند خداي تو ممتاز نماید متوجه شو
۹ و پیش کاهنان بني لیوي و پیش حاکم آن زمان حاضر شده استفتا
بکن و ایشان از فتواي آن امر ترا آگاه خواهند ساخت
۱۰ و موافق آن فتواي که در موضع ممتاز شدهٔ خداوند ترا از آن آگاه
سازند عمل نماي و بهرچه ترا تعلیم دهند باحتیاط تمام بجا آر
۱۱ موافق شریعتي که ایشان ترا تعلیم دهند و مطابق حکمي که بیان
کنند عمل نماي و از فتواي که ترا از آن آگاه سازند به یمین و یسار
انحراف مکن
۱۲ هرکسي که مغرور شده حکم کاهني که در آنجا بخدمت خداوند
خداي تو مشغول است یا حکم حاکمرا اطاعت ننماید همان
کس مقتول شود تا شررا از اسرائیل رفع کني
۱۳ و تمامي قوم این خبر شنیده بترسند و بار دیگر مغرور نشوند
۱۴ چون بزمیني که خداوند خداي تو بتو ارزاني میدارد داخل شده

بتصرف در آري و ساكن آن گردي و بگوئي كه مانند سائر اقوامي
كه در اطراف من هستند من نيز پادشاهي بر خود مقرر كنم
۱۵ شخصي‌را كه خداوند خداي تو امتياز كند لازم است كه وي‌را بر
خود پادشاه گرداني يكي‌را از ميان برادران خود پادشاه بكن مردي
بيگانه كه برادر تو نباشد جائز نيست كه ويرا بر خود مسلط كني
۱۶ ليكن نبايد كه اسپهاي بسيار براي خود بگيرد و نه رعيت‌را بطرف
مصر براي فراهم آوردن اسپها روانه كند چه خداوند شمارا فرموده
است كه من بعد از آن راه مراجعت مكنيد
۱۷ و بسياري زنان براي خود نگيرد تا دلش فريفته نشود و سيم و زر
فراوان نيز براي خود جمع نكند
۱۸ و چون بر تخت سلطنت بنشيند اين تورات‌را از نسخهٔ كه پيش
كاهنان بني ليوي باشد براي خود در كتابي تحرير نمايد
۱۹ كه آن نزد وي باشد تا در تمامي عمر هر روز مطالعهٔ آن نمايد
بغرض آنكه ترس خداوند خداي خودرا بياموزد تا همگي مواد اين
تورات و اين همه قوانين‌را محفوظ دارد و بعمل آرد
۲۰ تا دلش بر برادران خود مغرور نشود و از حكم به يمين و يسار
انحراف نورزد تا او و اولادش تا مدت متمادي درميان اسرائيل
سلطنت ورزند

باب هجدهم

۱ كاهنان بني ليوي و تمامي فرقهٔ بني ليوي‌را حصهٔ و ميراثي با بني
اسرائيل نباشد هديه‌هاي آتشين خداوند و ميراث ويرا بخورند
۲ لهذا ايشان‌را درميان برادران خود ميراثي نباشد ميراث ايشان
خداوند است چنانچه ايشان‌را فرمود

٣ و از اهل قوم کسانی که ذبیحی چه گاو و چه گوسپند بگذرانند حق
کاهنان اینست دوش و فکین و شکنبه‌را بکاهن بدهند
٤ و نو باوهٔ غله و می و روغن و اوایل پشم گوسپند خودرا باو بده
٥ زیرا که خداوند خدای تو هم اورا و هم اولادش‌را تا ابد الاباد از
تمامی فرقهای تو ممتاز کرده است تا بنام خداوند خدمتگذار
باشند
٦ وچون کسی از بنی لیوی در بلدی از بلاد بنی اسرائیل
که مقیم بود از آنجا باحسن اراده بموضعی که خداوند ممتاز
نماید برسد
٧ پس بنام خداوند خدای خود چون تمامی برادرانش بنی لیوی که
در آنجا بحضور خداوند حاضر اند خدمت نماید
٨ طعام بقسمت متساوی بخورد علاوهٔ آنچه از فروختن ترکه وی
حاصل شود
٩ چون بزمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی دارد داخل شوی
عمل نمودن مکروهات آن اقوام‌را میاموز
١٠ درمیان شما کسی نباشد که پسر یا دختر خودرا در آتش بگذراند
و نه رمال و نه منجّم و نه فالگیر و نه ساحر
١١ و نه افسونگر و نه آشنای جن و نه غیبگو و نه طلب کنندهٔ ارواح
١٢ از آنرو که هرکس که این نوع کاری بکند مکروهٔ خداوند است
بسبب این مکروهات خداوند خدای تو آنهارا از پیش تو قلع
می‌نماید
١٣ با خداوند خدای خود کامل باش
١٤ که این اقوام که سرزمین آنهارا وارث میشوی بقول منجّمان

و غیبگویان گوش میکردند امّا خداوند خدای تو ترا بدین امر اجازت
نداده است

١٥ خداوند خدای تو پیغمبری را برای تو از میان تو از برادرانت مانند
من مبعوث خواهد کرد بگفتار او گوش کنید

١٦ موافق هر آنچه در حوریب بروز مجلس از خداوند خدای خود
درخواست نمودی که آواز خداوند خدای خودرا بار دیگر نشنوم
و این آتش عظیم‌را دیگر مشاهده نکنم مبادا که بمیرم

١٧ و خداوند مرا فرمود که آنچه گفتند نیك است

١٨ پیغمبریرا بجهت ایشان از میان برادران ایشان مانند تو مبعوث
خواهم کرد وکلمات خودرا بزبانش ودیعت می نهم و هرچه اورا
بفرمایم او با ایشان درمیان خواهد آورد

١٩ و چنین خواهد شد که کلمات مرا که بنام من بگوید هرکسی که
اطاعت نکند من از او محاسبه خواهم گرفت

٢٠ فامّا هر پیغمبری که مغرور شده سخنی بنام من بگوید که به گفتن
آن حکم ندادم یا آنکه بنام معبودان دیگر بگوید همان پیغمبر
هلاك خواهد شد

٢١ و هرگاه در دل خود اندیشه کنی که سخنی که خداوند نگفته است
چگونه بشناسیم

٢٢ بدانکه چون پیغمبری چیزی بنام خداوند بگوید و آن امر برابر
نیاید و بوقوع نپیوندد امریست که خداوند نفرموده است بلکه
پیغمبر از روی مغروری گفته است از او مترس

باب نوزدهم

١ چون خداوند خداي تو آن اقوامي كه ملك آنهارا خداوند خداي
تو بتو ارزاني ميدارد استيصال نموده باشد وتو وارث ايشان شده
در شهرها وخانهاي آنها ساكن گردي
٢ پس در زميني كه خداوند خداي تو ترا وارث آن گرداند سه شهر
از براي خود جدا كن
٣ شاهراهي از براي خود درست كن و سرحد زمين خودرا كه خداوند
خداي تو ترا بر سبيل ارث ارزاني مي دارد سه قسمت نماي تا
هر خوني درآنجا بگريزد
٤ و اينست مسئلهٔ خوني كه در آنجا بگريزد و زنده ماند هر كسي كه
همسايهٔ خودرا خطاً كشته باشد ودر ايّام سابق با او عداوتي
نداشته
٥ احياناً چون كسي بقصد شكستن چوب با همسايهٔ خود در بيشه
برود در حالي كه دستش تبررا براي قطع درخت فرود آرد تبر
از دسته برآمده بر سر همسايه بخورد بنوعي كه هلاك شود پس
در يكي ازين شهرها گريخته جانبر شود
٦ مبادا كه ولي خون در عين حرارت دل تعاقب خوني كرده
و بسبب مسافت راه بوي رسيده اورا بكشد ليكن او لائق سياست
نيست بسبب آنكه در ايّام سابق با وي عداوتي نداشت
٧ بنابرين من ترا حكم ميفرمايم كه سه شهر براي خود جدا كن
٨ و هرگاه خداوند خداي تو حدود ترا وسعت دهد چنانچه با پدران
تو سوگندي ياد كرد و تمامي آن زمين‌را كه دادن آنرا با پدران
تو وعده فرمود بتو عنايت كند

٩ اگر این همه احکام‌را که من امروز بتو میفرمایم مرعیداري تا
خداوند خداي خودرا دوست داري و پیوسته در طریقهاي وي رفتار
نمائي پس علاوهٔ این سه شهر سه شهر دیگر نیز براي خود باید
- گرفت
١٠ تا در زمیني که خداوند خداي تو بتو ارزاني میدارد خون بیگناه
ریخته نشود مبادا که خون بر گردن تو بماند
١١ امّا هرگاه کسي با همسایهٔ خود عداوت ورزیده درکمین وي نشیند
و بقصد جانش برخیزد و اورا زخم کاري بزند تا بمیرد و بیکي ازین
شهرها بگریزد
١٢ پس مشائخ شهر مالوفش تني چند فرستاده وبرا ازآنجا طلب
دارند و تسلیم ولي خون نمایند تا مقتول شود
١٣ چشم تو بر وي رحم نکند امّا خون بیگناه‌را از اسرائیل رفع نماي
تا کامیاب شوي
١٤ در میراث تو بزمیني که خداوند خداي تو ملکیّت آنرا بتو ارزاني
میدارد هر نشانهٔ سرحدرا که مردمان سلف گذاشته اند حرکت
نباید داد
١٥ جرمي یا خطاي و هر گناهي‌را که شخصي ارتکاب نموده باشد یك
گواه مثبت آن نشود بلکه از زبان دو گواه یا از زبان سه گواه هر
امر ثابت شود
١٦ هرگاه بقصد کسي گواه کاذب برخیزد تا بمعصیّت وي شهادت
دهد
١٧ پس هر دوکس که درمیان ایشان دعوی واقع است درپیش
خداوندٌ و درپیش کاهنان و حاکمان آنزمان حاضر شوند

١٨ وحاكمان نيك تجويز نمايند واگر معلوم شود كه آن گواه كاذب
است و شهادت دروغ بر برادر خود داده
١٩ پس رفتاري كه با برادر خود اراده ميداشت با وي نيز همان رفتار
كنيد و بدين طور شررا از ميان خود دور كنيد
٢٠ تا باقي مردمان شنيده خوفناك شوند ومن بعد چندين عمل
شنيعرا در ميان شما مرتكب نشوند
٢١ و چشم تو رحم نكند بلكه جان بعوض جان چشم بعوض چشم
دندان بعوض دندان دست بعوض دست پا بعوض پا

باب بيستم

١ هر گاه بجنگ دشمنان روانه شوي و اسپها و ارابها وقومي كه از تو
كثير باشد مشاهده كني از ايشان مترس زيرا كه خداوند خداي
تو كه ترا از ملك مصر بيرون آورد همراهٔ تست
٢ وچون در صدد محاربه رسيده باشيد كاهن نزديك آمده قومرا
مخاطب سازد
٣ و ايشانرا بگويد كه اي اسرائيل بشنو شما امروز در صدد محاربهٔ
دشمنان هستيد افسرده دل وخوفناك وهراسان مشويد و از ايشان
خودرا مضطرب مسازيد
٤ از آنرو كه خداوند خداي شما همراهٔ شما است تا براي شما با
دشمنان جنگ نمايد و نجات بخشد
٥ ومنصبداران قومرا منادي كنند كه كدام كس است كه خانهٔ نورا
بنا ساخته است ووكيرة بعمل نياورده باز رفته بخانهٔ خود رجوع
كند مبادا كه در جنگ كشته گردد و ديگري توكيرش كند

٦ وکدام کس است که تاکستانی‌را نشانیده و از آن بر نخورده باز رفته بخانهٔ خود رجوع کند مبادا که در جنگ کشته گردد و دیگری ثمرش‌را بخورد
٧ وکدام کس است که دختری‌را نامزد کرده بنکاح در نیاورده باز رفته بخانهٔ خود رجوع کند مبادا که در جنگ کشته گردد و دیگری اورا بنکاح درآرد
٨ و منصبداران نیز قوم‌را منادی کنند که کدام کس هراسان و افسرده دل است باز رفته بخانهٔ خود رجوع کند مبادا که دل برادرانش چون دل وی گداخته شود
٩ و چون منصبداران از ندای قوم فراغت یابند پس امیران افواج‌را بسرداری قوم مقرر کنند
١٠ هرگاه بقصد جنگ نزدیک شهری رسیده باشید ندای صلح نمائید
١١ و اگر ترا اجابت صلح کنند و دروازه‌را بکشایند پس تمامی مردمان که در آن باشند بادای جزیه ذمی و مطیع تو شوند
١٢ واگر با تو صلح نکنند و ارادهٔ جنگ نمایند پس بمحاصرهٔ آن بپرداز
١٣ و چون خداوند خدای تو آنرا بدست تو بسپارد هر مذکررا بدم شمشیر بکش
١٤ امّا زنان و اطفال و مواشی و هرچه در شهر باشد تمامی غنیمتش‌را برای خود بگیر تا غنیمت دشمنان خود که خداوند خدای تو بتو بخشیده است بخوری
١٥ بدین طور با تمامی شهرهای که بسیار دور از تو و از شهرهای این اقوام نباشند رفتار نمای

١٦ ليكن از شهرهاي اين اقوام كه آنهارا خداوند خداي تو بر سبيل
ارث بتو مي بخشد هيچ جانداررا زنده مگذار
١٧ بلكه آنهارا يعني حتيان و اموريان و كنعانيان و فرزيان و حويان
و يبوسيان‌را حسب الحكم خداوند خداي خود بالكل منهدم ساز
١٨ غرض آنكه شمارا بهيچيك از مكروهات كه با معبودان خود بفعل
آورده اند شمارا تعليم ندهند تا گناهگار خداوند خداي خود نشويد
١٩ چون شهريرا مدت مديد محاصره كني و بقصد تسخيرش جنگ
نمائي نمي بايد كه درختانش‌را بضرب تبر از پا در آري از آنرو
كه ثمر آنهارا خواهي خورد نمي بايد بريد چه آيا درخت چمن
چون انسان مي ماند تا در محاصره ترا مقاومت كند
٢٠ فقط آن درختان‌را كه بداني كه لائق خوردن نيست قطع و قمع
آن جائز است تا مقابل شهري كه با تو جنگ نمايد آلات محاصره
بسازي تا آنكه بتصرف در آيد

باب بيست و يكم

١ هرگاه در زميني كه خداوند خداي تو ملكيّت آنرا بتو مي بخشد
قتيلي در صحرا يافته شود و معلوم نشود كه قاتل آن كيست
٢ پس مشائخ و حاكمان تو بيرون آمده مسافت شهرهائي كه در
اطراف قتيل ميباشد بپيمايند
٣ و آن شهري كه بقتيل نزديكتر است ميبايد كه مشائخ آن شهر
يك گوسالهٔ ماده كه بكار زراعت نرفته و جوغ بر گردنش نرسيده
بگيرند
٤ و مشائخ آن شهر گوسالهٔ ماده‌را بوادي سنگلاخ كه در آن زراعت

و کشتکاري نباشد برده همانجا در وادي گردن گوسالهرا قطع کنند
٥ و کاهنان بني ليوي نزديك آيند زيراکه خداوند خداي تو ایشانرا
براي خدمت خود برگزيده است و براي اينکه بنام خداوند دعاي
خير بخوانند و انفصال هر زخم و هر دعوي مطابق حکم ايشان باشد
٦ و همگي مشائخ آن شهرکه بقتيل نزديکتر است بر سر گوسالهٔ که
در وادي گردنشرا قطع کردند دست خودرا بشويند
٧ و زبان باين قول بکشايند که دستهاي ما اين خون نکردند و چشمان
ما نديدند
٨ اي خداوند بندگان خود اسرائيلرا که باز خريدهٔ ببخش و بندگان
خود اسرائيلرا بخون ناحق منسوب مکن بدين قسم خون بر
ايشان بخشيده خواهد شد
٩ بدين وجه خون ناحقرا از ميان خود رفع کن و کاري پسنديدهٔ
خداوند بعمل آر
١٠ هرگاه بجنگ دشمنان خود خروج نمائي و خداوند خداي تو
ايشانرا بدست تو بسپارد و ايشانرا اسير کني
١١ اگر درميان اسيران زني خوب صورترا مشاهده کني و بر او عاشق
شده بزني خود بگيري
١٢ پس اورا بخانهٔ خود برسان تا سر خودرا بتراشد و ناخنرا بگيرد
١٣ و لباس اسيريرا از بر خود بيرون آورده درخانهٔ تو بماند و مدت
يکماه بغم مفارقت پدر و مادر خود بپردازد و بعد از آن باوي
همبستر شده تو شوهر وي و او زن تو باشد
١٤ و اکر دل بر او نه بندي اورا آزاد نموده رها کن امّا بزر مفروش
و از استخدام او متمتّع مشو بسبب آنکه ويرا خوار کردهٔ

١٥ اگر شخصي‌را دو زن باشد يكي محبوبه و ديگري مبغوضه و هر دو
فرزندان براي او بزايند و پسر زن مبغوضه نخست‌زاده باشد
١٦ پس در روزي كه مال خودرا به پسران تقسيم كند جائز نيست
كه پسر محبوبه‌را پيش زن مبغوضه بمنزلهٔ نخست‌زاده شمارد كه
في الحقيقت نخست‌زادهٔ اوست
١٧ ليكن پسر مبغوضه‌را به نخست‌زاده اقرار كند و حصهٔ وي‌را از همه
اموال دو چند بدهد زيرا كه ابتداي قوّت اوست و حق نخست
زادگي ازان اوست
١٨ اگر شخصي‌را فرزندي عاصي و گردن‌كش باشد كه سخنهاي پدر
و مادر خودرا نشنود و هرچند اورا تنبيه نمايند مستمع نگردد
١٩ پس بايد كه پدر و مادرش اورا گرفته پيش مشائخ شهر مالوف
و بدروازهٔ وطنش بيرون آرند
٢٠ و بمشائخ آن شهر بگويند كه اين پسرما عاصي و گردن‌كش است
مطيع فرمان ما نيست شكم پرور و نشاءٔ باز است
٢١ پس همه مردمان شهر اورا سنگسار نمايند تا بميرد بدين طور شررا
از ميان خود دور كن تا تمامي بني اسرائيل استماع اينحال كرده
بترسند
٢٢ و اگر شخصي گناهي كرده باشد كه لائق كشتن است و قتل بر او
واجب است و اورا بر درخت آويزاني
٢٣ نعش او تمامي شب بر دار نماند ليكن همان روز لازم است كه
مدفون نمائي (بسبب آنكه شخصي كه بر دار كشيده شود مورد
لعنت خداست) تا زميني كه خداوند خداي تو ترا بر سبيل
ميراث مي‌بخشد آلوده نشود

باب بیست و دویم

۱ چون گاو یا گوسفند برادر خودرا ضاله ببیني از آنها تغافل مکن بلکه لازم است که آنرا به برادر خود برساني

۲ و اگر برادرت در جوار تو نباشد و اورا نشناسي آنرا بخانهٔ خود ببر و با خود بدار تا آنکه برادرت طلب نماید پس آنرا بار ده

۳ در باب خر وي و در باب لباس وي چنین عمل نماي و هر لقطهٔ برادر تو که از نزد وي گم شده و تو بیابي بهمین قسم رفتار نماي از آنها تغافل نباید کرد

۴ چون خر یا گاو برادر خودرا در راه افتاده ببیني از آنها تغافل مکن لازم است ببرخیزانیدن آن مدد کني

۵ زن باسباب مختصهٔ مرد خودرا نیآراید و نه مرد لباس زن‌را بپوشد زیرا که هر کسي که چنین فعل‌را بعمل آرد نزد خداوند خداي تو مکروهست

۶ هرگاه آشیانهٔ پرندهٔ در راه خواه بر درخت خواه بر زمین ترا بنظر آید که بچگان یا بیضه در آن باشد و مادر بچگان یا بیضه‌را حضانت میکند گرفتن مادر با بچگان جائز نیست

۷ بلکه لازم است که مادررا رهاکني و بچگان‌را براي خود بگیر تا کامیاب شوي و طویل العمر گردي

۸ چون خانهٔ نو بنا سازي بر بام کنگرها درست کن مبادا که بافتادن کسي از بالا خانهٔ خودرا بخون آلوده سازي

۹ در تاکستان خود تخم گوناگون نباید کشت مبادا که حاصلات تخمي که کشتهٔ و ثمر تاکستان نجس شوند

۱۰ گاورا با خر جفت کرده شیار مکن

١١ پارچهٔ مختلط از پشم و کتان بافته مپوش
١٢ بر چهار گوشهٔ جامهٔ که مي پوشي فراويز براي خود بدوز
١٣ اگر کسي زنيرا بگيرد و با وي همبستر شده از او متنفر شود
١٤ علت قذف مردمان بر او پيدا کند وبدنامي مشهور گرداند
وبگويد که اين زنرا گرفته چون با وي نزديکي کردم اورا دوشيزه
نيافتم
١٥ پس پدر ومادر آن دختر علامت دوشيزگي دخترارا گرفته پيش
مشائخ آن شهر بدروازه بيارند
١٦ وپدر دختر مشائخرا چنين بگويد که دختر خودرا بنکاح اين مرد
آوردم و از وي متنفر است
١٧ و اينك علت قذف مردمان بر او پيدا ميکند که دختر ترا
دوشيزه نيافتم ليکن علامت دوشيزگي دختر من اينست پس آن
جامهرا پيش مشائخ شهر بکشايد
١٨ ومشائخ شهر آن مردرا گرفته تنبيه نمايند
١٩ و يکصد مثقال سيم ويرا جرمانه کرده بپدر آن دختر بدهند بسبب
آنکه باعث بدنامي دوشيزه اسرائيلي شده است و او زن وي
باشد جائز نيست که تا تمامي عمر ويرا طلاق دهد
٢٠ ليکن اگر اين دعوي راست باشد وعلامت دوشيزگي براي شهادت
آن دختر يافته نشود
٢١ پس دخترارا بدروازهٔ خانهٔ پدرش ببرند و مردمان شهر اورا
سنگسار نمايند تا بميرد بسبب آنکه در اسرائيل بيحيائي کرده
درخانهٔ پدر خود مرتکب زناکاري شد بدين طور شررا از ميان
خود دور کن

٢٢ اگر مردي با زني محصنه در عين كار گرفتار شود آن مرد كه با زن
همبستر شده و آن زن نيز هر دو مقتول شوند بدين طور شررا از
اسرائيل دور كن
٢٣ اگر دختري دوشيزه بمردي منسوب باشد وديگري اورا در شهر
يافته با وي نزديكي كند
٢٤ پس هر دورا بدروازهٔ آن شهر بيرون آريد و سنگسار نمائيد تا
بميرند يعني دختررا بسبب آنكه در شهر بوده فرياد نكرده ومردرا
بسبب آنكه زن همسايهٔ خودرا خوار ساخت بدين طور شررا از
ميان خود دور كن
٢٥ ليكن اگر مردي دختري منسوبهرا در صحرا بيابد و مرد اورا بظلم گرفته
با او نزديكي كند پس فقط مردي كه با وي همبستر شد مقتول شود
٢٦ ليكن چيزي بدختر عائد نشود گناهي كه لائق قتل باشد نكرده
زيرا كه اين حال مانند حال كسي است كه قصد همسايهٔ خود
كرده اورا بكشد
٢٧ از آنرو كه اورا در صحرا يافت ودختر منسوبه فرياد بر آورد
و فرياد رس نبود
٢٨ اگر مردي دختر دوشيزهٔ نامنسوبهرا بيابد وبر او دست اندازي
نموده با وي همبستر شود و هر دو گرفتار گردند
٢٩ پس آن مردي كه با وي همبستر شده پنجاه مثقال سيم بپدر
دختر بدهد و او زن وي گردد بسبب آنكه ويرا خوار كرده است
تا تمامي عمر طلاق دادن وي جائز نيست
٣٠ جائز نيست كه شخصي زن پدر خودرا بگيرد و حرمت پدر
خودرا برباد دهد

باب بیست و سیوم

١ شخصي كه مدقوق الخصيه يا مقطوع الذكر باشد داخل مجلس
خداوند نشود

٢ و غير صحيح النسب داخل مجلس خداوند نشود تا طبقهٔ دهم
نيز داخل مجلس خداوند نبايد شد

٣ عموني يا موابي داخل مجلس خداوند نشود تا طبقهٔ دهم بلكه تا
ابد الاباد داخل مجلس خداوند نشود

٤ بسبب آنكه چون از مصر بيرون آمدي بر سر راه نان و آب
باستقبال شما نياوردند و آنكه بلعام بن بعوررا از فيتور ملك ارام
مابين نهرين بمزدوري طلبيدند تا بر تو لعن بگويد

٥ امّا خداوند خداي تو نخواست كه سخن بلعامرا بشنود ليكن
خداوند خداي تو لعنترا به بركت مبدّل كرد زيرا كه خداوند
خداي تو ترا دوست ميداشت

٦ بخيريّت و سعادت ايشان در تمامي عمر تا ابد الاباد مكوش

٧ با مرد ادومي نفرت مگير زيرا كه او برادر تست و با مرد مصري
نيز نفرت مگير چراكه در سر زمين او غريب بودي

٨ اولادي كه از سيوم طبقهٔ ايشان پيدا شوند داخل مجلس
خداوند بشوند

٩ هرگاه لشكر تو بر دشمنان خروج كند خودرا از هر امر قبيح محفوظ دار

١٠ اگر شخصي درميان شما از ناپاكيهاي شبينه جنب شود او بخارج
خيمه‌گاه برود و داخل لشكرگاه نشود

١١ لاكن قبيل شام از آب غسل نمايد و چون آفتاب غروب كند باز
بخيمه‌گاه در آيد

١٢ مکاني بيرون از لشکرگاه ترا مي بايد که درآنجا بروي
١٣ و درميان اسباب تو بيل کوچکي باشد تا چون بقضاي حاجت به
نشيني خاك‌را بکني و بار فضله‌را از آن بپوشاني
١٤ بسبب آنکه خداوند خداي تو در لشکرگاه تو مي خرامد تا ترا
رهائي دهد و دشمنان ترا در قبضهٔ تو در آرد پس بايد که لشکرگاه
تو پاك باشد مبادا که چيزي پليد در ميان تو معاينه کرده از تو
روگردان شود
١٥ غلامي‌را که از آقاي خود گريخته نزد تو پناه آورد تسليم آقاي او
مکن
١٦ دريکي از شهرهاي تو هرجاکه اورا پسند آيد وخوش شود با تو
باشد و درميان شما بماند بر او تعدي مکن
١٧ کسي از دختران بني اسرائيل فاحشه نشود و از پسران اسرائيل
کسي مفعول نشود
١٨ اجرت فاحشه يا قيمت سگ بخانهٔ خداوند خداي خود باداي
نذر ميآر زيراکه اين هردو نزد خداوند خداي تو مکروه است
١٩ زر سودي و طعام سودي و هر چيزي که براي سود داده مي شود
تو ببرادر خود مده
٢٠ جائز است که تو مرد بيگانه‌را قرض سودي بدهي امّا برادر خودرا
قرض سودي مده تا که خداوند خداي تو در آن سرزميني که تو
وارث آن خواهي شد بهر کاريکه از دست تو برآيد برکت بخشد
٢١ هرگاه چيزي براي خداوند خداي خود نذر کني در اداي آن
تاخير مکن زيرا که خداوند خداي تو البته از تو مطالبهٔ آن خواهد
کرد وگناه بر تو لاحق خواهد شد

٢٢ امّا اگر از نذر کردن باز مانی گناه بر تو لاحق نخواهد شد
٢٣ هر وعدهٔ که از زبان تو برآمده باشد ایفای آن لازم است و مطابق آنچه برای خداوند خدای خود نذر کردهٔ یعنی هر نوع تطوّع که بر زبان آوردهٔ بجا آر
٢٤ هرگاه بتاکستان همسایهٔ خود داخل شوی انگور بقدر اشتهای خود بخور تا سیر شوی لیکن در گبرهٔ خود هیچ مگذار
٢٥ هرگاه در مزرعهٔ همسایهٔ خود داخل شوی جائز است که خوشها بدست خود بچینی لیکن داس را بمزرعهٔ همسایهٔ خود مرسان

باب بیست و چهارم

١ هرگاه شخصی زنی را بنکاح خود درآورده باشد و او بنظر وی مقبول نگردد بسبب عیبی که در او یافته است پس جائز است که طلاق نامهٔ نوشته و بدست وی داده از خانهٔ خود رخصت کند
٢ او از خانهٔ او بیرون رفته جائز است که با مردی دیگر بنکاح درآید
٣ و اگر شوهر ثانی نیز از وی ناخوش شود و طلاق نامهٔ نوشته بدست او بدهد و از خانهٔ خود رخصت کند یا آنکه شوهر ثانی که اورا بزنی گرفته بود فوت شود
٤ جائز نیست که شوهر اوّلین که اورا رخصت نمود بعد از ناپاك شدن او باز بنکاح خود درآرد زیرا که چنین امر پیش خداوند مکروه است و زمینی را که خداوند خدای تو ترا بر سبیل میراث ارزانی میدارد بگناه گاری منسوب مکن

٥ هرگاه کسي نو عروسي کرده باشد همراهٔ لشکر نرود وهيچ کارْ
حوالهٔ وي نشود بلکه تا يکسال در خانهٔ خود بيکار باشد
وبمعاشرت زن خود بپردازد
٦ جائز نيست که کسي سنگ بالا يا سنگ زيرين دست آس‌را
برهن بگيرد زيراکه اسباب معيشت‌را برهن خواهد گرفت
٧ هرگاه شخصي کسي از برادران خود بني اسرائيل‌را دزديده گرفتار
شود که از استخدام او متمتّع مي‌شود يا مي‌فروشد پس آن دزد
کشته گردد وتو شررا ازميان خود دفع کن . .
٨ چون علت برص عارض شود نيک احتياط نماي تا هرچه کاهنان
بني ليوي شمارا تعليم دهند بحد کمال مرعيداريد وعمل نمائيد
٩ ياد آر که خداوند خداي تو بعد از خروج از مصر بر سر راه با مريم
چه طور رفتار نمود
١٠ هرگاه بهمسايهٔ خود چيزي عاريةً بدهي براي گرفتن مرهون در
خانهٔ او داخل مشو
١١ بلکه بيرون بايست تا شخصي که تو چيزي بوي عاريةً دادهٔ خود
مرهون خودرا پيش تو بيآرد
١٢ واگر آن شخص مفلس باشد تو مرهون اورا شبي با خود مدار
١٣ بلکه بوقت غروب آفتاب تو مرهون اورا بالضرورة مسترد کن او با
لباس خود بخسپد وبراي تو دعاي خير بخواند وچنين امر نزد
خداوند خداي تو صواب کاري تو خواهد بود
١٤ مزدوريرا که مفلس ومحتاج باشد تعدي مکن خواه از برادران تو
باشد خواه از بيگانگاني که در زمين تو ودر شهرهاي تو بمانند
١٥ همان روز پيش از غروب آفتاب تو اجر وي‌را بده چرا که او

محتاجست دلش وابستهٔ آنست مبادا که او نزد خداوند فریاد
کند وتو گنهگار شوی
١٦ بعوض اولاد پدران مقتول نشوند و نه اولاد بعوض پدران مقتول
شوند هریك بسبب گناهٔ خود مقتول شود .
١٧ درانصاف غریب ویتیم دغل مکن وجامهٔ بیوه‌را برهن مگیر
١٨ ویاد آرکه تو در مصر اسیر بودی وخداوند خدای تو ترا ازآنجا
بازخرید لهذا بعمل کردن این امر ترا میفرمایم
١٩ هرگاه در مزرعه حاصل خودرا بدروی ویك دسته‌را سهواً در مزرعه
رها کرده باشی بقصد آوردن آن بازمرو از برای بیگانه ویتیم
وبیوه باشد تا در هرکاری که از دست تو بعمل آید خداوند
خدای تو ترا برکت بخشد
٢٠ چون تو درخت زیتون خودرا بتکانی بعد ازآن شاخهای آنرا مکاو
برای غریب ویتیم و بیوه باشد
٢١ انگور از تاکستان خود جمع کرده بار دیگر مچین برای غریب
ویتیم وبیوه باشد
یاد دار که تو در سرزمین مصر غلام بودی لهذا این عمل‌را بتو
میفرمایم

باب بیست و پنجم

١ چون خصومتی درمیان مردم واقع شود وایشان در عدالت حاضر
شوند تا که انصاف کرده آید پس نیکوکاررا بنیکوکاری وبدکاررا
ببدکاری قرار دهند
٢ واگر بدکار لائق تازیانه باشد پس حاکم حکم بدهد که اورا بررو
افگنده بحضور وی موافق گناهی که کرده است تازیانهٔ چند بزنند

٣ از چهل تازیانه نیفزاید مبادا که اگر از این تجاوز کرده بسیار بزند
پس برادر تو بنظرت خوار نماید
٤ بهنگام خرمن کوبي دهن گاورا نباید بست
٥ اگر تني چند از برادران یکجا ساکن باشند ویکي ازآن میان لاولد
بمیرد پس زن متوفی بنکاح اجنبي در نیاید بلکه برادر شوهرش
با او همخلوت شود و اورا بزني بگیرد و حق قرابت را مرعیدارد
٦ و پسر نخست زادهٔ او اسمي برادر متوفی شده قائم گردد تا که نام
او از بني اسرائیل محو نشود
٧ اگر آن مرد راضي نشود که زن برادر خودرا بگیرد پس زن
بدروازهٔ شهر پیش مشائخ برود و بگوید که برادر شوهر من باحیاي
نام برادر خود در بني اسرائیل انکار میکند و برعایت حق قرابت
راضي نیست
٨ ومشائخ آن شهر آن مردرا طلب دارند وبا او مکالمه کنند واگر
بحضور ایشان ایستاده عرض کند که اورا نخواهم گرفت
٩ پس زن برادرش نزدیک آمده بحضور مشائخ کفش اورا از پا
کشیده آب دهن بر چهره‌اش بزند و در جواب بگوید که هر کس
که به آباد کردن خانهٔ برادر خود راضي نیست سزاي او
اینست
١٠ ودر بني اسرائیل اورا چنین نام نهند که خانهٔ کشیده کفش
است
١١ اگر دو مرد مجادله کنند وزن یکي نزدیک آمده تا که شوهر
خودرا از دست زننده رها کند دست خودرا دراز کرده عورتش را
بگیرد

١٢ پس دست اورا قطع کن چشم تو بر او رحم نکند
١٣ سنجهاي مختلف خُرد و بزرگ در جوال مگذار
١٤ پيمانهٔ مختلف خُرد وبزرگ در خانهٔ تو نباشد٠
١٥ وزن راست ودرست ترا مي‌بايد و پيمانهٔ راست ودرست ترا
مي‌بايد تا در زميني که خداوند خداي تو بتو ارزاني ميدارد طويل
العمر گردي
١٦ چه همه کسانيکه چنين عمل ميکنند بلکه همه بدکاران مکروه
خداوند خداي تو هستند
١٧ ياد آر که بني عماليق بعد از خروج شما از مصر در اثناي راه با تو
چه کردند
١٨ يعني بر سر راه بر تو حمله نموده همه عاجزان‌را که پس‌رو لشکر
بودند وقتي که وامانده و ناتوان بودي از لشکر تو منقطع ساختند و از
خدا نترسيدند
١٩ لهذا چون خداوند خداي تو در سر زميني که خداوند خداي تو
ترا وارث ومالک آن ميگرداند از تمامي دشمنان اطراف
وجوانب ترا ايمني بخشد پس ذکر بني عماليق‌را از زير آسمان
محو کن اين سخن‌را فراموش مکن

باب بيست و ششم

١ چون تو در سرزميني که خداوند خداي تو آنرا بطريق ميراث بتو
مي بخشد داخل شوي و بتصرّف در آورده درآن ساکن گردي
٢ پس همه محصولات زمين که آنهارا از زميني که خداوند خداي تو
بتو ارزاني ميدارد جمع کني نوباوهٔ از آن گرفته در سبدي بگذار

و در جائي كه خداوند خداي تو ممتاز نمايد كه در آنجا محل نام
خود گرداند برو
۳ و پيش كاهن آنزمان رفته بگوي كه من امروز در حضور خداوند
خداي تو اقرار ميكنم كه من درين ملك كه خدا بدادن آن بما
با پدران ما بسوگندي وعده فرموده داخل شدهام
۴ و كاهن آن سبدرا از دست تو بگيرد و پيش مذبح خداوند خداي
تو بگذارد
۵ پس در حضور خداوند خداي خود معروض دار كه ارمي قريب
الهلاك پدر من بود كه روانهٔ مصر شده در آنجا با چند نفر
سكونت داشته قومي عظيم و توانا و فراوان گرديد
۶ و مصريان با ما بدسلوكي كردند و آزاردند و بار گران بندگي بر ما
نهادند
۷ و چون ما نزد خداوند خداي پدران خود فرياد كرديم خداوند آواز
مارا استماع نمود و محنت و مشقت و مظلومي مارا ملاحظه كرد
۸ و خداوند بدست قوي و بازوي افراشته و به هيبت شديد و به
آيات و اعجوبها مارا از سرزمين مصر بيرون آورد
۹ و مارا در اينجا رسانيده است و اين زمين‌را زميني كه فيضان شير
و شهد درآنست بما بخشيده
۱۰ و حال اينك نوباوهٔ زميني كه تو اي خداوند بمن ارزاني داشتهٔ
آوردهام پس نزد خداوند خداي خود بگذار و در حضور خداوند
خداي خود سجده بجا آر
۱۱ بر هريك نعمتي كه خداوند خداي تو بتو و بخاندان تو ارزاني
داشته است با بني ليوي و غرباي كه همراهٔ تو باشند شادماني كن

١٢ در سال سیوم که سال عشور است چون تمامي عشور محصولات
خودرا برآورده باشي بدست بني ليوي وغربا ويتيمان وبيوگان
تسليم كن تا در شهرهاي تو بخورند و سير شوند
١٣ پس در حضور خداوند خداي خود چنين بگوي كه من ازخانهٔ
خود چيزهاي مقدّس بيرون آوردهام و به بني ليوي وغربا ويتيمان
و بيوگان مطابق تمامي حكمهاي كه تو بمن فرمودي دادهام و من
از حكم تو تجاوز نكرده و فراموش ننمودهام
١٤ ومن آنهارا بحال غمگيني نخوردم و براي كار ناپاك چيزي از آنها
نگرفتم وچيزي از آن نذر اموات نكردم گفتهٔ خداوند خداي
خودرا استماع نمودم وهر آنچه مرا فرمودي بعمل آوردم
١٥ از عرش مقدّس خود از آسمان ملاحظه فرما وبر قوم خود اسرائيل
و بزميني كه تو بما ارزاني داشتهٔ چنانچه با پدران ما بسوگند وعده
فرمودي زميني كه فيضان شير و شهد درآنست بركت بخش
١٦ امروز خداوند خداي تو ترا حكم فرموده كه مطابق قوانين و فرائض
عمل كني و آنهارا مرعيداشته بهمگي دل و بهمگي جان بفعل آري
١٧ تو امروز اقرار كردهٔ كه خداوند خداي من است و در طريقها او
رفتار ميكنم و قوانين و احكام و فرائض اورا مرعيداشته قول اورا مستمع
خواهم بود
١٨ و خداوند نيز امروز مقرّر كرده است كه تو قوم خاص وي باشي
چنانچه با تو وعده فرمود تا تمامي احكام اورا محافظة نمائي
١٩ تا ترا از همه اقوامي كه بوجود آورده است سرفراز گرداند براي
مدح و نام وكمال خود تا آنكه براي خداوند خداي خود قومي
مقدّس باشي چنانچه او خود فرمود

باب بیست و هفتم

١ پس موسی با مشایخ بنی اسرائیل قوم‌را قدغن نمود و گفت
که احکامی که من امروز بشما میفرمایم محافظت کنید
٢ و در روزیکه از یردین عبور کرده بسرزمینی که خداوند خدای تو بتو
ارزانی میدارد برسی باید که برای خود سنگهای بزرگ برپا کنی
و بر آنها گچ بمالی
٣ و تمامی کلمات این تورات‌را بر آنها تحریر نمای چون عبور کرده
باشی تا در سر زمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد
داخل شوی زمینی که فیضان شیر و شهد درآنست چنانچه
خداوند خدای پدران تو در حق تو وعده فرموده است
۴ و چون از یردین عبور کرده باشید آن سنگهای که در باب آن
امروز شمارا حکم میدهم در کوهٔ عیبال برپا کنید و بر آنها گچ بمالید
٥ و در آنجا مذبحی برای خداوند خدای خود بنا کن یعنی مذبحی
از سنگهای که بر آنها آلت آهنین بکار نبرده باشی
٦ تو مذبح خداوند خدای خودرا از سنگهای سالم بساز و درآنجا برای
خداوند خدای خود قربانیهای سوختنی بگذران
٧ و قربانیهای سلامتی گذرانیده درآنجا تناول نمای و در حضور خداوند
خدای خود شادمانی کن
٨ و برآن سنگها تمامی کلمات این تورات‌را بحسن وضاحت
تحریر نمای
٩ پس موسی و کاهنان بنی لیوی تمامی بنی اسرائیل‌را فرمودند که
ای اسرائیل خاموش باش و بشنو که تو امروز قوم خداوند خدای
خود شدهٔ

١٠ پس قول خداوند خدای خودرا بشنو و احکام و قوانین اورا که من
امروز بتو میفرمایم بعمل آر
١١ و موسی همان روز قومرا امر نمود و گفت
١٢ سمعون و لیوی و یهودا و یساکار و یوسف و بنیامین بر کوهٔ جریزیم
ایستاده شوند تا بعد عبور از یردین بر قوم دعای خیر بخوانند
١٣ راوبن و جاد و آسیر و زبولن و دان و نفتالی بر کوهٔ عیبال برای
خواندن دعای بد ایستاده شوند
١٤ و بنی لیوی تمامی بنی اسرائیل‌را به آواز بلند بگویند
١٥ که لعنت بر کسی که شکلی تراشیده یا ریخته بتی که باعث
نفرت خداوند باشد از صنعت کارگران درست کرده در مکانی
پنهان بدارد پس تمامی قوم درجواب بگویند آمین
١٦ لعنت بر کسی که اهانت پدر و مادر خود نماید پس تمامی قوم
بگویند آمین
١٧ لعنت بر کسی که نشان سرحد همسایهٔ خودرا بردارد پس تمامی
قوم بگویند آمین
١٨ لعنت بر کسی که نابینارا گمراه کند پس تمامی قوم بگویند
آمین
١٩ لعنت بر کسی که در قضای بیگانه و یتیم و بیوه دغل کند پس
تمامی قوم بگویند آمین
٢٠ لعنت بر کسی که با زن پدر خود همبستر شود چرا که کشف
ستر پدر خود کرده است پس تمامی قوم بگویند آمین
٢١ لعنت بر کسی که با هر قسم چهارپای نزدیکی کند پس تمامی
قوم بگویند آمین

٢٢ لعنت بر کسي که با خواهر خود خواه دختر پدر خواه دختر مادر
باشد همبستر شود پس تمامي قوم بگويند آمين
٢٣ لعنت بر کسي که با خوشدامن خود همبستر شود پس تمامي
قوم بگويند آمين
٢٤ لعنت بر کسي که در پنهاني همسايهٔ خودرا بکشد پس تمامي
قوم بگويند آمين
٢٥ لعنت بر کسي که بکشتن بي‌جرمي رشوت بگيرد پس تمامي
قوم بگويند آمين
٢٦ لعنت بر کسي که براين کلمات شريعت قايم نماند و عمل نکند
پس تمامي قوم بگويند آمين

باب بيست و هشتم

١ واگر قول خداوند خداي خودرا باحتياط تمام بشنوي تا تمامي
احکام ويرا که من امروز بتو مي‌فرمايم مرعيداشته بعمل آري پس
خداوند خداي تو ترا از تمامي اقوام روي زمين سرفراز خواهد
گردانيد
٢ وتمامي اين برکات بر تو نازل شده ترا فرا خواهد گرفت بشرط
آنکه قول خداوند خداي خودرا بشنوي
٣ در شهر مبارك شوي و در مزرع مبارك شوي
٤ ثمر جسم تو وثمر زمين تو وثمر بهائم تو بچگان گاو تو وگلّهاي
گوسفند تو مبارك شود
٥ سبد و لگن تو مبارك شود
٦ بوقت درآمدنت مبارك شوي و بوقت بيرون رفتن نيز مبارك شوي

٧ دشمنانی که بمقابلهٔ تو برخیزند خداوند ایشانرا پیش تو منهزم
خواهد گردانید از یک راه بر تو خروج کنند و از پیش تو بهفت
راه خواهند گریخت
٨ خداوند در انبارهای تو و بهر کاری که دست‌انداز شوی برکت
خواهد فرمود و در زمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد
ترا مبارک خواهد گردانید
٩ اگر احکام خداوند خدای خودرا مرعیداری و طریقهای ویرا مسلوک
داری خداوند چنانچه با تو بسوگندی وعده فرموده است ترا برای
خود قومی مقدّس مقرّر خواهد کرد
١٠ وچون تمامی اقوام زمین ببینند که بنام خداوند مشهور شدهٔ از تو
خواهند ترسید
١١ وخداوند ترا در اموال تو ودر ثمر جسم تو ودر ثمر بهائم تو ودر
ثمر مزرع تو در دیاری که خداوند با پدرانت بسوگندی یاد کرده
بود که بتو بدهد فراخی خواهد بخشید
١٢ خداوند مخزن نیک خود یعنی آسمان‌را برای تو خواهد کشاد تا
بر زمین تو بوقت معهود باران ارزانی دارد وتا تمامی مصنوعات
دست ترا مبارک گرداند چنانکه تو به بسیاری از اقوام قرض بدهی
وتو خود نگیری
١٣ وخداوند ترا راس خواهد گردانید نه ذنب بالکل بلند خواهی
بود نه پست بجزای آنکه احکام خداوند خدای خودرا که من
امروز بتو می‌فرمایم مستمع شده رعایت کنی وبعمل آری
١٤ که از هیچیک ازاین کلمات که امروز بتو میفرمایم بقصد پیروی
وعبادت معبودان دیگر بسوی یمین یا یسار انحراف منمای

١٥ فامّا اگر قول خداوند خداي خودرا استماع ننمائي تا تمامي احكام
و قوانينش‌را كه من امروز بتو ميفرمايم مرعي نداري وعمل نكني
اين همه لعنتها بر تو نازل شده ترا فرا خواهد گرفت
١٦ لعنت بر تو در شهر لعنت بر تو در مزرع
١٧ لعنت بر سبد و لگن تو
١٨ لعنت بر ثمر جسم تو و ثمر زمين تو و بچگان گاو و گلهاي
گوسپند تو
١٩ لعنت بر تو بوقت در آمدن و لعنت بر تو بوقت بيرون رفتن
٢٠ بر هر كاري كه بعملش دست اندازي خداوند لعن و اضطراب
و حرمان نازل خواهد كرد تا آنكه هلاك گردي و بزودی معدوم شوي
بسزاي قبح اعمال تو كه دوري از من اختيار كردي
٢١ و خداوند وبارا با تو ملصق خواهد گردانيد تا آنكه از زميني كه
بتصرّف آن روانه مي شوي ترا نيست و نابود كند
٢٢ خداوند ترا به سِل و تب محرقه و حرقه و التهاب و خشكسالي
و صرويرقان مبتلا خواهد ساخت كه اينها رديف تو خواهد بود تا
هلاك شوي
٢٣ و آسمائي كه بالاي سر تست مس خواهد بود و زميني كه زير
تست آهن
٢٤ و خداوند باران ديارترا بگرد و غبار مبدّل خواهد كرد از آسمان بر
تو نازل خواهد شد تا آنكه هلاك شوي
٢٥ خداوند ترا پيش دشمنان منهزم خواهد ساخت از يك راه بر
ايشان خروج كرده به هفت راه از پيش ايشان خواهي گريخت
و در همه ممالك زمين پراگنده خواهي شد

۲۶ و نعش تو خوراك پرندگان هوا و سباع زمین خواهد گردید که آنهارا هیچکس نخواهد راند

۲۷ وخداوند ترا بجمرهٔ مصري و بواسیر و جرب وحکه بنوعي که شفا نیابي مبتلا خواهد گردانید

۲۸ خداوند ترا بدیوانگي ونابینائي و اضطراب دل مبتلا خواهد گردانید

۲۹ و بوقت ظهر برنج خواهي بود چنانچه نابینا در ظلمت میکند ودر راهي کامیاب نخواهي شد و در تمامي عمر مظلوم ومحروب خواهي بود و رهانندهٔ نخواهد بود

۳۰ دختري‌را براي خود نامزد خواهي کرد امّا دیگري با وي همبستر خواهد شد وخانهٔ براي خود بنا خواهي ساخت و دیگري در آن ساکن خواهد گردید تاکستاني نشانیده ازآن انگور نخواهي چید

۳۱ گاو تو در نظرت کشته شده تو گوشتشرا نخواهي خورد وخر تو پیش روي تو غارت شده باز بدست تو نخواهد آمد گوسفند تو تسلیم دشمنانت شده رهانندهٔ براي تو نخواهد بود

۳۲ پسران ودختران تو بقوم دیگر تسلیم شده چشمهاي تو تمامي روز در انتظار ایشان خیره خواهد شد و در دست تو قوّتي نخواهد ماند

۳۳ قومي که از ایشان واقف نیستي ثمر زمین ترا و بر هرچه مشقت کشیدهٔ خواهند خورد

۳۴ ودر تمامي ایّام فقط مظلوم ومقهور خواهي شد بحدیکه به آنچه منظور نظر تو باشد سراسیمه گردي

۳۵ خداوند زانوها و ساقهاي ترا بجمرهٔ دردناك که به نشود بلکه از کف پا تا تارك سر مبتلا خواهد ساخت

۳۶ خداوند ترا و پادشاهي‌را که تو بر خود مسلّط گرداني نزد قومي که نه

تو و نه پدران تو از ایشان واقف بودند خواهد رسانید که در آنجا
معبودان اغیاررا از چوب و سنگ عبادت خواهي کرد
٣٧ و درمیان همه اقوامي که در آنجا خداوند ترا میرساند موجب
تعجّب و ضرب المثل و ریشخند خواهي گردید
٣٨ در مزرع تخم بسیار افشانده اندکي فراهم خواهي آورد زیرا که آنرا
ملخ خواهد خورد
٣٩ تاکستانهارا نشانیده و تربیت داده نه شراب خواهي آشامید و نه
ذخیرهٔ خواهي اندوخت زیرا که آنرا کرم تلف خواهد کرد
٤٠ درختان زیتون‌را در همه اطراف زمین داشته روغن بر خود نخواهي
مالید زیرا که زیتون تو ثمر خودرا ضائع خواهد کرد
٤١ پسران و دختران از تو پیدا شده ترا نخواهند بود زیراکه به اسیري
خواهند رفت
٤٢ همه درختان و اثمار زمین ترا ملخ بتصرّف خواهد آورد
٤٣ غریب الوطني که با تو ساکن است از تو به اوج بلندي خواهد
بر آمد و تو به حضیض پستي خواهي افتاد
٤٤ او قرض بتو خواهد داد نه تو بوي و او راس خواهد شد و تو ذنب
٤٥ القصه این همه لعنتها بر تو نازل خواهد شد و ردیف تو بوده ترا فرا
خواهد گرفت تا هلاک شوي بسزاي آنکه قول خداوند خداي
خودرا گوش نکرده احکام و قوانینش‌را که بتو فرمود مرعي نداشتي
٤٦ بر تو و بر اولاد تو تا ابد الاباد بطریق آیتي و خارق العادتي خواهد بود
٤٧ در مکافات آنکه در خدمت خداوند خداي خود با شادماني
و خوشي دل بشکر وفور نعما اطاعت نکردي
٤٨ لهذا دشمنان خودرا که خداوند بر تو خداهد فرستاد با گرسنگي

وتشنگي وبرهنگي و احتياج تمام اطاعت خواهي كرد وطوق
آهنين بر گردن تو خواهند نهاد تا كه ترا هلاك كرده باشند

۴۹ خداوند از دور بلكه از اقصاي زمين قومي‌را چون عقاب تيز پرواز
قومي كه زبان ايشانرا نفهمي بمقابلهٔ تو خواهد رسانيد

۵۰ قومي ترش‌روي كه پيررا محترم ندارند و بر طفل رحم نكنند

۵۱ ونتائج بهائم وثمر زمين ترا خواهند خورد تا هلاك شوي و براي تو
هيچ باقي نخواهند گذاشت نه غله ونه مي ونه روغن ونه
بچگان گاو ونه گلهاي گوسپند تا ترا هلاك نموده باشند

۵۲ وهمه شهرهاي ترا محاصره خواهند كرد تا آنكه ديوارهاي رفيع
ومحصون تو كه در آنها ملتجي بردي در تمامي مملكت سرنگون
شود بلكه تمامي شهرهاي ترا در تمامي زميني كه خداوند خداي
تو ارزاني داشته است محاصره خواهند كرد

۵۳ ودر محاصره وبه تنگاتنگي كه دشمنان تو ترا خواهند گرفت نتائج
جسم خود يعني گوشت پسران ودختران خودرا كه خداوند خداي
تو بتو بخشيده است خواهي خورد

۵۴ بحديكه مردي متلذّذ وبسيار متنعّم بچشم بد بر برادر خود وبر زن
هم‌آغوش خود و بر فرزنداني كه باقي بمانند نگاه كند

۵۵ بحدي كه گوشت فرزندان خودرا كه ميخورد بهريك از آنها هيچ
نخواهد داد بسبب آنكه در محاصره به تنگاتنگي كه دشمن تو
در تمامي شهرهاي تو ترا فراگيرد چيزي باقي ندارد

۵۶ زني كه درميان شما متلذّذه ومتنعمه باشد كه از روي تنعّم وتلذذ
ياراي نهادن كف‌پاي خود بر زمين ندارد او نيز بچشم بد بر شوهر
هم‌آغوش خود وبر پسر ودختر خود نگاه خواهد كرد

٥٧ وبر طفلي كه ازميان دو ران وي برمي آيد وبر فرزنداني كه
زائيده باشد بچشم بد نگاه خواهد كرد زيراكه از غايت احتياج
خفيةً درمحاصره به تنگا تنگي كه دشمن در تمامي شهرهاي تو
ترا فراگيرد آنهارا خواهد خورد
٥٨ هرگاه همه كلمات اين تورات‌را كه درين طومار نوشته شده است
مرعيداشته عمل ننمائي تا ازين اسم مجيد ومهيب بترسي يعني
يَهُوَه خداي تو
٥٩ پس خداوند ترا واولاد ترا به بليات عجيبه مبتلا خواهد گردانيد
يعني بليات عظيم ومزمن وامراض صعبه ومزمن
٦٠ وتمامي امراض مصررا كه از آنها هراسان مي بودي بر تو عارض
خواهد گردانيد تا بتو ملصق شود
٦١ وهريك مرضي وهر بلاي كه درين طومار تورات تحرير نيافته آنهارا
نيز خداوند برتو عارض خواهد كرد تا هلاك شوي
٦٢ وچون ستارگان آسمان كثير بوديد برعكس قليل العدد خواهيد
ماند بسبب آنكه قول خداوند خداي خودرا استماع ننمودي
٦٣ وچنانكه خداوند در احسان وتكثير شما خوش مي بود بهمان طور
در استهلاك وانهدام شما خوش خواهد شد واز روي زميني كه
بتصرّف آن متوجه هستي مستاصل خواهيد شد
٦٤ وخداوند ترا درميان همه قبائل از ابتدا تا انتهاي زمين پراگنده
خواهد ساخت كه درآنجا معبودان ديگررا كه نه تو ونه پدران
تو از آنها واقف بوديد يعني از چوب وسنگ عبادت
نمائيد
٦٥ ودرآن اقوام استراحت نخواهيد كرد ونه كف پاي تو آرام خواهد

یافت امّا خداوند دل لرزان و ضعف بصر ورنج خاطر بتو خواهد داد
٦٦ و زندگي تو رو بروي تو معلّق خواهد بود که روز و شب هراسان
شده بر زیست خود اطمینان نداري
٦٧ از خوف دل که بر تو مستولي شود و بسبب چیزهاي که بنظر تو
آید بوقت صبح خواهي گفت کاش که شام مي بود و بوقت شام
خواهي گفت کاش که صبح مي بود
٦٨ وخداوند ترا بر جهازها باز بمصر خواهد رسانید راهي که دربارهٔ
آن بتو گفتم که بار دیگر نخواهي دید و در آنجا بدست دشمنان
فروخته خواهید شد تا غلامان و کنیزان شوید و خریداري نخواهد بود

باب بیست ونهم

١ اینست کلمات عهدي که خداوند در زمین مواب موسیٰرا فرمود
تا با بني اسرائیل ببندد سواي آن عهدي که در حوریب با
ایشان بسته بود
٢ پس موسیٰ مجموع بني اسرائیلرا طلب داشته ایشانرا گفت که
هر آنچه خداوند در نظر شما بسرزمین مصر با فرعون و تمامي
خادمان و تمامي مملکت او کرد خود ملاحظه نمودید
٣ یعني امتحانهاي شدید و آیات و معجزات عظیم که تو براي العین
دیدي
٤ لیکن خداوند دل دانا و چشم بینا و گوش شنوا تا امروز بتو نه
بخشیده است
٥ و من تا چهل سال شمارا در بیابان گردانیدم که نه لباس در بر تو
مندرس گردید و نه کفش ازپاي تو پاره شد

۶ و نه نان خوردید و نه مي و نه مسکري نوشیدید تا بدانید که منم
خداوند خداي شما
۷ و چون درین مکان رسیدید سیحون ملك حسبون و عوج ملك
باسان بمحاربهٔ ما خروج نمودند و ما ایشانرا منهزم ساختیم
۸ و ملك آنهارا بتصرف آورده بني رأوبن و بني جاد و نصف فرقهٔ
بني منشي‌را وارث آن گردانیدیم
۹ پس کلمات این عهدرا مرعیداشته بعمل آرید تا هرکاري‌را که
بکنید کامیاب شوید
۱۰ امروز جمیع شما بحضور خداوند خداي خود حاضر هستید یعني
سرداران فرقها و مشائخ و منصب داران شما با تمامي مردان بني
اسرائیل
۱۱ اطفال و زنان شما وغریبي که در لشکرگاهٔ تو مي ماند از هیزم شکن
تا آبکش تو
۱۲ تا در عهد خداوند خداي خود درآئي و در سوگندي که خداوند
خداي تو با تو امروز موکد مي نماید شریك گردي
۱۳ تا که او امروز ترا قومي براي خود مقرّر کند و او خداي تو باشد
چنانچه بتو فرمود و با پدران تو ابراهام و اسحاق و یعقوب بسوگندي
وعده کرده
۱۴ و من این عهد و سوگندرا فقط با شما نمي کنم
۱۵ بلکه با هرکسي که امروز با ما دراینجا بحضور خداوند موجود است
و باکسي نیز که امروز با ما حاضر نیست
۱۶ زیراکه خود میدانید که ساکن زمین مصر بودیم و از میان اقوامي
که بر سر راهٔ شما بودند گذشتیم

۱۷ ومکروهات ایشان‌را یعني بتهاي چوبي وسنگي وسیمین وزرین که
یا خود دارند مشاهده کردید
۱۸ مبادا که درمیان شما مردي یا زني یا خانداني یا فرقهٔ باشد که
دلش از خداوند خداي ما انحراف ورزیده بعبادت معبودان این
اقوام توجه نماید مبادا که درمیان شما ریشهٔ باشد که زهره
و افسنتین ثمر دهد
۱۹ و‌چون این لعنت‌را بشنود و خودرا در دل آفرین کند و بگوید که
باوجود آنکه بارادهٔ نفس خود رفتار نمایم و تشنگي‌را به نشاٴ
بیفزایم بسلامت خواهم ماند
۲۰ پس خداوند بر او رحم نخواهد کرد بلکه بهمان وقت غضب
غیرت خداوند بر آن شخص مشتعل گشته دود خواهد بر آورد و هر
لعنتي که درین کتاب تحریر یافته بروي نازل خواهد شد و خداوند
نامش‌را از زیر آسمان محو خواهد کرد
۲۱ و خداوند مطابق همه لعنتهاي عهدي که درین کتاب تورات
نوشته شده است اورا از تمامي فرقهاي بني اسرائیل بقصد فلاکت
جدا خواهد کرد
۲۲ وطبقهٔ واپسین اولاد شما که بعد از شما بوجود آیند بگویند
وغریبي نیز که از زمین بعید برسد چون مصیبتهاي آن دیار
وبیماریهاي که خداوند برآن نازل گردانیده باشد مشاهده کنند
۲۳ و اینکه تمامي سرزمین بگوگرد و شوره سوخته باشد وزمیني که لائق
زراعت نباشد و سبزهٔ ازآن نروید و نشو و نما نکند موافق انهدام
سدوم و غموره و ادمه و صبوئیم که خداوند آنهارا از حرارت غضبناکي
خود منهدم ساخت

۲۴ پس همهٔ قبائل بگویند که سبب چیست که خداوند با این
سرزمین چنین کرد و حرارت این غضب شدید برای چه
۲۵ آنگاه بجواب گویند که بسزای آنکه عهد خداوند خدای پدران
خودرا که بوقت بیرون آوردن ایشان از مصر با ایشان بسته برد
شکستند
۲۶ زیراکه مرتد گشته معبودان دیگررا عبادت و سجده بجاآوردند
معبودانی که از آنها واقف نبودند و آنهارا بایشان منسوب نکرد
۲۷ وخشم خداوند برین سرزمین شعله گرفت تا همه لعنتهای که درین
کتاب مندرجست برآن نازل گرداند
۲۸ وخداوند از روی خشم و غضب و قهر شدید ایشانرا از وطن مالوف
بر کنده بزمین دیگر چنانچه امروز واقع شده است بیفگند
۲۹ اسرار پیش خداوند خدای ما ست امّا مکشوفات نزد ما و اولاد
ما تا ابد الاباد تا همه کلمات این شریعت‌را عمل نمائیم

باب سیّم

۱ و چون این همه واردات یعنی برکتی ولعنتی که من پیش روی تو
گذاشته ام بر تو نازل شود و در هر قبیلهٔ که خداوند خدای تو ترا
رانده باشد یاد آری
۲ و بسوی خداوند خدای خود بازگشته مطابق هرآنچه امروز من
بتو میفرمایم با اولاد خود بهمگی دل و بهمگی جان فرمان برداری کنی
۳ پس خداوند اسیری ترا به آزادی مبدّل خواهد ساخت و بر تو
رحم نموده باز ترا از میان قبائلی که درآنجا خداوند خدای تو ترا
پراگنده کرده بود فراهم خواهد آورد

٤ اگر کسي از اولاد تو تا بانتهاي آسمان رانده شود آزآنجا خداوند
خداي تو ترا جمع کرده باز خواهد رسانيد
٥ و خداوند خداي تو ترا در سر زميني که پدران تو بتصرّف در آورده
بودند خواهد آورد وتو متصرّف آن خواهي شد و با تو نيکي
خواهد کرد و ترا بيشتر از پدران تو خواهد افزود
٦ و خداوند خداي تو دل ترا و دل نسل ترا مختون خواهد کرد تا
خداوند خداي خودرا بهمگي دل و بهمگي جان دوست داري
و زنده ماني
٧ و خداوند خداي تو تمامي اين لعنتهارا بر دشمنان و اعداي تو که
ترا آزاردند نازل خواهد کرد
٨ و تو توبه کرده قول خداوند خداي خودرا خواهي شنيد و بر تمامي
احکامي که من امروز بتو ميفرمايم عمل خواهي کرد
٩ و خداوند خداي تو بهر کاري که از دست تو صادر گردد بثمر جسم
تو و بثمر مواشي تو و بثمر زمين تو فراواني خواهد بخشيد تا کامياب
شوي زيرا که خداوند باز بکاميابي تو خوش خواهد شد چنانچه با
پدران تو خوش بود
١٠ اگر قول خداوند خداي خودرا بشنوي واحکام و قوانينش که درين
کتاب تورات نوشته شده است محفوظ داري و بهمگي دل و بهمگي
جان بسوي خداوند خداي خود بازگردي
١١ زيرا که حکمي که من امروز بتو ميفرمايم نه از تو مخفي است
و نه بعيد
١٢ در آسمان نيست که بگوئي که براي ما در آسمان صعود نمايد
و آنرا نزد ما آورده بسمع ما رساند تا بعمل آريم

١٣ و نه بدان طرف دریاست که بگوئي براي ما که از دريا عبور كند
و آنرا نزد ما آورده بسمع ما رساند تا بعمل آريم
١٤ بلکه این کلام بتو اقرب است در دهان و در دل تست تا برآن
عمل نمائي
١٥ ببين که من امروز زندگي و نيكي و موت و بديرا پيش روي تو
گذاشتهام
١٦ چه من امروز بتو ميفرمايم که خداوند خداي خودرا دوست دار
و بطريقهاي وي رفتار نماي و احكام و قوانين و فرائض اورا محافظت
کن تا زنده ماني و کثرت يابي و خداوند خداي تو در سرزميني که
بميراث گرفتن آن روانه مي شوي ترا برکت بخشد
١٧ فامّا اگر دل تو برگردد و استماع نا نموده برغلانيده شوي تا معبودان
ديكررا عبادت و سجده نمائي
١٨ امروز شمارا آگاه مي سازم که بالكل مستاصل خواهيد شد در
سرزميني که بميراث گرفتن آن از يردين عبور نمائيد طويل العمر
نخواهيد شد
١٩ امروز من آسمان و زمين‌را بر تو گواه ميگيرم که من حيات و موت
و برکت ولعنت‌را پيش روي تو گذاشته ام پس حيات‌را اختيار
کن تا تو و نسل تو زنده مانيد
٢٠ تا خداوند خداي خودرا دوست داري و قول اورا بشنوي و به او
واصل شوي زيراکه او موجب حيات و درازي عمر تست تا در
سر زميني که خداوند با پدران شما ابراهام و اسحاق ويعقوب
بسوگندي وعده فرمود که بايشان بدهد سکونت داريد

باب سي و يكم

١ پس موسى رفته اين كلمات‌را با تمامي بني اسرائيل بيان نمود
٢ و بايشان گفت كه امروز عمر من به يكصد و بيست سال رسيده
است طاقت خروج و دخول ديگر ندارم و خداوند بمن گفته
است كه ازين يردين عبور نخواهي كرد
٣ خداوند خداي تو خود پيش تو عبور ميكند او خود آن قبائل‌را
از پيش تو منهدم مي سازد تا تو وارث آنها گردي و يهوشوع
چنانچه خداوند فرموده است پيش تو عبور ميكند
٤ و خداوند چنانچه با سيحون و با عوج ملوك اموريان و با
مملكت ايشان كرد يعني آنهارا منهدم ساخت با ايشان نيز
خواهد كرد
٥ و خداوند ايشان‌را بشما تسليم خواهد كرد تا مطابق هر آنچه بشما
حكم فرمودم با ايشان بعمل آريد
٦ قوي و دلير باشيد از ايشان خوفناك و هراسان مشويد ازآنرو كه
خداوند خداي تو خود با تو روانه مي شود و از تو غافل نخواهد
شد و ترا فرو نخواهد گذاشت
٧ و موسى يهوشوع‌را طلب داشت و بنظر تمامي بني اسرائيل اورا
گفت كه قوي و دلير باش زيراكه تو با اين قوم بسرزميني كه
خداوند بدادن آن بايشان با پدران ايشان سوگندي ياد كرد روانه
مي‌شوي و ايشانرا وارث آن ميگردائي
٨ وخداوند خود پيش تو ميرود و او با تو خواهد بود و از تو غافل
نمي شود و ترا فرو نميگذارد مترس و مضطرب مشو
پس موسى اين تورات‌را نوشت و بكاهنان بني ليوي كه صندوق

عهدنامهٔ خداوندرا بر میداشتند و بهمگي مشائخ بني اسرائیل
سپرد
١٠ وموسی ایشانرا فرمود که بعد انقضاي هر هفت سال بوقت
موعود سال ابرا در عید کوشك بندان
١١ چون مجموع بني اسرائیل بحضور خداوند خداي تو در موضعي که
بر گزیده باشد حاضر شوند آنگاه این توراترا پیش ایشان بخوان
تا بشنوند
١٢ قومرا یعني مردان و زنان و اطفال و هر غریبي که در بلاد تو باشد جمع
کن تا بشنوند و بیاموزند و از خداوند خداي شما بترسند و تمامي
مضمون این توراترا محفوظ داشته بعمل آرند
١٣ تا اولاد ایشان که ازین سخنان بیخبر هستند بشنوند و ترس
خداوند خداي شمارا بیاموزند تا مدّتي که زنده باشند در زمیني که
شما براي تصرّفش از یردین عبور میکنید
١٤ وخداوند بموسی گفت اینك ایّام مردن تو نزدیك رسید
یهوشوعرا طلب دار و هر دو در خیمهٔ مجمع بایستید تا اورا امر
نمایم پس موسی و یهوشوع رفته در خیمهٔ مجمع ایستادند
١٥ وخداوند در خیمه بستون ابر هویدا گشت و ستون ابر بالاي دروازهٔ
خیمه قائم شد
١٦ وخداوند موسیرا گفت که اینك تو با پدران خود مي خوابي و این
قوم برخاسته به پیروي معبودان اغیار آنزمیني که براي سکونت
داخل آن مي شوند زناکاري خواهند کرد ومرا فرو گذاشته
عهدي که با ایشان بستم خواهند شکست
١٧ ودرآنروز خشم من بر ایشان مشتعل خواهد شد وایشانرا فرو

خواهم گذاشت وروي خودرا از ايشان پنهان خواهم كرد تا تلف
شوند ومصيبتها وآفتهاي بسيار بر ايشان نازل شود بحديكه درآن
روز بگويند كه اين همه مصيبتها كه برما عارض شد آيا سبب آن
همين نيست كه خداي ما با ما نيست
١٨ من در همان روز بسزاي عمل ناشايسته كه پيروي معبودان اغيار
كردند بالتمام روي خودرا از ايشان پنهان خواهم نمود
١٩ اكنون اين سرودرا براي خود بنويسيد وبني اسرائيل‌را بيآموزانيد
وآنرا در دهان ايشان وديعت بنهيد تا اين سرود براي من بر
بني اسرائيل گواه باشد
٢٠ زيراكه چون ايشانرا بزميني كه با پدران ايشان بسوگندي وعده
كردم كه فيضان شير وشهد درآنست رسانيده باشم وبر خورده
سير شوند وفربه گردند پس بسوي معبودان ديگر برگشته عبادت
آنها خواهند كرد ومرا خشمناك خواهند گردانيد وعهد مرا
خواهند شكست
٢١ وچون مصيبتها وآفتهاي بسيار بر ايشان نازل شود پس اين سرود
ايشانرا چون گواه اداي شهادت خواهد كرد زيراكه از افواه اولاد
ايشان فراموش نخواهد شد از خيالي كه امروز در دل خود مي
بندند قبل از آنكه ايشانرا بزميني بسوگندي وعده كردم رسانيده
باشم واقف هستم
٢٢ پس موسى اين سرودرا همان روز بنوشت وبني اسرائيل‌را بيآموزانيد
٢٣ ويهوشوع بن نون‌را امر نمود وگفت كه قوي ودلير باش كه تو بني
اسرائيل‌را بزميني كه با ايشان بسوگندي وعده كردم خواهي رسانيد
ومن با تو خواهم بود

٢٤ و چون موسی تحریر کلمات این توراترا در طوماری باتمام
رسانیده فراغت یافت
٢٥ پس موسی بني لیویرا که صندوق عهد نامهٔ خداوندرا بر
میداشتند فرمود و گفت
٢٦ که این طومار توراترا گرفته بیك جانب صندوق عهدنامهٔ
خداوند خدای خود بگذارید تا درآنجا مثل گواهي مخالف تو
باشد
٢٧ زیراکه از تمرّد وگردنکشي تو واقف هستم اینك تا امروز که
من با شما زنده هستم متمرّد خداوند بودهاید فکیف بعد
مردن من
٢٨ همگي مشائخ فرقها و منصب داران فرقهارا پیش من حاضر کنید
تا این سخنانرا بسمع ایشان برسانم وآسمان و زمینرا بر ایشان
گواه گردانم
٢٩ زیراکه میدانم که بعد از مردن من خودرا بالکل خراب خواهید کرد
و از راهي که من شمارا هدایت کرده ام عدول خواهید نمود ودر
ایّام واپسین ببلائي مبتلا خواهید گشت بسزاي اعمال بد که
بحضور خداوند بکنید تا اورا بمصنوعات انامل خود خشمناك
گردانید
٣٠ پس موسی مضمون این سرودرا بسمع تمامي جماعت بني
اسرائیل رسانید تا تمام شد

باب سي ودويم

١ اي آسمانها گوش بدهيد تا بگويم واي زمين سخنهاي زبانمرا
بشنو
٢ وعظ من مانند باران خواهد باريد گفتار من مثل شبنم خواهد
ريخت وچون رشحات بر نباتات و چون طشيش بر گياه
٣ كه بنام خداوند منادي ميكنم خداي مارا تمجيد نمائيد
٤ او مهيمن است وكار او كامل و طريقهاي او همه عين عدلست
خداي وفادار ومنزه عادلست ومستقيم
٥ ايشان خودرا خراب كردند داغي كه دارند به داغ فرزندان او نمي
ماند طبقهٔ كج خلق وگردن‌كش هستند
٦ اي قوم ابله ونادان آيا همچنين با خداوند معاوضه كنيد آيا او پدر
ومالك تو نيست بلكه او آفريننده وبرپا كنندهٔ تست
٧ از قديم الايام ياد آر از سالهاي طبقات سلف انديشه كن از پدر
خود بپرس كه او ترا آگاه مي‌نمايد واز مشائخ خود كه ايشان ترا
مطلع مي‌سازند
٨ چون الله‌تعالى هر قومي‌را ميراثي بخشيد وقتي كه بني آدم‌را از
همديگر جدا كرد پس حدود قبائل‌را موافق تعداد بني اسرائيل
مقرر كرد
٩ زيرا كه حصهٔ خداوند قوم وي است يعقوب قسمت ميراث
اوست
١٠ در زمين ويران وبيابان دق ولق هولناك اورا يافت وبراهٔ
پيچاپيچ گردانيد تعليمش داد و اورا چون مردم چشم خود
محفوظ داشت

استثنا

١١ چون عقاب آشیانهٔ خودرا برانگیزد و بر بچگان خود جنبش نماید
و تفرّش کنان آنهارا بگیرد و بر بال خود بردارد
١٢ همان طور خداوند تنها ویرا رهنمونی کرد و معبودی بیگانه با
وی نبود
١٣ و اورا بر مکانهای مرتفع زمین نشانید تا از محصولات مزرعات
برخورد و شهد از سنگ و روغن از سنگ خارا مکانید
١٤ کرهٔ گاو و شیر گوسفند با پیهٔ برهٔ و قوچها از اصل باسان و بزها
و مغز گندم را و خون خالص انگور را خوردی
١٥ امّا یَشُرُون فربه گردید و لگد زد تو فربه و سطبر و مقذّف شدهٔ
خدای خالق خودرا فرو گذاشت و صخرهٔ نجات دهٔ را حقیر
دانست
١٦ بعبادت اغیار غیرتش را برانگیختند بمکروهات خشمناك
گردانیدند
١٧ برای شیاطین نه برای خدا ذبائح گذرانیدند بنام معبودانی که از
آنها واقف نبودند بتهای نو که درین ایّام پیدا شدند و پدران
شما از آنها نمی ترسیدند
١٨ و از صخرهٔ که ترا بوجود آورد غافل هستی و خدای که ترا آفرید
فراموش کردی
١٩ و خداوند مشاهدهٔ اینحال کرده بر پسران و دختران خود خشمناك
شده ایشانرا مبغوض داشت
٢٠ و گفت که روی خودرا از ایشان پوشیده خواهم کرد تا ببینم که
حال ایشان بکجا خواهد انجامید زیراکه طبقهٔ گردنکش و اولاد
بیوفا هستند

٢١ مرا بعبادت غير معبودي بغيرت آورده‌اند به اباطيل خود مرا
خشمناك گردانيده‌اند و من ايشانرا بغير قومي بغيرت خواهم آورد
و بگروهي باطل ايشانرا خشمناك خواهم گردانيد
٢٢ زيراكه آتشي از غضب من افروخته شده است كه تا بدرك
اسفل خواهد سوخت و زمين‌را با محصولانش تلف خواهد كرد
و آساس جبال‌را خواهد سوزانيد
٢٣ مصيبتهاي بسيار بر ايشان نازل خواهم گردانيد همه تيرهاي خودرا
بر ايشان خواهم انداخت
٢٤ و ايشان از گرسنگي ضعيف شوند و از حرارت جمره و از مرارت
استيصال تلف گردند دندانهاي سباع و زهر مارهاي خزنده‌را بر
ايشان رها ميكنم
٢٥ شمشير از بيرون و دهشت از اندرون هم جوان و هم دوشيزه و هم
شيرخواره‌را با مرد ريش سفيد هلاك خواهد كرد
٢٦ گفتم كه ايشان‌را پراگنده ميكنم ذكر ايشانرا از ميان مردمان مندفع
مي سازم
٢٧ الّا آنكه از كينهٔ دشمنان مي ترسيدم مبادا كه اعدآء ايشان مغرور
شوند مبادا كه بگويند كه دست ما افراشته شده است و خداوند
صانع اين همه نيست
٢٨ زيراكه قبيلهٔ بي تدبيرند و در ايشان عقل نيست
٢٩ كاش كه دانا مي بودند و اين واقعه‌را مي فهميدند و از عاقبت
خود انديشه ميكردند
٣٠ يكي تعاقب هزار چگونه كند و دوكس ده‌هزاررا چگونه منهزم سازد
اگر مهيمن ايشان نميفروخت و خداوند محبوس نميكرد

٣١ چه معبود ایشان چون مهیمن ما نیست چنانچه اعداء ما نیز اقرار میکنند
٣٢ زیراکه تاك ایشان از تاك سدوم و از تخمهاي زهرناك غموره انگورهاي ایشان انگورهاي پر زهره و عناقید ایشان تلخست
٣٣ شراب ایشان زهر اژدهاست و زهر هلاهل افعي
٣٤ آیا همین نزد من ذخیره نیست و در خزائن من سر بمهر
٣٥ انتقام گرفتن و سزا دادن کار من است پاي ایشان بوقت معهود خواهد لغزید که روز انهدام ایشان نزدیك است و هرچه براي ایشان مقدّر است بشتاب میرسد
٣٦ فامّا خداوند قوم خودرا داوري خواهد کرد و در حق بندگان مستحي خواهد شد چون ببیند که دستگاهي ندارند و کسي مصئون و باقي نماند
٣٧ پس خواهد گفت که کجا هستند بتهاي ایشان و معبودي که پناه بان مي بردند
٣٨ آناني که چربي ذبائح ایشان‌را میخوردند و شراب قربانیهاي ریختني‌را مي نوشیدند برخیزند و شمارا دستگیري کنند و ملجاء شما باشند
٣٩ اکنون ببینید که من خود هستم و خداي دیگر بامن نیست من مي میرانم و زنده میکنم زخم مي زنم و خود التیام میدهم و نیست کسي که از دست من برهاند
٤٠ که دست خودرا بسوي آسمان بلند کرده میگویم که من تا به ابد زنده هستم
٤١ اگر شمشیر درخشان خودرا تیز کنم و قهررا در قبضهٔ خود درآرم

پس از دشمنان خود انتقام میگیرم و اعداي خودرا سزا میرسانم
تیرهاي خودرا بخون مست میگردانم

۴۲ وشمشیر من گوشت میخورد یعني بخون کشتگان و اسیران از ابتداي سیاست دشمن

۴۳ اي قبائل با قوم وي شادمان باشید زیراکه انتقام خون بندگان خودرا خواهد گرفت و دشمنان خودرا عقوبت خواهد کرد و بر ملك و بر قوم خود غفور خواهد شد

۴۴ و موسي بر آمده باستعانت هوشیع بن نون تمامي کلمات این سرودرا بسمع قوم رسانید

۴۵ وموسي از گفتن این همه کلمات با تمامي بني اسرائیل فراغت یافت

۴۶ و بایشان گفت که باین همه کلمات که من امروز درمیان شما اداي شهادت مینمایم خاطرنشین خود نمائید تا اولاد خودرا امر کنید که همه مضمون این توارت‌را مرعیداشته بعمل آرند

۴۷ زیرا که این امر براي شما بي‌فایده نیست چه موجب حیات شما است وبواسطهٔ همین در زمیني که بتصرّف آن از یردین عبور میکنید طویل العمر خواهید شد

۴۸ و خداوند همان روز موسي‌را مخاطب ساخت وگفت

۴۹ که بر این جبل عباریم برکوهٔ نبو که در زمین موابست رو بروي یریحو صعود نماي و سر زمین کنعان‌را که من بني اسرائیل‌را مالك آن میگردانم مشاهده کن

۵۰ و در کوهي که برآن صعود مي نمائي بمیر و بخویشان خود ملحق شو چنانچه اهرون برادر تو در کوهٔ هور مرد و بخویشان خود پیوست

۵۱ زیراکه درمیان بني اسرائیل بر آب مریبه قادیس در دشت صین
از قول من تجاوز نمودید چه مرا در میان بني اسرائیل مقدّس
نداشتید
۵۲ فامّا آن سرزمین‌را روبرو خواهي دید لیکن درآنجا بزمیني که بني
اسرائیل‌را مي بخشم داخل نخواهي شد

باب سي و سیوم

۱ و اینست دعاي خیر که موسی مرد خدا قبل از مردن بر بني
اسرائیل خواند
۲ و گفت که خداوند از سیناي برآمد و از سعیر نمودار گشت و از
کوهٔ فاران نور افشان شد و با ده هزار مقرّبان ورود نمود و از دست
راستش شریعتي آتشین براي ایشان رسید
۳ بلکه قبائل‌را دوست داشت و همگي مقدّساتش در قبضهٔ تو
هستند و مقرّبان پاي تو بوده تعلیم ترا خواهند پذیرفت
۴ موسی مارا بشریعتي امر کرد که میراث جماعت بني یعقوب باشد
۵ و او در یشرون ملك بود وقتي که سرداران قوم با فرقهاي بني
اسرائیل مجتمع مي‌شدند
۶ راوبن زنده ماند و نمیرد و مردمانش قلیل نشوند
۷ و نصیب یهودا اینست و گفت که اي خداوند گفتار یهودارا بشنو
و اورا بقومش برسان دستهاي وي براي او کفایت کند و تو از
دشمنانش دستگیري نماي
۸ و دربارهٔ لیوي گفت که تومیم و اوریم تو نزد مقدّس تو باشد که
بخوبي امتحانش کردي و بر آب مریبه با وي منازعت نمودي

٩ كه در بارهٔ پدر و مادر خود گفت كه اورا نديده‌ام و برادران خودرا
نشناخت و فرزندان خويش‌را ندانست از آنرو كه امر ترا مرعي
داشتند و عهد ترا محافظت كردند
١٠ يعقوب‌را از احكام تو بني اسرائيل‌را از شريعت تو هدايت خواهند
كرد بوي بخور بمشام تو و قربانيهاي سوختني تمام برمذبح تو خواهند
رسانيد
١١ اي خداوند بر اموالش بركت نازل كن و اعمال دستش‌را مقبول
نماي و هر كسي كه با وي مقاومت كند و كينه ورزد كمرش‌را
بشكن تا ديگر بر نخيزد
١٢ و در بارهٔ بنيامين گفت كه حبيب خداوند نزد وي باطمينان
سكونت خواهد داشت وخداوند تمامي روز اورا مصئون خواهد
داشت و مابين شانهاي وي ساكن خواهد گرديد
١٣ و در بارهٔ يوسف گفت كه زمينش از جانب خداوند متبرك
باشد به نفائس آسمان و به شبنم و تعر تحت الثرا
١٤ و به نفائس محاصل آفتاب و به نفائس نتائج مهتاب
١٥ و بسرجبال قديمه و به نفائس كوههاي پايدار
١٦ و به نفائس زمين و هر چه درآن باشد و خير خواهي آن كه در بوته
سكونت داشت اين بركت بر سر يوسف نازل شود و بر تارك آن
كس كه از برادران خود منفرد شد
١٧ جمال او همچو گاو نخست‌زادهٔ اوست و شاخهاي او همچو
شاخهاي كرگدن‌ها كه به آنها بيك بارگي تا باقصاي زمين بر قبائل
حمله خواهد كرد و ايشان ده هزاران افرائيم و ايشان هزاران منسّي
هستند

١٨ و در بارهٔ زبلون گفت که اي زبلون در خروج خود واي يساكار در خيمهاي خود شادمان باش

١٩ قبائل‌را بسوي كوه خواهند طلبيد در آنجا ذبائح نيكوكاري ذبح خواهند كرد از آنرو كه فيضان درياها وخزائني كه در ريگ پنهان باشد خواهند مكيد

٢٠ و در بارهٔ جاد گفت مبارك باد آنكه جادرا وسعت بخشد چون هژبر ساكن است كه هم بازو وهم تارك سررا ميدرد

٢١ وبهرهٔ اوّل براي خود بر گزيد كه درآنجا حصهٔ فرمان فرما مصئون شد و با سرداران قوم همراه شده عدل خداوند و احكامش‌را با بني اسرائيل بعمل آورد

٢٢ و در بارهٔ دان گفت كه دان بچهٔ هژبر است از باسان خواهد جست

٢٣ و در بارهٔ نفتالي گفت كه نفتالي بلطف متنعم گشته و از بركت خداوند مملو شده مغرب و جنوب‌را بتصرّف در آر

٢٤ و در بارهٔ آسير گفت كه آسير بفرزندان متبرك شود و نزد برادران خود مقبول گردد و پاي خودرا بروغن تر كند

٢٥ كفش تو آهن و مس و نيروي تو مانند ايّام تو خواهد بود

٢٦ مانند خداي يَشُرُون ديگري نيست كه بمددگاري تو بر آسمان وبجلال خود بر افلاك سوار مي شود

٢٧ ملجاء تو خداي قديم است و زير تو بازوهاي لميزلي و از پيش تو دشمن‌را بدر خواهد كرد و خواهد گفت كه منهدم ساز

٢٨ و اسرائيل تنها باطمينان سكونت خواهد داشت چشمهٔ يعقوب بر زمين پر غله و مي باشد وآسمان وي شبنم خواهد ريخت

٢١ خوشا حال تو اي اسرائيل مانند تو كيست اي قومي كه بخداوند
رستگار شدي كه او سپر مدد تو و شمشير فخر تست و دشمنان تو
بدروغ گوئي گرفتار خواهند شد و مواضع رفيع ايشانرا پايمال خواهي
ساخت

باب سي و چهارم

١ و موسى از ميدانهاي مواب بر كوهٔ نبو بر قلهٔ فسجه كه مُشرِف
بريحو بود صعود نمود و خدا تمامي خطهٔ جلعاد تا بدان
٢ و سائر نفتالي و زمين افرائيم و منسّي و همگي خطهٔ يهودا تا
بدرياي غربي
٣ وجنوب و ميدان و وادي بريحو كه شهر نخله است تا به صغر
موسى را نمود
٤ پس خداوند اورا فرمود كه اين سرزمينيست كه در باب آن با
ابراهام و با اسحاق و با يعقوب بسوگندي وعده كرده بودم كه آنرا
بنسل ايشان خواهم داد و من اجازت ديدن آن بتو داده‌ام امّا
درآنجا نخواهي رفت
٥ پس موسى بندهٔ خداوند موافق گفتهٔ خدا درآنجا بزمين مواب
وفات يافت
٦ و در وادي بزمين مواب روبروي بيت فغور اورا مدفون ساختند
و تا امروز كسي از مقبرهٔ او واقف نيست
٧ و موسى بوقت انتقال يكصد و بيست ساله بود نه چشمش خيره
گشته و نه رونق بدنش رفته بود
٨ و بني اسرائيل در ميدان مواب سي روز براي موسى ميگريستند
پس مدت ماتم و گريه براي موسى سپري شد

امّا یهوشوع بن نون از روح حکمت مملو شد موسی دستهای خودرا بر او گذاشته بود و بنی اسرائیل نیز مطیع او شدند و چنانچه خداوند موسی‌را فرموده بود بعمل آوردند .

١٠ و تا حال در بنی اسرائیل نبی مانند موسی مبعوث نگشت که خداوند بالمواجهه با او تعارف میداشت

١١ در تمامی آیات و معجزات که خداوند بظاهر کردن آنها در زمین مصر پیش فرعون و پیش خادمانش و تمامی مملکتش فرستاد

١٢ در تمامی اعمال آن دست قوی و در تمامی هیبت عظیم که موسی در نظر مجموع بنی اسرائیل بظهور رسانید